دانش

فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

۵۳
تابستان
۱۳۷۷

که ایران چو باغی است خرم بهار
شکفته همیشه گل کامکار
همی رنج بر خویشتن بر نهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

که ایران چو باغی است خرم بهار

که ایران بهشت است و هم بوستان
همی بوی مشک آید از دوستان
مرا گفت در خواب فرخ سروش
که فرش نشاند از ایران خروش

ویژه حافظ محمود شیرانی
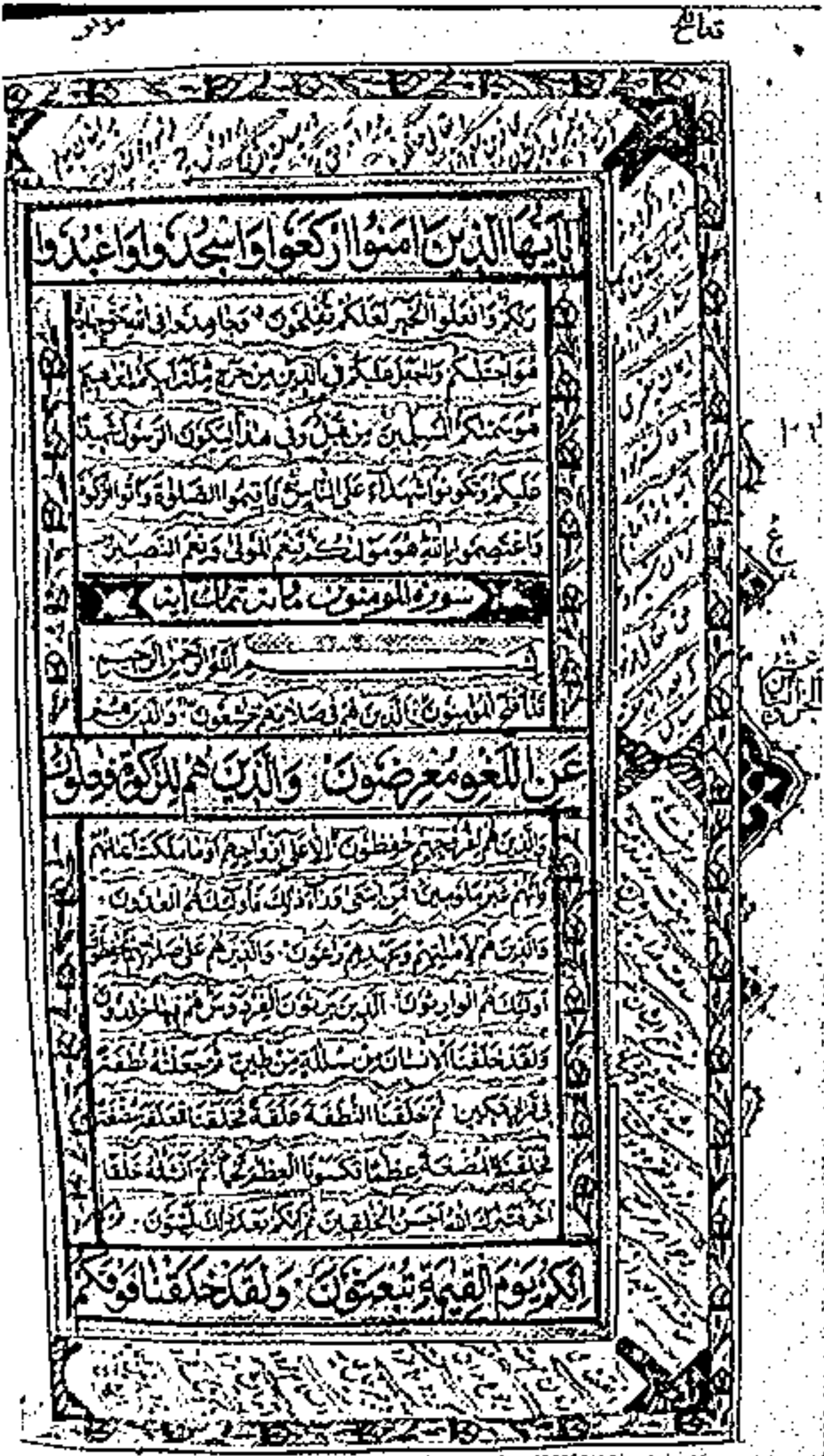
شمارهٔ ۱

۱ ـ نسخهٔ خطی شماره ۳۱۰
قرآن کریم با تفسیر در کنارهٔ صفحات گل و بوته نگاری و نقاشی دندان موشی کتابت قرن ۱۱ هـ ق کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

شمارهٔ ۲

۲ ـ نسخه خطی شماره ۱۶۳۲
قرآن کریم ، درشت خط (= خط جلی) کاتب : سید صادق علی تاریخ کتابت : ۱۲۰۰ هـ ق نسخ (متن) ، نستعلیق (زیر نویس فارسی) تذهیب و نقاشی و لوح و جدول زیبا کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مدیر مسئول و سردبیر: --- دکتر محمد مهدی توسلی
مدیر: ——— دکتر صغری بانو شکفته
طراح روی جلد وصفحه بند: —— م.ع .بلتستانی
حروف چین: ——— محمد عباس بلتستانی
چاپخانه: ——— منزا پریس (اسلام‌آباد)

باهمکاری
شورای نویسندگان دانش
بویژه
دکتر سید علیرضا نقوی و دکتر محمد صدیق خان شبلی

روی جلد:

که ایران چو باغی است خرم بهار
شکفته همیشه گل کامکار
«فردوسی»

ISSN: 1018-1873
(International Centre - Paris)

یادآوری

* فصلنامهٔ دانش ویژهٔ آثار و مقالات دربارهٔ فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
* دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می‌کند. برای این کار بایستی از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
* دانش در ویرایش نوشتارها و تغییر نام آنها آزاد است.
* آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی یا اردو، باید:
ـ ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
ـ همراه "پانوشته" و "کتابنامه" باشند.
* آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می‌گیرند.
* مسئولیت آراو دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهدهٔ نویسندگان آنهاست.
* چاپ و انتشار مطالب دانش باآوردن نام ماخذ، آزاد است.

* نشانی دانش :
خانهٔ ۳، کوچه ۸، کوهستان رود، ایف ۸ / ۳، اسلام آباد ـ پاکستان

دورنویس : ۲۶۳۱۹۳ تلفن : ۹۲-۲۶۳۱۹۱

فهرست مطالب

ادب امروز ایران

فارسی امروز شبه قاره

گزارش و پژوهش

تجلیل و یاد

نامه ها

بخش اردو

بخش انگلیسی

سخن دانش

ای نـــام تـــو بـهترین سـر آغـاز
بـــی نـام تونـامه کـی کـنم بـاز

دانش ۵۳ را در زمانی پیش رویتان نهاده ایم که متأسفانه بسیاری از رخدادهای ناگوار به تخریب ابعاد فرهنگی در پهندشت فلات ایران پرداخته‌اند. تلاش دانش برای بقای ارتباط و استمرار روابط فرهنگی دیرپائی که در سر تا سر منطقه ، از میان رودان تا آنسوی سند و از فرا رودان تا ژرفای آبهای نیلگون خلیج فارس و دریای عمان ، همواره سده ها و هزاره ها را پشت سر نهاده ، بر آن بوده است تا با درج اندیشه های مکتوب راهی برای تعاطی فرهنگی اندیشمندانی که در این پهنۀ عظیم به تعالی بشریت می‌اندیشند، بگشاید و بر تداوم آن جهد کند و تراوشات فکری تازه را - صیقل خورده در مکتب شریف و متعالی قرآن - به نسل های آینده منتقل نماید. افسوس که دست های پنهان و آشکار سیراب شدگان آبشخور فرهنگ لجام گسیخته باختر ، بی‌تابانه با هزار نیرنگ وفسون ، بزک کرده و فریبکار ، از پس پرده هزار توی دروغین ، بانیروی زر و زور و تزویر ، کمر به فروپاشی کاخی استوار بسته است که برای استحکام آن ، تنها حکیم بزرگ طوس ، سی سال ، و بزرگانی دیگر،با عنایت به مدارک تاریخی ،سه هزار سال رنج برده‌اند.

امروزه ، حیثیت بشری ، دستخوش عواملی است ناخوشایند ؛ و در این

برهه که اصرار بر همزیستی مسالمت آمیزبا حفظ حقوق انسانهاست ، تا راهی به خوشبختی نهایی بشریت گشوده شود ، براستی ، چالش بی سرانجام فریب خوردگان گریخته از پس آن پرده‌ی هزار توی دروغین ، در عرضه علمی و فرهنگی چه توجیهی می طلبد.

بهر حال ، از درگاه ذات مقدس احدیتش مسئلت می جوئیم و آرزو می‌کنیم که تعامل فرهنگی راه امروز را برای فردای بهتر وخوشبختی بیشتر نسل آینده هموار سازد.

*

خواننده گرامی ؛

قرار براین بود تا یکی از شماره های پیشین دانش را به معرفی یکی دیگر از شخصیت های برجسته علمی و ادبی پاکستان - بلکه شبه قاره - یعنی دکتر حافظ محمود شیرانی مزین کنیم. خوشبختانه ، وعده ما در این شماره عملی گردید و در بخش اندیشه و اندیشمندان ، تلاش شده است سهم این ادیب فرزانه ، ایران شناس ، سکه شناس ، محقق و منتقد برجسته شبه‌قاره شناسانده شود. دانش امیدوار است با انتشار هر شماره ، گامی دیگر در جهت گسترش تفاهم فرهنگی بردارد.

در خاتمه ، از همه دوستداران و علاقه مندان فصلنامه دانش تقاضا داریم که مقالات و آثار وزین خود را به زبان شیرین فارسی ، و در حد توان باخط خوانا ، ارسال فرمایند. بی شک همچنان چشم براه اظهار نظرها و بررسی های نقادانه شما هستیم . والسلام

سردبیر

متن
منتشر نشده

از : سید احمد بن سید جلال الدین کاسانی

به کوشش : دکتر سید سراج الدین[1]

اشاره :

در کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان مجموعه یی رسایل بسیار ارزنده به شماره ۲۲۶۲ محفوظ است که در آن ۱۳ رساله کتابت شده است. نویسنده این رسایل سید احمد کاسانی معروف به خواجگی احمد و مخدوم اعظم، از بزرگان مشایخ ماوراء النهر (فرا رودان) بوده و در اواخر سده نهم و اوایل سده دهم می زیسته است. موضع این رسایل تصوف وعرفان است. نویسنده در رساله «گنج نامه» در شرح و تعبیر حدیث قدسی :کنت کنزاً مخفیا.. الی آخر و تفسیر و تاویل آیه ای از قرآن مجید: وَاذ قلنا للملائکه اسجدوا لادم...الی آخر پرداخته - وی وقایع تخلیق آدم، سجده بردن ملائکه به آدم ، مخفی ساختن گنج عشق در سینهٔ آدم ، سرباز زدن ابلیس از فرمان خداوندی و مردود شدنش از بارگاه ایزدی را ذکر کرده و برای اثبات و تاکید گفتارش از آیات و احادیث و اشعار شاعران متصوفه استناد جسته است.وی باور دارد که سینهٔ آدم مخزن اسرار عشق ربانی و وجودش مظهر جمال رحمانی است. این رساله با یک نسخهٔ دیگر «گنج نامه» که در مجموعه رسایلی به شماره ۱۱۴۱ در کتابخانه گنج بخش ثبت است مقایسه شده که در این شماره به خوانندگان محترم مجله دانش تقدیم می‌گردد.

گنج نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل الادم خلیفة فی الارض و الصلوة والسلام علی رسوله محمد المبعوث لبیان السنه والفرض و علی آله و اصحابه المشحونة فی الارض قال داود: یارب لم خلقت الخلق ، قال الله تبارک و تعالی :کنت[2] کنزاً مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لان اعرف. بدان ای طالب صادق که

---

۱. استاد بخش فارسی موسسه ملی زبانهای نوین اسلام آباد.

۲. کشف الاسرار، ج ۸، ص ۳۸۷.

عالم و آدم و هیچ چیز از نام مخلوقات در دنیا نبود و دنیا نیز نبود (که) حق سبحانه تعالی بود و هیچ چیز با او نبود. کان الله و لم یکن معه شئی - حق سبحانه و تعالی گنجی بود بی نهایت پوشیده و پنهان، نظم:

آن کام حسن بود، نبود از جهان نشان   الان ان عرفته علی ما علیه کان

از علم و قدرت و ارادت و کلام [سمع] و بصر وغیره خواست تا خود را ظاهر سازد و این اوصاف رانیز به ظهور آورد. اولاً عالم را بیافرید از ظهور ذات شریف خود و ظهور این اوصاف کما قال که گفته شد، بعد از آن خواست که او را گنجینه باشد که ذات شریف خود را با همه اوصاف در آن گنجینه نهد و به دنیا فرستد تا در دنیا جلوه کند و خود را ظاهر سازد و حضرت آدم را بیافرید. هر چه سینهٔ او را گنجینهٔ این گنج بی نهایت ساخت در گنج نهانی هرچه بود خواست که درین گنج نهد و به دنیا فرستد. چونکه ملائکه را بیشتر از عالم و آدم آفریده بود همه حاضر بودند. چونکه حضور و آگاهی صفت ایشان است چرا که هیچ سببی که ایشان را غافل سازد از مشاهده جمال الهی نیست. چونکه ملائکه همه حاضر و ناظر بودند خواست که این گنج نهانی را [نهانی] از ایشان در گنجینهٔ سینهٔ آدم نهد تا ملائکه از آن واقف نشوند. پس امر کرد ملائکه را به اجمعهم که آدم را سجده کنند تا که ایشان به سجده مشغول شوند وغافل شوند از آن جناب، تاحق سبحان تعالی این گنج نهانی را در سینهٔ آدم نهد. چونکه شیطان استاد همهٔ ملائکه بود از کمال دانشی که داشت به مقتضای عقل [و] دانش خود فهم کرد که در این جا سر عظیم [1] خواهد بود.

بعد از آنکه حق سبحانه [2] امر کرد ملائکه را که همه به اجمعهم آدم را سجده کنند ملائکه همه سجده کردند و او نکرد. بیت

سر [نهادند] [3] این همه بر روی خاک   لاجرم یک تن ندید آن سرپاک
چون نبود ابلیس راسر بر زمین   سر بدید [4] او زانکه بود اندر کمین

۱. ب (ندارد).
۲. ب - ندارد.
۳. در اصل نهادن.
۴. در اصل «برید».

و او ابا نمود و تکبر کرد و سجده نکرد و گشت از کافران - قوله تعالی : و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس ابی و استکبر و کان من الکفرین ○ چونکه ابلیس سجد نکرد بعد از آنکه حق سبحانه تعالی گنج نهانی را به تمام در گنجینهٔ سینهٔ آدم نهاد و او دانست و واقف شد ازاین جهت حق سبحانه تعالی او را ملعون ساخت و طوق لعنت برگردنش نهاد و از پیش خود راند تا بعد ازین هیچ کس سخن او را باور نکند و پیش همه کس ظاهر شود کذب و دروغ گویی او - همه کس [او] را دروغ گو [و کذاب] دانند، نظم:

نام تو کذاب خواهم زد رقم   تا قیامت تو بمانی متهم

ناگاه [سراین را اگر[1]] فاش کند ، هیچ کس از وی باور نکند. هم چنانکه پادشاهان ظاهری[2] گنج در جای می نهند اگر کسی از آن واقف می شود او را می‌کشند یا خود بدروغ گویی کذابی مشهور می سازند و از پیش خود می رانند که ناگاه اگر از سراین گنج به کسی گوید هیچ کس از او باور نکند او کذاب است و مردود.

پشیمان گردد اندر آخر کار   که سر گنج را با یار گوید

هم چنین حق سبحانه تعالی گفت با ابلیس که یا ملعون ، تو خود دیدی و دانستی آنچه ترا نمی بایست دیدن و دانستن - ترا از دو کار یکی اختیار می‌باید کرد کشته شدن اختیار می باید کرد[3] یا خود طوق لعنت بگردن می باید گرفت و ملعونی ازل و ابد اختیار می باید کرد تا بعد از این سر پیش هرکه گویی هیچ کس از تو قبول [و] باور نکند. او ملعونی اختیار کرد وملعون ازل و ابد گشت ؛ نعوذ بالله من ذالك.

هیچ مسلمانی نباید که با خداوند خود این چنین مخالفت کند تا مردود ازل و ابد بگردد. از این جهت که سبب ملعونی او حضرت آدم شد. عدو[و] دشمن[4] حضرت آدم و فرزندان آدم شد ازلاً وابداً - قوله تعالی : یا بنی آدم ان

۱. دراصل «اکابراین سر را اگر»
۲. ب - ظاهر.
۳. ب - یا دل به هوای یار بباید داشت یا در غم او ترک جان باید گفت.
۴. ب - ندارد.

لا تعبدوا الشیطن انه لکم عدو مبین ○ وان اعبدونی [1]

دیگر از جهت حسد که می خواست آنچه حق سبحانه تعالی گنجینه در سینهٔ [آدم] نهاد. بیت

شیطان حسد و دشمن رحمان انس و جان از بهر آن حسود مرنجان ودود را

چراکه حق سبحانه را گرچه اوصاف بی نهایت است [اما] اصل این همه دو صفت است: صفت جمال [2] و صفت جلال [3] هر چه ملائکه از صفت جمال حق سبحانه در کمال تنزه و تقدس و نزاکت اند.

کار نازک دلان رعنا نیست سنگ زیرین آسیا بودن

و در ایشان دو صفت را گنجایش نیست وایشان را تاب و طاقت و صفت جلالی حق سبحانه تعالی نیست. بیت:

طاقت سیمرغ نارد بلبلی بلبلی را بس بود عشق گلی

ازین جهت حق سبحانه و تعالی می خواست که او را گنجینه باشد که این گنج نهانی که این همه اوصاف دروست در آنجا باشد و دیگر می خواست که این گنج را به تمام هم چنانکه هست بدنیا فرستد و ظاهر سازد و در دنیا چونکه او بود هیچ کس دیگر با او نبود غیر از ملائکه. بایشان گفت به طریق مشاورت که می‌خواهم که در روی زمین خلیفه سازم و در تخت دل او بنیشنم و در دنیا خود را ظاهر سازم. بیت:

آدم نبود و من بودم عالم نبود و من بودم
او هم نبود و من بودم من عاشق دیرینه ام

چونکه ملائکه ذره بودند از آن گنج بی نهایت و از بی نهایتی این گنج خبر نداشتند و نمی دانستند که این گنج بی نهایت فرا خور استعداد ایشان هست یا نیست. [4] نظم:

---

۱. سوره یسین (۳۶): ۶۰.
۲. ب – جمالی.
۳. ب – جلالی.
۴. ب ، نه.

آرزو می خواه لیک اندازه خواه　　بر نتابد کوه را یک برگ کاه[1]

تمنا کردند که حاصل این گنج می باید که ما باشیم چراکه در کمال تنزه و تقدسیم.

لقوله تعالی: و اذ قال ربك للملائكة انی جاعل فی الارض خلیفة قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفك الدماء و نحن نسبح بحمدك و نقدس لك.[2]

با این همه هستی پیش آمدند چونکه از تقدس و تنزه پر بودند ونداشتند که کوزهٔ او پر باشد چیز دیگری دروی نمی گنجد. نظم:

تا تو هستی هست در تو کی رسد　　نیست شو تا هستیت از پی رسد

حکیم مطلق – جل شانه – ازکمال علم و حکمت جواب مطابق سخن ایشان نگفت و خواست که اولاً ملزمه از برای ایشان راست سازد و ایشان را هم چنان ملزم سازد که هیچ کس را شبهه نماند و هم چنان گفت تعالی: انی اعلم ما لا تعلمون[3]؛ یعنی من می دانم چیزی راکه شمایان نمی دانید. بعد از آن حق سبحانه تعالی[4] آن گنجینه راکه می خواست که گنج نهانی را هم چنان که هست به تمام در وی نهد، ازگل و از چهل صباح به ید قدرت خود راست ساخت، قال النبی علیه السلام [ص]: من الله تعالی: خمرت طینت آدم بیدی اربعین صباحاً[5]. بعدازآن خواست که این گنج مخفی را هم چنانکه هست درین گنجینه نهد. چونکه همه حاضر بودند خواست که ایشان واقف نشوند از سر این گنج. امر کرد همه را به سجده این گنجینه. چونکه ایشان همه به سجده مشغول شدند نهانی[6] از ایشان این گنج را به تمام هم چنانکه هست در آن گنجینه نهاد و نام این گنجینه را آدم نهاد. بیت:

صیاد ازل که دانه بردام نهاد　　مرغ بگرفت آدمش نام نهاد

---

۱. ب: پرکاه.
۲. سورهٔ البقره (۲): ۳۰.
۳. سوره البقره (۲): ۳۰.
۴. ب: صورت آدم را ازگل خود در چهل صباح بدید قدرت خود راست کرد.
۵. مرصاد العباد، ص ۲۳.
۶. پنهانی.

و از علم و حکمت و قدرت و کلام و سمع و بصر و ارادت این همه را به آدم تعلیم کرد و دانانید، کقوله تعالی: وَ علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکة فقال انبئونی باسماء هولاء ان کنتم صادقین.[1]

بعد از آن گفت با ملائکه بیایید نامهای این چیزها راکه در آن گنج است که شما می خواستید که حامل آن شوید بگویید، چونکه ایشان را خبر نبود از بی نهایتی این گنج و آن چیزها که در آن گنج است همه [عاجزو] متحیر شدند و گفتند: قالوا سبحانک لاعلم لنا الا ما علمتنا انك انت العلیم الحکیم[2] و اعتراف کردند به نادانی خود و نیز دانستند که این گنج [بی[3]] نهایت بوده است و استعداد ایشان فراخور این گنج بی نهایت نبوده است. حق سبحانه تعالی با این ظرافت و لطافت جهل و نادانی و جرأت بی ادبی ایشان را ظاهر ساخت و ایشان نیز همه را دانستند و همه را اعتراف نمودند و ملزم شدند.بیت:

بی ادب شخص کی شود مهتر ‌ ‌ ‌ گرچه او را جلالت نسب است
با ادب باش تا بزرگ شوی ‌ ‌ ‌ که بزرگی نتیجه ادب است

بعد از آن حق سبحانه تعالی علم خود راکه انی اعلم ما لا تعلمون است خواست که برایشان ظاهر سازد چونکه ملزم حضرت آدم بود و در پیش ایشان از حضرت آدم پرسید که قوله تعالی: قال یا آدم انبئهم باسمائهم فلما انبأهم باسمائهم قال الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات و الارض و اعلم ما تبدون و ما کنتم تکتمون ○[4]

بیا بگوی ای آدم نام های چیزهایی را که در آن گنج مخفی است. چونکه آن همه در گنج سینهٔ حضرت آدم بود خدای تعالی نامهای همه را باو دانانیده بود[5] همه را جواب باصواب گفت. بعد ازآن حق سبحانه تعالی گفت یا ملائکه که نگفته بودم من به شمایان که می دانم چیزی را که شمایان

---

۱. سوره البقره (۲) : ۳۱.
۲. سوره البقره (۲) : ۳۲.
۳. در اصل : بسیاری.
۴. سوره البقره (۲) : ۳۳.
۵. ب : ندارد.

نمی‌دانید. ملائکه همه شرمنده و ملزم شدند. نظم :

شرم بادا که من بروِیت[1] نگران   باشم و تو [نظر کنی][2] به سوی دیگران

بدان ای طالب صادق که این همه جرأت[3] و گستاخی و بی ادبی که از جانب ملائکه واقع شد غالباً همه از شیطان بود چونکه استاد ومعلم و رئیس ملائکه اوبود.بیت:

هر گنا[هی] که می کنند عامان   بر رئیسان ده بود تاوان

و عبادت بسیار نیز کرده بود حق سبحانه تعالی را - از علم وعمل پر بود و مغرور شده بود با این ها و این ها حجاب غلیظی شده بود او را از آن جناب - بیت :

حجاب راه تویی حافظ از میان برخیز   که باوجود تو کس نشنود زمن که منم

چونکه او از همه دانا و عالم تر بود وعقل همهٔ ملائکه بود و امور همه مفوض [به او] بود غالباً از مصلحت [و] زبان[4] همه سخن او می کرد [به آنجناب] و به آنجا هم چنانکه درمیانه مردم می باشد در دهی و جایی یک کس را که او دانا تر است از همه کس مهمات و احوال خود را و جمیع امور خود تفویض[5] باو می کنند. چونکه او گستاخ و دلیر است و در پیش پادشاه او می‌گوید و می‌شنود و هر [قهرو] غضبی که به آن مردم می باید کرد باو می کنند. پس از این جهت حق سبحانه تعالی این همهٔ گفت و شنید را باشیطان کرد. او نیز این همه جرات وگستاخی به آن جناب کرده[6] و بالاخره مردود شد. دیگر اینکه این همه جهل و نادانی او را حق سبحانه تعالی بر او ظاهر ساخت[7] که او دعوی خلافت کرده بود ندانسته که خلیفه بر طبق مستخلف می باید که باشد. اولاً آنکه حقیقت مستخلف را هیچ ندانسته بوده است. دویم آنکه استعداد خود را نیز ندانسته

۱. ب : به سویت.
۲. در اصل - تو نهی چشم.
۳. ب - ندارد.
۴. ب : زبان.
۵. ب : امور خود را مفوض باو کنند.
۶. ب : نمود.
۷. ب : کرد.

بوده است که قابل خلافت هست یا نه - بیت:

ناقابل است آنکه بدولت نمی رسد ورنه زمانه در طلب مرد قابلست

قابلی باید که تا از حق کند فیض قبول زانکه ممکن نیست هرگز فاعلی بی منفعل[۱]

دیگر آن که با این همه جهل و نادانی گستاخی و بی ادبی کرد بخداوند خود و اعتراض کرد بر خداوند خود که از چیزی خلیفه می سازی که فساد[۲]، فسق و زنا خواهد کرد.دیگر آن که گمان بد برد بر حضرت آدم، پیش ازین که صورت از وی واقع شود. دیگر ندانست که چیزی را در گنجینهٔ می نهد که او خالی باشد و او خود پر بود . از تنزه و تقدس و دانش خود. نظم :

تا تو هستی هست در تو کی رسد نیست شو تا هستیت از پی رسد

گر سر مویی بماند از خودیت هفت دوزخ پر برآیند از بدیت[۱]

با این گستاخی و بی ادبی حق سبحانه تعالی از کمال حلم و حکمت غامضه خود در زمان اعتراض با او هیچ نگفت . همین مقدار گفت ، من می‌دانم چیزی را که تو نمی دانی و کمال حلم خود را پیش برد.

حلم حق اول مواساها کند چون بشد از حد دگر رسوا کند[۳]

از جهت ملائکه همه اعتقاد و اعتماد کرده بودند با شیطان که مثل او دانا قریبی هست بآنجناب - هرچه او می گوید آن خواهد شد.نظم:

قرب نه بالا[نه] پستی رفتن است قرب حق از قید هستی رستن است

و او خود پر بود از وجود هستی خود از این جهت حق سبحانه تعالی حضرت آدم را ملزمه از جهت ایشان و شیطان ساخت که همه دانستند به یقین که مثل شیطان و ایشان نادانی در عالم[۴] نبوده است. بعد از مردود شدن شیطان هیچ شبهه در خواطر ملائکه نماند. دیگر اینکه شیطان این را نیز بدانست حق سبحانه تعالی گفت در روی زمین می خواهم که خلیفه سازم ندانست که خلیفه در روی زمین از جنس زمین خواهد بود. قال النبی علیه السلام : الجنس

۱.ب : ندارد.

۲. ب : یسفک دما.

۳. در اصل : چونکه از حد بگذرد رسوا کند.

۴. ب : ندارد.

مع الجنس کل جنس یمیل الی جنسه. بیت:

کند هم جنس با هم جنس پرواز — کبوتر با کبوتر باز [با][1] باز

بعد از مردود شدن ابلیس علیه العنه با این همه ملزم از جهت تنبیه حق سبحانه تعالی به فرزندان آدم امر کرد: یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین[2] چرا که همه کس او را دشمن خود دانند اگر به ناگه از سر آن با کسی گوید هیچ کس از وی باور نکند که افشاء سر الربوبیه کفر - دیگر آنکه چون او واقف شد واز آن گنج بی نهایت که در سینهٔ آدم و آدمیان نهاد واقف حاضر باشد که از کمال حسد ودشمنی ایشان را در عمل زشتی نیندازد که بواسطهٔ آن عمل زشت از آن سعادت محروم شوند. بدان که این تنبیه حق سبحانه و تعالی از کمال شفقتی که داشت پابندهای خود کرد ایشان را که مایهٔ ظلمات غافلی است.

غافل مشوکه مایهٔ ظلمات غافلی است — با یار دوست باش که جان را جلی کند

اگر حاضری مؤمنی وگر غافلی کافری

حضوری گرهمی خواهی ازو غایب مشو حافظ — متی ما تلق من تهوی دع الدنیا و اهملها

بدان ای طالب صادق که بعد از دشمن [شدن[3]] این همه ماجرا با شیطان حق سبحانه تعالی چونکه تمام گنج مخفی بی نهایت را در گنجینهٔ سینهٔ آدم نهاد و خود نیز نشست و در تخت دل آدم و به دنیا آمد تا این گنج نهانی را جلوه دهد و ظاهر سازد در دنیا، حضرت آدم صلوات الرحمن[4] علیه نیز برداشت آن گنج بی نهایت را بدنیا آمد و یک جلوه داد آن گنج بی نهایت موجود قایم شدند.

کنا شیون ذلك فی وجد البطون — حر ما سواك فی حیث تقلب فی شیون

یک جلوه کرد حسن تو بیرون فگند عکس — هر نقش دلگشا که نهان بود در درون

ما را ز ذات و فعل و صفت هیچ بهره نیست — جز آنکه تو به صورت ما آمدی بیرون

۱. در اصل: در.
۲. سوره یس (۳۶): ۶۰.
۳. در اصل: دشمن.
۴. ب - علیه السلام.

بدان ای طالب صادق که ما و همه چیزها که این زمان در عالمیم، همه شئونات ذات اوئیم که در گنجینه مخفی حق سبحانه تعالی بودیم ، یک جلوه کرد حسن حق تعالی بیرون انداخت ما را و هر چه [در] عالم است. قیام هستی ما و هرچه در عالم است از پر تو عکس اوست . بیت :

ما را ز ذات فعل و صفت هیچ بهره نیست　　جز آنکه تو به صورت ما آمدی بیرون

دیگر بدان که عالم و هرچه هست در عالم همه عکس است از جمال بیچونی او که افتاده است در آیینه عالم ، همچون آیینه ای است [که] شرف و عزت عالم [1] و عالمیان از جهت آن عکس است. غیر این دیگر عالم و عالمیان را هیچ بهره نیست از ذات و فعل و صفت او ، هم چنانکه آیینه را شرف [و] عزت ازین است که حسن [دروی][2] می نماید. دیگر بهره ای نیست وی را از حسن . چرا که حسن نه در درون وی است حال و نه بر سطح آیینه است قایم.همچون [آن] ناودان که شرف او همین است که آب از وی می رود ، دیگر هیچ بهره نیست او را از آن آب. شرف آن ظرف به مظروف و شرف المکان بالمکین - دیگر بدان که حقیقت حق سبحانه تعالی هزار بار از آفتاب تابان تر است بر عالم و عالمیان ، وقتی که مانعی نباشد. نظم:

بـر کـنج حـجره گـر نـه فـتد نـور آفتـاب　　از حجره مانع است نه خورشید مدخلست

آیـینه تـیره شـد ز چـه تیره است آیـینه　　چون رو بـه روی دوست نـدارد هـر آیـینه

هم چنانکه صفا وروشنی عالم ظهور [3] از پرتو این آفتاب است که از آسمان چهارم می تابد بر نیک و بد. بر همه یکسان است وقتی کـه مـانعی نباشد. هم چنان آفتاب حقیقت سبحانه تعالی که در دل های بنده های خاص اوست هزار بار تابان تر است از آفتاب بر دل های بنده دیگر وقتی که مانعی نباشد.بیت:

بـه قـدر آیـینه حسـن مـی نمـاید روی　　دریـغ کـه آیـینه مـا نـهفته در زنگ است

۱. ب : ندارد.
۲. در اصل : روی
۳. ب : ظاهر.

دیگر بدان که عالم و عالمیان همه آیینه اند که حسن جمال الهی در ایشان ظاهر می شود . اما بدان که بهترین آیینه که جمال و جلال الهی هم چنانکه هست به تمام ظاهر می شود[1] و آن دل دوستان است سبحانه و تعالی - قال النبی علیه السلام قلب المومن عرش الله الاعظم[2] بیت :

در عـرش اعـظم است خـدا را بـه اتفاق — آنجاست جای سلطنت اینجاست جای دار
بـحر عـلمی ور نـمی پنهـان شـده — در سـه گـز تـن عـالمی پنهـان شـده
در یک دریـا هـزار کشـتی چـه عـجب — در یک کشـتی هـزار دریـا عـجبست

بدان ای مومن[3] صادق که بعضی از اکابر در حق این طایفه علیه هم چنین فرموده اند :

ایـن نسـخه نـامه الهـی کـه تـویی — وی آیـینه جمـال شـاهی [کـه] تـویی
بیرون ز تو نیست هـر چـه در عـالم هست — در خود به طلب هر آنچه خواهی که تـویی

بدان ای طالب صادق که هرچه درین هیجده هزار عالم است همه در دل آدم تنها[4] است . ازینجا قیاس کن بزرگواری آدم را و فرزندان آدم را . اگر ذره‌ای از بزرگواری او خبرت بودی هرگز در فرزندان آدم به چشـم حقـارت نـظر [نکردی].

تـو[بـه قـیمت] ورای [هـر] دوجهـانی — چـه کـنم کـه قـدر خـود نـمی دانـی[5]
آدمـیزاد طـرفه مـعجونست — کـز فـرشته سـرشته در حـیوان

گر باین میل کند که ازین گربدان میل کند به ازان که اولئك كالانعام بل هم اضل،[6] بیت:

بـار دیگـر از مـلک قربـان[7] شـوم — هـرچـه انـدر وهـم نـاید آن شـوم

۱. ب :« اما بدانکه... ظاهر میشود » ندارد.
۲. اوراد الاحباب ، ص ۲۴۹.
۳. ب : طالب.
۴. ب : پنهان.
۵. در اصل : تو ورای دو جهانی.
۶. سوره الاعراف (۷): ۱۷۹.
۷. در اصل : پران.

بــار دیگــر بــایدم جســتن ز خـــود　　کــل شــئی هــالك الا وجــهه[1]

دیگر بدان که هرچه در عالم است از حیوانات و نباتات و جمادات همه موجود و قایم به پرتو این گنج نهانی اند. اگر یک لحظه این پرتو در پس پرده شود همه عالم لم یکن نیست و ناپیدا شود. قال النبی علیه السلام : خلق الله تعالی [آدم] علی صورته . بدان ای طالب صادق اگرچه حق سبحانه تعالی از صورت منزه است امادر هیچ صورت نیست که او را سبحانه تعالی ظهوری نه[2]

هــر چــندقدس ذات ز اشیـاء منزه است　　در هیچ ذره نیست که حق را ظهور نیست

بدان ای طالب صادق که این بدان می ماند که بادشاه عالی جناب لباس دوزانیده بوده است از هر جنس و از هر [رنگ]. بعضی دراز ، بعضی کوتاه تنگ و بعضی گشاده. بادشاه هریک ازین لباسها را گاهگاه می پوشید.نظم :

هر لباسی کان به صحرا آمدست　　سـایهٔ سـیمرغ زیبـا آمـدست

اما یک لباس ازین میان به غایت چست و زیبا بر قد آمد بادشاه را . ازین لباس بسیار خوش آمده است و اکثر اوقات این لباس را گویا که این لباس عین او شده [می پوشد] هرچگاه که می بینند آن لباس را خلق می گـویند ایـنک بادشاه . نظم :

از بس کــه در کنــار هـمی گـیرد آن نگـار　　بگـرفت بـوی یـار ورهـا کـرد بـوی طـین

همچنین هر صورتی که هست در دنیا لباس حق است سبحانه تعالی . در هر یک ازین لباس ها به قدر آن لباس ظهوری دارد سبحانه تعالی . اما در لباس [ی]که آن صورت آدم است ظهور تمام و کامل دارد. بیت :

ظـــهور[ی] دارد انـــدر جـــمله عــالم　　ظـــهور کـــاملش در ذات آدم

سبحانه تعالی لباسی که آن صورت آدم است ، دوست داشته است واین قبا بر قد او چسَت و زیبا آمده است چرا که ذات شریف او هم چنانکه هست در لباس ظاهر می‌شود هم چنانکه در آیینه میان آیینه ولباس نزاع لفظی است. هر دو یک چیز است.

۱. سوره القصص (۲۸) : ۸۸.
۲. ب : نیست.

چون به همگی خود دزین لباس ظاهر شده است گویا این لباس عین او شده است.

از بس که در کنار همی گیرد آن نگار | بگرفت بوی یار و رها کرد بوی طین
ای روی در کشیده به بازار آمده | خلقی ازین طلسم گرفتار آمده [1]

هم چنین حق سبحانه تعالی از بس که به صفت کمال در لباس آدم ظاهر می‌شود این لباس گویا عین [2] او شده است. اما آنکه گفتیم درآن لباس که دایم می‌پوشد، همه کس می شناسند ودر لباس دیگری نمی شناسند. آن صفت مبتدیان و عوام خلق است. اما خاصان در هر لباس چه مقدار که ظهور دارد، درآن لباس می شناسند او [را] منقولست که مخدوم ما می فرمودند قدس سره، عاشق و عارف ، حضرت شیخ روزبهان [3] بقلی شیرازی در علو [4] حال چنین گفته است: که حق سبحانه تعالی را دیدم در صورت ترکی کله بافته ، کله کج نهاده. دست در جلالش زدم و گفتم : به وحدت ذاتیه ات که در هر صورت که برآیی و در هر صفت که جلوه گر آیی از تو محجوب نخواهم شد. نظم:

اگـر در جبه وگـر در قبایی | به هر صورت که هستی جان مایی
تـرا در هـر لباسی می شناسم | اگـر در جبه وگـر در قبایی

در هر صورت و لباس در هر صفت و لونی و از هر ظرفی که ظاهر می‌شود او را می‌شناسند.نظم :

از هر طرفی چهره گشایی که منم | در هر صفت جلوه گر آیی که منم
با این همه گاه غلط می افتم | تف مردک جلف روسیاهی [5] که منم

خاصان را نیز گاه گاهی این چنین حالت می شود که در هر صفتی ولباس ظاهر می شود او را می شناسم و گاه حالتی می شود که متحیر

۱. در نسخه ب این شعر نیامه.
۲. ب – همین.
۳. ابو محمد بن ابو نصر بقلی شیرازی ،عارف و بزرگ قرن ششم که در علوم قرآن و تفسیر و حدیث و نقد وعرفان براعت یافت.(فرهنگ معین) ص ۶۲۲.
۴. ب : غلوای.
۵. ب : روستایی.

وحیرانند. بیت:

اگـــر درویش بــر جـــایی بمــــاندی ســـر دست از دو عـــالم برفشــــاندی

بـــا یـــار رســـیده نـــیست مـــا را ز اغیـــار بـــریده نـــیست مـــا را

ایـــن خـــرقه قـــالب از ســـر روح یک روز کشـــیده نـــیست مـــا را

بدان ای طالب صادق که حق سبحانه تعالی جسم نیست،جوهرنیست، عرض نیسبت ، ذات هست منزه از همه اشیاء - با این همه بدان‌که هیچ جسمی از وی [1] خالی نیست هر جنس و حرکت و گفتاری که هست در همه اشیا و همه ازوست اجسام همچون [خرقه اند که هیچ نصیبی نیست] ایشان را ازینها که گفته شد هم چنانکه خرقه را از ذات آن شخص هیچ نصیبی نیست شرف وعزت او ازان ذات است که وی را پوشیده است.

شهبـــاز همـــای لا مکـــانیم پـــابند در یـــده نـــیست مـــا را

بدان طالب صادق که همای عبارت از حضرت حق است سبحانه تعالی ومقر [و] مقام او لامکان است. شهباز عبارت ازان [روح] الهی ست که درین خرقه [قالب] [2] است. چندروز از برای مصلحتی درین خرقه قالب می باشد:

مصلحت بود اینکه قایم بهر تحصیل کمال ناگه از چاه جان افتاد اندر چاه تن.

بعد از حصول کمال پرواز می کند و می رود به همان مقر اصلی خود که حق است سبحانه تعالی - به عزت و آبروی تمام و اگر درین خرقه بااین استعداد درین مدت تحصیل کمال نکرد همچون مرغ [خانگی] [3] [خوار] [4] و خجل از آن جناب باز ماند. نعوذ بالله. نظم:

آن روح را که عشق حقیقی شعار نیست نـابوده بـه کـه بـودن اوغـیر عـار نـیست

درعشق باش‌مست‌که‌عشق‌ست‌هرچه هست بـی کـاروبار عشـق بـر دوسـت بـار نـیست

اگرچه حرکت و سکوت [5] همه اشیاء به ذات شریف اوست حق سبحانه و

---

۱. ب : او.
۲. دراصل : غالب.
۳. در اصل : خوانگی.
۴. در اصل : خار.
۵. ب : سکون.

تعالی - اما هیچ یک از [1] [اشیاء] دیگر را استعداد و ورزشی این کمال نداده‌اندکه انسان را - از این جهت به ورزش باین استعداد درین خرقه قالب باین مهلت چند روزه که او را داده اند به جای می رسد که همه او می‌شود و سبحانه تعالی - نظم:

تو جزوی و حق کل است(اگر)روز(ی) چند　　اندیشه کل پیشه کنی کل باشی

تقلب و قالب نیز عین او می شود. صورت عین همان ذات می‌شود.نظم:

نماند مرگت اندر دار حیوان　　به یکرنگی برآید قالب از[2] جان

قال النبی علیه السلام : خلق الله تعالی آدم علی صورته - این صورت همان صورت است. نظم:

از بس که کنار همی گیرد آن نگار　　بگرفت بوی یار ورها کردبوی طین

بدان طالب صادق که این مرتبه و این سعادت بی نهایت و این استعداد را به غیر انسان به هیچ مخلوقی نداده اند.نظم :

این مرتبه ایست بس خطرناک　　در ره همه رهزنان بی باک

این مرتبهٔ روحی آدمی راست　　روحی که برای محرمی راست

بدان که از آدمیان نیز از هزار یکی واز بسیار اندکی باین سعادت بی نهایت پیش نمی رسند. از کمال عزت و شرفی [3] که این راست. نظم :

عزت این در چنین کرد اقتضا　　کز در ما دور باشد هرگدا

چون حریم عز ما نور افگند　　غافلان خفته را دور افگند

سالها بردند مردان انتظار　　تا یک را [بار[4]] بود از صد هزار

این نیز به ریاضت و محنت بسیار و به انتظار مدتی سی چهل و پنجاه سال به صدق و اخلاصی هرچه تمامتر [حاصل می شود]. نظم:

تا خون نکنی دیده دل پنجه سال　　هرگز ندهند [راهت[5]] از قال به حال

---

۱. در اصل: شئاء.
۲. ب: و.
۳. ب: شرم.
۴. در اصل = یار.
۵. در اصل: راحتی.

گر به صدق عشق پیش آید ترا　　عاشقت معشوق خویش آید ترا
هر که او در عشق صادق آمد است　　بر سرش معشوق عاشق آمد است

مابقی هم چون و هم چند - قال النبی علیه السلام : الناس عالم و متعلم و سایر الناس کالهمج - عبارت از الناس عالم و متعلم این طایفه اند. غیر از این طایفه هم چون و همّ چند بلکه کمتر از چهار پایانند. کقوله تعالی : اولئك کالانعام بل هم اضل[1] مراد از عالم شخصی است که متصف باشد به علم و مراد از علم اینجا علم دین ست - چنانکه گفته اند :

علم دین فقه است تفسیر و حدیث　　هرکه خواند غیر این گردد خبیث

مراد از علم دین اول علم طهارت است. نتیجه طهارت پاک شدن اعضای ظاهر ، قابل شدن مر عبادت[2] خداوند را که آن نماز است. قال النبی علیه السلام : الصلوة [روية] و مشاهدة . هرچه نتیجه نماز رویت[3] و مشاهده حق است سبحانه و تعالی هرچه نتیجه مشاهدات حاصل شد[ن] میل و محبت است به حق سبحانه و تعالی نتیجه میل و محبت درد و سوز است. بیت :

درد باید مرد را تا دوست درمانش کند　　هرکه را دردی نباشد او به درمان کی رسد

نتیجه درد و سوز عشق است. نظم:

عشق آن شعله ایست که چون بر فروخت　　هرچه جز محبوب باقی جمله سوخت

نتیجه عشق سوختن است حجابی[4] را که میان عاشق و معشوق است[5]
نظم:

بسوز گریه ز آنم درفغان از روزگار خود
که غیر از حسرت[6] و دردم نشد حاصل زیار خود

۱. سوره الاعراف (۷) : ۱۷۹.
۲. ب : حضرت.
۳. در اصل : روایت.
۴. ب : حجاباقی.
۵. ب : جامی ره هدی به خدا غیر عشق نیست. گفتم والسلام علی تابع الهدی
۶. ب : محنت.

نتیجه سوختن حجابات، فنا وبی رنگینست . نظم :

بی فنای مطلق و جذب قوی   کی حریم وصل را محرم شوی

چند باشی در حجاب ای گل بدعوی رخش

دم ز یکرنگی زن[1] و از پا بر آر این خار را

نتیجه فنا و بی رنگی یکتا شدن[2] با محبوب حقیقی خود نتیجه یکتا شدن عین محبوب شدن است.نظم:

آب کوزه چون در آبجو شود   [محو گردد کوزه و جو او شود][3]

وصف او فانی شده ذاتش بقا   زین سبب[4] نه گم شود نه بد لقا

هم چنین قیاس کن نتیجه عبادات دیگر را . بدان ای طالب صادق که علم دوست شریعت است و علم طریقت. نظم :

از علم مراد جزعمل نیست   در علم محققان جدل نیست

هر چه علم شریعت عبارت ازین علم ظاهر است که علمای ظاهر دارند مثل طهارت و علم نماز وروزه وزکوة و حج ومانند این ها . نظم:

روزه ما نفی ما سوا ست   نماز ما کانك تراست

روزه خاصان نه همین است وبس   بلکه بریدن بود از هر هوس

ای تهی کرده شکم از غافلی   دل تهی کن کین[5] بود [الصوم لی][6]

و انا اجری به آنچه از علم ظاهر به کار آید. همین هاست دیگر لایعنی وبی فایده است.قال النبی علیه السلام : و من حسن ایمان المرء ترکه ما لا یعنیه. ودیگر علم طریقت که آن مخصوص است باین طایفه مثل [دانستن][7] ذکر و فکر وهرچه تعلق به صفای خاطر دارد.هرچگاه این دوعلم را با یکدیگر جمع کردند و در عمل آوردند نتیجه اش همه حالات ومقامات اذواق درد و

---

۱. ب : مزن.
۲. یکتا شدن ... محبوب شدن است... را ندارد.
۳. دراصل «محو گردد از وی و چو او شود».
۴. ب : زان سپس.
۵. ب : این.
۶. در اصل : از صوم.
۷. در اصل : دانستند.

سوز و کرامات ومعارف حقایق الهی می شود و مقصود بالذات اینهاست[۱] هر چه اینها مخصوص است باین طایفه چراکه اینهانتیجه عمل کردن استباعلم، این صفت این طایفه است. علم بالله.و عبارت ازین نوع عمل است. عالم بالله عبارت از این طایفه اند. ومتعلم نیز عبارت از ایشان است چراکه همه عالم وعالمیان منور به علم ایشان است. مابقی عوام خلق کمتر از حیوانات‌اند. قوله تعالی: اولئك کالانعام بل هم اضل. چراکه حیوانات مکلف نیستند. به عبارت ایشان مکلف از برای خدمتند. و آنچه مکلفند بـه آن هـیچ چـاره نـدارنـد، می‌کنند. اما اینها مکلفند به بندگی حق سبحانه تعالی ، نـمی کـنند.[۲] [بـدان ای]طالب صادق که مقصود از همه علوم و اعمال و طاعات وعبادات محبت الله است. نتیجه محبت الله درد و سوز است.نظم:

درد باید مـرد را تـا دوست درمـانش کـند | هرکه را دردی نباشد او به درمانش کی رسد

نتیجه درد و سوز عشق است. تخت دل این زمان محل نزول سلطان عشق شد.نظم :

سطوت [صیت[۳]] جلال جمله عالم راگرفت | خدمت[۴] سلطـان عشـق بـاز عـلم بـرکشید

قوله تعالی : ان الملوك اذا دخلوا قریة افسدو ها و جعلوا اعزة اهلها اذلة[۵] چون سلطان عشق بر تخت دل نشست چراکه شهر دل پیش ازین از آن عقل و نفس و شیطان بود و ویران ساخت آن نظام ایشان را . و ایشان که غره تخت شهردل بودند خوار و ذلیل وسرنگون به زمـین زد و ایـن زمـان سـلطنت و پادشاهی وحکم مهر سلطان عشق راست. حکم حکم اوست. بی مسمع وبی بصر و بی بطش هرچه می گوید و می شنود و می پنارد و به هر جای که می‌رود و هر حکمی که می کندو ازان سلطان عشق است و او را هیچ نیست. نظم :

عشـــق ایـــن آتش است و عـــقل دود | عشـــق چـــون آیـــد گـــریزد عـــقل زود

۱. ب : از « هرچه این ها مخصوص است» متعلم نیز عبارت از ایشان است» را ندارد.
۲. ب : چون حیوانات می خورند و می خسبند از این جهت از حیوانات کمتراند.
۳. در اصل : سیط.
۴. به : صدمت.
۵. سوره النمل (۲۷) : ۳۴.

نتیجۂ عشق الله [وحدت[1]] و بی رنگیست - نظم -

چـون کـه بـی رنگی اسیر رنگ شد　　　مـوسی بـا مـوسی در جـنگ شـد[2]

بدان طالب صادق که پیغمبر (ص) چنین می فرماید که : «کل مولود یولد علی الفطره ... هر فرزند [ی] که هست در اول پاک و پاکیزه است همچون کرباس سفید که هیچ رنگی ندارد و اصل همه چیز همین طور است. قوله تعالی : صبغة الله و من احسن من الله صبغة[3] ○ اصل همه رنگها از آن بی رنگی است. و من احسن صبغة من الله. ای دل - بعد از آن به هر رنگی که زدند او را همان رنگ می خوانند. اگر سرخ است سرخ گویند اگر زرد است زرد گویند[4]. همچنین فرزندان آدم که از مادر خود زاده اند پاک و پاکیزه اند. بعد ازان پدران و مادران ایشان در هر دین و ملت که هستند همان رنگ را پیدا می سازند. رنگ عبارت ازین ادیان مختلفه است یعنی پدر و مادر فرزند اگر مسلمان است وی مسلمان است. اگر ترساست وی ترساست و اگر جهود است [وی جهود] این همه مخالفت درمیان خلق خدا [ازینجا] پیدا شد. هرچگاهی این رنگ ها از میان برخاست دیگر همه [آشتی][5] است و هیچ کس را با هیچ کس نیست[6]

چـون بـه بیرنگی رسـی کـان داشتی　　　مـوسیٰ و فـرعون دارنـد آشـتی

وقتی دانستی که در اصل تو پاک بودی و پاک زاده بودی[7] این همه آلایش و ناپاکی ترا اینجا حاصل شده است و سبب دوری تو ازمحبوب حقیقی این اوصاف است که ترا در دنیا حاصل شده است. تو همچون مرغ خانگی به آب و دانه دنیا قانع شده ازکمال پستی و بی همتی و بی خبریست. غالباً که اینجا مانده و خبر از محبوب حقیقی خود نداری. نظم

---

۱. در اصل : حدیث.

۲. ب: چون به بیرنگی رسی کان داشتی　　　مـوسی و فـرعون دارنـد آشـتی

۳. سوره البقره (۲) : ۱۳۸.

۴. ب - ندارد.

۵. در اصل : اشیاء.

۶. در اصل -دخل.

۷. ب -ندارد.

مــرغ کـــه نـــدارد خـــبر ازآب زلال　　منقــار[1] بــر آب شــور دارد هـمه سـال

ای بی خبر بکوش که [صاحب][2] خبر شوی　　تــا راهــرو نبــاشی کــی راهــبر شـوی

و با خود چاره و [تدارک]باز گشتن خود را به آن جناب نمی دانی و از این جهت سرگردان و بی چاره ای . نظم:

چــاره ایــن چــیست در خــون آمــدن　　از وجــــود خــــویش بــیرون آمــدن

اول بدان باری که از که دور افتاده ای ؟ و به چه چیز آرام گرفته ای ؟ و بدانکه قطره بودی از دریای حقیقت حق سبحانه تعالی بنابر حکمتی ومصلحتی درین چاه تن افتاده [ی].

مصلحت بود اینکه قاسم بهر تحصیل کمال　　ناگه [ی] از چاه جـان افتـاد انـدر چـاه تـن

تحصیل کمال تو آنست که درین چاه تن که افتاده‌ای گناه و عصیان بسیار کرده ای و [به] خواجه خود مخالفت بسیار کرده ای به آنجناب ، اینها حجابی شده است[3] که راه فیض محبوب حقیقی بر تو بسته شده و مدد فیض الهی هر زمان بر دل تو نمی رسد [چاره آنست که] ترا به آتش عشق و محبت این حجابات را می باید سوخت تا مدد فیض محبوب حقیقی هر زمان بر دل تو رسیدن گیرد.نظم:

تــا نــرسد قــافله بــر قــافله　　فــیض تــو از هــم رود ایــن سلسله

نزدیک است که سلسله حیات تو از هم گسسته شود. تو هنوز غافل نشسته و حاضر نمی شوی و این حجابات را از پیش خود رفع نمی کنی . حال تو چون خواهد شد؟ نظم:

غافل مشو کـه مـایه ظلمـات غـافلی است　　با یاد دوست بـاش کـه جـان را جـلی کـند

برخیز و حیات فرصت را غنیمت شمار. آتش عشق در جان خود بزن و این حجابات را بسوز . خود را به آنجناب نزدیک ساز.نظم:

حیات خود چه کنم [چون] دران جناب[4] نیم　　بـه هـجر چـند زیـم قـابل عـذاب نـیم

۱. ب – در.
۲. دراصل : باخبر.
۳.ب :« ترا از آنجناب این حجابات سبب آن شده است».
۴. در اصل : حیات.

اغتنم الفوض [1] فان فوتها غصص. فرصت را غنیمت شمار که فوت شدن غصه بسیار بار خواهد آورد.

دم را بـه نـاز دار[و] غـنیمت شـمار عـمر — آنهـا کـه رفـته انـد خـراب هـمین دم انـد

ترا رفع حجاب بایدکرد تا راه فیض الهی بر تو گشاده شود. نظم:

حجاب راه تـویی حـافظ از مـیان بـرخیز — که باوجود تـو کـس نشـنود ز مـن کـه مـنم

بدان که حجابات راه از آنجناب ، این هستی ها و گرفتاریها و تعلق است که داری. ترا به آتش محبت این همه را باید سوخت.نظم:

تـا در تـزنی بـه هـر چـه داری آتش — هـرگز نشـود حـقیقت وقت تـو خـوش

هـرچـه داری آتش ای] را بـرفروز — تـا ازار پـای در آتش بسـوز

چـون چـنین کـردی بـرستی از هـمه — ورنـه خـون خـور تـا کـه هستی از هـمه

تـعلق حجـابست بـی حـاصلی — چـو پیوندهـا بگسـلی و اصـلی

بدان ای طالب صادق که عالم و آدم و نام هیچ چیز نبود از مخلوقات ، که دریای بی نهایت از عشق به یکبار موجی زد . متقاطر شد. قطره ها ازو بیرون افتاد، سرگشته و سرگردان . در دنیا به خاک و آبهای شور دنیا آمیخته شد و بماند در دنیا. بدان ای طالب صادق که این دریای عشق حق است سبحانه تعالی، و آن قطره تویی که در خاک آب شور دنیا افتاد. از حقیقت خود که آن دریای عشق است دور مانده ای .از بسیاری که درین خاک و آب شور مانده‌ای نزدیک است که خاک شوی. تو خودی خود نمی توانی خود را که [2] ازین جداسازی از کمال ضعف که تراست . پس چاره تو جز آن نیست که خود را در یک شاه جویی اندازی که به آن دریا می رفته باشد تا ترا به آن دریا رساند. [همچون آن] ماهی که قوت حیات او از آب است ، به صحرا افتاده ،چاره اش جز [تپیدن] [3] نیست. چون که [تو] قطره ای به خودی خود نمی به دریا رسیدن . دل تو نیز ماهی است که از دریـای حـقیقت عشـق دور افتـاده است [و] به

---

۱. ب : الفرض.
۲. ب :« ازین جدا سازی... چاره خبر آن نیست» را ندارد.
۳. در اصل : طلبیدن.

صحرای دنیا [آمده]. نظم :

دل چــو مــاهی ذکــر چــون آب است　　زنـــده دلهـــا بـــه ذکـــر وهـــاب است

ترا نیز تپتپان خود را در شاهجویی [می باید انداخت تا آن جوی ترا به دریای عشق رساند. عبارت ازآن] شاه جویی عاشقان وعارفانند که روانند به جانب دریای عشق. نظم.

مـــا آب روانـــیم تـــو دریـــای حیـــاتی　　چون یار توایم از همه رو رو به توداریم [1]

بـــاعاشقان نشـــین و هـــم [2] عـــاشقی گـــزین　　با آنکه نیست عـاشق یکـدم مشـو قـرین [3]

یـــار غـــالب شـــو کـــه تـــا غـــالب شـــوی　　یـــار مغلوبـــان مشـــو تـــو ای قـــوی [4]

بدان که عشق چیست ؟ [عشق] عبارت از میل و کشش است کـه عـاشق را می‌کشد با ذات محبوب خود. نظم :

چـــون قـــلم انـــدرنوشتن مـــی شتـــافت　　[چون][5] به عشق آمد قلم بر خـود شکـافت

تاکششی است ناگهان تانبری به خودگمـان　　پیک قبول ماست آن کان سوی‌مات‌می‌کشد

بـــاش زبـــون هـــر فـــره تـــا بگشـــایدت گـــره　　درد گزین که درد به کان به دوات می کشد

بدان که عشق شعله ایست از آتش محبوب [6] حقیقی که در دل عاشق پیدا می‌شود و می سوزد حجاباتی را که میان عاشق و معشوق [است].نظم:

عشق آن شعله ایست که چـون بـرفروخت　　هرچه جـز مـعشوق بـاقی جـمله سـوخت

چون حجابات به غایت [7] غلیظ شده است به اندک شعله نمی سوزد و ترا هر لحظه آتش عشق تیز تر باشد تا محابات همه سوخته شود تـا وصـل محبوب حقیقی میسرت شود.نظم :

تـــیغ لا در قـــتل غـــیر حـــق بـــرانـــد　　درنگر زان پس [کـه] بـعد از لا چـه مـاند

مـــاند الا اللـــه بـــاقی جـــمله رفت　　شـــادباش ای عشـــق شـــرکت سـوز رفت

---

۱. ب : جویان تو هم از همه سو رو به تو داریم.
۲. ب : همه.
۳. ب :با هرکه نیست عاشق با وی مشو قرین.
۴. ب . غوی.
۵. در اصل : چونکه
۶. ب – محبت.
۷. ب . بسیار.

چون به تیغ لا سر اغیار را برید [ی] و به آتش محبت اغیار را که آن حجابات توست از محبوب حقیقی سوختی که هیچ نماند غیر الله که آن محبوب حقیقی توست.

این زمان محل و طرب شادی توست. اگر تو یار نداری چرا طلب نکنی / و گربه یار رسیدی چرا طرب نکنی، بدان ای طالب صادق که رسیدن به محبوب حقیقی به فکر و ذکر و طاعت وعبادت به غایت مشکل است مگر به آتش محبت که سوزنده همه حجابات اوست . نظم :

آتشی از عشق بر جان برفروز　　　سپر به سر فکر وعبادت رابسوز

بدان که دین و ملت عشق ورای این دین و ملت است که مردم [دارند] هرچه دین و ملت عشق سوختن و گداختن است هر چیز را که هست از تعلقات و گرفتاریها . نظم:

تعلق حجابست بیحاصلی　　　چو پیوندها بگسلی واصلی
ملت عشق از همه دین ها جداست　　　عاشقان را مذهب وملت خداست
عاشقان را شادمانی و غم اوست　　　مزد کار و اجره خدمت هم اوست
غیرمعشوق ار به ما شادی بود　　　عشق نبود [هرزه] سودایی بود

دیگر بدان که جلوه گر در دنیا و آخرت جز عشق آفت است در هر لباسی که می بینی . نظم :

عشق است و بس که در دو جهان جلوه می‌کند　　　گاه از لباس شاه و گه از کسوت گدا

اگرچه در شاه و گدا جلوه جز عشق نیست. اما جلوه تمام وکاملش در لباس عاشقان عارفان است. نظم :

عاشقانند که در بند عهود حقند　　　وصف ایشان چه توان گفت رجال صدقوا

دیگر بدان که محب کسی می گویند که به آتش محبت محبوب سوخته و به جایی رسیده باشد که هیچ چیز از نام و نشان هستی وجود در وی باقی نمانده باشد. این زمان به جای آن همه عشق آمده باشد و در تخت دل نشسته باشد و همگی او عشق شده باشد. زبان حال او درین زمان این بیت می‌سراید:

عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست　　طی[1] کرد مرا از من و پر کرد ز دوست
اجزای وجودم همگی دوست گرفت　　نامیست ز من بر من و باقی همه اوست

این زمان جلوه گر [در وی][2] همه عشق است. هرچه ازو ظاهر شود ازان عشق است که او را هیچ نیست.چونکه از نام و نشان وجود هستی چیزی در وی باقی نمانده. این زمان هرچه ازو صادر می شود منسوب به عشق است . این عشق و عاشق نیز نمانده است همه معشوق شد.

عشق عاشق را قلم بر کش تمام　　تا همه معشوق ماند[3] و السلام
معشوقه به هر صفت آید به ظهور　　از ظلمت محض یا خود از خالص نور
عاشق به همان صفت موصوف گردد　　بر دین ملوک است رعیت معمور

بدان [ای] طالب صادق که عاشق چه نوع مرغ [ی] را می گویند [بدان که عاشق مرغی را می‌گویند] که آتش عشق و محبت محبوب به تمام برو بال هستی او را سوخته باشد که اثری از نام و نشان و هستی در وی باقی نمانده باشد.

چون نماند عشق را پروای او　　او چو مرغی ماند بی پروای او

و عاشق مرغ را می گویند که به آتش محبت محبوب تمام سوخته باشد که جز خاکستر هیچ ازو باقی نمانده باشد و عاشق شخص[4] را گویند که لشکر عشق رخت و تخت هستی او را به تمام به تاراج برده باشد . زن و فرزند و هرچه که هست همه ازو اسیر کرده باشد. او همچو سوخته و ماتم زده باشد.

گویی چه کسانند اسیران ره عشق　　ماتم زده و سوخته و در بدری چند

درین زمان ممکن نیست که او به خودی خود به محبوب حقیقی تو اندر رسید بی آنکه او را پری و بالی باشد که به محبوب رسانند. بدان که پر و بال عاشق درد وسوز است .

درد باید مرد را تا دوست درمانش کند　　هرکه را درد [ی] نباشد او به درمان کی رسد

۱. ب : تی.
۲. در اصل : روی.
۳. ب : بینی.
۴.ب : مرغ.

بدان که درد چه چیز است ؟ درد عبارت ازان سوز و الم است که از فرقت محبوب در دل محب پیدا می شود.

بیدرد کی رسد به مقصود　　مقصود ازان اهل درد است

بدان که یک ذره درد عاشق را بهتر از طاعت اولین و آخرین است.

اگر وظیفه دردت زمان زمان نرسد　　حلاوتی به دل ولذتی به جان نرسد

ذره ای درد خدا در دل ترا　　خوشتر از هر دو جهان حاصل ترا

بدان که ذره ای درد عاشق را از دنیا و آخرت و هرچه در دنیا و آخرت است.بهتر است چرا که آنچه نصیب است عاشق [1] سوخته را در دنیا و از محبوب حقیقی همین حسرت و آه و جراحت است. [هرچه] این بدایت عاشقان است. نهایت عاشقان آن است که به جایی رسند که ازینها ذوق ولذت یافتن [گیرند].

حسرت و آه و جراحت بایدت　　در جراحت ذوق راحت بایدت

نقل [2] است که حضرت رابعه از شیخ حسن بصری قدس سره پرسید که به بلاهای دوست چونی ؟ ایشان گفتند : شکر است هرچه ازو می رسد صبر می‌کنم . بی بی رابعه گفتند : این خود سهل است . عاشق آن است که از بلاهای دوست ذوق و راحت و لذت یابد.

ذره ای عشق از همه عشاق [3] به　　ذره ای درد از همه آفاق [4] به

بدان که ذره ای درد عاشق را خوشتر است از هر خوشی که در دنیا و آخرت است.

درد آمد خوشتر از ملک جهان　　تا بخوانی مر خدا را در نهان

بدان که عاشق را درد نباشد به هیچ مقصودی نمی رسد.

قدسیان را عشق هست و درد نه [5]　　درد را جز آدمی در خورد نه

---

۱. ب. عاشقان.
۲. ب : منقولست.
۳. ب : آفاق.
۴. ب : عشاق.
۵.ب : نیست.

بدان که [هر] دردمندی که [در دنیا است] وی طالب درمان خود است ، اما طالبان عشق طالب زیادتی دردند:

اندرین شهر که درمان طلبان بسیارند درد را جوی چرا در طلب درمانی

بدان که عاشقان و دردمندان کمال لذتی که از درد یافته اند [شب و روز] به دعاها می‌جویند[1] درد را:

ذره ای دردم ده ای درمان من زانکه بی دردت بمیرد جان من
کفر کافر را و دین دیندار را ذره ای درد [ت] دل عطار را
ای درد تو عمر جاودانه جانم به غم تو شادمانه
از هستی تو [هر وجودی][2] موجد تویی به هر زمانه
آن را که فتاد با تو کاری از جمله خلق شد یگانه

به منه و کرمه .

*****

۱. ب – می‌خواهند.
۲. دراصل : در وجودم.

اندیشه
و
اندیشه‌مندان

دکتر محمد مهدی توسلی[1]

علیشیر نوائی
شخصیت برجسته علمی و ادبی سدهٔ نهم

امیر کبیر نظام الدین علیشیر بن میر غیاث الدین کجکنه ، معروف به امیر علیشیر نوایی و متخلص به فانی ، از امرای بسیار معروف عهد سلطان حسین بایقرا و ندیم و مقرب خاص او ، شاعر و نویسندهٔ توانا در زبانهای فارسی و ترکی ، صاحب خیرات و مبرات بسیار ، ادیب و مشوق بزرگ ادبا و شعرای سده نهم هجری بود.

ذبیح ا.. صفا در کتاب تاریخ ادبیات ایران[2] می نویسد :« وی که شعر ترکی و فارسی می سرود ، در دیوان ترکی خود نوایی و در دیوان فارسی فانی تخلص می کرد. البته شاعران دیگری ، هم در عهد تیموری با تخلص فانی بوده اند ، مانند فانی هروی و فانی بخاری ، و در قرن دهم نیز ، همین تخلص را چند شاعر دیگر مانند فانی تبریزی و فانی رازی و فانی شیرازی بکار بردند و بنابراین باید هنگام مطالعه در احوال امیر علیشیر از خلط و اشتباه آنان بایکدیگر احتراز کرد.»

محل تولد فانی را ، هرات نوشته اند؛ وی در سال ۸۴۴ ه ولادت یافت .[3] زمان حیات او ، نیمه دوم سدهٔ پانزدهم میلادی برابر با سدهٔ نهم هجری ، در دوران فرمانروایی تیموریان بوده است.

سده نهم هجری ، با مرگ تیمور در ۸۰۷ ه آغاز شد . در این زمان ،

---

۱. استاد یار دانشگاه تربیت مدرس ، تهران.

۲. ذبیح ا.. صفا، تاریخ ادبیات ایران ، ج ۴ ، چ دهم، تهران : ۱۳۷۳ ، ص ۳۸۲.

۳. ادوارد براون ، از سعدی تا جامی ، ج ۳ ، چ ۲ ، تهران : ۱۳۳۹، ص ۶۳۴.

فرمانروایی بزرگ تیموریان بدست شاهرخ فرزند چهارمش افتاد. وی مدت چهل و سه سال از ۸۰۷ تا ۸۵۰ ه در سراسر ایران و فرارودان (ماوراءالنهر) سلطنتی باعظمت و آسایش به وجود آورد.[۱] وی در تمام مدت فرمانروائیش تلاش نمود تا گستره عظیمی راکه پدرش بمیراث گذاشته بود، به تمامی حفظ نماید . اما بعد از مرگ شاهرخ ،آن سرزمین وسیع ، به سرعت رو به تجزیه و انحلال نهاد و به دست ترکمانان قره‌قوینلو و سپس آق قوینلو و اوزبکها آشفته گشت و در نهایت به زیر قلمرو حکومت شاه اسماعیل صفوی درآمد. تعدادی از بازماندگان دودمان تیمور ، به هند عزیمت نمودند و از میان آنها ، ظهیر الدین محمد بابر - که از نسل پنجم امیر تیمور بود - توانست در آنجا سلطنتی بنیاد نهد که در تاریخ به گورکانیان یا مغول کبیر شهرت یافتند.

از ویژگی های عالی دربارهای کوچک دودمان تیمور ، جذب ادبا و شعرای نامدار آن زمان می باشد. بعضی از این شاهزادگان بویژه سلطان حسین بایقرا ، میرزا الغ بیگ ، میرزا بایسنقر و حتی ظهیر الدین محمد بابر مصدر خدماتی برجسته در زمینه علم و ادب بودند. امیر علیشیر نوائی ، وزیر سلطان حسین بایقرا ،گذشته از آنکه خود یکی از شعرای بنام آن زمان بود ، حامی و طرفدار ادبا و فضلای عصر خود به حساب می آمد ، بگونه ای که در عظمت و شکوه ادبی شهر هرات آنچنان کوشید که آن شهر ، همسنگ و همسان شهر غزنه در عهد سلطان محمود غزنوی گردید.[۲]

جلال الدین همایی در مقدمه تاریخ حبیب السیر ، ج ۱ ، ضمن اشاره به نویسنده کتاب به یک واقعیت در خصوص امیر علیشیر نوائی اشاره کرده می‌نویسد[۳]: «خواند میر در تحت و تعلیم میر خواند بزرگ شد و در دورهٔ مشعشع امیرعلیشیر نوائی در هرات می زیست واز حمایت و پرورش آن وزیر ادب پرور بهره مند و متمتع شده بود...»

۱. برای اطلاع بیشتر ر.ک.از سعدی تا جامی ، ج ۳ ، ص ۵۲۸ به بعد.
۲. همان ، ص ۵۲۹.
۳.خواند میر ، تاریخ حبیب السیر ، ج ۱ ، تهران : ت . ن، ص ۷.

بهرحال ، دوران طفولیت میرعلیشیر ، دوران رونق فرهنگ و ادب فارسی و معارف اسلامی در آنسوی مرزهای شرقی ایران بود. غیاث الدین کچکنه ، پدر میرعلیشیر در دربار هرات عهده دار سمتی بود.خورد سالگی میرعلیشیر همراه شاهزادگان در کاخ شاهی سپری گشت. وی در چهارسالگی به مکتب فرستاده شد ؛ تقریباًشش ساله بود که شاهرخ میرزا درگذشت ومیان جانشینان او جنگ و خونریزی آغاز گردید و اوضاع هرات بحرانی شد ، بگونه‌ای که بسیاری از شهروندان به مناطق دیگر کوچیدند. خانواده نوایی نیز به عراق رفت ؛ سپس پدر وی ملازم دربار ابوالقاسم بابر گردید و ناگزیر امیرعلیشیر چند صباحی را در مشهد بسر برد و از همان ایام مدتی همدرس سلطان حسین بایقرا در مکتب بود و مصاحبت او را داشت . سپس به مرو و از آنجا به هرات ، به دربار سلطان ابوسعید رفت ؛ آنگاه برای تکمیل دانش خود به فرارودان (ماوراءالنهر) رفت و پس از طی مقامات سلوک به دربار سلطان حسین بایقرا به خراسان سفر کرد. چون سلطان حسین نهایتاً در هرات مستقر شد ، امیر علیشیر نیز برای خدمت به او به هرات رفت.

این اقدام نوایی خاطر سلطان حسین را بسیار خوش آمد ،چنانکه او را به عنوان محافظ در پادشاهی منصوب کرد و به وزارت رساند. این در حالی بود که ناامنی بطور گسترده‌یی آن نواحی را فرا گرفته بود ؛شاهزادگان و امیران جهت تجزیه کشور به اقدام های جدی پرداخته بودند. نوائی برای حفظ تمامیت ارضی کشور تلاش فراوانی کرد. او توطئه شاهزاده یادگار میرزا را فاش ساخت و مسؤلینی را که به بهانه ماموریت واخذ مالیات ، مردم را بی رحمانه چپاول می‌کردند،معزول کرد. نوائی بعداز مدتی از کار وزارت خسته شد و از آن کناره گرفت وبیشتر اوقاتش را به نوشتن کتاب و سرودن اشعار گذراند. اما بدون وجود او ، حسین بایقرا خود را بی دست و پا احساس کرد ، چنانکه دوباره او را به دربار فراخواند . نوایی مجبور شد که بخاطر محبت به ممدوح و دوستی ملت به دربار برگردد.بی‌تردید در پرتو تلاش های مجدد او، چراغ پرنور فرهنگ ، که به کم سوئی گرائیده بود، تلؤلو یافت وکرم نوازی و

خیر و احسان او موجب رونق و ترغیب اهل ادب و علم و هنر گردید.

به گواه تذکره نویسان[۱]، شخصیت برجسته امیر علیشیر، روح تازه ای در کالبد علم و ادب و هنر آن دوره دمید. بررسی و تجربه و تحلیل ویژگی های شخصیت او برای روشن شدن بخشی از تاریخ هرات و مرزهـای هـمجوار شرقی ایران قابل اهمیت است.

نوایی چه در دوره وزارت و چه بعد از آن – به گواه همـان منـابع[۲]– شادمانی و خوشبختی ملت و کشور را در نظر داشت. همچنانکه اشاره گردید دوران طفولیت و نوجوانی اودر فضایی علمی و فرهنگی سپری گردید، بهمین دلیل شخصیت او به گونه ای قوام گرفت که کسب علم و دانش و ادب و هنر جزء خصلت او شد. در زمان وزارت نیز، یکی از حامیان بزرگ اصلی ادب و هنر بود و طولی نکشید که هرات از پرتو تلاش های او به «غزنه ثانی» شهره یافت. وی شروع به احداث ساختمانهای رفیع، بناهای عالی، باغهای زیبا، دریاچه ها و کانالهای وسیع نمود که این کارها بطور مستقیم زیر نظر او اداره می شد. اما رقیبان و حسودان که – همیشه در تمام زوایای تـاریخ حـضور دارند– نمی توانستند تلاش و موفقیت او را ببینند، شروع به بدگویی از او نزد حسین بایقرا نمودند. این بدگویی ها بدانجا رسید که نوایی مجبور شد دوباره از سمت خود کناره گیری کند. حسین بایقرا به این بسـنده نکـرده وی را از هرات اخراج نمود و برای اینکه او را از چشم مردم هرات دور نگهدارد، بـه عنوان حاکم استرآباد، به مازندران گسیل داشت. نوائی که مردی ادب پرور بود، در استرآباد نیز به مجالس شعر و ادب رونق داد و از سوی دیگر برای رفاه حال مردم، شروع به یک سری فعالیت های اجتماعی نمود.

علیرغم همهٔ اینها، نوائی دوست داشت بایقرا را به عنوان پادشاهی دادگر ببیند! بهمین دلیل نامه ای بلند بالا از استرآباد به نام وی به دربار فرستاد و او را مشورت داد که شادی مردم را مورد توجه خاص خود قرار دهد، بـه

---

۱. به فهرست منابع همین مقاله رجوع شود.

۲. ر.ک. به پایان همین مقاله.

شکایت های آنها توجه نماید ، میخانه ها و میکده ها را ببندد،مشروب خواری راحتی در دربار ممنوع اعلام کند ، بهای کالا را کنترل نماید و در کلیه مناطق ، مدارسی ایجاد کند.[1]

اینکه آن نامه تا چه حد در سلطان ، تأثیر گذاشت و وی تا چه اندازه به نصایح نوائی گوش داد ، برما مجهول است. بهرحال نوایی بارها به بایقرا نامه نوشت واز وی درخواست کرد به او اجازه دهد به هرات باز گردد. بایقرا ، هر بار به بهانه یی درخواست وی را رد می کرد. سرانجام نوایی نتواست جدایی از هرات را تحمل نماید؛ بهمین خاطر امیر بدر الدین را به عنوان حاکم استرآباد و جانشین خود معرفی کرد و به هرات برگشت ؛ اما فردای آن روز مجبور شد به امر بایقرا مجدداً هرات را ترک کند.

وی فوراً به استرآباد برگشت ، ولی چون دشمنانش - که وزیر مجید الدین در رأس آنها قرار داشت - تلاش نمودند او را با زهر از پای در آورند، بایقرا ، پس از فاش شدن آن توطئه ناگزیر به او اجازه داد به هرات برگردد.نوایی پس از بازگشت به هرات ، بسیار تلاش نمود بین بایقرا و شاهزادگان آشتی برقرار کند،اما نتوانست چراغ کم سوی سلطنت را که رو به خاموش می رفت ، روشن نگهدارد. این غم وغم بزرگتر یعنی مرگ استاد عزیز او ، عبدالرحمن جامی او را پیر و فرتوت نمود. عوامل دیگری دراین پیری و ضعف بنیه دخیل بودند، از جمله می توان از زندانی شدن برادر کوچک نوایی بدست وزیر مجید الدین ، دشمن سرسخت نوایی ، قتل مؤمن میرزا نوه بایقرا به تحریک خدیجه بیگم زوجه بایقرا، بروز اختلاف شدید بین بایقرا و ولیعهدش بدیع الزمان میرزا و قتل میرزا حیدرعلی صبوحی از وابستگان نزدیک نوایی به دست بایقرا، نامبرد. اینها عواملی بود که در این اواخر نوایی را بکلی پیر و خسته کرده به بستر بیماری افکند؛ با این وجود هرگز محافل و مجالس ادبی را رها نکرد و بین سالهای ۱۴۸۸ و ۱۵۰۱ میلادی تصانیف

۱.رحمن بیردی محمد جان ، علیشیر نوائی ؛ (اردو)، اسلام آباد : آکادمی ادبیات پاکستان. ص ۱۴ به بعد.

بیشمار و ارزنده ای سرود و کتابهای باارزشی تالیف کرد.

در همان زمان، ۹۰۶ ه، بایقرا در رأس لشکری برای سرکوبی پسر خود به نبرد پرداخت و چون بین پسر و پدر آشتی برقرار شد، نوایی بسیار خرسند شده، باوجود ضعف و بیماری فراوان، به استقبال بایقرا به بیرون هرات رفت، اما دچار سکته شد و سرانجام روح لطیف آن وزیر ادیب و فرهنگ دوست بزرگ به سپر فردوس برین خرامید. این خبر دلخراش در خراسان و فرارودان (ماوراءالنهر) موجب نگرانی شدید مردم گردید. شاعران بیاد او شعر سرودند وتذکره نویسان شرح حال و زندگی نامه او را به رشته تحریر در آوردند. خواند میر «انوار رحمت» (= ۹۰۶) را ماده تاریخ فوت او یافت و گفت:

چو نازل شد انوار رحمت بروحش بجو سال فوتش ز «انوار رحمت»

خان امیر نیز در این مورد احساسات خود را در یک قطعه به زبان اردو چنین بیان داشت[1]: (ترجمه)،

«امروز هر خانه ماتمکده است / قلب های سخت مانند سنگ نیز آب شده اند / این مرگ اندوهناک در سر تا سر کشور، به هر سو، آه و فریادوگریه را سر داده است.»

وی را در عیدگاه هرات،زیر گنبدی در شمال مسجد جامع دفن کردند؛ مزارش در آن شهر معروف است.

نوایی مردی متواضع و با ادب و نیکو کار بود. با مردم به مهربانی رفتار می کرد و بویژه با شاعران و اهل ادب و هنر پیوسته همنشین بود و در تربیت و تشویق آنان فراوان می کوشید و خانه اش محل اجتماع آنان بود.

نوایی حدود چهل کتاب ارزنده تألیف نموده به ارث گذاشت. از میان این آثار، چهار دیوان به ازبکی دارد و خسمه یی به تقلید از پنج گنج نظامی به ترکی ساخته است، علاوه بر آنها، تذکره معروف «مجالس النفایس» را در شرح خال شاعران زمان خود به ترکی تحریر نمود. همچنین وی نوشته‌ها و رساله های فراوانی در زمینه اخلاق و فلسفه از خود بیادگار گذاشته است.

۱. همان، ص ۱۷-۱۶.

دیوان اشعاری از اونیز به فارسی به طبع رسیده است. یک غزل از اوراکه فانی تخلص کرده، به عنوان نمونه در زیر می‌آوریم:

آمد بهار دلکش و گلهای تر شکفت — دلها از آن نشاط ز گل بیشتر شکفت

دل از صباحت رخ خویت گشاده شد — مانند غنچه‌یی که بوقت سحر شکفت

می آید از گل چمن عشق بوی خون — گویا که غنچه هاش ز خون جگر شکفت

ساقی بهار شد قدحم ریزلب بلب — خاصه که از شکوفه چمن سر بسر شکفت

زآن نخل ناز خنده بعشاق و وصل نی — همچون گلی که از شجر بی ثمر شکفت

فانی عجب مدان اگر آن گل شکفته است — از اشک ابرسان تو بشکفت اگر شکفت

*

منابع :

۱ – براون، ادوارد؛ از سعدی تا جامی، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران: ۱۳۳۹.

۲ – سمرقندی، دولتشاه؛ تذکرة الشعراء، کانپور (هند): ۱۳۳۵ هـ

۳ – صفا، ذبیح الله؛ تاریخ ادبیات ایران، ج ۴، چ دهم، تهران: ۱۳۷۳.

۴ – صفوی، سام میرزا؛ تحفه سامی، به اهتمام وتصحیح مولوی اقبال حسین، پتنه (هند): ۱۹۲۴م.

۵ – محمد جان، رحمن بیردی؛ علیشیر نوایی، ازبکستان کا عظیم شاعر (اردو)، اسلام آباد: ۱۹۹۶.

۶ – نفیسی، سعید؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، تهران: ۱۳۴۴.

*****

دکتر کلثوم سید[1]
اسلام آباد

تأثیر عطار در فکر و اندیشه صوفی وارسته، سچل سرمست

یار ما باشد که در نیشاپور است   مست گشتم بوز عطار آمده

سرزمین ایران از نظر قدمت تاریخ و غنای فرهنگ سوابق درخشانی داشته است. آثار باقیمانده از تمدن باستانی ایران حاکی از شکوه و عظمت ملتی است که همواره در میان ملل جهان سرافراز زیسته و فرهنگی بارور به جهانیان عرضه کرده و گویندگان و نویسندگان و اندیشمندان و عارفان این قوم آثار بزرگ و پرارزشی رابوجود آوردند که در پیشبرد علم و دانش، رشد فکری و تحول معنوی جامعه بشریت اثرات عمیق تری داشتند.

در سال ۶۵۲ میلادی بعد از کشته شدن یزدگرد سوم، آخرین پادشاه سلسله ساسانی، حکومت ساسانیان خاتمه یافت و مردم محروم و رنجدیده به دین جدیدی که پیام عدل و برابری را با خود آورده بود، گرویدند و تمدن و فرهنگ ایران بتدریج رنگ اسلامی بخود گرفت.

در سال ۷۱۱ میلادی محمد بن قاسم ثقفی به ناحیه سند، بخشی از سرزمین شبه قاره (یکی از استان های پاکستان کنونی)، لشکر کشیده سند را فتح کرد و حکومت اسلامی را در این منطقه بنیان گذاشت و در نتیجه دین اسلام در این نواحی راه یافت. تاریخ نویسان عقیده دارند، هنگامیکه محمد بن قاسم مقدمات سفر به سند را فراهم می ساخت، مدتی در شیراز توقف کرد و ایرانیان مسلمان نیز در این لشکر شرکت جستند. ورود آنان به این سرزمین و استقرار در ناحیه سند، باعث شد که فرهنگ و معارف اسلامی و زبان و ادبیات فارسی درین منطقه راه یابد. باید در نظر داشت که ترویج و گسترش دین اسلام در شبه قاره توسط عارفان و بزرگان ایرانی صورت گرفت که برای تبلیغ و اشاعه دین اسلام به این مناطق سفر می‌کردند. عارف معروف، سید علی هجویری معروف به گنج بخش در قرن پنجم به لاهور آمد و مردم را به دین

---

۱. استاد بخش فارسی مؤسسه ملی زبانهای نوین

اســـلام دعــــوت کــرد. وی اثــر مــعـــروف و عرفـــانی خـــود کشف المـحجوب را به نگارش در آورد که در رأس کتب عرفانی جای دارد. هم چنین دیگر صوفیه بزرگ ایرانی که به‌شبه قاره آمدند و درترویج دین اسلام مساعی عظیمی را بخرج دادند عبارت اند از : خواجه معین الدین چشـتـی (م،۶۳۳ هجـری) ، خواجه قطب الدین بختیـار کاکی (م ، ۶۳۴ هـجـری)، شیخ جمال الدین قزوینی (م،۶۵۱ هجری)، خواجه شیخ جلال الدین تبریزی (م، قرن هفتم هجـری)، خواجه بهاء الدین ذکریا ملتانی (م، ۶۶۱ هجـری)، میر سیـد علی همـدانی (م، ۷۸۲ هجری)، مخـدوم جهانیان جهـانـگشت سید جلال الدین بخاری (م، ۷۸۶ هجری) و خیلی های دیگر که اگر همه را اسم ببریم سخن ما به دراز خواهد کشید.

در این جا باید آن دسته بزرگان و عارفان و دانشمندان را ذکر کنیم که به این سرزمین نیامدند، اما آثار آنها بدست مردم رسیده مورد توجه و استفاده قرار گرفته و در فکر و اندیشه آنها تحولات قابل ملاحظه‌ای را بوجود آورده است. آنها عبارت‌اند از:-ابو سعید ابی‌الخیر (قرن چهارم هجری)،بابا ظاهر عریان همدانی (اواخر قرن چهارم،اوائل قرن پنجم هجری)، خواجه عبدالله مـــحمد انصـــاری هـــروی (قـــرن‌پنجم‌هجری)،ابوحـــامد مـــحمد غزالی (قـرن‌پنجم‌هجری)، شهـاب الدیـن سـهروردی (قـرن ششـم)، شـیخ فریدالدین عطار (اواسط قرن ششم هجری و اوایل قرن هفتم هجری)، جلال الدین مولوی (قرن هفتم هجری)، شمس الدین محمد حـافظ (قـرن هشـتم هجری)، محمود شبستری (قرن هشتم هجری)، نورالدین عبدالرحمن جامی (قرن نهم هجری).

تصوف از دین اسلام سرچشمه گرفت و مبنای آن پرستش خدای یگانه و تبعیت از حضرت رسول (ص) بود. در اوایل عرفا پا از احکام شریعت فراتر نمی‌گذاشتند. تصوف اسلامی عبارت بود از امر به معروف و نهی از منکر؛ اما به مرور زمان این جنبش فکری مشکل خاصی رابخود گرفت و به اقتضـای اوضاع سیاسی و اجتماعی صوفیه خود را از زندگی عملی کنار کشـیدند و عزلت و گوشه نشینی را اختیار کردند. آنها بـرای ایـن مـنظور خـانقاهها را تأسیس نمودند و آداب و رسوم مخصوصی را تـرتیب دادنـد و مـریدان را

تربیت می کردند و بدین صورت فرقه های مختلف تصوف بوجود آمد. صوفیه معمولاً خداشناسی ، اعراض از دنیا، ارتیاض نفس ، فنای ذات و جستجوی حق را تعلیم می دادند. آنها از زندگی مادی تمتعی نمی بردند و از لذت‌های زندگانی بهره ای نمی جستند. جز الله به چیزی نمی پرداختند و در خویشتن خویش غرق بودند. اما گاه گاه بعضی از این ها درین جذبه و مستی و التهاب باطنی کلماتی را می گفتند که خشم و غضب مردم ظاهر بین را برمی انگیخت و در نتیجهٔ این تند روی ها و بی اعتدالی‌ها، شکنجه می شدند و حتی از جان خود می گذشتند. در سال ۳۰۹ هجری حسین بن منصور حلاج با گفتن آناالحق به کفرو الحادمتهم شده، محاکمه و بالآخره بدار کشیده شد. بعد از اعدام دست و پایش را بریدند، جسدش را سوزاندند و خاکسترش را در آب دجله ریختند. گویند خاکسترش روی آب نقش انا الحق را ترسیم کرد و مردم را به تعجب انداخت.

در جهان تصوف حلاج مظهری بوده است از جانبازی و از خود گذشتگی. سرگذشت پر درد وی در طول تاریخ مورد توجهٔ نویسندگان و شاعران بوده و کمتر شاعری است که در شعر خود اسمی از حلاج را نبرده باشد. اما از همه بیشتر افکار حلاج عارفان و بزرگان را تحت تأثیر قرار داده که به‌نظریهٔ وحدت وجود عقیده داشتند.فریدالدین عطار و عبدالوهاب سچل‌سرمست از آن دسته صوفیانی هستند که به حسین منصور حلاج اعتقاد داشتند. مبنای شعر این سه تا عارف عشق بود،عشق سوزانی که سراپای وجود شان را فراگرفته‌بود. عشقی که دربارهٔ آن منصور گفت: لوالقی بما فی قلبی علی الجبال الارض لذابت (اگر آن چه در دل دارم یعنی آتش عشق اگر ذره ای بر کوهساران جهان افتادی همه بگداختی).

شیخ فرید الدین عطار، شاعر و عارف نامدار در حدود ۵۴۰ هجری در نیشاپور بدنیا آمد. شغلش عطاری بوده. گویند ملاقات با درویشی زندگیش را دگرگون ساخت و انقلاب درونی در وجودش راه یافت. وی به صوفیه ارادتی تمام داشته و کتابی بنام تذکرة الاولیاء در احوال و افکار و سخنان این طایفه نوشته است. علاوه براین عطار آثار متعددی را بوجود آورد ، اما منطق الطیر، اثر عظیم و جاودان عطار که بیانگر اندیشه های ژرف و عرفانی عطار است

در طی سالیان دراز توجه سالکان طریقت و جویندگان حقیقت را بخود مبذول داشته است. عطار دراین کتاب مدارج مختلف سیر الی الله را در تمثیل زیبای مجمع پرندگان بیان داشته است. دراین منظومه، منظور از سیمرغ وجود حق است. هدهد پیر طریقت و مرغان در واقع سالکانی هستند که جویای حقیقت مطلق اند. این سیر معنوی عطار بسوی حق در هفت مرحله که عبارت اند از: طلب - عشق - معرفت - استغنا - توحید - حیرت - فقروفنا پایان می یابد این مراحل درمیان عرفا به هفت وادی عشق شهرت یافته و خود عطار آنها را هفت شهر عشق نامیده است.

جلال الدین مولوی چه خوب گفته:

هفت شهر عشق را عطار گشت　　　ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم

سخنان عطار را تازیانه سلوک گفته اند. وجودش از عشق الهی سرشاربود و جز وصل معشوق آرزو نداشت. این دنیای دون با تمام رعنائی‌ها و زیبائی ها نتوانست در برابر او قد علم کند، وی داننده رموز عشق حقیقی و سراینده دردهای عاشقانه بود. وی اضطراب درونی و سوزش سینه را پنهان نمی داشت:-

هر کرا از عشق جسمی باز شد　　　پای کوبان آمد و جانباز شد

چون چراغی می سوخت تا جهانی را مانند شمع روشن کند:

بس که خود را چون چراغی سوختم　　　تا جهانی را چون شمع افروختم

آثاروافکار عطارپیوسته مورد توجه عارفان وبزرگانی بوده که‌بعد از وی می‌زیسته‌اند. از جمله کسانی که تحت تاثیر فکر و اندیشه عطار قرار گرفت، عارف و درویش، مست و مجذوب، صوفی وارسته، عبدالوهاب سچل‌سرمست [1] بود که در قرن دوازدهم هجری در سند می زیست. سچل در دهکدهٔ درازا واقع در نواحی سند بسال ۱۱۵۷ هجری / ۱۷۳۹ میلادی بدنیا آمد. پدرش صلاح الدین بود. بعد از وفات پدر تحت سرپرستی عموی خویش شیخ عبدالحق قرار گرفت. وی از زهره صالحان و عارفان عصر خویش و شاعر زبان فارسی بود. سچل مراحل طریقت را در ارشاد مرشد

۱ - سچل بمعنی راستگومی باشد.

معنوی خود عبدالحق طی کرد و بمرحله کمال دست یافت. چون زبان فارسی، زبان رسمی این دوره بود و امیران سند نیز بزبان فارسی شعر می گفتند، سچل هم این زبان را از عبدالحق آموخت. سچل به هفت زبان که شامل اردو، هندی، پنجابی، سرائیکی، سندی، عربی و فارسی می باشد، شعر می گفت. وی در فارسی آشکارا و فدائی تخلص می کرد. آثار فارسی او عبارتند از:

۱-دیوان آشکارا ۲-دیوان فدایی ۳-عشق نامه (مثنوی) ۴-درد نامه (مثنوی)
۵-گداز نامه (مثنوی) ۶-نازنامه (مثنوی) ۷-رخصت نامه (مثنوی)
۸-رهبر نامه (مثنوی) ۹-وصیت نامه (مثنوی) ۱۰-راز نامه (مثنوی)
۱۱-ساقی نامه (مثنوی) ۱۲-غزل بحر نوین.

زندگی سچل بسیار ساده و درویشانه بود. وی از هوا و هوس نفسانی و از علائق دنیوی گسسته بود. روزها عصا بدست به ویرانه‌ها می‌رفت و در دشت و صحراقدم می زد؛ ساعت ها به مظاهر آفرینش چشم می‌دوخت و بفکر و تأمل می پرداخت و از جهان طبیعت دانش ها می اندوخت؛ عشق حق در اعماق وجودش رسوخ یافته درونش رامضطرب وملتهب می‌داشت؛ درعالمی بسر می‌برد که از خود هم بی‌خبر می‌شد؛ درنهایت بی‌خودی و مستی شعر می‌سرود، اما وقتی که در جذبه و سرمستی مانند حلاج نعره انا الحق سر داد، مردم بر او شوریدند - خوشبختانه وی از گزند آنها مصون ماند.

روح سچل را درد و حزن فراگرفته بود، از فراق دوست رنجها می‌برد، دلش بدرد می آمد، چشمها اشکبار می شد و ابروار می گریست. گوید:-

دیده ها ابروارمی گرید — از سبب هجر یار می گرید
نه خبر داد از وصال و فراق — آنکه بی اختیار می گرید
عاشقان هم ز بی نیازی او — چون سحاب بهار می‌گرید

سچل عشق را اصل و اساس کائنات می دانست:

هر دو جهان شرار عشق است — شمس و قمر بهار عشق است
کرسی و عرش تا ثری هم — این جمله مرغزار عشق است

از مطالعه و بررسی شعر سچل استنباط می شود که وی از نظر فکر و اندیشه تحت تأثیر بعضی از عرفا مانند منصور علاج، بو علی قلندر و ابن

عربی قرار گرفته و از افکار آنها مستفید شده است، اما از همه بیشتر به‌عطار نظر داشته و در جهان اندیشه عطار سیر کرده و افکارش الهام بخش این عارف مجذوب بوده است.

در این جا باید به هم آهنگی های فکری که درمیان این دو وجود داشته اشاره کنیم. هر دو جهان را مظهر و جلوه گاه حسن و جمال حق می دانستند. عطار گوید:

چشم بگشا که جلوه دلدار — متجلی است از در و دیوار

سچل گوید :

ای عاشق مست دیده بگشا — شد جلوهٔ حسن یار هر جا

بهر سوی بهر کوی بهر جا یار می‌بینم — شعاع پرتوحسنش بر در و دیوار می‌بینم

عطار و سچل سرمست "ما" و "من" و "تو" رامیان عبدو معبود حجابی می دانستند و عقیده داشتند که اگر این حجاب برداشته شود طالب به مطلوب واصل می شود. عطار گوید: -

من ندانستم تو منی، یا من توئی — محو گشتم در تو گم شد دویی

چون تو من باشی و من تو بردوام — هر دو تن باشیم یک تن، والسلام

آن یار ز ما جدا نباشد — لیکن به ما و شما نباشد

بگذر تو ز ما و از شمایی — در ما و منی لقا نباشد

درباره عشق عطار گوید:

عاشق آن باشد که چون آتش بود — گرم روسو زنده و سرکش بود

عاقبت اندیش نبود یک زمان — در کشد خوش خوش به آتش صد جهان

سچل گوید :

مستیم ولی به هوش مستیم — تیغ بکمر ز عشق بستیم

چون جلوهٔ حسن یار دیدم — از خوف و رجا هر دو گریستیم

درباره عقل عطار گوید:

عشق اینجا آتش است و عقل دود — عشق کامد در گریزد عقل زود

عقل در سودای عشق استادنیست — عشق کار عقل مادر زاد نیست

سچل گوید :

شورش عشق در دلم فتاد — هر دو عالم برون برفت از یاد

زورق عقل غرق دریا شد — چونکه سلطان عشق پای نهاد

سچل دربارهٔ زندگی و افکار عطار بفکر و تأمل پرداخت و در شگفت ماند که وی نه عطاری بود که در دکان می نشست و دارو می فروخت بلکه در وجودش حق را آشکار می دید و گفت که من در وجود عطار خدا را می بینم:

عطار نبود آنکه خدابود خدابود — او پاک وجود آنکه خدابود خدابود
شوریده کلامش همه جا شور فگنده — دل را بربود آنکه خدابود خدابود
در نام فرید آمد آن یار یگانه — پس عشق فزود آنکه خدابود خدابود
در کوی نشاپور که آن شهر عطارست — کردیم سجود آنکه خدابود خدابود

سچل عطار را عارف ، عاشق و دوست خود خواند:

یار ما باشد یکی از صد هزار — عارف و عاشق بود نامش عطار
در درون سینه یابم بوی یار — شد معطر جان من از شه عطار

یار ما باشد که در نیشابور است — مست گشتم بو ز عطار آمده

گاه گفتار عطار را به نظم در آورده :

بین کوچه بازار نشاپور هر از درد — مشهور هما نجاشد عطار بود مرد
در منطق در وصلت او کرده بیانی[1] — عشاق همان ست رخش روی شده زرد
فرمود که در راه خدا رنج به از گنج — هرگز نبود عاشق آشفته دل سرد
نامرد همان ست که بود بی خبر از عشق — قربان که در عشق شد آن مرد خدا فرد
عطار چنان گفت بخور جام می عشق — پنهان آشکار شب و روز صفا درد

دراشعار زیر شدت ارادت و عقیدت سچل نسبت به عطار را می توان دریافت. خطاب به باد صبا به نیشاپور پیامی می فرستد و از عطار برای درد و بیچارگی و درماندگی خویش چاره‌ای می طلبد:

ای صبا با ما حقیقت شهر نیشاپور بکن — میکنم قربان بر آن خاک زمین این جان و تن
عرض کن از حالت بیچاره عاشق در حضور — کز خم میخانه می در جام خالی در فکن
من چه‌ام مسکین وعاجزتاتوئی حاجت روا — ای شهابهر خدا این سد مستی را شکن
در دوئی افتاده ام بخشی بیکدانی دوا — رستگاری ده مرا از قید و بند ما و من

---

[1] در نتیجهٔ تحقیق جدید ، انتساب وصلت نامه به عطار جای تردید است. ر.ک. مقدمهٔ منطق الطیر به تصحیح دکتر جواد مشکور.

مستشرق معروف آلمانی خانم دکتر آنه ماری شیمل (Dr.Anne Maric Schimmal)سچل سرمست را درمقالۀ تحقیقی خود "عطار سند" نامیده است. خلاصه باید گفت که

- هر دو از عارفان و درویشان اسلام بودند.
- هر دو سرّ وحدت را در یافته از شراب وحدت منصور وار مست بودند.
- هر دو عاشقان دل سوخته بودند و برحق و حقیقت عشق می ورزیدند.
- هر دو از علایق دنیوی وارسته بودند.
- هر دو جویای رضا و خوشنودی پروردگار بودند.
- شعر هر دو از منبع عشق الهی سرچشمه گرفته بود.
- هر دو عقیده داشتند که اگر انسان خود را فنا کند به حق باقی خواهد ماند.
- هر دو در دنیای تصوف اسلامی مردانی آزاده بودند و با صداهای سوزناک خود نغمه‌های آسمانی را سرودند.

***

منابع :

۱ - اردو دایرة‌المعارف اسلامیه ، ج ۱۰ ، پاکستان

۲ - تاثیر معنوی ایران درپاکستان،ادارۀاوقاف پنجاب: لاهور، ۸۵۰ خورشیدی

۳ - دیوان فریدالدّین عطار نیشاپوری، تصحیح سعید نفیسی، چاپ سوم، تهران: ۱۳۳۹ .

۴ - آرنالد، روژه؛ مذهب حلاج، ترجمه عبدالحسین میکده،تبریز: ۱۳۴۷ ش.

۵ - انصاری هروی، ابواسمعیل عبدالله ؛ طبقات الصوفیه ، ترتیب و نوشته عبدالحئی جیبی - افغانستان .

۶ - جامی ، عبد الرحمان ؛ نفحات الانس، باهتمام مهدی توحیدی‌پور، تهران .

۷ - رضا زاده شفق، صادق؛ تاریخ ادبیات ایران، تهران: ۱۳۲۱ ش .

۸ - سچل سرمست ؛ دیوان آشکارا، بسعی منشی بشن لال، لکهنو.

۹ - صورتگر،لطف علی ؛ تجلیات عرفان درادبیات فارسی،تهران : ۱۳۴۸.

۱۰ - عطار، فرید الدین ؛ تذکرةالاولیاء ، تصحیح محمداستعلامی،تهران: ۱۳۶۶.

۱۱ - عطار ، فرید الدین ؛ منطق‌الطیر، باهتمام دکتر احمد رنجبر، چاپ دوم ، ۱۳۶۹ ش .

۱۲ - عطار ، فرید الدین ؛ منطق الطیر، تصحیح دکتر محمد جواد مشکور، تهران: ۱۹۶۸ م .

۱۳ - ظهور الدین احمد ؛پاکستان مین فارسی ادب ، ج ۳، اداره‌تحقیقات پاکستان: دانشگاه پنجاب لاهور، ۱۹۷۷ میلادی .

۱۴ - فروزانفر، بدیع الزمان ؛ شرح احوال عطار نیشاپوری، تهران : ۱۳۴۰ .

۱۵ - مهران شوشتری ،عباس؛ تاریخ زبان ادبیات ایران در خارج از ایران ؛ تهران: ۱۳۵۲

16 - SACHAL SARMAST-SHAH ABDUL LATIF, UNIVERSITY KHAIRPUR,SIND, PAKISTAN.

دکتر ناصر نیکوبخت
عضو هیأت علمی دانشگاه کاشان(ایران)

توکل در ادب پارسی

توکل در مثنوی معنوی

توکل در لغت به معنی قبول وکالت و اعتماد است. راغب توکل را دو نوع دانسته، می گوید : وقتی می گویند « توکلت لفلان» یعنی قبول وکالت کردم از او ، و چون گویند «توکلت علیه » یعنی به او اعتماد کردم و امیدوار شدم ؛ بنابر این وقتی می گوییم خدا وکیل است ؛ یعنی او کارساز و تدبیر کنندهٔ امورخلق است.۱

توکل از دیدگاه متکلمان و عارفان

توکل تفویض امر است به تدبیر وکیل علی الاطلاق و اعتماد بر کفالت او ، و متوکل کسی است که همهٔ امور و زمام تدبیر را به قبضه تقدیر خداوند سپارد و از حول و قوت خود منخلع گردد. عزالدین کاشانی متوکل حقیقی را کسی می داند که « در نظر شهود او جز وجود مسبب الاسباب وجود دیگری نگنجد و توکل او به وجود و عدم اسباب متغیر نگردد»و چنین توکلی مرتبه کسی است «که به ذورهٔ مقام توحید رسیده باشد».۲

قرآن کریم در آیاتی چند امر به توکل کرده و آن را شرط ایمان دانسته است؛ از جمله :

و علی الله فتوکلوا ان کنتم مومنین ، ۳۳ / مائده
و من یتوکل علی الله فهو حسبه ، ۳ / طلاق

دربیان پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) روایات فراوانی در این زمینه به ما رسیده است که در جای خود ، به بعضی اشاره خواهد شد.

اصولاً معرفت کامل به پاره ای از مسائل کلامی بسیار مشکل است ؛

زیرا اینگونه مسائل از جمله توکل ، قضا و قدر ، جبر و اختیار ، رضـا و ... مسائلی راز آلود و خارج از فهم وادراک بشر عادی است. اینگونه موضوعات از دیرباز به عنوان مسائل غامض و پیچیدهٔ علم کلام مطرح بـوده انـد و در نتیجهٔ تفاوت برداشتها وتأویل و تفسیر گوناگـون از ایـن عـلوم ، مکتبهـا و مشربهای فکری متنوعی به وجود آمده است. برای مثال تمام کسانی که بـه نحوی در پی درک حقیقت توکل برآمده اند ، اذعان داشته اند که علم بدین موضوع مشکل ، و عمل بدان دشوار است ، و اصولاً آن را از جمله مقامات مقربان الهی دانسته و گفته اند که فهم و درک عوام از شناخت حقیقت آن عاجز است ؛ چنانکه سهروردی گوید :

کل المقامات لها وجه و قفاً غیر التوکل فانه وجه بلا قفا [۳]

هر مقامی را رویی و پشتی است ، جز توکل که روی بدون پشت است.

امام محمد غزالی نیز در تعریف توکل همین عقیده را دارد ، آنجا که می‌گوید:بدان که توکل از جمله مقامات مقربان است و درجه وی بزرگ است ، لیکن علم وی در نفس خویش باریک است و مشکل ، و عمل به وی دشوار است ، و اشکال وی از آن جهت است که هر که هیچ چیز را جز خدای تعالی اثری بیند ، در توحید وی نقصان است و اگر جمله اسباب نیز از میان برگیرد ، در شریعت طعن کرده باشد ، و اگر نیز اسباب را مسببی نبیند ، با عقل خویش مکابره کرده باشد ، و چون بیند ، باشد که بر چیز دیگر از اسباب توکل کند و در توحید نقصان افتد ؛ پس شرح توکل چنانکه عقل و شرع وتوحید در هم بگوید و میان همه جمع کند ، علمی غامض است و هر کس نشناسد.[۴] ایـن سخن غزالی نیز مقتبس از ابومحمد سهل بن عبدالله تستری ، از متصوفـان مشهور قرن سوم ، است که : من طعن علی التکسب طعن علی السنة و من طعن فی ترک التکسب فقد طعن علی التوحید.[۵] بنابراین با توجه به تعاریفی که از توکل در غالب کتابهای کلامی ، اخلاقی ، عرفانی ارائه شده ، در می یابیم که « اعتقاد به توکل ، مستلزم رفتاری مطلق و غیر فعـال در زنـدگی است ؛ زیـرا جستجوی اسباب برای بـرآوردن نیـازهای زنـدگی ، مـتضمن نـقض تـوکل وموجب نقض ایمان وتوحید بنده می شود ؛ و از طرفی ، زندگی سرشار از تلاش پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع) و صحابه و بزرگـان دیـن ، بـا آن معنایی که از توکل استنباط می شود ، در تضاد است».[۶]

توکل در مثنوی

همانگونه که شیوه حضرت مولاناست ، ایشان در تعلیم مسائل غامض کلامی ، اغلب به تمثیل متوسل می شود و ابتدا باذکر داستانها - هر چند عاری از مستندات تاریخی باشد - و حکایاتی از زبان حیوانات ، باور داشتهای مختلف و در مقابل هم را باز می نماید و معتقد است مستمع مثنوی در این تنازع افکار و جدلهای کلامی ، به تناسب درک و فهمش ، خود متوجه حقیقت خواهد شد . اصولاً مولوی مخاطبان مثنوی را به سه دسته متمایز تقسیم می کند :

۱ - کاملان (مقربان) ۲ - متوسطان ، ۳ - عامیان

مولوی در تعلیم مسائل پیچیده کلامی ، به مقتضای معرفت هر گروه شیوه ای خاص پیش می گیرد و برای بهبود درک هر صنف ، نسخه ای خاص تجویز می کند و چه بسا خواننده مثنوی بدون آگاهی از چنین حقیقتی ، مولوی را به نوعی تشتت فکری مهتم می کند. برای مثال ایشان در مخاطبه باگروه اول (کاملان)، جبری محض ، و در مخاطبه عامیان ، اختیارگرا و منکر جبر ، و در مخاطبه با متوسطان نزدیک به مرام امامیه (لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین) است.

در مسأله توکل نیز مولوی از نظرگاه کاملان معتقد است توکلی که با جواهر ایمان و یقین سرشته باشد، کارساز و سودمند خواهد بود و جستن اسباب و تکیه بر غیر وکیل علی الاطلاق،نقض ایمان به شمار می‌رود و بر عکس به منظور تحریض عامیان جبری مذهب - که با توسل برتوکل، طبل خواری گزیده و از هر تلاش و کسبی فروگذاری کرده‌اند-متذکر می‌شود که چنین توکلی نتیجه‌یی جز مرگ و هلاکت ندارد. چنانچه در دفترپنجم[1] گوید:

صبر در صحرای خشک سنگلاخ　　　احمقی باشد، جهان حق فراخ (بیت ۲۴۲۹)

و در دفتر اول گوید:

هر که جبر آورد ، خود رنجور کرد　　　تا همان رنجوری اش در گور کرد (بیت ۱۰۶۹)

[1]. ابیات مذکور مثنوی در این مقاله برگرفته از تصحیح نیکلسون ، چ ششم ، تهران ، انتشارات مولی ، ۱۳۶۸است.

تعلیم مولوی در مسأله توکل در مواجهه با متوسطان این است که بنده در عین توکل به حق باید از سنت- که تحریض بر طلب و کسب می‌کند- تبعیت کند؛ زیرا کسب و توکل متمم و مکمل یکدیگرند و وجود یکی بدون دیگری، آدمی را از رسیدن به مطلوب باز می دارد. شایان ذکر است که خطاب مثنوی مولوی بیشتر متوجه این گروه از مردمان است.

مولوی در دفتر پنجم در قصه شیر و روباه و خر، ضمن حکایتی سمبلیک از زبان حیوانات، مسأله توکل را بسیار ملموس و گسترده بیان می‌دارد و توکل هر دسته از مردمان را وصف می کند. خر -که در مقام حماقت و تن پروری مثل است - نماینده عامیان کاهل، و شیر را -که نمونه تهور و بیباکی و شجاعت است - در جایگاه متوسطان متوکل نشانده است.

حاصل داستان این است که شیر برای به دست آوردن غذا، روباهی را مأمور فریب خر لاغر و نزاری می کند که در صحرایی خشک و بی علف، به مختصر خارو خاشاکی قناعت کرده و با تنیدن بر جبر وتوکل، از هر جدوجهدی باز ایستاده است. روباه در مواجهه باخر ابتدا می کوشد با وصف مرغزارها و علفزارهای وسیع و متنوع محل زندگی خود، اشتهای سیری ناپذیر خر را تحریک کند؛ اما خربا توسل به دستاویز جبر و توکل، در مقام کاملان با آوردن حجتهای عقلی و نقلی محکم، روزی مقسوم خویش را محترم، و تلاش و جهد فرد را نقض ایمان و یقین می شمارد و از نصایح روباه تن می زند. روباه نیز با دلایلی همسنگ دلایل خر، در مقام متوسطان متوکل با وی به احتجاج و مجادله می پردازد و در نهایت مکر و دمدمه روباه در خر کارگر می افتد و او را به مأوای شیر می کشاند. مولوی پس از ذکر دلایل خر - که البته صبغه توکل کاملان و مقربان دارد - بین توکل کاملان و عامیان تمایز قائل می شود و نتیجه می گیرد که هرچند در گفتار بنی کاملان و عامیان تفاوتی وجود ندارد،در یقین و اعتقاد به آنچه می‌گوید بین آنان فرسنگها فاصله است. گفتار کاملان و باور داشت آنان به سرحد یقین و اطمینان و ایمان قلبی رسیده است؛ در حالی که باور داشت و گفتار عامیان از حد تعلقه زبان تجاوز نمی‌کند و پایگاهی در دل ندارد.

گرچه با روباه خر اسرارگفت　　سرسری گفت و مقلد وار گفت(ب۲۴۴۵)

تفاوت توکل کاملان و عامیان این است که کاملان توکل را دستاویز طبل خواری، تنبلی و تن آسانی قرار نمی دهند؛ بلکه اینان برغم جدوجهد و تلاش، برآن تکیه نمی کنند و بدان امیدی بر نمی بندند. اینان آدمی و جدو جهد او را سخره تقدیر می دانند و توکل بر اسباب ظاهری و دل بستن بدان را خطا می دانند، هر چند توکل ایشان باکسب وتلاش مغایرتی ندارد.

توکل عامیان

مولوی در دفتر پنجم در ادامه همین داستان، باور داشت عامیان را نوعی تقلید کورکورانه توصیف می کند و معتقد است هر چند سخنان ایشان اطمینان بخش مردان حق و عارفان کامل است، به حال خودشان هیچ سودمند نیست:

° صد دلیل آرد مقلد در بیان	از قیاسی گوید آن را نه از عیان
آن مقلد صد دلیل و صد بیان	در زبان آرد، ندارد هیچ جان
چونکه گوینده ندارد جان و فر	گفت او را کی بود برگ و ثمر
می کند گستاخ مردان را به راه	او به جان لرزان تر است از برگ کاه

(ر.ک. ابیات ۲۴۷۰ - ۲۴۸۲)

گفتار عامیان، گفتاری منافقانه است؛ زیرا خود بدان هیچ اعتقادی ندارد. در دفترپنجم گوید:

از منافق عذر رد آمد نه خوب	زانک در لب بود آن نه در قلوب

(ب: ۲۴۵۷)

در دفتر اول نیز با طعنی گزنده، انسانهای کاهل و تن پروری را که بر درخت جبر تار تنیده اند و توکل و جبر و قضا و قدر را دستاویز توجیه اعمال خود قرار داده اند، متذکر می شود که اگر آدمی از همه ابزاری که خداوند در اختیار او قرار داده، بهره نجوید و برای کسب روزی تلاش نکند، کفران نعمت ورزیده است. در نتیجه آنان را چنین خطاب می کند: حال که توکل گزیده اید، لا اقل در صحرای خشک و سنگلاخ، تن آسودگی اختیار نکنید، بلکه زیر درخت میوه داری لم دهید، شاید در اثر وزش باد، میوه ای بیفتد و نصیبی ببرید:

پای داری چون کنی خود را تو لنگ
دست داری چون کنی پنهان تو چنگ

سعی شکر نعمتش قدرت بود
جبر تو انکار آن نعمت بود

جبر تو خفتن بود در ره مخسب
تا نبینی آن در و درگه مخسب

هان مخسب ای جبری بی اعتبار
جز به زیر آن درخت میوه دار

تا که شاخ افشان کند هر لحظه باد
بر سر خفته بریزد نقل و زاد

(ر.ک.ابیات ۹۳۱ - ۹۴۲)

و در جای دیگر در همان دفتر اول عامیان جبرگر را توصیه می کند :

سرشکسته نیست ، این سر را نبند
یک دو روزی جهد کن ، باقی بخند

جهد حق است و دوا حق است و درد
منکر اندر جحد جهدش جهد کرد

محمد غزالی در این خصوص گوید :

اگر کسی در شهر پنهان شود در خانه ، و در دربندد وتوکل کند ، این حرام بود ؛ که نشاید از راه اسباب قطعی بجملگی برخیزی... پس توکل بدان بود که از راه اسباب برنخیزد و آنگاه روزی از اسباب نبیند ، از مسبب الاسباب بیند ؛ که همه خلق روزی خدا می خوردند.۷

مولوی در دفتر اول ، در قصه شیر و نخجیران ، جبر ورزی کاهلانه را نوعی مکر و دغلبازی ، و سخن جبریان را دمدمه غولان می داند و عمل ایشان را به شمشیری چوبین تشبیه می کند که تن را مجروح می کند :

مکرهای جبریانم بسته کرد
تیغ چو بینشان تنم را خسته کرد

زین سپس من نشنوم آن دمدمه
بانگ دیوان است و غولان آن همه

(ابیات ۱۰۹۳ - ۱۰۹۴)

اعتقاد به توکل و جبر آنگاه که در نتیجه ضعف اراده ، تن پروری وتن آسانی باشد ، نه ایمان و یقین به سبب الاسباب ، نتیجه ای جز هلاکت ونابودی ندارد. انسان جبری نه قادر است در مقابل مشکلات صبر و تحمل کند ونه می‌کوشد تا در برابر تواناییهایی که خدا به او داده ، شکرگزاری کند ؛ و در واقع جبری شدن او نتیجهٔ کاهلی است . در دفتر اول گوید :

هر که ماند از کاهلی بی شکر و صبر
او همین داند که گیرد پای جبر

هر که جبر آورد خود رنجور کرد
تا همان رنجوری اش در گور کرد

گفت پیغمبر که رنجوری به لاغ[1] رنج آرد تا بمیرد چون چراغ
چون در این ره پای خود نشکسته ای برکه می خندی چه پا را بسته ای

(ر.ک.ابیات ۱۰۶۸ - ۱۰۷۲)

در واقع جبرورزی کاهلان و توکل ایشان ، گرد و خاکی مصنوعی بیش نیست و میدان داری ایشان در این عرصه ، جز دغلبازی به حساب نمی آید ؛ چرا که احتجاج اینان به جنگ کودکان می ماند که دروغین و تقلیدی است و در نزد خواص اعتباری ندارد. در دفتر اول گوید :

جنگ خلقان همچو جنگ کودکان جمله بی معنی و بی مغز و مهان
جمله با شمشیر چوبین جنگشان جمله در لا ینبغی آهنگشان

(ابیات ۳۴۳۵ - ۳۴۳۶)

توکل کاملان

در این مقام ، مولوی به استناد پاره ای از آیات کریمه قرآن و احادیث نبوی (ص) و سخنان بزرگان دین ، معتقد است اگر آدمی از سر ایمان و یقین بر کفالت کفیل علی الاطلاق اعتماد کند، این توکل او را دستگیر و به حال او سودمند خواهد بود و خداوند روزی مقسوم او را بدون کم و کاست خواهد رساند؛ هرچند در طلب آن کوششی نکند. عزالدین کاشانی گوید :

«جماعتی از جنید پرسیدند: اگر ما در طلب رزق سعی نماییم ، چگونه باشد ؟ جواب داد : اگر می دانید که رزاق شما را فراموش کرده است ، در طب رزق سعی کنید . گفتند : پس در خانه بنشینیم و توکل کنیم ؟ گفت : خدای را به توکل خود امتحان نکنید که جز حرمان نصیبی نیابید . پس گفتند : چه حیلت کنیم ؟ گفت : ترک حیلت».[۸]

امام محمد غزالی نیز از قول جنید گوید : توکل به آزمایش ، شک بود.[۹] همچنین در جواب این شبهه که چرا ابراهیم خلیل (ع) گفت « رب ارنی کیف تحیی الموتی » گوید: ابراهیم خلیل (ع) را ایمان و یقین تمام بود و امتحان او برای طمانینهٔ دل بود ، نه رسیدن به یقین « او لم تؤمن قالوا بلی و لکن تطمئن قلبی».[۱۰]

---

۱. رنجوری به لاغ : تظاهر به رنجوری کردن.

در حدیثی دیگر از پیامبر اکرم (ص) در معنی توکل حقیقی آمده است: «لو انکم توکلتم علی الله حق توکله لرزقکم کمایرزق الطیر تغدو خماصاً و تروح بطاناً».۱۱

(اگر چنانکه حق توکل است شما بر خدای تعالی توکل می‌کردید، روزی شما به شما رساندی؛ چنانکه به مرغان می رساند، که هر بامداد از آشیانه می‌پرند،همه اشکمهاتهی و گرسنه،و شبانگاه بازآیند سیرو شکم پر).۱۲

در حدیثی دیگر از آن حضرت (ص) نقل شده است که فرمودند: «من انقطع الی الله عز و جل کفاهُ الله تعالی کل مؤونته و رزقه من حیث لا یحتسب و من انقطع الی الدنیا وکله الله الیها». ۱۳

هر که پناه با خدای تعالی دهد، خدای تعالی مؤونتهای وی را کفایت کند و روزی از جایی که نیپوسد [= انتظار نداشته باشد] بدوی رساند، و هر که پناه با دنیا دهد، خدای تعالی وی را با دنیا گذارد.۱۴

مولوی در این مقام (کاملان) سخت تحت تأثیر غزالی است و در واقع نظریات وی را با بیانی دیگر بازگو می کند. مولوی معتقد است آدم دین نباید پروای کسب وطلب داشته باشد؛ زیرا رزق مقسوم هرکسی لاجرم نصیب او خواهد شد. در دفتر پنجم مثنوی گوید:

گر بخواهی، ورنخواهی رزق تو   پیش تو آید دوان از عشق تو(ب:۲۴۰۵)
آنچنان که عاشقی بر رزق زار   هست عاشق‌رزق هم‌بررزق خوار(ب:۲۴۰۲)

و در همن دفتر در موضع دیگر می گوید:

هین توکل کن ملرزان پاو دست   رزق تو بر تو ز تو عاشق تر است
عاشق است و می زند او مول مول   که زبی صبریت داند ای فضول
گر تو را صبری بدی، رزق آمدی   خویشتن را چون عاشقان بر تو زدی
این تب لرزه ز خوف جوع چیست؟   در توکل سیر می تانند زیست

(ابیات ۲۸۵۳ - ۲۸۵۶)

ظاهراً سخنان مولوی برگرفته از این بیانات غزالی است، آنجا که می‌گوید:

اگر بنده از روزی خویش بگریزد، روزی او را طلب می کند، که خلق همه روزی خدا می خورند، لیکن یکی به مذلت سئوال ... یکی به رنج انتظار،... یکی به کوشش و سختی،... وبعضی به عز و راحت. ۱۵

مولوی در دفتر پنجم برای نشان دادن سودمندی توکل کاملان، در مقام تمثیل داستان توکل زاهدی را ذکر می کند که:

آن یکی زاهد شنید از مصطفی / که یقین آید به جان رزق از خدا

در بخواهی ورنخواهی رزق تو / پیش تو آید دوان از عشق تو

(ابیات ۲۴۰۱ - ۲۴۰۲)

زاهد به رغم یقینی که به کلام رسول الله (ص) داشت، به قصد امتحان و بعمد در دامن کوهی، دورازگذر کاروانیان، در کنجی فروخزید و خود رابه‌خواب زد:

تا ببینم رزق می آید به من / تا قوی گردد مرا در رزق ظن

از قضا کاروانی راه گم کرده از بی راهه بر سر زاهد فرود آمدند. چون در وی رمقی نیافتند (زیرا زاهد بعمد چشم و دهان بسته بود و از هر حرکتی حتی حرکت پلکها و لبها امتناع می روزید) بنا چار از روی ترحم:

کارد آوردند قدم اشتافتند / بسته دندانهاش را بشکافتند

ریختند اندر دهانش شوربا / می فشردند اندر او نان پاره ها

(ابیات ۲۴۱۶ - ۲۴۱۷)

چون زاهد چنین دید در دل اقرار کرد و:

گفت ای دل گرچه خود تن می زنی / راز می دانی و نازی می کنی

گفت دل دانم و قاصد کنم / رازق الله است بر جان و تنم

امتحان زین بیشتر خود چون بود / رزق سوی صابران خوش می رود

(ابیات ۲۴۱۸ - ۲۴۲۰)

سپس مولوی در ادامه داستان، از زبان روباه از این معما پرده بر می دارد که این مقام، مقام سلطانان و کاملان است وهر کسی رانرسدکه در این عرصه میدان‌داری می‌کند. این مقام مقام خامان و کاهلان نیست:

گفت روبه آن توکل نادر است / کم کسی اندر توکل ماهر است

گرد نادر گشتن از نادانی است / هر کسی را کی ره سلطانی است

حد خود بشناس و بر بالا مپر / تا نیفتی در نشیب شور و شر

(ابیات ۲۳۹۵ - ۲۳۹۸)

حکیم نظامی گنجوی در مثنوی مخزن الاسرار در توصیف توکل کاملان می گوید: چون آدمی به مقام یقین دست یابد و با ایمان قلبی بر «توکل»

اعتماد کند. به چنان قدرتی دست می یابد که قادر است گرد از دریا و نم از آتش برآورد، یعنی بر هر کار محال وغیر ممکن قادرخواهدشد.

نظامی به استناد پاره ای آیات قرآنی متذکر می شود که انسان متوکل باید کار خدا را به خدا واگذار کندو اطمینان داشته باشد که خدا روزی مقسوم او را خواهد رساند؛ بنابر این آدمی در میزان تقدیر الهی ، نباید برای کار و تلاش خود وزنی قائل شود؛ البته این بدان معنا نیست که از کار وتلاش و کسب روزی حذر کند. زیرا وقتی آدمی براین باور باشد که وجود اسباب ظاهری وی را به مطلوب و مقصود نمی رساند و کار به دست حکیم قادری است که به مصلحت و به داشت انسان از خود ایشان آگاهتر است ، هرگاه به مطلوب نرسد ، آزرده خاطر و مأیوس نمی شود و بر بدبختی و حرمان خویش حکم نمی کند و در مقابل مصائب روزگار ، خود را نمی بازد و صبر و تحمل پیشه می سازد:

هر که یقینش به ارادت کشد — خاتم کارش به سعادت کشد
راه یقین جوی ز هر حاصلی — نیست مبارکتر از این منزلی
پای به رفتار یقین سر شود — سنگ به پندار یقین زر شود
گر قدمت شد به یقین استوار — گرد ز دریا ، نم از آتش برآر
هر که یقین را به توکل سرشت — برکرم «الرزق علی الله» نوشت
پشه خوان ومگس کس نشد — هرچه به پیش آمدش از پس نشد
روزی تو باز نگردد ز در — کار خدا کن ، غم روزی مخور
بر در او شو که از اینان به اوست — روزی از او خواه که روزی ده اوست
روزی از آنجات فرستاده اند — آن خوری اینجا که تو را داده اند
گرچه دراین خلق بسی جهد کرد — بیشتر از روزی خود کس نخورد
«نحن قسمنا»۱۷ تو بخوان از نوی[1] — تا شوی از گفت و شنیدن تهی ۱۸

توکل متوسطان

بیشترین و عمیقترین مباحث مولوی در باب توکل ، مرتبه توکل

۱. نوی : قرآن .

متوسطان است. در این مرتبه، برخلاف مرتبه کاملان، نه تنها کسب وطلب، قبیح نیست، بلکه کسب وتوکل متمم و مکمل یکدیگرند. کسب بدون توکل، وتوکل بدون جدوجهد، ثمر بخش نیست. تحلیل مولانا از توکل در این مقام، همان سخن غزالی در طلیعه این مقال است که هر چند توکل مقام مقربان است، جستن اسباب نیز سنت پیامبران است ونفی هر یک موجب طعن در شریعت ونقص توحید و ایمان است. در دفتر اول مثنوی دراین معنی می‌گوید:

گفت آری گر توکل بهتر است / این سبب هم سنت پیغمبر است

گفت پیغمبر به آواز بلند / با توکل زانوی اشتر ببند

رمز «الکاسب حبیب الله» شنو / از توکل در سبب کاهل مشو

(ابیات ۹۱۲ - ۹۱۴)

در دفتر اول در موضعی دیگر گوید:

گر توکل می کنی در کار کن / کشت کن، پس تکیه بر جبار کن

(ب: ۹۴۷)

در دفتر پنجم نیز در تأیید همین معنی گوید:

طبل خواری درمیانه شرط نیست / راه سنت کار و کسب کردنی است

(بیت ۲۴۲۲)

و در همین دفتر در مقام توکل متوسطان می گوید:

عالم اسباب و چیزی بی سبب / می نیاید، پس مهم باشد طلب

گفت پیغمبر که بر رزق ای فتی / در فرو بسته است و بر در قفلها

جنبش و آمد شد ما و اکتساب / هست مفتاحی برآن قفل و حجاب

بی کلید این درگشادن راه نیست / بی طلب نان سنت الله نیست

(ابیات ۲۳۸۳ - ۲۳۸۶)

نتیجه

از آنجا که مخاطبان مثنوی از همه طبقات مردمند، به استناد حدیث نبوی (ص): «انا معاشر الانبیاء امرنا ان نکلم الناس علی قدر عقولهم»، [۱۹] حضرت مولانا برای هر صنف از مردم، تعلیمی در خور فهم ایشان دارد و به همین دلیل، گاه به موضعگیریهای کلامی متفاوت در مثنوی برخورد می کنیم.

برای سراینده مثنوی ، به حسب انواع انسانها ، انواع گوناگون جبرو اختیار ، قضا و قدر ، توکل و... وجود دارد. در واقع برای مولوی این مفاهیم مظروفی هستند که به تناسب ظرف معنا می یابند . به دیگر سخن، به موازات کمال ، ضعف و نقصان آدمی ، مسائلی از این نوع ، معانی متعددی می یابند ، فربهی جبر و اختیار ، قضا و قدر ، توکل ، رضا و... ، هم عنان بافربهی انسانیت انسان است و بسته به همین تنوع ادراکها و مشربهای فکری ، تنوع تعاریف در مثنوی دیده می شود.

منابع :

۱ - قرشی ، سیدعلی اکبر ؛ قاموس قرآن ؛ تهران : دارالکتب الاسلامیه ، ۱۳۵۲، ذیل «وکل» .

۲ - عزالدین محمد بن علی الکاشانی؛مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه؛تصحیح جلال الدین همایی ، چ سوم ، تهران : مؤسسه نشرهما، ۱۳۷۶ ، ص ۳۹۶.

۳ - عبدالحکیم ، خلیفه ؛ عرفان مولوی؛ترجمه احمد محمدی واحمد امر علای؛ چ سوم،تهران : شرکت سهامی انتشارات کتابهای حبیبی ، ۱۳۵۶، ص ۹۰.

۴ - غزالی ، امام محمد؛ کیمیای سعادت ؛ تصحیح حسین خدیو جم ، ج ۲ ، چ ۴ : تهران : انتشارات علمی و فرهنگی ، ۱۳۶۸ ، ص ۵۲۷

۵ - عبدالحکیم خلیفه ، همان ،ص ۹۰

۶ - همان ، ص ۹۱

۷ - غزالی ، همان ، ص ۵۴۷

۸ - عزالدین کاشانی ، همان ، ص ۳۹۶

۹ - غزالی ، همان ، ض ۵۴۴

۱۰ - همان

۱۱ - ای. ونسنگ ؛ المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی ؛ ی . بروخمان ، لیدن ، ذیل « رزق».

۱۲ - غزالی ، همان ، ص ۵۲۸

۱۳ - المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی ، ذیل رزق

۱۴ - غزالی ، همان ، ص ۵۲۸

۱۵ - همان، ص ۵۴۷

۱۶ - مقتبس است از آیه شریفه « و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها» انعام / ۱۱

۱۷ - مقتبس است از آیه شریفه« نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا» لقمان / ۳۴

۱۸ - نظامی گنجوی؛مخزن الاسرار؛ به کوشش برات زنجانی ؛ ج اول ، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۶۸ ، ص ۳۳۵.

۱۹ - فروزانفر ، بدیع الزمان ؛ احادیث مثنوی ؛ ج سوم ، تهران ؛ امیرکبیر ، ۱۳۶۱، ص ۳۸.

*****

دکتر سید وحید اشرف[1]
* مدراس - هند
مترجم: سید اقبر علیشاه

فارسی و زبان های هندی

ارتباط زبان و ادبیات فارسی بازبان‌های هندوستان

اشاره:
نگارنده در اثر یک تصادف که چند سال پیش رخ داده بود، صدمه دیده و در حال حاضر روی بستر بیماری قرار دارد. این مقاله خیلی وقت پیش نوشته شده و تقریباً ناقص است. چندین صفحه که دارای تشریح کامل بوده، حالا در دست نیست؛ اما امید می رود که خوانندگان این مقاله براحتی کتاب‌های مورد نظر را، که به عنوان مأخذ درین مقاله متذکر گردیده بدست آورند. نام نویسندگان کتاب درین مقاله قید می‌گردد. تعداد جلد و صفحه و سال انتشار آنها نیز درج شده است.

زبان فارسی زبان آریائی است. ترویج زبان فارسی شامل ۳ بخش است: فارسی قدیم زمان هخامنشی‌ها، فارسی زمان میانه یا زبان پهلوی و فارسی جدید یا فارسی دری.[2]

مدت فارسی قدیم از سال ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۳۳۰ پیش از میلاد می‌رسد. این زمان دوران فرمانروایی هخامنشی هاست. زبان قدیم فارسی بصورت کتیبه‌های خطی بدست می‌آید. رسم الخط این زبان از چپ به راست نوشته می شد و چون الفبای آن شبیه به میخ بود، به میخی شهرت یافته است.[3] تا مدت‌ها این نوع خط رواج داشت. همین است که شاعر برجسته فارسی

---

۱. استاد پیشین در رشته های عربی، فارسی و اردو دانشگاه مدراس - هند.
۲. آر.جی. کنت: ۱۹۵۰.
۳. همان.

عرفی ،که هم عصر اکبر شاه بود ، می گوید:

این نقش و نگار است صنادید عجم را

طی قرن های هجدهم و نوزدهم، عالمان جهان عرب این کتیبه ها را مورد استخراج قرار دادند. استخراج کامل آنها به مدت یک صد سال کامل بطول انجامید - و پس از صد سال دستور آن زبان مرتب شد. زبان و دستورآن بازبان سانسکریت مشابهت زیادی داشت. اما رسم الخط آن تقریبا از الفبای آسوری‌هاو کلدانی ها مشتق گردیده بود. رسم الخط آسوری ها و کلدانی ها زیاد روشن نبود. ایرانی ها حروف میخی را به ۳۶ صدا و حرف ترویج دادند.

زبان قدیم فارسی اکنون "زبان مرده" توصیف می شود. اما آن زبان با سانسکریت ارتباط داشت و زبان پهلوی یا زبان فارسی میانه و حتی زبان جدید فارسی را نیز تحت نفوذ خود قرار داد.

دستور فارسی جدید براساس اصول دستور فارسی میانه است. واژگان بیشمار از فارسی قدیم با اصطلاح اندکی در فارسی جدید حفظ شده است وعده ای از آنان بزبان سانسکریت نیز هنوز رواج دارند. چند نمونه آن واژگان عبارتند از:

فارسی جدید	فارسی قدیم
پدر	پتا
مادر	ماتا
اسب	آشوا
تشنه	تشنا
خشگ	خشک
ستون	ستامبه
جوان	یوان

ارتباط لسانی بین زبان های سانسکریت و هخامنشی از بدو تولد تا آغاز تاریخ تمدن هندی قرابت زیادی را نشان می دهد. مورخین و نویسندگان دراین دوره بین دو کشور شواهد برقراری و ترویج روابط فرهنگی را نیز

بدست آورده‌اند.[1]

در طی دورهٔ هخامنشی ها زبان اوستا نیز رواج داشت. ولی پس از حمله اسکندر مقدونی به ایران ، فرهنگ و زبان و مذهب یونانی ها بر ایرانی‌ها تحمیل گردید. "کاخ استخر"کاملاً نابود شد و مردم آن شهر مورد قتل عام قرار گرفت ؛[2] حتی نسخه های اوستانیز به آتش کشیده شد. در سال ۱۲۹ ق. م پادشاه اشکانی حاکم یونانی را شکست داد و او را از کشورش اخراج کرد[3]. ولی تا آن زمان اوستا دیگر از بین رفته بود و بجای آن زبان، زبان پرتو "Parthav"که بعداً به "پهلوی" موسوم گردید، رواج یافت.

در قرن اول میلادی ، بلاش اول پادشاه اشکانی از علمای زرتشتی دعوت کرد تا زبان اوستا را طبق یاد داشت و حافظه خویش به طرز نوین مورد نگارش قرار دهند. ازین طریق فقط یک قسمت اوستا مورد احیا قرار گرفت که بنام اوستای زنده شهرت یافت.

زبان پهلوی بعنوان زبان رسمی و زبان ادبی طی دوره سامانی‌ها (بین سالهای ۲۲۴ تا ۶۵۱ میلادی) رایج بود. اما این زبان از قرن چهارم قبل از مسیح نیز تا حدودی رواج داشت و سپس برای مدت تقریباً یک هزار سال به عنوان زبان تکلمی رسمیت یافت.[4] بعضی از علما می‌گویند که زبان اشکانیان پهلوی نبود. البته این زبان با زبان اشکانیان قرابت بیشتری داشت و هر دو زبان همزمان بوجود آمده بودند ؛ زبان پهلوی در قسمت جنوب غربی ایران رواج داشت و زبان اشکانی در شمال غربی ایران مورد تکلم قرار گرفته بود.[5]

اگرچه زبان پهلوی از نظر دستور و رسم الخط از فارسی قدیم متفاوت است ، اما بعضی از واژگان زبان قدیم (فارسی) به صورت های مختلف در زبان پهلوی حفظ شده‌اند. ازینرو، زبان پهلوی باسانسکریت ارتباط دارد و این ارتباط بوسیله فارسی قدیم مرتبط است. در اثر این ارتباط زبانی، در طول

---

۱. وینسنت اسمت : ۱۹۰۴.
۲. حسن پیرنیا ، صص ۲۸ - ۱۴۲۶.
۳. همان ، ص ۲۲۰۶.
۴. و. شاردن : ۱۳۴۷ ، ص ۱۲.
۵. همان ، ص ۲.

دوره سامانی‌ها(۲۲۶ میلادی تا ۶۵۲م) ، این دو زبان از نظر ادبیات با یک دیگرنزدیک تر شده بودند.درآن زمان علوم و هنرهای هندوستان وارد ایران شدند. موسیقی و موسیقی آلات هندی Vin و بازی شطرنج به ایران وارد گردید. [1]کتاب معروف سانسکریت «پنچاتانترا» یا «کلیله و دمنه» توسط یک طبیب ایرانی از هند به ایران منتقل گردید. نخست این کتاب بزبان پهلوی ، بعداً از پهلوی بزبان عربی و سپس از عربی بزبان فارسی جدید ترجمه شد. امروز هر دو ، یعنی کتاب اصلی و ترجمه آن بزبان پهلوی از بین رفته اند و تنها ترجمه معروف ابن مقفع موجود است .

این ارتباط ادبی و زبانی بین هند و ایران ، پس از حمله اعراب به ایران و بویژه در دوران عباسی (۷۴۹ تا ۸۴۷ میلادی) دستاویزی شد تا کتابهای علوم هندی علاوه بر فارسی بزبان عربی نیز ترجمه شوند . در نتیجه هر دو زبان فارسی و عربی غنی تر شدند؛ بویژه در زمینه های طالع بینی ، علم نجوم و فلسفه، دارو سازی و موسیقی و... جاحز (متوفی ۸۶۹م) ،ابن الندیم ، یعقوبی (متوفی سال ۹۰۰ میلادی) و ابو معشربلخی (متوفی سال ۸۸۵ میلادی) در نوشته های خود ، چندین اطبا و ستاره شناس و فیلسوف‌های هندی را متذکر گردیده‌اند که عرب ها آنها را می شناختند و بعضی از آنها به بغداد دعوت شده بودند.[2] مانکا (مانیکیا) بعنوان برجسته ترین متخصص دارو و دیگر علوم هندی توصیف شده است. نامبرده طبیبی حاذق و فیلسوفی خوش اخلاق بود وبه زبان‌های هندی وپهلوی احاطه کامل داشت. وی بابیمارستان «برمسیدیس»(برمکی‌ها) وابسته بود و چندین کتاب را از سانسکریت بزبان‌های فارسی و عربی ترجمه کرد.

پزشک معروف دیگر هندی که در بغداد همزمان با مانکا زندگی می‌کرد،ابن دهان بود (دهان پتی) که بدعوت یحیی برمکی به بغداد رفت و در همان بیمارستان بعنوان مدیر استخدام گردید. بدر خواست او ، ابن دهان

۱. اسمت : ۱۹۰۴.

۲. صدیقی : ۱۹۵۹ ، صص ۳۶ -۳۲.

چندین کتاب پزشکی و طب هندی را بزبان های فارسی و عربی ترجمه کرد.

لازم به تذکر است که در ازمنه میانه نویسندگان ایرانی به هر دو زبان عربی و فارسی می نوشتند ، لذا بخاطر مطالعهٔ مقدمه‌ای و فکر هندی پیرامون ادبیات ایران بهتر است از این امر صرف نظر کنیم که ، نخست کتاب ها بزبان عربی نوشته می شدند و یا بزبان فارسی . در قرن پنجم هجری زمانیکه ایران از عراق جدا شد و بغداد در آن زمان بعنوان مرکز بزرگ علوم در جهان اسلام بشمار می رفت ، عالمان و نویسندگان ایرانی که از طریق تراجم عربی ، علوم یونانی و هندی را آموخته بودند، علاقه مند شدند که آن علوم را بزبان فارسی نیز ترجمه کنند. علاوه بر آن در آغاز فرمانروایی اعراب بر ایران ، زبان رسمی ایران عربی بود و تا دیر زمانی این زبان در ایران بعنوان زبان رسمی باقی ماند. بنابراین علوم هندی در ایران اغلب از طریق ترجمه های عربی معرفی شدند.

مانکا، که قبلاً ذکر گردید، نابغه بود. وی برای معالجه خلیفه هارون الرشید (متوفی ۸۰۹ میلادی) به بغداد دعوت شده بود. خلیفه تحت درمان او قرار گرفت و بهبودی یافت. وی کتاب های بیشماری از سانسکریت به عربی ترجمه نمود. نامبرده کتابی از بغداد همراه خود به هند برد . این کتاب به علم معانی و بیان مربوط بود.[۱] وی یک کتاب بسیار معروف متعلق به علم نجوم را که «سیدانتا» نام داشت باخود به بغداد برد و در آنجا آن را بزبان عربی ترجمه کرد.[۲] یک کتاب دیگربه نام «خاصیت زهرها» نوشت که بطور مستقیم از سانسکریت بزبان فارسی و بعداً به عربی ترجمه شد. چاناکیا کتاب هایی نوشت که بعدها بزبان عربی ترجمه شدند. بیرونی فرهنگ ، مذهب و علوم هندی را به‌ایرانی‌ها و عرب‌ها از طریق کتاب معروف خود «ماللهند» معرفی نمود.

دکتر هادی حسن به نقل از یک کتاب سانسکریت بنام «شوشروتا» متذکر می‌گردد که اطبای هندی در زمان قدیم می دانستند که چگونه آب

۱. همان، ص ۳۷.
۲. همان، ص ۳۶.
۳. همان، ص ۳۵.

مروارید چشم را جراحی کنند؛ آنها می توانستند از کلیه سنگ ریزه را در آورند ، رویان را از رحم بر می داشتند ؛ به معالجه زخم گوش و بینی (که امروزه بمعنای جراحی پلاستیکی نامیده می شود) و وصل کردن استخوان‌های شکسته احاطه کامل داشتند[1]. این ادعاراکه آیا ایرانی‌ها نسبت به‌روش و روند معالجه و درمان هندی آشنا بودند، نمی توان کرد. بهرحال ادوارد براون بنقل از شاهنامه فردوسی می‌گوید که طبیبان ایرانی اینگونه مهارت و تخصص را دارا بودند. وی می نویسد: «من در ادبیات فارسی قدیم یک نمونه مهارت پزشکان ایرانی در زمینه بیهوشی را بدست آورده ام . این مثال را در کتاب شاهنامه که توسط فردوسی در اوایل قرن یازدهم مرتب گردید، پیدا کردم. فردوسی در شاهنامه در مورد زایمان رودابه، مادر رستم، هنگام تولدش این نکته را در فصل Caesarean ذکر کرده است. اگرچه در آن حالت مشروب بعنوان داروی بیهوشی توسط مباده (یک عالم زرتشتی) استعمال شده است».[2]

ابوبکر زکریا رازی ، بزرگترین طبیب مسلمان ، در دائرة‌المعارف معروف خود بنام «الهاوی» که درباره علوم پزشکی نوشته، دست کم یک دو جین کارنامه هندی بزبان سانسکریت را روایت کرده است. ابن دهان در سال ۸۵۰ میلادی بر اساس چهار اثر طبی هندی یک کارنامه بزرگ شامل تشریح کامل از سیستم داروهای هندی ، رانوشت . آن چهار کتاب عبارت بودند از :

۱ - چاراکا ۲ - شوشروتا ۳ - نیدان ۴ - آشتن گرادیا

وی همچنین به کتابی اشاره نموده است که توسط یک زن طبیب هندی نوشته شده که در آن چندین نسخه برای در مان بیماری رحم آمده است .[3]

یک کتاب جامع درباره دارو و درمان بعنوان «ذخیره خوارزمشاهی»، در سال ۱۱۲۷ م در ایران نوشته شد. دراین کتاب بعضی از داروهای هندی نقل گردیده در حالیکه سیستم طب و درمان هندی اهمیت زیادی به آن داروها

۱. هادی حسن : ۱۹۵۹ ، ص ۷۱.
۲. ادوارد براون : ۱۹۶۲ ، ص ۷۹.
۳. م : ز. صدیقی : ۱۹۵۹ ، ص ۴۲.

نداده است.[1] البته می توان گفت که ادبیات هندی و فارسی در این زمینه توسط سیستم معالجهٔ هندی «ایورديدا» تحت تاثیر قرار گرفته اند . اگرچه به نظر می‌آید که در هند پیش از ۱۵۱۲ میلادی ، هیچ کتابی راجع به درمان و دارو بزبان فارسی نگارش نیافته بود، حال آنکه مسلمانان هند از بدو اقامت شان در آن کشور نسبت به این سیستم هندی آشنایی و تجربه داشتند. چندتن از صوفیه هندی ، اغلب داروهای هندی را متذکر می گردیدند. بنابراین می‌توان گفت که مسلمانان هند در مورد داروهای هندی کاملاً آگاه بودند. یک صوفی بزرگ هندوستان در کتاب خود که «لطایف اشرفی» عنوان داشت و در قرن‌های چهاردهم و پانزدهم در هند بزبان فارسی مورد نگارش قرار گرفت، چندین داروی گیاهی هندی را یاد آوری نموده است.[2]

اولین کتاب راجع به داروهای هندی زبان فارسی ،در هند بعنوان «معدن الشفای اسکندر شاهی» نوشته شد. نویسنده این کتاب میان بهاوا، نخست وزیر سلطان‌اسکندرلودی بود.وی سمت قاضی‌القضاة و وزارت‌خزانه را نیز عهده دار بود. خاصیت اصلی آن کتاب این بود که براساس سیستم هندی نوشته شده بود. دلیل نگارش این کتاب از این قرار بود :

۱ – سیستم هندی و داروهای محلی با قاطعیت ، با مزاج هندی مطابقت دارد.
۲ – بسیاری از داروها که بزبان های فارسی و یونانی ذکر شده اند، و اصطلاحات طبی که به آن زبان‌ها مورد استفاده قرار داشتند، در این کشور شناخته نمی شود.
۳ – هیچ کتاب اطبای هندی کلیه ابعاد علوم طب را در بر نمی گیرد و نمی‌تواند خوانندگان را از کتاب های دیگری بی نیاز سازد.
۴ – زبان و طرز تحریر دیگر کتاب‌ها آن رابیشتر پیچیده ساخته،آنان را نمی‌توان به راحتی فهمید.[3]

منابع سانسکریت مورد استفاده نویسنده به شرح زیر می باشد.

۱. همان ، ص ۹۶.
۲. اشرف جهانگیر : ۱۹۲۸م ، ص ۳۹۶.
۳. صدیقی : ۱۹۵۹ ، صص ۱۰۹–۹۶.

۱ ـ شوشروتا ۲ ـ چاراکا ۳ ـ گاتو کرنا ۴ ـ بوجا ۵ ـ بیدا ۶ ـ واگ بهاتا
۷ ـ راسا راتنکر ۸ ـ سرنگادر ۹ ـ بانگا سیوا ۱۰ ـ چینتا مانی ۱۱ ـ مدهار نیدان
۱۲ ـ چاکرا داتا ۱۳ ـ گایا داتا

همچنین، علاوه بر آنها، کتاب های دیگری از جمله جائی مو کتاولی و راسموتن جارباتی نیز مورد تجربه و استفاده قرار گرفته اند.[۱]

کتاب دیگری که نسبت به داروهای هندی بزبان فارسی در هند تالیف شد «دستور الاطبا» می باشد. نویسندهٔ معروف، محمد قاسم هندوشاه که معمولاً بنام فرشته شهرت داشت، این کتاب را در ۱۵۹۰ میلادی نوشت. در مورد این کتاب "رای" و "ایتهی" نظرات خود را اظهار کرده اند. از این معلوم می گردد که نویسنده مزبور در زمینه دارو با اطبای هندو پیروسیستم هندی آن زمان قرابت زیادی داشت و چندتن از آنان در کتاب فرشته نام برده شده‌اند.[۲]

نسبت به داروها در هند کتاب‌های دیگر نیزبزبان فارسی‌نوشته شده‌اند؛ اکثر آنها نسخ خطی هستند و در کتاب خانه‌ها دیده می شوند. این نسخ خطی از نفوذ داروهای هندو خارج نیستند. کتاب خانه "اورینتال خدابخش" اخیرا نسبت به جمع آوری و ترتیب کتابهای خطی در زمینه داروها و راجع به تهیه فهرست آنان، که امروز در کتاب خانه‌های هند موجودند، گام های موثری برداشته است.

پس از حمله ایرانی ها به هندوستان، فارسی در این کشور رواج یافت و تدریجاً کلیه زبان های هند را تحت نفوذ خود قرار داد. اگرچه شواهدی در دست داریم که صوفیه قبل از حملات مسلمانان به هند وارد شده بودند، اما تاثیرات زبانی آنها در ابتدای اقامت آنان دراین کشور چندان موثر نبود. در آن زمان در شمال هند بجز سانسکریت زبان دیگری بطور پیشرفته رواج نداشت و سانسکریت نیز زبان عامیانه رایج بود. اغلب در مقابل زبان فارسی، زبانی وجود نداشت که کار دولتی و اداری را رو براه کند. بنابراین زبان فارسی را زبان رسمی اعلام کردند. ازآن پس در هند هر نوع کتابی بزبان فارسی تالیف

---

۱. همان، صص ۱۰۷-۱۰۰.
۲. همان، صص ۱۱۰-۱۰۹.

می شد. کلیه زبان های کتاب خانه های هند نیز تحت نفوذ زبان فارسی قرار گرفتند. در شمال هند، حتی امروز نیز، مردم کلماتی را بکار می‌برند که اساس و اصالتش از زبان فارسی مشتق گردیده است. برای نمونه چندین واژه که از فارسی به زبان های محلی هند وارد گردیده، در زیر ملاحظه شود.

دل ،خون، رگ، گردن، جگر، ناخن ، مرد، بادامی ، سرخ، زمین ،درخت ، سبز ، راه، روشن، روشنی /نور ،تخت ،بچه، پهلوان، بادامی (قهوه‌ای در فارسی)، جان(زندگی)، زمین ، سمندر(دریا در فارسی)

در طی بیش از شش قرن در دوره حکمرانان مسلمان در هند، بهترین اساتید هندی که بسیار با هوش و فهیم بودند، کارشناسان برجسته ای در زمینه‌های مختلف بویژه ادبیات تربیت کردند. آنها در نگارش های خود طرز زندگی و اوضاع اجتماعی مردم، فعالیت ها و افکار مردم هند را منعکس می‌کردند. آنها هزار ها کتاب در زمینه تاریخ ، جغرافیا، علوم، شرح حال صوفیه و علم تصوف وغیره، بزبان فارسی نوشتند. این نویسندگان زبان منطقه‌ای خود را نیز تحت نفوذ گسترده خویش قرار داده بودند. مطالعه درباره تاثیرات فارسی بر زبان های هندوستان کار بزرگی است. ابعاد این تاثیرات و ارتباطات زبان فارسی و زبان های منطقه‌ای هند را می توان بوسیله نگارش ها و تالیفات نویسندگان هندی مورد ارزیابی قرار داد. دکتر سی .بی .نائیک درباره نفوذ زبان فارسی بر زبان گجراتی مطالبی نوشته است . دکتر پاوار در مورد نفوذ و تاثیر زبان فارسی روی زبان "مراتی "کتابی نوشت. دکتر ایندرانی سینگ درباره گنجینه واژگان فارسی و عربی در «تولسی داس» مطالبی نوشته است.[1] دکتر آ.کی.بورک چندین مقاله درباره نفوذ زبان فارسی بر زبان بنگالی نوشت. دانشگاه مدراس هند کتابی راجع به زبان عربی و لغات فارسی و عربی که بطور مستعار توسط زبان تلگو و کنادا مورد استفاده قرار گرفته اند، انتشار داد.[2] بعضی زبان‌های دیگر از جمله پنجابی ، سندی و کشمیری نیز از زبان فارسی تاثیر گرفته‌اند. تنها این نیست که زبان فارسی زبان های منطقه ای هند

۱. سید اح. عابدی : ۱۹۷۷ ، ص ۴۹.
۲. اس. ش. کید یلیس : ۱۹۷۰.

را تحت نفوذ خود قرار داده ، بلکه زبان فارسی آن زبان غنی و جالب است که صوفیه گرام برای تبلیغ و ترویج تصوف - که بسیار مورد توجه مردم هند بوده است - نیز بکار برده اند . بیشتر از طریق زبان فارسی بود که صوفیه در هند افکار عرفانی خود را به مردم رساندند و منتقل کردند و به علم تصوف و ادبیات زینت و بهبود بخشیدند. ارتباط فارسی با زبان های هندوستان آنقدر قوی است که نمی‌توان از اهمیت آن در زمینه زبانی و ادب این سرزمین انکار کرد - واین مبالغه نیست ، زیرا اساس تصوف عشق الهی‌است و محبت بشری و محبت بامخلوق خدا است و این پیمان محبت اساس تکامل احساساتِ بشر می‌باشد. در اثر تبلیغ و تعلیم اخلاقیات صوفیه مردم مذاهب مختلف هندوستان به یکدیگرنزدیک تر شدند و علیرغم اختلاف مذهبی ، نژادی، منطقه‌ای و زبانی احساس اتحاد در قلب اکثر مردم بروز کرد و تاثیر گذاشت.همچنانکه ترویج تبلیغات صوفیه سرعت می یافت ، مردم نیز بیشتر بسوی همدلی نزدیک‌تر می شدند.کتاب‌های مذهبی هندوها «مهابهارت»، «اوپانی شاد» و «باگواتا ـ گیتا» بزبان فارسی ترجمه شدند و از آن طریق عالمان فارسی نسبت به ادبیات مذهبی و فلسفی هندوها آشنا شدند. دکتر شمیم احمد رساله دکترای خود را روی موضع "داستان ها و مطالب مشترکات ادبیات فارسی هندی" نوشت . نویسندگان فارسی هندی به یک طرز نوین نگارش پیوستند و به آن ویژگیهای جدید بخشیدند و آن طرز نوین را "سبک هندی".نامیدند. دکتر عبدالغفار صدیقی سبک هندی را در رساله دکترای خود عنوان کرده است.[1] تشبیهات و استعارات لغات زبان فارسی را امیر خسرو، صائب، کلیم و دیگران معرفی نمودند. درتمام کارهای نگارش نویسندگان فارسی هندی، اجزا و عناصر ادبیات هندی را می توان مشاهده کرد.

لازم به یادآوری است که توجه به روابط زبانی و ادبی و فرهنگی بین زبان تامیل و فارسی نیز اهمیت دارد ، زیرا بیشتر لغات فارسی به زبان تامیل هندی وارد شده اند ؛ هرچند آنان را بشکل‌های مختلف و یا باکمی تغیر بکار می‌برند. سرزمین تامیل نادو نویسندگان و شاعران برجسته ای مانند

۱. سید ا.ح. عابدی : ۱۹۷۷، ص ۴۹.

ذوقی،باقر آغا، فخری مهربان،ابجدی وغیره در زبان فـارسی پـرورش داده است. ذوقی را می‌توان بعنوان یکی از برجسته ترین شاعران فارسی هـندی معرفی کرد و تامیل نادو حق دارد، به ذوقی افتخار کند.

*

یاد داشت ها و کتاب های مرجع

۱ - عالمان و دانشمندان اروپایی ، بجز تنی چند، درین مورد با ایرانی‌ها توافق نمی کنند. مثلاً پی. Sykes می نویسد:

"اسکندر کبیر در داستان‌های فارسی بعنوان نابود کننده مذهب زرتشتی معرفی می شود (تاریخ ادبیات فارسی ، جلد یک ، صفحه ۲۸۷). ولی طبق شواهدی که در کتاب حسن پیرنیا "ایران باستان" آمده است این فکر کاملاً مردود دانسته شده است.

۲ - بلاش اول (Bilash-1) یا ولاگازی را در تـاریخ آرمنستـان بـعنوان Vargash مـوسوم کرده‌اند (بررسی های تاریخی ، جلد ۳۹ ، صفحه ۵۷).

۳ - کلمه "پهلوی" بزبان فارسی به چندین معنا، استعمال شده است. ولی حقیقت اینست که این کلمه بطور اساسی برای قبیله‌ای که حکومت اشکانی‌ها را در ایران اداره کرده بود، استعمال می گردد. فردوسی این کلمه را بجای شجاع بکار برده است. جوشن پهلوی - یعنی زره بـالاتنه متعلق به پهلوی ، در بیت زیر نیز این کلمه به معنای شجاع بکار برده شده است.

هـر آنک سکـه شـاهنامه خـوانی کـند   اگـــر زن بـــود،پـــهلوانـــی کـــند

کلمه پهلوان از پهلوی مشتق گـردیده است. دکـتر پـرویز نـاتل خـانلری مـی‌نویسد: بی‌تردید، کلمه پهلوی از "پارتوا-Partva " مشتق گردیده است . پارتوا نام یک قبیله بـود کـه خاندان پادشاهان اشکانی را در ایران مستقر کرد. بنابراین در ابتدا، لغت پهلوی برای قبیله پارتوا پهلوی یا اشکانی بکار برده می‌شد و برای زبان و رسم الخط آنان استعمال می گردید. بعداً، لغت پهلوی برای زبانی که در ایران غربی به آن تکلم می‌کردند، مورد استفاده قرار گرفت (تاریخ زبان و ادبیات ایران، بخش دو، صفحه ۱۸).

کلمه پهلوی (بطور کلی) مانند زبان ایران بمعنی موسیقی، آهنگ شیرین و نـوعی از شعر و ادب در تاریخ ایران زمان اسلامی ذکر شده‌است.

محققین امروز می‌گویند شاید اشکانی ها بطور مداوم در طول قرن های قبل از مسیح به ایران مهاجرت کرده اند و این سلسله مهاجرت آنها تا قرن‌های بعد از میلادی همچنان ادامه داشت. آنها در ایران قدرت سیاسی بدست آوردند و در جنوب هند حکومت پالاوان Pallavan را اداره کردند(Meanakshi ، صفحه ۳۹) .

جالب توجه است اگر اینجا متن اصلی C.Meanakshi نقل گردد.

"تذکره اشکانی‌ها درکتیبه براهمی،که در دهکده پالادپور Pahladpur درایالت U.P بـه دست آمده است، جهت بدست آوری عنصر شمـالی در مـورد اسـتقرار سـلطه "پـالاوا Pallava، از

اهمیت خاصی برخوردار می باشد. این مطالب در قرن‌های ابتدای میلادی بدست می‌آیند.اگرچه کلمه‌پهلوی‌نام یک قبیله و پالاواPallava" که یک خاندان حاکم بوده، را نشان می دهد، پس این بطور قطعی باور کردنی است که نام یک قبیله در سرزمین خارجی یعنی جنوب هند بعنوان یک خاندان تبدیل شده باشد. خاندان پالاوای جنوب هند به پهلادپور متعلق است و پهلادپور وطن نیاکان آنها بود. (صفحه ۳۹) .

یک دیدگاه دیگری نیز وجود دارد، پالاوا بزبان سانسکریت نام قبیله پهلوا / پهماوا است و این کلمه مربوط به پارثوا، پارتی‌وا یا پارتیا می‌باشد (C.Minakshiصفحه ۴۰). کلمه‌پهلوی در رامایانای والمیکیRamayan of Valmiki نیز آمده است. اما تحقیق اخیر نشان می دهد که این فقط یک عبارت تحریف شده می باشد (ایینگر ، ۱۹۸۲ ، صفحه ۱۱). ایینگر رسم و رواج تامیلی های قدیمی را متذکر می گردد. بین تامیلی ها و زرتشتی ها مشابهت زیادی دیده می شود. وی می نویسد: "نویسنده روند نابود سازی مردگان که در آن زمان رواج داشت را مورد تشریح قرار می دهد. مردم آن زمان مردگان را می‌سوختند و یا جسد را در هوای آزاد می گذاشتند و شغال ها و کرکس ها جسد را می خوردند و اندام های جسد را به چاله ها می بردند و چاله را باظروف خاکی بزرگ کوزه مانند، می پوشاندند. البته اول ایرانی های قدیم بودند که مردگان را (یعنی جسد را) طبق رسم خود دفن می کردند . (صفحه ۲۸) طبق این تحقیق و طبق بررسی روابط نزدیک بین آسیای جنوبی و ایران قدیم، می توان نظر C.Minakshi را تصدیق کرد که "کتیبه های پهلادپوره آن محل ارتباط اشکانیان و پهلواهای شمال هند و خاندان پلاوای جنوب هند را مشابه و مرتبط می داند. "(صفحه ۳۹)

نویسنده این صفحات می گوید که کلمه "پهلوی"،احتمال دارد، در واقع پهلوا باشد که معنای آن درفارسی شجاع است.زبان تامیل صدای "H" ندارد. بنابراین پهلوا بطور پلاوا صدا می داد. در ایران و جنوب هند حفاری بعمل آمده است، و این حفاری آثار باستانی را روشن ساخته اند. اما باستان شناسان نتوانسته اند، که خاندان پهلوی (اشکانیان) ایران و پلاوای جنوب هند را بطور نسبی و تطبیقی موردمطالعه قرار دهند.این ضروری‌نیست که پهلوی‌های ایران و پلاواهای جنوب هند به رسم و رواج و مذهب و زبان و فرهنگ آباو اجداد خود کاملاً پیوستگی داشته باشند، البته بین آنان برخی از تشابهات امکان پذیر است. مراجع حفاری و اکتشاف آثار باستانی در جنوب هند در کتاب‌های هندی Dravidian توسط T.R.Sesha Lyangar بیان شده است. تحقیق هائیکه بر اساس باستان شناسی، سکه شناسی و اسناد و مدارک دیگر که به اشکانیان مربوط است، بعمل آمده، در کتاب فرهنگ ایران در زمان اشکانیان ترتیب یافته است.اشکانیان ، پارتی‌ها یکی می باشند. ارشک موسس خاندان قبیله پارتهوابرد.بنابراین خاندان پارتی‌ها بنام اشکانیان یا خاندان اشکانی معروف گردید.

*****

ویژه
حافظ محمود شیرانی
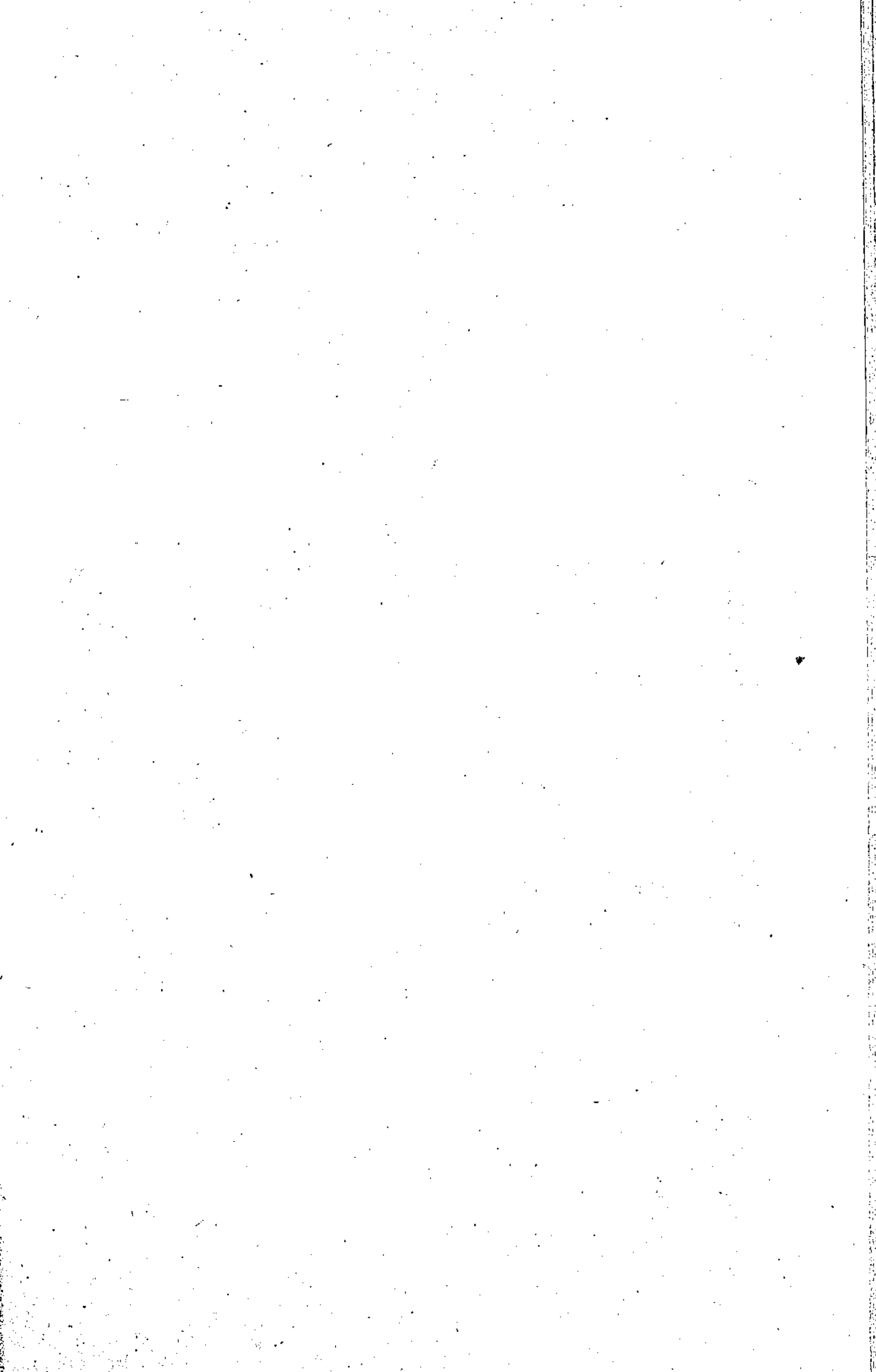
مختصری درباره شرح زندگانی
پروفسور شیرانی
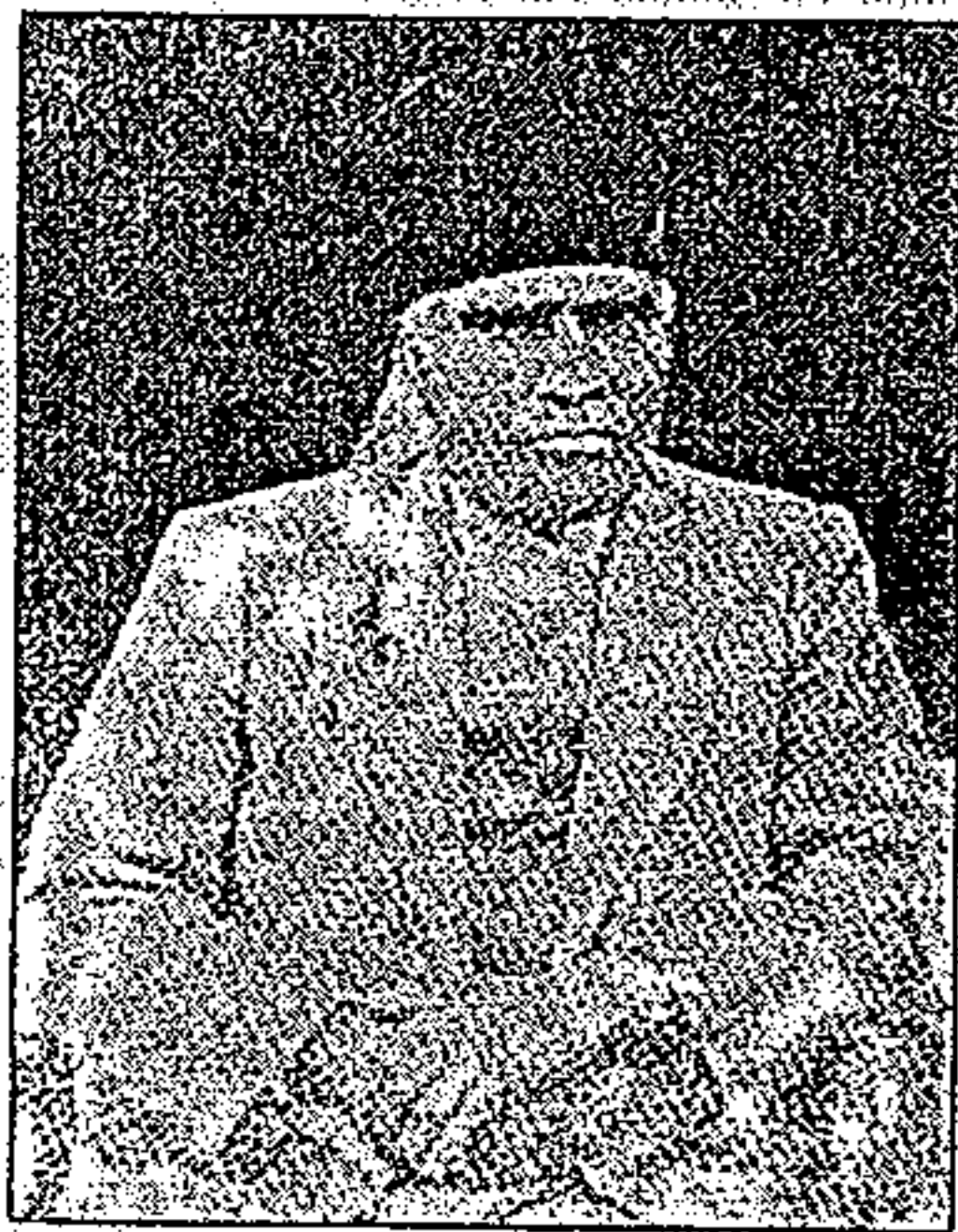
آقای پروفسور حافظ محمود خان شیرانی که وی را الحق پدر تحقیق علمی در شبه قاره می خوانند دارای شخصیت چندین بُعدی بود. وی زمانی محقق، منتقد، مورخ، سکه شناس، زبانشناس، متخصص علم عروض وآثار عتیقه و نبض شناس زبان و ادب فارسی و شاعر و نثر نگار صاحب سبک مخصوص اردو، سرخیل دبستان تحقیق لاهور ویکی از ارکان ثلاثه دانشکده خاورشناسی لاهور که دو رکن دیگر آن مولوی محمد شفیع، رئیس سابق آن دانشکده و اداره دائرة المعارف اردو،و پروفسور دکتر شیخ محمد اقبال استاد بخش زبان فارسی همان دانشکده بودند.

استاد شیرانی ،طبق گواهی اداره ثبت اسناد، ریاست تونک، (که پدرش روز تولد او را ثبت نموده) روز سه شنبه ۵ اکتبر ۱۸۸۰م۱ برابر با ۲۹ شوال ۱۲۹۷ق (و یکم ماه کنوار ۱۹۳۷ سال بکرمی) بعد غروب آفتاب بدنیا آمد. وی پسر ارشد، از زوجه دوم محمد اسماعیل خان بود. اسم چهار برادر دیگرهم مادری اش مسعود خان، مودود خان، مقصود خان و مشهود خان ،و دو برادر

۱.طبق اسناد دانشکده خاورشناسی لاهور پروفسور شیرانی رزز تولد خود را در موقع ورود آن دانشکده «۱۵ اکتبر ۱۸۸۲» ثبت نموده است و بقول نبیره اش مظهر محمود شیرانی ۱۸۸۲م سال تولد برادر کهترش مسعود خان می باشد و لذا بنابر تحقیق فرزندش سال تولد او ۱۸۸۰م است و نه ۱۸۸۲م مقالات حافظ محمود شیرانی ،مجلس ترقی ادب، لاهور، چاپ اول، ۱۹۶۶م،جلد ۱، «حالات زندگی حافظ محمود شیرانی» ص ۲۴.

نامادری اش ابراهیم خان و اسرائیل خان بود که پدرش اسم دیگر وی را به مناسبت اسم دو برادر اخیر الذکر «محمد میکائیل» گذاشته بود. اسمی که از روی ابجد سال تولد او را می رساند: نظام الدین اسماعیل - منظور میان - حمید الدین خان (معنوی) بود.

وی طبق رسم خانواده اش در کوچکی قرآن را حفظ کرد وسپس به تحصیل علوم متداوله بویژه زبان فارسی پرداخت. در ۱۶ مارس ۱۸۹۷م با دختر عالم خان پسر محراب خان شیرانی از دهانی شیرانیان ازدواج کرد. سپس برای تحصیل زبان انگلیسی به جودهپور رفت. در حدود ۱۸۹۸م کلاس هشتم دبیرستان را بپایان رسانید و سپس از دانشکده خاورشناسی لاهور امتحان های فارسی منشی، منشی عالم و منشی فاضل را با موفقیت گذراند. ضمناً به شعر گوئی هم می پرداخت، از جمله شعر معروف «تیپو سلطان» را در همان زمان سرود. باز تحصیل زبان انگلیسی را آغاز نمود و پس از تکمیل کلاس دوازده دانشکده در سپتامبر ۱۹۰۴م از راه بمبئی با کشتی برای تحصیلات عالی در حقوق عازم انگلستان شد ودر ۴ اکتبر به لندن رسیدو وارد دانشکده «لینکنزاین» (Licoln's Inn) شده، در ضمن به تقویت زبان انگلیسی ادامه داد. در دهه آخر دسامبر ۱۹۰۴ برای سه ماه مریض شده بستری شد. در مارس ۱۹۰۵م تقاضای عضویت انجمن سلطنتی آسیائی را نمود و در ۴ مه ۱۹۰۵م اولین فرزند وی داود خان (که بعداً به تخلص اختر شیرانی معروف شد) بدنیا آمد.

در همان زمان انجمنی بنام «انجمن پان اسلامیک» بریاست عبدالله المامون سهروردی برای ایجاد اتحاد بین فرق اسلامی، بنای مسجد در لندن و گسترش اسلام در اروپا در لندن تشکیل شد و پروفسور شیرانی هم با وی همکاری می کرد و بنابر عللی بانهضت سرسید مؤسس دانشگاه علیگره اختلاف نظر داشت. در زمان اقامت در لندن، وی چند شعر و مقاله را نوشت و بعضی از آنها توسط شیخ عبدالقادر درمجله «مخزن» لاهور به چاپ رسید؛ از جمله اشعارش، یکی به عنوان «نخلستان» به سبک شعر انگلیسی و دیگری شعر تجدید نظر شده «تیپو سلطان» به ترتیب در ژانویه ومارس ۱۹۰۵م چاپ شدند. در اوت همان سال ترجمه منظوم شعر «وقت مرگ» خانم همینز منتشر شد. همچنین بعضی غزلیات و اشعار که طی سالهای ۲۰-۱۹۱۹ در «مخزن» و سایر مجلات چاپ شد به همان دوره زندگی وی تعلق دارند. همچنین قصیده ای به اردو در مدح ادوارد هفتم در اکتبر ۱۹۰۵م شروع کرد اما ناتمام ماند.

در ۲۹ ژوئیه ۱۹۰۶م پدرش فوت کرد و وی گرفتار مضیقه مالی شده، مقروض شد. بنابراین، تحصیلات را کنار گذاشته به فروش کتابهای نادر و تدریس خصوصی پرداخت. در ۱۰-۱۹۰۹م در امتحانی به زبان فارسی در دانشگاه لندن

شاگرد اول شد و موفق به دریافت «بورس تحصیل اوزلی» گردید. با راهنمایی مستقیم پروفسور ت. دبلیو آرنالد یک سال به تحصیل زبان عربی پرداخت، سپس به خدمت شرکت لوزاک درآمد. بزودی در ۱۱-۱۹۱۰م کتاب انگلیسی « طلوع و عروج اسلام » دکتر هانری استاب را از پردهٔ گمنامی در آورده با اضافه ضمیمه ای توسط شرکت لوزاک بچاپ رسانید. این تنها کتابیست که وی به انگلیسی منتشر ساخت. تا آن موقع در آمد وی بحد کافی رسیدو وی می توانست دوره حقوق را بپایان برساند اما دیگر او به این موضوع توجهی نکرد، چون باگرایش طبیعی وی مطابقت نداشت.

در سال ۱۹۱۲م، شرکت لوزاک او را به هند اعزام نمود تا از آنجا اشیای قدیمی ونادر از جمله کتابها و سکه ها و اسلحه های قدیمی و عکسها و مجسمه های قدیمی ارسال دارد و قرار شد حقوق وی ماهی هشتاد پوند باشد، اما در ۱۹۱۴ بعلت جنگ جهانی اول دیگر راههای دریائی محفوظ نماند و استاد شیرانی هم نتوانست اشیای قدیمی را برای شرکت لوزاک از هند ارسال دارد.

در زمستان ۱۸-۱۹۱۷م وبا و طاعون در سرتاسر شبه قاره شیوع یافت. در حدود ۱۹۱۹م به هاردوار و در سال ۱۹۲۰م به بهوپال منتقل شده آنجا رحل اقامت انداخت. سپس در اوایل ژانویه ۱۹۲۲م در دانشکده اسلامی لاهور به عنوان مربی زبان اردو انتخاب شد. مقالات تحقیقی او درباره ادبیات فارسی در مجله «مخزن» از سال ۱۹۲۰م و در مجله « اردو » از سال ۱۹۲۱م و سپس در مجله دانشکده خاورشناسی از ۱۹۲۵م آغاز گردید. بزودی وی مقالاتی بر « تنقید شعرالعجم » مولانا شبلی منتشر ساخت اما به توصیه بعضی این سلسله را متوقف نمود. کتاب معروف وی « اردو در پنجاب » به فرمایش عبدالله یوسف توسط انجمن اردو دانشکده اسلامیه در ۱۹۲۸م چاپ و منتشر و با استقبال فراوانی از طرف محافل ادبی کشور روبرو گردید.

از زمانی که وی وارد خدمت معلمی شد، که کار دلپسندی بود، از هر سو بی نیاز شده، تمام توجه خود را به مشاغل علمی و تحقیقی مبذول ساخته و به گرد آوری کتاب و سکه و اشیای قدیمی و نادر می‌پرداخت و به خاطر آن به مسافرت به نقاط دور و درازی می رفت و برای رفع خستگی گاهی به شکار می پرداخت.

در اول اکتبر ۱۹۲۸م وی به عنوان دانشیار اردو در دانشکده خاورشناسی لاهور انتخاب شد، و از آن به بعد وی بیشتر توجه خود را به زبان اردو و سیر تکامل آن مرکوز ساخت و بطور مرتب مقالات خود را در مجله دانشکده خاورشناسی منتشر می نمود. غیر از مقالاتش درباره زبان اردو، نقدهای وی بر «ترجمهٔ خزائن الفتوح» پروفسور محمد حبیب، «پرتهی راج راسا» از چند بردائی و تذکره « آب حیات » مولانا آزاد خیلی عالی بود. از ۱۹۳۰ وی قرارداد خود را با

شرکت لوزاک لغو کرد. در ۱۹۳۳ وی تذکره «مجموعه نغز» را تصحیح نمود و توسط دانشگاه پنجاب منتشر ساخت. در آوریل ۱۹۳۳ وی در جلسه «اداره معارف اسلامیه» مقاله خود را درباره «نصاب الصبیان» و در آوریل ۱۹۳۶ درباره «مثنوی عروة الوثقی» ارائه داد. همان اداره در مه ۱۹۳۸م نمایشی از اشیاء قدیم وی را ترتیب داد. قبلاً دانشگاه در مارس ۱۹۳۸م به خدمت وی خاتمه داد اما در نتیجه اعتراض شدیدی از طرف شرفای لاهور به تمدید دو ساله موافقت نمود که در ۱۵ نوامبر ۱۹۴۰م بپایان رسید. از همان روز وی مرخصی هشت ماهه گرفت اما در لاهور اقامت نمود. بزودی در مارس ۱۹۴۱م وی مجموعه کتابهای خود را که شامل ۲۱۰۰ نسخه خطی و ۱۷۰۰ جلد کتابهای چاپی بود، به دانشگاه اهداء نمود. موزه لاهور سعی کرد مجموعه سکه های او را ابتیاع نماید ولی موفق نشد، وی آن مجموعه را به همراه خود به وطنش تونک برد. پس از پایان زمستان در بهار ۱۹۴۲م وی برای چندین ماه به دهلی رفت و آنجا در کنار رود خانه بناس در باغی یک آلاچیق درست کرد وبیشتر وقت خود را در آنجا، در باغ میوه ها و جالیز خربوزه ها، می‌گذراند و دوستان خود را هم آنجا دعوت می نمود.

بالاخره در ۱۵ فوریه ۱۹۴۶ به علت مرض تنگی نفس از این جهان رخت بر بست و طبق وصیتش در همان باغ خودمدفون گشت. بیت زیر ازمولوی عبدالبصیر تونکی که بر لوح مزارش هم کنده شده هر دو تاریخ هجری و میلادی سال فوت وی را می رساند.

بر لب باناس در وادی اقامت گاه کرد
تا بارد ابر رحمت بر مقام بی کسی

«دکتر سیدعلیرضا نقوی»

*****

دکتر آفتاب اصغر[1]
لاهور -پاکستان

چند نکتهٔ مهم و اساسی دربارهٔ شیرانی و شیرانی شناسی

دورهٔ نود ساله انگلیسی که از جنگ آزادی (۱۸۵۷ میلادی) تا تأسیس پاکستان (۱۹۴۷میلادی) ادامه داشت، تاریکترین دورهٔ تاریخ درخشان چندین صد سالهٔ مسلمانان شبه قارهٔ هندو پاکستان بود. این دوره، بازهم شاهد ظهور بسیاری از ستارگان تابان آسمان دانش و بینش بود واز چندین جهات بی شباهت با دورهٔ تاتاریان ایران نبود که در آن شخصیتهای علمی و ادبی مثل سعدی و رومی بظهور رسیدند. یکی از تابناک ترین ستارگان علمی و ادبی دورهٔ انگلیسی، حافظ محمود خان شیرانی بود.

محمود شیرانی در تاریخ با شکوه ادبی و فرهنگی مسلمانان شبه قاره هند و پاکستان همان نام و مقام و ارزش و اهمیت را داراست که محمود غزنوی در تاریخ سیاسی و نظامی آنها دارد.

---

۱. رئیس بخش فارسی دانشکده خاورشناسی، دانشگاه پنجاب لاهور.

اگر عصر شیرانی مصادف با عصر محمودی یا دورهٔ شاهجهانی بود ، باعتراف خدمات کم نظیر علمی و ادبی اش ، سرپرستی باشهامت مثل محمود به او پیلبار می بخشید و قدردانی جوهر شناس مانند شاهجهان او را به زر می‌کشید.

او در زمانی چشم بجهان گشود که اقبال مسلمانان شبه قاره رخت بربسته و ادبار به آنها روی آورده بود ، بساط سلطهٔ بابریان برچیده شده بود و انگلیسیان زمام امور سلطنت را بدست گرفته بودند . آفتاب فارسی رو به افول نهاده بود و انگلیسی کم کم داشت جای فارسی را می گرفت. او باوجودیکه مدتی مدید در انگلستان بسر برده بود، از انگلیسی خوشش نمي آمد. فرمانروایان انگلیسی فقط نویسندگانی را مورد تشویق و حمایت قرار می‌دادند که بانگلیسی می نوشتند و خطاباتی مثل شمس العلماء و پروفسور و دکتر به آنها اختصاص می دادند. در این امر شکی نیست که اگر او هم برای اظهار و ابلاغ افکارش انگلیسی را بکار می برد انگلیسیان حتماً بهترین اعزازات را برسرش نثار و شایسته ترین افتخارات را پیش پایش انبار می‌کردند. ولی این شهریار فقر و قناعت و تاجدار قلمرو دانش ومعرفت ، باوجود داشتن تسلط کامل به زبان این تاراجگران فرهنگ اسلامی ، زبان ملی شبه قاره هند و پاکستان ، یعنی اردو را ، که جانشین راستین زبان فارسی و بهترین فراوردهٔ فرهنگ درخشان چندین صد سالهٔ مسلمانان شبه قارهٔ هند و پاکستان بود، برای ابلاغ تحقیقات وتتبعات گرانبهای خود اتخاذ نمود ، برای اینکه منظورش خدمت به ملت بود و نه کسب شهرت . لذا چاره ای غیر ازین نداشت که بسوزد و بسازد و مثل اسبی تازی بزیر پالان مجروح بشود و بار توانفرسای حوادث روزگار را بکشد.

استاد بزرگ ، حافظ محمود خان شیرانی ، تقریباً صد و شانزده سال

پیش در ایالت ناشناس تونک ، در هندوستان متولدگردید. در پانزده سالگی برای ادامهٔ تحصیلات عربی و فارسی اولین بار به لاهور آمده در حدود چهار سال در دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب ، در محضر استادانی کم نظیرمثل مولانا عبدالله تونکی ومولوی عبدالحکیم نوری کسب دانش نمود و به اطلاعات خود در زمینهٔ عربی و فارسی افزود. بعدها برای تحصیل در رشتهٔ حقوق به لندن رفت ولی در آنجا بر اثر صحبت و همنشینی با علامه محمد اقبال وعدهٔ دیگر از شرق دوستان مسیر زندگیش بکلی منقلب گردید و به بعضی از رشته های بکر و دست نخوره مثل نسخه شناسی ، سکه شناسی ، باستان شناسی ونظایر آنها پرداخت و تا آخرین لحظات زندگیش دست از این کار برنداشت. اگرچه این کارها را بناچار برای امرار معاش انجام می داد،با ذوق و علاقه اش بسیار متناسب و سازگار نبود و در تشکیل و تکمیل ساختمان بلند و والای اهداف او نقش اساسی نداشت. در سال ۱۹۲۱ میلادی یکبار دیگر از تونک به لاهور آمد. البته این بار ورود مسعود او به لاهور ، پایتخت شرقی محمود غزنوی ، شهید سید علی هجویری ، مسعود سعد سلمان و اقبال ، بطور یک دانشجوی گمنام نبود بلکه بعنوان شرق شناس بنام و دانشمند ارجمند زبان و ادبیات فارسی بود. بنا به توصیهٔ علامه اقبال در دانشکدهٔ اسلامیهٔ لاهور مشغول تدریس فارسی گردید و هشت سال بعد ازآن، بنا بخواهش پروفسور مولوی محمد شفیع ، رئیس دانشکدهٔ خاورشناسی ، در این دانشکده عظیم و قدیم تدریس و تحقیق در زمینهٔ فارسی و اردو را بعهده گرفت و در سال ۱۹۴۰ میلادی از همین دانشکده بازنشسته شد و باوجودیکه لاهور میهن معنوی وی نبود، اما به آن دلبستگی و پیوستگی فوق العاده ای داشت. بنا به مخالفت و عدم موافقت رئیس انگلیسی دانشگاه پنجاب ، بناچار منشای خود ، لاهور ، را با قلب بریان و چشم گریان ترک گفته به مولد

خود ، تونک ، بازگشت و بالاخره شش سال بعد از این مهاجرت اجباری به هندوستان و یک سال پیش از تأسیس پاکستان رهسپار جهان باقی گردید.

اگرچه در حدود پنجاه سال از رحلت شیرانی سپری شده است و او امروز جسماً درمیان ما وجود ندارد ، ولی معناًدر ردیف شخصیتهای جاودان تاریخ علمی و فرهنگی مسلمانان شبه قارهٔ هندو پاکستان قرار دارد که رسالت ارشاد و راهنمائی ملت خود را با کمال شهامت بدوش کشیدند و با تحمل زحمات توانفرسا ، آگاهی و شعور تازه ای به آن بخشیدند.

استاد شیرانی که نه فقط دانشمند ارجمند ، محقق بزرگ و منتقد طراز اول بود ، بلکه یکی از برجسته ترین زبان شناسان زمان خود هم بود و فارسی واردو را یکسان دوست داشت و برعکس زبان شناسان فرنگی معتقد بود که اردو باتغذیه از شیر فارسی ببار آمده است و رابطه اش با فارسی مثل رابطهٔ دختری با مادرش تفکیک ناپذیر و ناگسستنی است و بر اثر مطالعهٔ دقیق و عمیق آثار تاریخی و تذکره های فارسی واقعیتی دیگر را نیز با دلایل و براهین قانع کننده، در یکی از شاهکارهای تاریخی اش بنام «فارسی در پنجاب» که بزبان اردو نوشته است ، باثبات رسانیده است که زبان هندی زبان هندویان و زبان اردو ، زبان مسلمانان شبه قارهٔ هند و پاکستان است.

در این کتاب منظور شیرانی از پنجاب ، پنجابی است که در حدود هزار سال پیش ، در سال ۴۱۳ هجری ، توسط سلطان محمود غزنوی ، ضمیمهٔ سلطنت پهناور غزنوی گردیده بود که در آن زمان شامل ایران و افغانستان و ترکستان یا ایالات مسلمان نشین آسیای مرکزی بود و در حال حاضر کما بیش سراسر پاکستان را در بر دارد.

اثر دوم تحقیقی و انتقادی و تکان دهندهٔ شیرانی « تنقید شعرالعجم»است که در واقع تکملهٔ « شعرا العجم» شبلی نعمانی است. انتقادات

محققانه و اضافات منتقدانه شیرانی باعث گردید که این اثر معروف علامه شبلی که به او شهرت جهانی بخشید ، اقلاً در شبه قاره هندو پاکستان تحت الشعاع قرار گرفت. اگر مترجمی زبردست مثل فخر داعی گیلانی که شعر العجم شبلی نعمانی را جامهٔ فارسی پوشانیده ، نصیب شیرانی می‌گردید، حتماً صیت شهرت تنقید شعرالعجم شیرانی نیز بالعموم در مجامع علمی بین المللی و بالخصوص در سراسر جهان فارسی می پیچید.

اثر سوم شیرانی که بحق شاهکار تحقیقی و انتقادی اش بشمار می رود، کتابی است بزبان اردو راجع به فردوسی طوسی ، بزرگترین حماسه سرای ایران . این کتاب که شامل چهار تا مقاله تحقیقی راجع به فردوسی است ، در زمینه فردوسی شناسی کم نظیر و بی رقیب است. در این کتاب ، او بسیاری از اطلاعات اصیل و دست اول را فراهم آورده است که حتی معروفترین فردوسی شناسان ایران هم از آنها بی اطلاع هستند و بوسیلهٔ آن گرد و غبار نفرت و کدورت هزار ساله میان سلطان محمود غزنوی و فردوسی طوسی ، عرب و عجم و ایران و توران و شیعه و سنی را فرو نشانیده ، بسیاری از مظلمات تاریخی را برکنار و مسلمات تاریخی را از نو برقرار و استوار ساخته است.

تا آنجائیکه بنده اطلاع دارم تاکنون فقط دو تا مقاله از این چهار مقالهٔ شیرانی راجع به فردوسی در ایران به فارسی ترجمه و بچاپ رسیده است. بنظرم اگر دو تا مقالهٔ دیگر نیز که یکی راجع به یکی از بانیان پاکستان ، سلطان محمود غزنوی و دیگری دربارهٔ مذهب قهرمان ملی ایران ، فردوسی طوسی است ، بصورت ترجمهٔ فارسی در ایران چاپ و منتشر گردد، باعث تحکیم و تثبیت بیش از پیش مبانی فکری و فرهنگی هر دو کشور دوست و برادر می‌گردد.

شیرانی ، گذشته از این سه اثر مهم ، صد ها مقاله بزبان اردو در زمینهٔ

ادب و فرهنگ مشترک ایران و پاکستان از خود بیادگار گذاشته است که بسعی نوهٔ دانشمندنش ، آقای دکتر مظهر محمود شیرانی گردآوری شده و باهتمام یکی از ارادتمندان بنام او جناب آقای احمد ندیم قاسمی ، بصورت ده جلد ضخیم انتشار یافته و مورد استفاده علاقه مندان اردوزبان شیرانی در شبه‌قارهٔ هندو پاکستان قرار گرفته است.

گویا پاکستانیان اردو زبان تا اندازه ای دین خود را نسبت به این خدمتگزار بزرگ و مشترک فارسی و اردو و پاسدار وحدت ویگانگی فرهنگی ایران و پاکستان ادا ساخته اند و حال باصطلاح انگلیسی توپ در میدان ایرانیان است . **امیدوارم برادران ایرانی ما ، چنانکه در زمینهٔ اقبال شناسی گوی سبقت را از ما ربوده اند و در واقع از ما خیلی جلو رفته اند در زمینهٔ شیرانی شناسی نیز از ما عقب نمانند.**

در پایان شایستهٔ تذکر می دانم که اگر برادران فارسی زبان ما جداً مایل باشند که مثل علامه اقبال ، دوست مورد احترامش ، علامه شیرانی ، را هم بشناسند، چاره ای غیر ازین ندارند که بطور جدی به تراجم فارسی آثار اردویش بپردازند تا سد لسانی (Language Bay) بر پا ساخته استعمار گران انگلیسی کنار گذاشته و مثل قرون گذشته در آیندهٔ نزدیک پل محکم و با دوام فرهنگی مجدداً میان دو کشور همجوار و هم فرهنگ و هم سرنوشت ساخته شود.

*****

دکتر محمد حسین تسبیحی
مرکز تحقیقات فارسی

کتاب شناسی آثار و تحقیقات حافظ محمود شیرانی [1]

۱ ـ مجموعهٔ نغز، تذکرهٔ شعرای اردو

تألیف حکیم ابوالقاسم میر قدرت الله المتخلص به قاسم، تصحیح و مقابله و مقدمه و حواشی از: حافظ محمود شیرانی، دانشیار دانشگاه پنجاب، تاریخ چاپ ۱۹۳۳م. ج ۱، ۴۰۰ ص، ج ۲، ۴۵۶ص، مقدمه ۴۶ ص. در مجموعه نغز جمعاً احوال و آثار ۳۴۷ شاعر اردو، به صورت الفبایی از «الف تا ی» آمده است. مقدمه مصحح، دربارهٔ مؤلف مجموعه و چگونگی تصحیح و نسخه های خطی و نقد و تنقیح مطالب است. فهرست اسامی اشخاص در پایان جلد دوم آمده است و شاعرانی را که در سرزمین هند بوده‌اند، با نشان «خط» معلوم کرده است. در مجموعه نغز، شاعران اردو زبان به هر دو زبان فارسی و اردو سخن گفته اند و همه جا شرح آثار و احوال شاعران به نثر فارسی آمده است. تاریخ تألیف مجموعهٔ نغز «کمال لذت = ۱۲۲۱ ه» در دو منظومه اردو و فارسی آمده است. نظم فارسی از: رضی:

این تذکره تصنیف حکیم فاضل — قاسم متخلص است و نامش قدرت
اوصاف حمیده اش ز حد بیرون است — دارد به من از همیشه الفت، شفقت
با تکمله بالتمام سیرش کردم — گویم که هزار آفرین وصد رحمت

---

۱. حافظ محمود شیرانی ابن محمد اسماعیل خان: محمد محمود معروف بن محمد میکائیل (نام تاریخی نظام الدین اسماعیل ۱۲۹۷)، ولادت ۲۹ شوال ۱۲۹۷ هوفات ۱۲ ربیع الاول ۱۳۶۶ ه (= قل موت العالم موت العالم)، مدت عمر ۷۰ سال مدفون در دهکدهٔ ندی (شهرستان تونک، هندوستان).

از خـوانـدن ایـن کتـاب و سـال تـصنیف حقاکه«رضی» یافت «کمـال لذت»۱۲۲۱ه

۲ ـ مقالات حافظ محمود شیرانی (جلد اول)

ترتیب و تدوین: مظهر محمود شیرانی، ۱۰۰ص (مقدمه) + ۳۶۴ ص (متن). چاپ شفیق‌پریس، لاهور، ناشر مجلس ترقی ادب، لاهور، ۱۹۶۶م.

در این مجلد، مقاله‌هایی آمده است که همهٔ آنها درباره اردو، زبان اردو، آغاز و ارتقای اردو و آثاری است که برای اولین بار به زبان اردو نگاشته شده است:

الف: «مقدمه دربارهٔ حافظ محمود شیرانی»، از: دکتر سید عبدالله، ص۱ - ۱۴.
ب: «احوال و آثار و زندگانی حافظ محمود شیرانـی»، از: مـظهر مـحمود شیرانی، ص۱۵ - ۱۰۰.

مقالات:

۱ - «ریخته» (زبان اردو)، مه ۱۰۲۶م، مجله دانشکده خاورشناسی لاهور ص ۱.

۲ - «زبـان اردو و نـام هـای مـختلف آن»، مـه ۱۹۲۹م، مـجلهٔ دانشکـدهٔ خاورشناسی لاهور، ص ۱۰.

۳ - «دلایلی چند دربارهٔ اردوی قدیم»، مه ۱۹۴۱م، ص ۴۵.

۴ - «اثبات وجود زبان اردو در نوشته های فـارسی در قـرن هشـتم و نـهم هجری»، نوامبر ۱۹۲۹م، ص۵۴.

۵ - «ریشهٔ زبان اردو در یک فرهنگ قدیم زبان فارسی»، مجلهٔ مخزن، مارس و آوریل ۱۹۲۹م، ص۱۰۲.

۶ - «فقری و دوهری[1] اردو در نوشته های فارسی در قرن هشتم و نهم هجری»، مجله دانشکدهٔ خاورشناسی لاهور، اوت ۱۹۳۰م، ص۱۳۲.

۷ - «اردوی گجری یا گجراتـی در قـرن دهـم هـجری»، مـجلهٔ دانشکـده

۱. فقری اور دوهری: گفت و گوها و الفاظ روزمره مردم (گویندگان اردو) در زبان فارسی.

خاورشناسی لاهور، اورینتل کالج میگزین، نوامبر ۱۹۳۰م، ص۱۵۹.

۸ – «دربارهٔ مثنوی لیلی و مجنون» (اردو)، از: احمد دکنی، مجله دانشکده خاورشناسی لاهور، اورینتل کالج میگزین، نوامبر ۱۹۳۰م، ص۲۰۱.

۹ – «درباره سب رس[1]» (قصهٔ حسن و دل) از: ملا وجهی، مجله دانشکدهٔ خاورشناسی لاهور، نوامبر ۱۹۳۴م، ص۲۱۷.

۱۰ – مثنوی یوسف و زلیخا (اردو) از: شیخ محمدامین، دانشکده خاورشناسی لاهور، نوامبر ۱۹۳۰، ص۲۷۶.

۱۱ – «انتقاد و بررسی شماره قدیمی مجله تاج» (اردو)، مجلهٔ دانشکده خاورشناسی لاهور، مه ۱۹۲۸م، ص ۲۸۶.

۱۲ – «مجلهٔ شاه پاره های اردو» (ج۱)، از: دکتر سید مجیبی الدین قادری، مجلهٔ دانشکده خاورشناسی، اورینتل کالج میگزین، چاپ ۱۹۳۰م، ص۲۸۹.

۱۳ – «مجلهٔ هندوستانی»، شمارهٔ اول، ص۳۱۲. آکادمی هندوستانی، فصلنامه (سه ماهه)، چاپ مه ۱۹۳۱م، بار دیگر در مجلهٔ خاورشناسی لاهور.

۳ ـ مقالات حافظ محمود شیرانی (جلد دوم) ۴۵۲ص.

دربارهٔ زبان اردو و آغاز و ارتقای آن، ترتیب و تدوین: مظهر محمود شیرانی، مجلس ترقی ادب، لاهور، ۱۹۶۶م.

۱ – «اردو در هند شمالی در قرن دهم و یازدهم هجری»، مجله خاورشناسی لاهور، مه و اوت ۱۹۳۱م (اردو در دربار مغول ها)، ص ۱ – ۷۱.

۲ – «بعضی مواد اردو» (ریخته[2]) که در قرن دهم هجری دریافت شده است، مجله دانشکده خاورشناسی لاهور، مه ۱۹۳۹م، ص۷۲.

۳ – «قصهٔ بکت»، از: محمد افضل جهنجانوی، مجله دانشکده خاورشناسی لاهور، اوت ۱۹۲۶م، ص ۹۵. (در تذکره میر حسن، ص۴۱: انجمن ترقی اردو).

۴ – «یک برگه فراموش شده سرگذشت اردو در پنجاب»، سالنامهٔ کاروان،

۱. سب رس: (سب: همه، کل) + رس: شیرین، شیره) = همه چیز شیرین، بسیار شیرین.

۲. مراد از ریخته، نوعی سخن منظوم است که در آن، مانند فن ملمع، الفاظ فارسی و هندی، برای مقصود یا مفهوم خاص به کار گرفته شوند.

ترتیب و تدوین : مجید ملک ، ۱۹۳۴م ، ص ۱۱۷.

۵ - «مخمس بی نوا سنامی دربارهٔ بدکاری های جفت فروشان پنجابی در عهد محمد شاه» (آخرین مقاله مرحوم حافظ محمود شیرانی)، مجله دانشکده خاورشناسی لاهور ، اوت ۱۹۴۵م، ص ۱۳۰.

۶ - «سهم مهدوی های دائری در بنیاد گذاری اردو» ،مجله خاورشناسی لاهور ، اورینتل کالج میگزین ، نوامبر ۱۹۴۰م و فوریه ۱۹۴۱م، ص ۱۴۶.

۷ - «تاریخ غریبی »، مجله خاورشناسی لاهور، اورینتل کالج میگزین، نوامبر ۱۹۳۸م ، فوریه ۱۹۳۹م، (تاریخ غریبی یک مثنوی دینی و تاریخی است در حدود ۷۰۰ صفحه از آفرینش نور محمدی تا خاتم النبیین (صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم)).

۸ - «بخش اردو در نوشته های زبان هریانی»[1] ، مجله دانشکده خاورشناسی لاهور ، اورینتل کالج میگزین ، نوامبر ۱۹۳۱م ، فوریه ۱۹۳۲م ، ص ۳۵۱. (شیخ عبدالله انصاری ، شیخ محبوب عالم ساکن جهجهر، محشر نامه ، مسائل هندی ، دردنامه ، اکرم رهتکی المتخلص به قطبی ، شاه عبدالحکیم ، خواب نامه پیغمبر (ص) ، شاه غلام جیلانی رهتکی ،مسائل هندی ، دیگر هریانوی اهل قلم).

۴ ـ مقالات حافظ محمود شیرانی (جلد سوم)، ۳۵۸ ص.

شامل پنج مقاله دربارهٔ ادب کلاسیک اردو، ترتیب و تدوین : مظهر محمود شیرانی ، مجلس ترقی ادب ، لاهور، چاپ شفیق پریس ، لاهور، ۱۹۶۹م.

۱ - «میر قدرت الله خان قاسم وتألیف او مجموعه نغز» .

۲ - «انتقاد بر کتاب آب حیات » ، اوت ۱۹۴۱م ، نوامبر ۱۹۴۱م ، فوریه ۱۹۴۲م، ص ۲۷.

آب حیات تذکره شاعران اردو است که از تألیفات ارزنده و مهم شمس العلماء

---

۱. هریانه : دربارهٔ هریانه،سخن های بسیار است : منسوب به راجه هری چندر ؛ مأخوذ از «هری» لفظ هندی یعنی مقتول ؛ نامه بوته یی زیبا و خوبا در منطقهٔ هریانه ؛ مأخوذ از «هری» یعنی « سبز» و «هریالی» و « هریانه » نیز می گویند.(ص ۳۵ - ۲۵۲ ، مقالات جلد۲).

مولانا محمد حسین آزاد به یادگار از وی در جهان اردو باقی مانده است. گفته‌اند کتاب «باغ بهار» تألیف میرامن و «آب حیات» مولانا آزاد و «مجموعه نغز» میر قدرت الله خان، از مهم ترین تذکره های اردو است.

۳ - «شمس العلماء مولانا محمد حسین آزاد و دیوان ذوق»، ص ۱۱۷.

«مجلهٔ هندوستانی» در اله آباد، در ۷ قسط، این مقاله را نشر نموده است: در این مقاله، افتادگی ها و سکته ها ونواقص دیوان ذوق راگوشزد کرده است.

۴ - «اشعار فارسی و اردوی میرزا غالب»، ص ۳۰۷.

۵ - «حالی و مسدس حالی :مقاله یی کوتاه دربارهٔ مولانا الطاف حسین حالی و مسدس حالی».

۵ ـ مقالات حافظ محمود شیرانی (جلد چهارم)، ۵۱۰ص.

مقالات این مجلد همه دربارهٔ حکیم ابو القاسم فردوسی است. ترتیب و تدوین : مظهر محمود شیرانی، ناشر : مجلس ترقی ادب، لاهور، ۱۹۶۸م.

۱ - «فردوسی شاعر زنده جاویدان ایران»، (این مقاله در هزاره فردوسی در کلکته، ماه سپتامبر خوانده شده است).

۲ - «احوال و زندگی فردوسی در شاهنامهٔ فردوسی»، مجله‌خاورشناسی لاهور، فوریه ۱۹۳۰م، ص ۹۶-۵۴.

۳ - «اسباب سرودن شاهنامه به روزگار آن»، ص ۱۴۵-۹۷.

این مقاله در «مجلهٔ اردو» در اورنگ آباد، ژوئیه ۱۹۲۱م چاپ شد و لیکن مرحوم حافظ محمود شیرانی در آن تجدید نظر کرد و تحت عنوان «چهار مقاله درباره فردوسی» در سال ۱۹۴۲م، آن را منتشر کرد. ص ۲۱۴-۱۴۶.

۴ - «هجو سلطان محمود غزنوی» (شامل : بنیاد و آغاز هجو، هجو «با»، هجو «الف»، اشعارهجو، اشعاری غیر از شاهنامه).

۵ - «مذهب فردوسی»، ص ۳۰۹-۲۱۵.

(شامل : اسپهبد شهریار، اعتزال (معتزلی بودن فردوسی)، تسنن فردوسی، امثال گزیده از شاهنامه، ترجمه های فردوسی از امثال عربی، ترجمه های دیگر فردوسی از امثال عربی).

۶ – «یوسف و زلیخای فردوسی»،ص ۴۳۶–۳۱۰.
(شامل : گواهی اشعار ، سبک های ویژه ، افعال متعدی بایک مفعول ، سبک‌های محلی ، سبک های زمانی ، ادای مفاهیم ، وصف های فردوسی در یوسف و زلیخا)استعمال عربی : مثال های ترکیب افعال فارسی با الفاظ عربی،ترکیب الفاظ عربی با اضافه های فارسی ، ترکیب الفاظ عربی و فارسی ، استعمال اضافت (حروف اضافه)، استعمال الفاظ عربی با حروف فارسی ، مروری مختصر بر شاهنامه ، محاکمه (دربارهٔ نفی و اثبات یوسف وزلیخا به فردوسی) ، دزدی مفاهیم صاحب زلیخا.[مرحوم حافظ محمود شیرانی ثابت کرده که یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی اشتباه است و آن را فردوسی نسروده است].
۷ – «تحصیلات فردوسی»،ص ۴۵۰–۴۳۷.
۸ – «دیباچهٔ قدیم شاهنامه»، مجلهٔ خاورشناسی لاهور ، فوریه ، ۱۹۲۸م ۱۹۲۹م، ص ۴۵۱.

٦ ـ مقالات حافظ محمود شیرانی جلد پنجم (نقد و بررسی شعر العجم و پیوست‌های آن)، ۵ + ۹۳۶ ص.

ترتیب و تدوین : مظهر محمود شیرانی ، ناشر : مجلس ترقی ادب ، ۱۹۷۰م ، چاپ مطبع عالیه ، لاهور.
– نقد و بررسی « شعر العجم». در آغاز در مجله سه ماههٔ اردو (فصلنامه انجمن ترقی اردو) ، اورنگ آباد ، به طور پی در پی از اکتوبر ۱۹۲۲م تا ژانویه ۱۹۲۷م نشر می یافت. سپس به صورت کتاب در سال ۱۹۴۲م از طرف انجمن ترقی اردو ، دهلی منتشر گشت. اما اینک که به صورت جلد پنجم مقالات شیرانی در لاهور نشریافته است، اضافه‌ها و تصحیحات بسیار دارد.
فهرست مطالب مجلد پنجم(نقد و بررسی شعر العجم) ،بخش اول ، ص ۱تا ۴۳۰):

پیش گفتار ، دربارهٔ علامه شبلی نعمانی ، شهید بلخی ، رودکی ، دقیقی ، ابو شکور بلخی ، عمارهٔ مروزی ، فرخی ، فردوسی ، منوچهری ،اسدی طوسی ، حکیم سنائی ، اوحدالدین انوری ،

شرح احوال و آثار انوری ، سلطان سنجر ، مجد الدین ابوالحسن عمرانی ، عمادالدین پیروز شاه احمد ، شاعری انوری ، انوری و ظهیر فاریابی ، بدیهه گویی و بذله سنجی ، اخلاقیات ، کلیات انوری ، نظامی گنجوی ، احوال و آثار نظامی ، بررسی شعر نظامی .

بخش دوم :

شیخ فرید الدین عطار ، احوال و آثار شیخ فرید الدین عطار ، نقد و بررسی اشعار عطار، واردات عشق در نزدعطار، وحدت وجود در نزد عطار، قصاید عطار، رباعیات، مثنویات عطار، تألیفات و سروده های شیخ فرید الدین عطار ، آغاز عشق ، اسرار الشهود ، اسرار نامه ، کنز الحقایق ، مفتاح الفتوح ، وصلت نامه ، منصور نامه یا حلاج نامه ،بی سر نامه ،خیاط نامه ، کنز الاسرار ، وصیت نامه ،مظهر العجایب ، چار مذهب ، جوهر الذات و هیلاج نامه ، کمال الدین اسماعیل اصفهانی .

پیوست ها (ضمایم) :

شاعری فارسی و قدمت آن ، ارتقای عروض ، پیوست درباره یک رباعی (در پاسخ مولانا سید سلیمان ندوی)، دقیقی طوسی ، قابوس نامه ، مختصری دربارهٔ مؤلف قابوس نامه ، شیخ فرید الدین عطار و حکایات سلطان محمود ، رابعة بنت کعب قزداری (خضداری)، بیانات شیخ عطار دربارهٔ بعضی شاعران فارسی ، عمر خیام .

۷ ـ مقالات حافظ محمود شیرانی جلد ششم ، ۶۴۸ ص .

مطالب مربوط به زبان و ادب فارسی در شبه قاره ، ترتیب و تدوین: مظهر محمود شیرانی ، مجلس ترقی ادب لاهور ، چاپ ۱۹۷۲م. چاپ زرین آرت پریس ، لاهور.

(مطالب این مجلد بیشتر نقد هائی است که حافظ محمود شیرانی بر آثار دیگران نوشته است). اینک فهرست مقالات مجلد ششم :

شاعران فارسی قدیم هندوستان (۴۲۱-۶۷۹ه ق)،ادب فارسی،پیش از مغولان در هندوستان، دیوان خواجه معین الدین اجمیری ، خزاین الفتوح از امیر خسرو دهلوی . ترجمهٔ انگلیسی خزاین الفتوح امیر خسرو دهلوی ، مثنوی «عروة الوثقی» از شهابی. صلائی (شاعر و سخنور)،مولانا ابو البرکات منیر لاهوری .

ضمیمه ها (پیوست ها):

ادب فارسی پیش از مغولان در هندوستان ،در موضع « ادب فارسی پیش از مغولان در هندوستان » از شمس العلماء عبدالغنی ، پروفسور محمد ابراهیم دار، و پروفسور اسماعیل کالج اندهیری ، یک مقاله نگاشته اند و با تحقیقات مرحوم شیرانی مربوط ساخته‌اند. دیوان خواجه معین الدین چشتی اجمیری.

دربارهٔ مقاله مرحوم حافظ محمود شیرانی - که راجع به دیوان خواجه معین الدین چشتی اجمیری و یا دیوان مولانا معین الدین واعظ فراهر هروی نوشته بود - پرفسور محمد ابراهیم دار و یوسف اسمعیل استاد دانشکده اندهیری ، در «مجلهٔ اردو ، ژوئیه ۱۹۵۰م »، تقریظ نوشته اند و از مرحوم شیرانی تمجید و تحسین نموده اند.

۸ ـ مقالات حافظ محمود شیرانی (جلد هفتم)، ۴۶۴ص.

نقد و بررسی بر کتاب تاریخی و داستانی «پرتهی راج راسا[1]» در سال ۱۹۴۳م در مجلهٔ خاورشناسی لاهور در ۱۱ قسمت چاپ شد. با این نقد و بررسی بر کتاب داستانی «پرتهی راج راسا» مرحوم حافظ محمود شیرانی ثابت می کند که این کتاب اصلاً جعلی است و دیگر اینکه ، داستانی است شبیه داستان امیر حمزه . در این کتاب ، مطالب داستانی هندویی و آداب و رسوم هندوان و به طور کلی قصه هایی مربوط به سرزمین شبه قاره رادر بردارد. همه اسم های اشخاص واسم های جای ها با تلفظ هندویی و لیکن به رسم الخط اردو می‌باشد. در این کتاب اسامی فارسی را، با تلفظ هندی ، اینگونه نگاشته است (ص ۸۱ - ۸۲)

ساهاب دین سرتان (= شهاب الدین سلطان)، ساه ساهاب (= شاه شهاب)، ساهاب (= شهاب)، ساهاب ساه (= شهاب شاه)، سرتان دین ساهاب (= سلطان دین شهاب)، سهب (شهاب)، ساهاب دین (شهاب الدین)، کهورسان ساهان (خراسان شهاب)، ساهب دین سرتان (= شهاب الدین سلطان)، ساهب دین (= شهاب الدین)، ساهب گوری (= شهاب غوری)، گوری سهاب (= غوری شهاب)، گوری ساه (= غوری شاه) - ساه سرتان گوری (= شاه سلطان غوری)، سرتان گوری (= سلطان غوری)، گجنین گوری (= غزنین غوری)، ساهگوری (= شاه غوری)، گوری (= غوری)،گوری سرتان (= غوری سلطان)، پاتشاه (= پادشاه)، پتی ساه (= پادشاه)، سرتان (= سلطان)، ساه سرتان (= شاه سلطان)،ساه سهب (= شاه شهاب)، ساه کهورسان (= شاه خوراسان)، کهندهار پتی (= شاه قندهار)

در تحقیق نام امیران سلطان ، همه آنها را اشتباه آورده است .

در کتاب «راسا» بسیاری از اسامی تاریخی و افراد و امرای لشکری را به

۱.راج راسانویسنده بود که در عهد جلال الدین اکبر می زیسته و در همان زمان ابوالفضل بن مبارک فیضی نیز از ادیبان و دانشوران و مورخان مشهور بوده است.

تحقیق حافظ محمود شیرانی و استفاده از پادشاه نامه عبدالحمید لاهوری (ج ۱) نادرست نقل کرده است. اسامی جای ها ، اسامی قبیله ها ، اسامی اشخاص ، نامهای جغرافیایی ، نام های تاریخی ، اصطلاحات داستانی و اجتماعی ، همه در کتاب «راسا» اشتباه و مغلوط است، مرحوم حافظ محمود شیرانی ، آنها را نقد و اصلاح کرده و صحیح آنها را به دست داده است و مآخذ آنها را نیز نگاشته است :

گهکر ، بلوچ ، مغل اور چغتا ، فرنگی و رومی ، اوجبک (= اوزبک). کندلواس یا کدلواش (= قزلباش)، کهونکار (= خونکاز) ، حصار فیروزه ، راه مکه ، ستی کی صدای بازگشت .

بعضی اصطلاحات و اسامی:

بخشی (= تنخواه دهندهٔ فوج) ، شاگرد پیشه (= خدمتکاران شاهی)، عرضداشت (= پادشاه زادگان و امیران به جناب عالی ، و خردان به خدمت بزرگان نویسند). داک چوکی : (در فارسی الاغ و در هندی «دهاوه»). اردو (= لشکر ، سپاه). همیر (نام هندوان)، هتهناز (نوعی توپ که یک فیل می توانست آن رابکشد). کمان یا کمند (این دو لفظ برای گرفتاری استعمال شده‌اند). طبیب ، لادنون اور کهتو (نام دو شهر)، پدوماوت (تألیف در زمان شیر شاه (متوفی ۹۵۲ هـ ق) ، سوالک (نام قلعه)، دربار و محل سرا ، بسنت (رسم در بهار)،بسنت پنچهمی (نوعی رسم در هنگام بهار)،دربار جی چند، پچی کاری (تزیین دیوارها با سنگهای قیمتی)، جاجم و دلیچه (نام دوفرش ایرانی : جاجیم و زیلوچه یا زیلو). سلام و تسلیم (= سلام و علیک). دعاگویی (رسم مردم در هنگام ملاقات). اجمیر پیر (= خواجه معین الدین چشتی اجمیری)، خواجه سرا (لفظ مرکب از ایران رسیده و درمیان مردم بزرگ رواج یافته است و برای حرم سرای خود آن را پذیرفته اند)، داسیون (= کنیزکان). ناری بهیس نر (= ارداابیگنی) (یعنی در لباس مردانه ، زنان پرده دار را نشان می‌دهد). شکار ، باغ (محصول باغ : زعفران ، گلاب : (گل ایرانی)، نارنگی (= نارنج)، انناس (= آناناس)، کهانــ(= غذاها)، کایستهه اور کهتری (= کارمندان و خدمتگزاران اهل قلم و زبان فارسی در عهد مغولان). بهات (نوعی رسم دربار شهاب الدین)، راسا و ابو الفضل (راسا در عهد جلال الدین اکبر می‌زیسته و در همان زمان ابوالفضل نیز ادیب و دانشور بوده)، راسا و میران سید حسین ، فقیر روشن علی ، رسالهٔ کلیم ، حالات شاه میران جی ، خزینة الاصفیا، تاریخ فرشته ، سیر العارفین ، جواهر فریدی ، سیر الاقطاب ، تذکرهٔ الابرار والاشرار ، رسالهٔ اسرائیلیه ، میران صاحب کی درگاه (آرامگاه) ، آرامگاه های دیگر عارفان ، سرود یا نغمهٔ میران سید حسین ، اشعار فردوسی دربارهٔ اسب و فیل.

عصر اسلامی و اسلحه های لشکریان:

منجنیق ، محاصرهٔ مکه (۷۳ ه ق) منجنیق عروس (محمد بن قاسم ۹۳ ه ق)، منجنیق ارمانوس (ارمانوس قیصر روم) والپ ارسلان سلجوقی (۴۵۵ - ۴۶۵ ه ق) ، منجنیق چینی (در عهد منکوقاآن ۶۴۶ ه ق / ۱۲۴۸م)، منجنیق ملک طالب (در عهد قوبیلای قاآن ۱۲۵۷ - ۱۲۹۴م) ، منجینق ملک کامل (در عهد هلاکو ۶۵۴ - ۶۶۳ / ۱۲۵۶ - ۱۲۶۵م) ، منجنیق موصل (در عهد غازان خان ۶۹۹ ه ق)، منجنیق حصراوی (در عهد غازان خان)، فتح مکه (۶۹۰ ه ق)، منجنیق گردان (درهنگام فتح قلعهٔ مهستی در زمان امیر تیمور)، تاریخچه منجنیق سازی (؟)، اشعار نکتی لاهوری نخستین شاعر پارسی گو در عهد سلطان مسعو غزنوی (۴۲۱ - ۴۳۰ ه ق) ، دربارهٔ منجنیق ، قول قلقشندی در صبح الاعشی دربارهٔ منجنیق ، قول محمد صادق اصفهانی در شاهد صادق دربارهٔ منجنیق ، منجنیق در تمدن اسلامی ، اقسام منجنیق در کتاب آداب الحرب و الشجاعة تألیف فخر مدبر ، عقاید فرنگی ها(مغربی‌ها) دربارهٔ منجنیق .

اسامی اسلحه های دیگر در تمدن اسلامی :

دبّابه (سلاح متحرک)، کبش (مانند دبابه) ، عراده (منجنیق کوچک)، چرخ (کمان سخت)، دیگ (توپ بزرگ) ، کشکنجیر (توپ بزرگ)، تفک و تفنگ (بندوق)، ناوک (تیر و سرتیر).

اسباب قلعه گیری و نقب زنی :

در شاهنامهٔ فردوسی و دیگر رزم نامه ها از این اسباب یاد شده است.

اسلحهٔ سپاهیان چنگیزی و فتح ها و پیروزی‌های آنان در شهرهای اسلامی :

قلعهٔ جند ، فتح بخارا(منجنیق وعراده و خرک و نردبان) ، خوارزم ، نیشابور ، قلعهٔ الموت (سلاح قرابغرا مانند منجنیق). قلعهٔ ترشیز، قلعهٔ ازمیر (نقب زنی وعراده)، قلعهٔ تکریت ، قلعهٔ حلب ، (سلاح ملجور و دمدمه وسنگباره)، قلعهٔ دمشق (نقب زنی وخندق سازی و قاروره های نفط (= نفت) ، و سنگباره).آلات آتشبار در دورهٔ تیموری ، رعد و کمان رعد (آتشین اسلحه) (سلاح تیموری در سال ۸۰۴ ه ق)

در کتاب مجموعة الصنایع تألیف میریحیی (ازتصنیفات قرن دهم ه ق) از « روغن اسکندری » نام می برد که نوعی مادهٔ آتش گیر یا آتش سوزان بوده است. در رسالهٔ حسن الرماح، اسامی انواع اسلحه در تمدن اسلامی بسیار آمده است.

شهرهای اسلامی در شبه قاره پاکستان و هندوستان :

قلعهٔ هانسی ، حصار برتر ، حصار آگره ، ملتان ، لاهور. درکتاب آداب الحرب و الشجاعة تألیف محمد ابن منصور ابن سعید ملقب به مبارک شاه و معروف به فخر مدبر به سلاح های گوناگون اشاره کرده است :

سوار (همراه سوار ، شمشیر و نیزه و عمود و تیر و کمان و ناچخ) و پوشش او (جوشن ، زره، خود ، خفتان ، بغلطاق ، زرمین ، آهنین). چکر ، تیر، کمان.

شمشیر (= تیغ،چینی ، روسی ، خزری ، رومی ، فرنگی ، یمانی ، سلیمانی،شامی ، علایی، هندی ، کشمیری) ، فلاجوری ، (سلاح ترکها) ، ناچخ (حربه شاهی).

دشنه :(اسلحهٔ عیارها و دزدها و جان بازها) ، **کتاره** (سلاح هندوها). **شل** (= سیل) (سلاح هندوها و افغان ها)،پیل کُش ونیم نیزه(اسلحهٔ پیاده‌ها)، نیزه (سلاح ترک ها و عرب ها).

سلاح‌های قلعه گشایی:(نردبان = زینه ، طناب خرما ، طناب معمولی ، خرک ، مترسک ، ده مرده ، منجنیق ، عرادهٔ گردان ، عراده خفته ، دیوار کن ، آتشکش آهنین ، زنجیر ، کدال ، تیزهٔ مزدگیر ، نیزهٔ دندانه دار،...).

آتشبازی : امیرخسرو در اشعار خود از آتشبازی و انواع آن یاد کرده است. شمس سراج عفیف در تاریخ فیروز شاهی از آتش بازی و شب برات (۱۵ شعبان) گفت وگو کرده است. انواع سلاح ها در همین زمان در تاریخ فیروز شاهی ذکر شده است: تیر آتشین ، رعد انداز وتفک افکن ، غوطه خوار (فرهنگ بحر الفضائل تألیف در ۸۳۷ ه ق)، برقنداز. کارخانهٔ آتش بازی در دکن بوده و در کشمیر ،کارشناس آتش بازی به نام «جب» مشهور ومعروف بوده است.

در تاریخ گجرات از توپ و تفنگ یاد شده ، در مرآت سکندری از شهر احمدآباد و اسلحهٔ جدید وتوپ و تفنگ گفت وگوشده واز توپ خانهٔ بابر(ظهیر الدین بابر بنیان گذار مغلان شبه قاره) وسلطان سلیم و شاه اسمعیل صفوی یاد شده و شیر شاه سوری و حلقه های آتش بازی باعث کشته شدن اوشد (۹۵۲ ه ق). در زمان جلال الدین اکبر شاه ، طریقهٔ توپ سازی و تفنگ سازی (= بندوق سازی) توسط ابوالفضل فیضی ذکر شده است. مخدوم بهاء الدین برناوی دربارهٔ صید وشکار در کتاب «چشتیهٔ بهشتیه» سخن گفته است :

تقریباً ۱۸ نفر خاورشناس دربارۀ کتاب «پرتهی راج راسا» تحقیق کرده ومقاله و گفتار نوشته و چاپ کرده اند. آقای مظهر محمود شیرانی، فهارس اعلام و اصطلاحات و کتاب ها ورساله ها را در پایان جلد هفتم افزوده است.

۹ ـ نسخه های خطی شیرانی :

مرحوم حافظ محمود خان شیرانی، توجه خاصی به میراث فرهنگی مکتوب داشت و در مدت عمر خود با کوشش بسیار، نسخه های خطی را به خط و زبان های اسلامی گرد آوری می کرد و بسیاری از آنها را تحت مطالعه ومداقۀ خود قرار می داد. ظاهراً حدود ۳۵۰۰ نسخۀ خطی گرد آوری کرده بود که از آن میان ۲۵۰۰ نسخه به زبان فارسی و بقیه به زبان های عربی، اردو، پنجابی، پشتو و دیگر زبان ها بود. نسخه های خطی فارسی را مرحوم دکتر محمد بشیر حسین استاد فارسی دانشکده خاورشناسی لاهور فهرست نگاری کرده و در سه مجلد از طرف ادارۀ تحقیقات پاکستان،دانشگاه پنجاب، چاپ ونشر شده است. در سال ۱۹۴۲م، این نسخه ها را دانشگاه پنجاب خریده است و قبل از درگذشت حافظ محمود شیرانی، به کتابخانۀ دانشگاه پنجاب منتقل شده وتحت عنوان «ذخیرۀ شیرانی» از گزند روزگار محفوظ و مصون مانده است ومورد استفادۀدانشگاهیان و دانشمندان و دانشجویان و محققان است. قدیمترین نسخۀ آن یک تفسیر قرآن کریم است که در ۴۱۱ ه‍ ق کتابت شده است.

پنجاب میں اردو (= اردو در پنجاب):

تألیف حافظ محمود شیرانی به کوشش دکتر وحید قریشی: فوق لیسانس فارسی، فوق لیسانس تاریخ، دکتر در زبان ار ،ی،چاپ چهارم، اشرف پریس ،لاهور، ۴۱۶ ص، ناشر کتاب نما، لاهور، ۱۹۷۳م.

این کتاب را م.ع. سلام. آیینۀ ادب ،لاهور، به بازار ادب اردو تقدیم کرده است.آقای پروفسور دکتر وحید قریشی استاد ممتاز دانشگاه

خاورشناسی لاهور در احوال و آثار حافظ محمود شیرانی (اکتبر ۱۸۸۰م / ۵ فوریه ۱۹۴۶م) پیشگفتار یا حرف آغاز نگاشته است و دربارهٔ کتاب « پنجاب مین اردو، اردو در پنجاب » بحث کرده است و چون به یک واسطه ، شاگردمعنوی مرحوم حافظ محمود شیرانی بوده است ، حق مطلب را خوب ادا کرده است.« عرض حال » مقدمهٔ مؤلف است بر این کتاب در چگونگی تألیف کتاب. فهرست مطالب کتاب نشان می دهد که این کتاب ، تاریخ زبان و ادب اردو و پیشوایان و ادیبان و شاعران اردو را در بردارد.

اینک فهرست مطالب :

اردو ، وجه تسمیه، اردو بازار ، وجه تسمیهٔ ریخته ،معنی ریخته ، اصطلاح ریخته ، ریخته اصطلاح موسیقی ، ریخته در هندی ،ریخته به معنی کلام منظوم ،اقسام ریخته ، ریخته به معنی اردو ، نام دیگر اردو :زبان‌های دهلوی، گوجری ، دکنی ، زبان هندوستان ،هندی و هندوی ، آغاز اردو ، اردو از برج «بهاشا» بیرون آمد. روابط پنجاب ودهلی ، بیان جهانگردان عرب ، اثر هندی بر فارسی ،عصر غزنوی ، لاهور مرکز مسلمانی ، مسعود رازی ، ابو الفرج رونی ، شیخ اسماعیل ، ابوریحان بیرونی ، ترجمهٔ زبان هندی به فارسی ، حکیم سنائی ، عثمان مختاری ، مسعود سعد سلمان لاهوری ، خلج ، افغان ،سوداگر مولتانی ، اهمیت پنجاب ، ملک تغلق غازی ، اردو در دکن ، بهلول لودهی ، اسلام در پنجاب ،مشاهیر پنجاب ، پنجابی و لهندا ، مولفان ونویسندگان پنجاب ، پنجابی و اردو، اثر پنجابی بر اردوی قدیم ، برج بهاشا ، مسلمانان و زبان‌های هندی ، پرتهی راج راسا،امیر خسرو(متوفی ۷۲۵ هـ ق)، خالق باری ، شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری ، شاه کبیر یا کبیرداس ، شیخ بهاءالدین باجن (متوفی ۹۱۲ هـ ق)، قطبن (شاعر بهاشه)، شیخ عبدالقدوس گنگوهی (متوفی ۹۴۵ هـ ق) ، شاه علی محمد جیوگابم دهنی گجراتی ، شیخ خوب محمد چشتی ، احمد دکنی ، شیخ عثمان ، شیخ بهاء الدین برناوی خاتم التارکین ، مولانا محمد افضل جهنجانوی یا پانی پتی ، محبوب عالم عرف شیخ جیون ، میر جعفر زتلی ، سید اتل نارنولی ، گواهی کهنگی اردو از واژه های زبان فارسی ، ادات الفضلاء از قاضی بدر الدین دهلوی (تألیف در ۸۲۲ هـ ق)، زفان گویا از ملا رشید (پدر ابراهیم برادر جدجامع شرف نامهٔ احمد منیری)، قنیته الطالبین ، از قاضی شه ابن باب ، شرف نامهٔاحمد منیری (۸۶۴ و ۸۷۹ هـ ق) از : ابراهیم قوام فاروقی ، مؤید الفضلاء (سال ۹۲۵ هـ ق) اردو در پنجاب ، شیخ فرید الدین گنج شکر (متوفی ۶۶۴ هـ ق)، شیخ عثمان ، شیخ جنید، منشی ولی رام ، مولانا عبدی ، ناصر علی سرهندی ، شیخ ابو الفرج محمد فاضل الدین بتالوی (متوفی ۱۱۵۱ هـ ق) ، شیخ محمد نور ، موسی (شاعر) ، حضرت غلام قادر شاه (متوفی ۱۱۷۶ هـ ق) ،

شیخ نصیر الحق ، شاه مراد، محمد جان ، میان احمد ، محمد (شاعر)، بده سنگھ، خفیه بیگم ، میر صابر ، رحمن (شاعر) ، نعمت الله (شاعر) ،نامدار خان دت (دت یک شعبه از برهمن ها)، محمد غوث بتالوی ، دل محمد دلشاد پسروری ، وارث شاه ، خوشدل ، فدوی لاهوری ، حضرت مراد شاه ، پیرسکندر شاه امداد (متوفی ۱۲۱۴ ه ق) ، رام کشن ، فقیر الله ، رحمت شاه ، عبدالرحمن خلدی ، غلام قادر جلال پوریه (جلال تخلص) .

نثر نویسی (اردو):

پوتهی سلوتری کی ، هزار مسائل (نوشته در ۱۲۸۸ هق / ۱۹۳۰ بکرمی / ۱۸۷۴م).

قاضی فضل حق خان استاددانشکدهٔ دولتی لاهور سه پیوست بر «پنجاب میں اردو = اردو در پنجاب» نگاشته است و اضافات و تصحیحات خود را در پایان کتاب به دست داده ، بدین شرح:

پیوست اول :

رحمن ، شاه مراد ، نعمت الله پارسا ، فدوی لاهوری ، شیخ ابو الفرج محمد فاضل الدین بتالوی (متوفی ۱۱۵۱ ه ق) ، حضرت غلام شاه قادر (متوفی ۱۱۷۶ ه ق) ، شیخ نصیر الحق نصیرا ، امامی ، ناظمی ، حیات، علیم ، مشتاق ، جلالا ، شیخ محمد حاجی ، امام بخش قادری ، پروانه ، علی ، کامی ، تضمین بر اولین غزل حافظ شیرازی ، ملمع ریخته ، ملمع لا ادری ، جان محمد ، دانا کنجاهی و ملمع ریخته ، محمد علی سیر میرک ، مخمس ، اشرف (غزل) ، غزل دوازده معصوم ، غلامی (غزل گو ، جانی (مناجات)، هاشم (غزل)، خلدی (عبدالرحمن) ، احمد یار (مرالی والا) ، میرنتهو شاه لاهوزی حکیم،ریخته رام سنگھ (غزل)، عالم گجراتی (ملمع)، مقبل (ریخته)، طالب (غزل)، شیخ احمد (غزل).

پیوست دوم :« اردو در پنجاب »، از قاضی فضل حق :

مستزاد اشرف از اشرف نوشاهی ، غزل ریخته ، غزل های عرفانی .

پیوست سوم : از قاضی فضل حق:

اردو در دربار مغولان (پیوست مقاله مرحوم شیرانی در مجلهٔ خاورشناسی لاهور، مه ۱۹۳۱م).

*****

دکتر سید علیرضا نقوی
مرکز تحقیقات فارسی

«مجموعهٔ نغز»
نمونهٔ شیوه تصحیح و تحقیق علمی شیرانی

بقول دکتر سید عبدالله : «استاد بزرگوار مرحوم و مغفور پروفسور حافظ محمود شیرانی از جمله فضلای کباری بود که هر سطر نگارشات وی را می‌توان مستند و معتبر قرار داد و چنین هم شده است. نگارشات وی درباره شاهکارهای ادبیات فارسی و اردو و مسائل بغرنج آن بوده و او با تحقیقات و جدیتهای همه جانبه عقده های آن را گشوده و عقاید نادرستی را اصلاح نموده که از صدها سال پیش ظلمت بی اطلاعی بر آن حاکم بود. اگرچه بعضی علما به رد نظرات او مبادرت نموده اند اما حقیقت امر این است که هیچکس نتوانسته است نظرات (علمی) اورا رد کند.»[1]

جمله کارهای علمی و تحقیقی او در غرض مدت مختصری از آغاز استخدام او (به عنوان استاد اردو) در دانشکده اسلامیه لاهور (۱۹۲۲م) تا پایان خدمت او در دانشکده خاورشناسی لاهور (۱۹۴۰م) صورت گرفته است. قبل از این بعلت اتفاقاتی ، وی فرصت کار نگارش را نداشته ، چون بیشتر اوقات ، او در انگلستان بوده و به عنوان مبصر وبازرس نوادر و اشیاء قدیم با شرکت معروف انتشارات به نام لوزاک همکاری داشت .[2]

شیرانی در کار تحقیق خود بعلاوه بر شواهد خارجی ، روش شهادت داخلی را بکار برده ، واین روش با موفقیت بسیار همراه بود. وی اشتباه

---

۱. مقدمه دکتر سید عبدالله (به اردو) بر«مقالات حافظ محمود شیرانی» ، ج ۱ ، مرتبه محمود شیرانی، چاپ مجلس ترقی ادب لاهور ، چاپ اول ، ژانویه ۱۹۶۶م، ص ۳.

۲. همان ، ص ۱۳.

انتساب نادرست بعضی کتابها را رفع ساخته است مانند دیوان حسن ، دیوان معین ، پرتهی راج راسا و خالق باری که بجای نویسندگان اصلی خود به دیگران نسبت داده شده بودند. پروفسور شیرانی موجب شد آن نویسندگان اصلی، تألیفات گم گشته خود را بازیابند. این بازیافت گم گشته زمینهٔ خاص تحقیق پروفسور شیرانی بود و در این زمینه منفرد ویکتا بودن او مسلم شده است.[۱]

پروفسور شیرانی علاقه فراوانی نسبت به ادبیات فارسی شبه قاره داشت. وی آرزو داشت خلاهای بزرگی که در تاریخ این ادبیات وجود دارد، پر گردد. وی در مورد تاریخ ادبیات شبه قاره که شمس العلماء پروفسور عبدالغنی ترتیب داده اصلاً مطمئن نبود و دایره نگارشات پروفسور براون و علامه شبلی چنان وسیع بود که اجمال در آن ناگزیر بود. بنابر این وی اکثر اوقات می‌فرمود که علت عدم توجه ایرانیان نسبت به ادبیات فارسی شبه قاره رامی‌توان‌فهمید، اما خود اهل شبه قاره این گنج (میراث خود) رانگه نداشته‌اند. در این راه جستجو و کشف ادب پاره ها مشکل بزرگی وجود داشت . استاد شیرانی هر کجا در تلاش و جستجوی نسخه های خطی و چاپی می‌رفت، مخصوصاً در نظر داشت کتاب تازه ای از ادبیات فارسی شبه قاره را پیدا کند. در نتیجه همین تلاشها ، مثنوی عروة الوثقی شهابی و بحر الفضائل و اخلاق ظهیری وغیره وارد کتابخانه او شدند. وی بعضی کتابها را گرد آورد که نسخه‌های آن‌در کتابخانه های دیگر موجود است، اما چیزی که وی در مدنظر خود داشت تکمیل هرچه بیشتر گنج ادبیات شبه قاره بود. در ضمن ادبیات شبه قاره مقاله اودرباره منیر لاهوری قابل ذکر است.[۲]

نقدهای شیرانی که اصولاً باید آن را تحقیق تاریخی خواند ، علاوه بر ادبیات فارسی ،به ادبیات اردو هم مربوط بود. بهترین نمونه آن «پنجاب مین اردو» (اردو در پنجاب) و تصحیح تذکره علمی «مجموعة نغز» است. «مجموعه نغز» یکی از قدیمترین تذکره های فارسی درباره شعرای اردو است که حکیم ابوالقاسم میر قدرت الله متخلص به قاسم تألیف آن را در ۱۲۲۱ هـ /

۱.همان ، ص ۴ -۵.
۲. همان ، ص ۵.

۱۸۰۶م با تمام رسانید. این تذکره را دانشگاه پنجاب لاهور در ۱۹۳۳م در دو جلد چاپ و منتشر نمود. جلد اول با آفتاب، شاه عالم بادشاه، آغاز وبا عطاء، عطاء الله، تمام می‌شود. جلد دوم با تکمله و فهرست اسما و غلط نامه، و با عظیم، عظیم بیگ، شروع و با یوسف، میر یوسف علی، با تمام می رسد، و تکلمه با آزاد آغاز و بایکرو تمام می شود.این تذکره دارای شرح حال و اشعار منتخب ۶۹۳ شاعر است به ترتیب الفبا از لحاظ تخلص شاعر که مؤلف در ذیل هر شاعر اکثر مختصراً بزبان فارسی او را معرفی کرده و سپس اشعار منتخب اردو که آنوقت آن را «ریخته» می گفتند، آورده است، و مجموعاً دارای ۸۵۶ صفحه می‌باشد.

از مطالعه دقیق «مجموعه نغز» می توان پی برد که مؤلف آن، شرح حال و اشعار منتخب شعرای زیر را نسبتاً مفصل آورده است: آبرو، آرزو، آشفته عظیم الدین، اثر، الم، امیر نواب امین الدوله، انیس، انشاء، برکت، بسمل مولوی محمدی، بقا، بیدار، بیان، تابان، تعشق، تمنا، اسحق، جرأت، حجام، حسن میر غلام حسن، حسرت، حفیظ، حکیم، حیدر میر حیدر علیخان، خسرو، زنگین، سعادت یار خان، زاربرهان الدین خان، سرور اعظم الدوله، سکندر، سلیمان، سوز، سید میر غالب علیخان، شفیق، شگفته، طپش، ظفر، عاشق مهدی علیخان، عظیم شاه محمد عظیم، علی شاه ناصر، غالب بهادر بیگ خان، فغان، قائم قایم الدین، قاصر، قدرت الله شاه قدرت الله، کمترین پیر خان، مجرم شیخ رحمت الله، محب، مصحفی، منیر میر آفتاب علی، منشی، منعم مولوی سرّ الله، نامی میر حسام الدین حیدر، نثار میان محمد امان، نصیر شاه نصیر الدین، نظام نواب غازی الدین خان بهادر، نیاز میان نیاز احمد، هادی میر جواد علیخان.

تنها شرح حال شعرای زیر را نسبتاً مفصل آورده است: آرام، الم، نواب محمد یار خان، بیدل عبدالقادر بخاری، جهمن لال، حسینی، عطا، فراقی، منت (از تکمله) سرور میر فیض علی، صبر مرزا غلام حسن.

تنها اشعار شعرای زیر را نسبتاً مفصل آورده است: آصف، احسان، اسد، انور، ایمان، حزین، حقیر، شائق، محمد هاشم، شکیبا، قربان میر

محمدی ، گرفتار ، کلیم ، محبت میر بهادر علی ، مسرت ، ممنون ، میر نظام الدین ، نظیر شیخ ولی محمد اکبر آبادی .

رویهمرفته شرح حال و اشعار منتخب شعرای زیر را از همه بیشتر آورده است. ظاهراً این اشعار را خودش از دیوانهای این شعرا انتخاب نموده است : انشاء ، جرأت ، حاتم ، درد خواجه میر ، سودا ، عشق میر عزت الله ، عظیم مرزا عظیم بیگ ، فراق ثناء الله خان ، قاسم (مؤلف) ، میر محمد تقی ، ولی محمد ولی ، هدایت ، یقین .

قبل از این تذکره، « نکات الشعرا» و تذکره علی حسینی گردیزی در ۱۱۶۵ ق / ۱۷۵۲م، «مخزن نکات» در ۱۱۶۸ ق / ۱۷۵۵م،«چمنستان شعرا» در ۱۱۷۵ ق / ۱۷۶۲م ، تذکره میر حسن در بین سالهای ۱۱۸۸ ق / ۱۷۷۴ و ۱۱۹۲ ق / ۱۷۷۸م ، تذکره شورش در ۱۱۹۳ق / ۱۷۷۹م ، « گلزار ابراهیم » در ۹۶-۱۱۹۵ق / ۱۷۸۱م،تذکره مصحفی در۱۲۰۸ق/۱۷۹۴م ، « گلشن هند » در ۱۲۱۵ق/ ۱۸۰۰م و تذکره عشقی در همان حوالی به همین سبک تألیف شدند.

«مجموعه نغز » نسبت به همهٔ این تذکره ها از لحاظ حجم مبسوط تر وضخیم تر است . اما دو تذکره از این تذکره جامع تر می باشد . یکی «عیار الشعرا» تألیف خوب چند متخلص به ذکا در ۱۲۰۸ق / ۱۷۹۴ یا ۱۲۱۳ق / ۱۷۹۸م آغاز شد و پس از سی سال در ۱۲۴۷ق / ۱۸۳۲م با تمام رسید، و دارای شرح حال و اشعار منتخب هزار و پانصد شاعر اردو در هزار صفحه می‌باشد. تذکره دیگر «عمدهٔ منتخبه» است که اعظم الدوله متخلص به سرور در ۱۲۱۶ق / ۱۸۰۱م تألیف و شرح حال و اشعار منتخب هزار و دویست شاعر را آورده است.

استاد شیرانی می نویسد که اشپرنگر که همه این تذکره های نامبرده را داشت ، می گوید که محتویات «مجموعه نغز» مبنی بر تذکره سرور و خود آن تذکره یک « مرتّبهٔ اصلاح یافته » عیار الشعرا است. اما وی درباره «عیار الشعرا» عقیده چندان موافقی ندارد و می گوید که مؤلف آن غیر از تکرار مطالب ، همه نوع رطب و یابس و مواد غیر تنقیدی راگرد آورده است و حتی بعضی کسانی راکه شاعر نبودند ، شاعر ذکر کرده است .این دو تذکره در دسترس ما نبوده ،

لذا ما نمی توانیم دراین باره قضاوت کنیم . مؤلف «مجموعه نغز» شرح حال و اشعار منتخب ذکا و سرور را در این تذکره آورده اما هیچ اشاره ای درباره اینکه وی در تألیف تذکره خود از تذکره های آنها استفاده کرده ، نیاورده است.

به عقیده استاد شیرانی تذکره «مجموعه نغز» حتماً دارای مطالب زیادی می باشد که نتیجه تحقیق و تلاش خود مؤلف آن است. چون خود اشپرنگر که تذکره های شفیق و میر حسن را داشت ، در موقع تهیه فهرست «ریخته گویان» (شعرای زبان اردو) بااین التزام که ذکر هر شاعر از مآخذ اصلی آمده باشد و نه از جای دیگر نقل شده باشد ، «مجموعه نغز» را در مورد سیصد و بیست شاعر مأخذ خود قرار داده است که صریحاًنشان می دهد که این تذکره بسیاری از اطلاعات اصیل را داراست . همچنین دتاسی در تاریخ شعرای اردو به کثرت این کتاب را منبع خود قرار داده است. گذشته از اینها، باوجودیکه مولانامحمد حسین آزاد در تذکره «آب حیات» همه جا به مآخذ خود اشاره نکرده ، اما با اطمینان کامل می توان گفت که قسمت اعظم مطالب آن تذکره از این کتاب اخذ شده است.

استاد شیرانی اضافه می کند که «مجموعه نغز» با اینکه تذکره شعرای زبان اردو است ، طبق معمول آن دوره قسمت اطلاعات درباره شعرا و نقد بر شعر آنها را به زبان فارسی و به نثر ساده دارد که به ندرت به نثر مرجز و مقفیٰ آمیخته شده است. این تذکره دارای شرح حال مختصر و اشعار منتخب شعرای زمان محمد شاه (س ۱۱۳۱ - ۱۱۶۱ ق / ۱۷۱۹ - ۱۷۴۸م) تا پایان دوره شاه عالم دوم (س ۱۱۷۳ - ۱۲۲۰ ق / ۱۷۵۹ - ۱۸۰۶م) می باشد. مؤلف با شعرای دوره سوم و چهارم شخصاً وقوف داشته ، خودش تا چهل سال باغ سخن را آبیاری کرده ، در مجالس شعر خوانی شرکت کرده و در مواقع سخن گستری و سخن سنجی حضور داشته است. بنابراین فرصت خوبی برای بررسی و سنجش محاسن و اخلاق و قابلیت و استعداد و جوهر کلام آنها را داشته است.

در موقع ذکر اسم استادان سخن فقره ای هم قافیه تخلص آنها را آورده است ، مانند : استاد اکثری از سخن سنجان عالم شیخ ظهور الدین حاتم ؛

سخن سنج هنر گستر مرزا جان جان مظهر، سرآمد شعرای فصاحت آما مرزا محمد رفیع سودا ، سخن سنج بی نظیر محمد تقی میر، مملکت سخن سازی را یکه تازمرد خواجه میر درد ، شاعر فصاحت افروز محمد میر سوز، استاد صاحب درایت هدایت الله خان هدایت .

از شعرای بلند پایه ومعروف اشعار مفصل تر آورده است اما برای ذکر احوال چندان همت نگماشته است . تاریخ ولادت و وفات شعرا را هم نیاورده،اما از بعضی اشاراتی که در ضمن احوال آنها آورده ، می توان به زمان آنها به حتم پی برد.

پروفسور شیرانی علیرغم اوضاع وخیم سیاسی آن زمان به کثرت رواج شعر و سخن درمیان مردم اشاره کرده ، اظهار تعجب می کند و می گوید که چطور در آن دور فتنه وآشوب که فرزندان این سرزمین در تلاش معاش دربدر و خاک بسر پریشان حال می گشتند ذکور و اناث ، عامی و خواص ، سلاطین و عمال ، امراء وعلما و مردم هر طبقه و پیشه غرق ذوق و شوق شعر گویی بودند و این تنها به مسلمانان محصور نبود، بلکه بین هندوان و حتی به فرنگی نژادان نیز سرایت کرده بود، چنانکه از اسامی پیشه ورانی که در این تذکره آمده می‌توان حدس زد،مانند: محمد امان نثار معمار ، حسین بخش بخشی پارچه فروش ، خواجه هینگا شیدا علاقه بند ، میر صادق علی صادق فیلبان ، سنبهو ناتهـ عزیز مهاجن (صرّاف)، میر لطیف علی لطیف دلّال جواهرات ، بدرالدین مفتون بزّاز، یکرنگ سنار (زرگر)، محمد هاشم شائق خیّاط.

همچنین این تذکره نشان می دهد که در آن دوره همه نوع شاعر وجود داشت . از جمله شعرای ثقه و جدّی، رند و اوباش ، هزّال وفحش گو ، و حتی بعضی از آنها تخلص های عجیبی را اختیار کرده بودند ، مانند: اوباش ، عیاش وکافر !!

بعلاوه این تذکره می رساند که احمد نگر ، فرخ آباد ، رامپور ، لکهنو، عظیم آباد (پتنه) ، مرشد آباد (بنگال) ، حیدرآباد (دکن) وغیره مراکز بزرگ شعر وسخن بودند . اما درمیان آنها دهلی بزرگترین مرکز شعرا بود . محافل شعر و سخن به کثرت برپا می شد و در این محافل مردم از هر عقیده و مذهب

شرکت می جستند و از ضیافت ها و مهمانی ها استفاده می کردند و حتی برای شعرای هندو نیز انواع شیرینی را تعارف می کردند. این مجالس را «مشاعره» (محفل شعر خوانی) و گاهی «مراخته» (محفل شعر ریخته خوانی) می‌خواندند.

استاد شیرانی در« دیباچه مرتّب» تصریح نموده است که نسخه خطی مجموعه نغز که در تصحیح و چاپ این کتاب اساس وی قرار گرفته ، به مجموعه کتب مولانا محمد حسین آزاد تعلق داشته که اکنون جزو کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور می‌باشد و آزاد در چندین موارد حواشی مفیدی را اضافه نموده است. این نسخه از روی قرائنی نسخه اصلی مؤلف است و باوجود اینکه خاتمه ندارد تا تاریخ کتابت و نام کاتب و مؤلف را معلوم دارد ، اما از بعضی علائم و نشانات واضح می‌گردد که این نسخه اصلی مؤلف است، چون در بعضی موارد عباراتی قلم زده و بعضی جمله ها و فقرات خط زده و بجای آن جملات و فقرات تازه‌ای نوشته.شده است. در متن در بعضی موارد ، جا را خالی گذاشته وگاهی بعضی اشعار را خط زده است . در بسیاری موارد بعضی شعرا بویژه کسانی که مؤلف از احوال آنان وقوف کاملی نداشت، از اصل متن کتاب خارج و به «تکمله» منتقل شده که شاهد و دلیل آنست که این تغییر به دست خود مؤلف صورت گرفته است. این نسخه در حال بسیار تباه و کرم خورده بود. بعلاوه کار تصحیح آن بعلت بعضی ویژگیهای دیگر آن بسیار پر زحمت و مشکل بود. مثلاً این نسخه اکثراً نقطه نداشت و به علت کرم خوردگی بعضی کلمات و عبارات ازبین رفته بود. باوجود تلاش بسیار نسخه‌ای دیگر در هند بدست نیامد. بالاخر نسخه شماره ۳۱۲۳ از کتابخانه دیوان هند بطور مستعار بدست . . يد اما متأسفانه چون کاتب آن آدم بیسوادی بود، آن نسخه غلطهای فاحشی داشت. بنابر این مصحح در مواردی که کلمات یا عباراتی از نسخه اصلی از بین رفته بود ، از نسخه دیوان هند در داخل دو قلاب [ ] آورده ، و در جاهائی که علیرغم مراجعه به نسخه دیوان هند هم این مشکل حل نشد ، تصحیح قیاسی را بکار برده و آن کلمات یاعبارات را در داخل دو هلال ( ) آورده است که البته در موارد بسیار محدود ونادری صورت

گرفته است. بعلاوه در دو مورد چند بیت شعر که با مذاق و آداب عهد حاضر منافات داشت از متن خارج کرده است . غیر از این دو مورد ، به اصل نسخه دست نزده و حتی املای نسخه را (که گاهی عجیب و غریب به نظر می آید) نیز حفظ کرده ، تا مختصات املا و انشای مؤلف که از علمای زمان خود بوده ، همراه با تلفظی که در آن دوره معمول ومتداول بود ، معلوم و روشن گردد. متأسفانه در موقع کتابت ، کاتب از خود املای قدیم و جدید را بهم خلط می‌کرده وبنابر این باوجود احتیاط بلیغ نمی‌توان ادعا کرد که این نسخهٔ چاپ شده کاملاً مطابق «رسم الخط » نسخهٔ اصلی آن می باشد. همچنین مصحح در موقع نوشتن فرق یای مجهول ومعروف و کاف فارسی و عربی تسهیل کار خوانندگان را مراعات نموده و در بعضی موارد الف ممدوه وهمزه را هم از خود اضافه کرده که در اصل نسخه نبوده است. مصحح بعضی ویژگیهای دیگر املائی نسخه اصلی را هم در صفحات «کب» تا «کو» در ذیل دیباچهٔ مرتّب بیان کرده است و آنجا اضافه کرده است که در نسخه اصلی بعضی تصرفات غیر قابل قبول وقابل اعتراض بوده است مانند نسق بجای نسخ ، مها با بجای محابا ، ذیبا بجای زیبا ، زخیره بجای ذخیره ، مهاوره بجای محاوره ، ذیب بجای زیب ، وغیره (که ظاهراً اشتباه کاتب است و مصحح آنرا در متن چاپ شده آن را تصحیح نموده است).

همچنین استاد شیرانی در موقع تهیه احوال زندگانی مؤلف «مجموعه نغز» غیر از مراجعه به تذکره ها ،از اشاراتی که در داخل متن این تذکره آمده و بعضی گوشه های زندگی مؤلف را روشن می سازد ، استفاده کرده است. اما اضافه نموده است که مؤلف احوال خودش وخانواده خود را اصلاً ذکر نکرده است.

خلاصه «مجموعه نغز» نمونه کامل روش کار تصحیح وتحقیق استاد شیرانی است که الگوایست ایده آلی برای کسانی که می خواهند بکار تصحیح متون ادبی و تاریخی وتحقیق در زمینه تاریخ و ادبیات بپردازند.

*****

دکتر سیدعلیرضا نقوی
مرکز تحقیقات فارسی

نقد تحقیقی بر «پرتهی راج راسا»

پرتهی راج راسا، بعد از «تنقید شعر العجم» بهترین نمونه نقد تحقیقی پروفسور محمود خان شیرانی می باشد. اینجا بطور موجز تحقیقات شیرانی را ارائه می دهیم.

پرتهی راج راسا از آن قبیل کتابهای مجعول است که بعلت بعض اوصاف مفروضه گوناگونی تا مدت درازی مورد ستایش وتحسین وآفرین قرار داشت و درمیان عوام الناس بقدری مقبول بوده که مداحان آن این کتاب را از یک صحیفه آسمانی کمتر محسوب نمی کردند. گروهی از این مردم عاشق قدامتش بوده، و بعضی آن رابخاطر محاسن شعری آن و بعضی دیگر بعلت مطالب تاریخی، آن را به عنوان مأخذ مهم تاریخی به شمار می آورده اند. کتابهای مجعول واساطیری درمیان همه اقوام وجود داشته، اما هیچکدام از آنها اعتباری که نصیب پرتهی راج راسا شده،نداشته است. این کتاب تا مدت زیادی گروهی از نسّابان ومورخان و زبانشناسان را به دام فریب خود انداخته و نه تنها عوام الناس بلکه حتی خواص هم جزو گرفتاران سحر و جادوی این کتاب بوده اند. هندوان که آن را بوجود آوردند طبعاً همواره آن را به عنوان سند تاریخی می پرستیدند. از یک قرن پیش اهل غرب هم در حلقه ارادتمندان این کتاب در آمدند وموجب توسعه و گسترش شهرت و اعتبار آن می‌شده اند. اما جای تعجب و تأسف است که حتی مسلمانان هم (از جمله دانشورانی امثال ابوالفضل علامی)، که هدف واقعی وموضوع اصلی این کتاب هستند، بعلت عدم اطلاع کامل از محتویات این کتاب ناآگاهانه درزمره معتقدان آن در آمده اند.

درباره سراینده این کتاب منظوم گفته می شود که وی چند بردائی

شاعری معاصر پرتهی راج بوده و بنابر این درمیان کتابهای بـومی آن دارای مقام اقدم کتب می باشد. از لحاظ تاریخی آن را برای انساب اکثر خانواده های راجپوت از راجپوتانه به عنوان یک مأخذ بسیار قدیم حساب می کنند و حتی والیان اودی پور ، جودهپور ، جی پور ، بوندی و سروهی بنـابر گـفته هـای نویسنده این کتاب زمان حیات و ممات اسلاف خـود را تـعیین مـی کـنند. موضوع اصلی این کتاب شرح حال زنـدگی و جنگهـای پـرتهی راج ، والی اجمیر و دهلی با سلطان شهاب الدین می باشد اما بسیاری از والیان و راجگان دیگر نیز معاون و شریک پرتهی راج در این جنگهای مفروضه بودند. بنابر این پرتهی راج راسا به عنوان مأخذ مهم و سرچشـمه روایـات و وقـائع تـاریخ اسلاف راجگان راجپوت قرار می گیرد.

همچنین بسیاری از نویسندگان غربی و مؤرخان قرن گذشته این کتاب را مأخذ اصیل تاریخ هندوان ، بویژه راجپوتها قرار داده اند. تاد این کتاب را اساس «تاریخ راجستان » خود ساخته ، و گروز، بیمز وهرنلی آن را از لحـاظ زبانشناسی مأخذ مهمی محسوب داشته ، و گر برسن درمیان مأخذ ادبیات بومی هند ، مدحت سرای محاسن شعری این کتاب می باشد. انجمن آسیایی بنگال نظر به اهمیت گوناگون این کتاب چاپ آنرا آغاز نمود و به انتشار یک سوم آن موفق گردید.

متأسفانه خود مسلمانان هند هم که هدف اصلی نویسنده ایـن کتـاب بودند،با کمال بی اطلاعی از مطالب این کتاب در افزایش اعتبار آن دست کمی از دیگران نداشتند ، و حتی مولانا محمد حسین آزاد در تألیف کتاب «قصص هـند» و سایر کتابهای درسی بعضی مطالب را ازین کتاب نقل کرده و انتشار داده ، و در موضوع تاریخ زبان اردو آن را به عنوان قدیم ترین مأخذ و دستاویز پذیرفته است.

تا سال ۱۸۸۶م این کتاب کاملاً معتبر و مستند بوده ، و اهل غرب ترجمه داستانهای آن را به کثرت در مجله های علمی خود منتشر می کرده اند ، حتیٰ بیمز دستور صرف ونحو آن را هم انتشار داد. اما در همان سال کویراج شیامل داس جی یک مقاله تحقیقی و علمی نوشته و در مجله انجمن آسیایی بنگال به چاپ رسانید و انقلاب عظیمی در تاریخ مطالعه پرتهی راج راسا برپا نمود

ودر این مقاله باین نتیجه رسیدکه این کتاب یک کتاب مجعولی است و اینکه آن را در میانه قرن هفدهم میلادی تألیف نموده اند. طبعاً این مقاله مورد انتقاد سختی از طرف معتقدانش قرار گرفت و موهن لال و شنو لال پنڈیا در مجله‌ای جداگانه بزبان هندی طبع چاپخانه مدیکال هال بنارس به سال ۱۸۸۷م در رد مقاله کویراج در آمد که رئوس مطالب آن در بعضی مطبوعات دیگر هم منعکس شد. در سال ۱۸۹۳ م دکتر بیولر طی نامه ای به نام دبیر انجمن آسیائی بنگال بر اساس مطالب کتابی تازه کشف شده در کشمیر به زبان سانسکریت به نام «پرتهی راج وجی» از اصالت کتاب پرتهی راج راسا صریحاً انکار نمود و پیشنهاد کرد طبع ونشر بقیه آن کتاب را متوقف سازند.

اما از طرف دیگر، آقای سیام سندر داس، دبیر انجمن تبلیغ ناگری (ناگری پرچارنی سبها) در گزارش سالیانه درباره « تلاش نسخه های خطی هندی» (بابت ۱۹۰۰م) تبصره ای بظاهر مدلل و پر از معلومات در حمایت پرتهی راج راسا نوشت که جان تازه ای را در کالبد حامیان غربی این کتاب دمید. رد پای آن در مقاله وینسنت اسمت در تاریخ هندوستان، چاپ شده در مجله انجمن آسیایی بنگلا (بابت ۱۹۰۶م) به نظر می آید.

ولی این مبارزه تحقیقی اینجا تمام نشد. در سال ۱۹۲۸م معاون ناظر موزه راجپوتانه اجمیر طی مقاله ای که در مجله انجمن سلطنتی آسیایی شعبه بمبئی (جلد سوم) به سبک عالمانه تواریخ مذکوره در کتاب پرتهی راج راسا را باطل قرار داد. در همان سال در مجله تبلیغ ناگری (ناگری پرچاری پاتریکا)، جلد نهم، پاندیت رام چند، مقاله دیگری در انتقاد راسا چاپ کرد که اکثر مطالب آن به جنبه زبان راسا مربوط بود. در همان مجله مقاله ای مفصل دیگر از رای بهادر پاندیت گوری شنکر اوجها منتشر شد که مطالب راسا را از هر حیث ابطال ورد نمود و تارو پود وجود این کتاب مجعول را به کلی پریشان ساخت.

تا آن موقع کسانی که در این مسابقه تحقیقی شرکت کردند اکثر شان از گروه علمای سانسکریت بودند و به همین علت کمتر اعتنایی به تاریخ اسلامی داشتند. تنها کویراج البته از تاریخ اسلامی کمک گرفت و اکثر تاریخهای مذکور در کتاب راسا را باطل قرار داد. بقیه شرکت کنندگان هیچ

سروکاری به این موضوع نداشتند، بلکه بسیاری از مرتّبین راسا، در نتیجه اعتماد به بیانات صاحب راسا، مؤرخان مسلمان را هدف ملامت قرار داده ، پرسیدند که چرا آنها از این جنبه های تاریک زندگانی سلطان شهاب الدین صرف نظر کردند. بنابر این شیرانی هم وارد میدان شده ، از تک تک وقایع زندگانی سلطان شهاب الدین را ، که در کتاب راسا بعلت تعصب دینی و ملی هندوان بکلی غلط و برخلاف حقیقت تفسیر شده است، مورد بررسی و تحقیق دقیقی قرار داد.

تحقیقی که استاد شیرانی در مورد راسا بعمل آورده از سه لحاظ دارای اهمیت می باشد. یکی از لحاظ وقایع درست زندگانی سلطان شهاب الدین ، دومی برای رفع اشتباه محققان زبان اردو که این کتاب را قدیمی ترین دستاویز زبان اردو حساب کرده اندوسوم اینکه بعضی گوشه های محتویات این کتاب که تا آن موقع در تاریکی مانده باید روشن گردد و به اطلاع عموم رسیده شود ، چون گروه اردو دانان تا قبل از این کار تحقیقی از محتویات و مطالب راسا بی خبر مانده بودند.

ما اینجا بیشتر جنبه تاریخی کار تحقیقی استاد را مورد توجه قرار داده، به شرح آن می پردازیم و دو جنبه دیگر را برای فرصت دیگر بلکه برای محققان زبان اردو وا می گذاریم.

ظاهراً این کتاب را نویسندهٔ آن تنها بخاطر جلب منفعت از راجائی از ناحیه راجپوتانه هند جعل کرده، اما متأسفانه بسیاری از علمای تاریخ وزبانشناسی را در دام تزویر خود انداخته، و آنها را کاملاً گمراه کرده،بطوری که نظیر آن در تاریخ ادب پیدا نیست. این کتاب هم مثل داستان امیر حمزه می‌باشد که دور کارهای افسانه ای عم رسول اکرم (ص) می چرخد و غیر از اسم قهرمان آن داستان هیچ واقعه‌ای تاریخی ندارد. این کتاب هم غیر از نامهای تهی راج و سلطان معز الدین محمد بن سام ملقب به شهاب الدین که شخصیتهای تاریخی هستند و در شهر تراین دوبار با هم جنگیدند که در اولی شهاب الدین شکست خورد و در دیگری پیروز شد، و حریف او پرتهی راج در آن کشته شد ، دیگر هیچ حقیقتی ندارد، و سراینده آن رشته شصت و نه داستان دروغین را از خود بافته است ، حتی اکثر افراد این داستان هم غیر

حقیقی وافسانه ای هستند ، و چون وی از زمان حقیقی پرتهی راج هم خبر نداشت و او را نود سال قدیم تر از تاریخ او فرض کرده است ؛ بنابر این در مورد سالهایی که در این داستان آورده ، دچار همان اشتباه شده است.

استاد شیرانی این کتاب را سه قسمت کرده است : اول خلاصه مطالب و بعض داستانهای راسا را آورده است تا خوانندگان از موضوع آن وقوف مختصری پیدا کنند. در قسمت دوم این مطالب را یکی یکی حلاجی کرده و بر محک تاریخ وزبان آنها را مورد سنجش قرار داده و با ذکر اصل وقایع تاریخی آنها را رد نموده است.در قسمت سوم وی خلاصه آرا و عقاید فضلای غرب و هندو راآورده است.مااینجاتنهابه اشاره‌به‌تبصره ودلائل‌تاریخی اکتفا می‌کنیم.

راسا سلطان معز الدین محمد (ملقب به شهاب الدین) غوری را به بیست و پنج نام مختلف یاد کرده است که همه آنها شکل های مغلوط «سلطان شهاب الدین غوری » است. « غوری » را به تلفظ هندی «گوری» آورده ، و درباره وجه تسمیه آن یک داستانی از خودساخته است که پدر جلال الدین (که در ذکر نام اصلی وی که سلطان بهاء الدین سام بود اشتباه کرده است)، در حرم خود پانصد زن داشت و از ترس اینکه مبادا فرزندی بدنیا بیاید و پدر خود را به قتل برساند ، همینکه یکی از این زنها حامله می شد، وی را بقتل می‌رسانید تا اینکه یکی از آنها پس از آبستن شدن از قصر شاهی فرار کرده، خود را در گورستانی مخفی کرد ، و شهاب الدین «گوری» در یک گوری بدنیا آمد ، و بهمین مناسبت او را «گوری» می خواندند!!

همچنین اسم مادر سلطان را «بی بی فتح» ذکر کرده ، در صورتی که در حقیقت او را به مناسبت وطن خود «ملکه کیدانی » می خواندند چون او دختر والی کیدان بود. اسامی امرا و وزرای سلطان را هم بطوری آورده است ک هیچ نسبتی به واقعیت و اسامی معمول آن عصر را ندارد . استاد شیرانی بحث مفصلی درباره آن آورده ، و به این نتیجه رسیده که اسامی و مناصب مذکور در راسا هیچ ربطی به زمان سلطان نداشته ، بلکه بیشتر به زمان بابریان تعلق دارد، چنانکه در حدود سی اسم آن در «شاهجهان نامه » عبدالحمید لاهوری آمده وبه شکل مغلوطی در راسا بکار رفته است . در بعضی موارد بعضی اسماء را مشدد آورده است ، مانند : سلّیم ، کمّال وعمّاد و همچنین شکل بعضی اسامی

دیگر رابکلی مسخ کرده است ، مانند : سکت بجای شوکت ، اساکلی بجای عیسی قلی ، خان وهرم بجای بیرم خان (که نام یکی از امرای معروف زمان اکبر شاه بود).

بعلاوه اسم وزیر سلطان را تتار خان آورده است ، در صورتی که او سه وزیر بنام ضیاء الملک درمشانی و مؤید الملک محمد عبدالله سجزی وشمس الملک عبدالجبارکیدانی داشت و بس،بعضی از اقوام راکه در زمان بابریان در هندبودند جزوافواج سلطان گفته‌است‌که‌بازنمونه‌دیگراز اشتباه بزرگ اوست.

طبق قول مؤلف راسا شهاب الدین در بیست جنگ از دست پرتهی راج شکست خورد و چهارده بار اسیر شد و در بیست ویکمین جنگ پیروز شد. از روی تاریخ ، سلطان در ۵۷۱ ه به هندوستان حمله کرد ، و ملتان را از «ملاحده» گرفت. در ۵۸۶ ه باپرتهی راج در شهر ترائن جنگ کرد و شکست خورد ، اما سال بعددر همان شهر باز باپرتهی راج جنگ کرد و پیروز شد. پرتهی راج در میدان جنگ کشته شد.

در حقیقت سراینده راسا یک نفر هندوی متعصبی به نظر می آید که در اثر جنون مذهبی و انتقام جوئی از سلاطینی که از کشورهای مسلمان نشین به‌سرزمین هند حمله کرده ، آن را جزو سلطنت خود در آوردند ، افسانه‌های بسیار مبالغه آمیزی برای اطفاء و نشاندن آتش انتقام، می خواهد قهرمان خود را به عنوان نمونهٔ شجاعت و مردانگی مثالی هندوان ارائه داده ، حریف او را بیست بار هزیمت خورده ، و برای بیست و یکمین بار بادل ناخواسته فاتح نشان می دهد. اما قبل از این پیروزی ، او را دچار همه نوع ذلت و خواری از دست سالارهای ادنی لشکر قهرمان خود ، و چهارده بار اسیر گشته با پرداخت زرکثیر فدیه او را آزاد می کند. گاه بطور فدیه پانزده هزار باز ، و گاهی ۳۰زنجیر فیل و پانصد راس اسب ، و دفعه دیگر دوازده زنجیر فیل و یک هزار باز ، و دیگر بار هفت زنجیر فیل و پنجاه راس اسب ، و بار دیگر صد باز و دو لک روپیه ، و در نتیجه جنگ دیگر نه هزار راس اسب و مروارید کثیر ، و بار دیگر فیل معروف خود به نام «سنگارهار» و سه هزار راس اسب نذر پرتهی راج می کند.

در پایان جنگ دیگر سلطان اسیر برای رهای خود بجای فدیه سه بار به

حریف خود سلام می کند و قول می دهد که دیگر هیچوقت علیه هندوان شمشیر نکشد ، و موقع دیگر سه بار سر خود را پیش پرتهی راج خم می کند و پرتهی راج به او می گوید : شهاب الدین تو والی کشوری هستی اما بسیار پست وبی حیاهستی . چندین بار اسیر گشته ، آزاد می شوی وباز حمله آور می‌شوی . راسا در یک مورد بیان می کند که شهاب الدین در یک جنگ از دست یکی از سرداران پرتهی راج هزیمت خورده ، اسیر می گردد. او را پیش پرتهی راج به دهلی می برند و آنجا وی شمشیر مخصوص خود و دو اسب را نذر پرتهی راج می کند و روی قرآن قسم می خورد که دیگر به هندوستان روی نمی‌آورد و اینکه اگر باز دیگر از روی رود اتک گذشت، او را دیگر مسلمان نخوانند. اما هر بار شهاب الدین مرتکب خلف وعده می شود !!

بخاطر اعتلای مقام قهرمان خود و تداوم عظمت او ، سراینده راسا در پایان داستان ، پس از اسیری پرتهی راج ، سلطان شهاب الدین را با تیرکمان پرتهی راج به قتل می رساند ، و سپس قهرمان او هم خود را می کشد.

همچنین راسا دربیان تعداد لشکر شهاب الدین راه اغراق پیموده است. مثلاً در یک جنگ در مقابل پرتهی راج دو لک نفر ، و در جنگ دیگر سه لک نفر و سه هزار فیل ، و در جنگ دیگر هشتاد لک نفر و هشت هزار فیل جزو لشکر او قرار می‌گیرد اما علی الرغم این فوج کثیر هر بار بیچاره شکست خورده رسوایی و خواری نصیب وی می گردد.

بعلاوه دربیان حدود سلطنت سلطان هم راسا بسیار اشتباه کرده است مثلاً غیر از ایران و افغانستان و پنجاب ،کشمیر و کیلاس (یعنی ناحیه کوهستان هیمالیا) را هم جزو قلمرو شهاب الدین بیان کرده است ، در صورتی که در زمان سلطان کشمیر زیر سلطه راجای هندو بوده ، و کیلاس هم جزو سلطنت وی نبوده است.همچنین در موارد دیگر بیان راسا می رساند که حدود قلمرو سلطان نه فقط محدود به قاره آسیا بوده ، بلکه تا اروپا و افریقا رسیده بود ، چون اقوامی که بقول رسا جزو افواج سلطان بوده ، ازان نواحی تعلق داشتند مانند فرنگی و رومی وغیره.

همچنین استاد شیرانی به بعضی کلمات اشاره نموده است که در کتاب راسا بکار رفته ولی بطور حتم در زمان سلطان شهاب الدین متداول نبوده و به زمان خیلی بعدی تعلق دارد مانند بخشی ، شاگرد پیشه ، عرضداشت ، داک چوکی ، پچی کاری ، اننّاس وغیره.

بعلاوه فرامینی که در راسا آمده از روی تاریخ و زبان درست نیست استاد شیرانی بسیاری ازین فرامین راکه در راسا آمده، مورد بحث قرار داده و ثابت کرده است که آنها از لحاظ تاریخ و زبان صحیح نیست.

در پایان استاد شیرانی عقاید و آرای بعضی دانشوران غرب و هندو را درباره پرتهی راج راسا آورده است، و هر کدام از آنها را مورد بررسی و حلاجی قرار داده، آنچه در تائید بیانات و مطالب راسا گفته شده رد کرده، وحقیقت حال را بیان کرده، و به این نتیجه رسیده است که این کتاب مجعولی است که یک کسی از هندوان متعصب افراطی بخاطر اهانت و رسوائی سلاطین امثال سلطان شهاب الدین که فرمانرویان هندوی سرزمین هند را شکست داده و به سلطنت آنها خاتمه دادند، و حدود نواحی مملوکه آنها را جزو قلمرو خود قرار دادند، یک سلسله افسانه ها و وقائع غیر تاریخی و من در آوردی را برای جلب توجه و ارضای خاطر بعضی راجا یا راجاهای هندو و راجپوت هند با تاروپود بیانات اغراق آمیزی ساخته، موجب فریب و گمراهی محققان و مورخان و زبانشناسان واقع گشته است و اظهارات او اصلاً به حقیقت و واقعیت مقرون نیست بلکه باید صریحاً بکلی باطل و بی اساس و واهی و مضحک قلمداد گردد.

این مقال را با این اقتباسی از مقاله اردو از مرحوم دکتر سید عبدالله به عنوان «نوادر کتابخانه شیرانی» چاپ شده در مجله «اردو» شماره ژوئیه ۱۹۴۶م (ص ۱۰۰) بپایان می رسانیم:

«پروفسور شیرانی ناقد و مورخ بزرگ دوره ما بود. وی برای صحت و صداقت وقائع جان می داد، و نمی توانست در این مورد هیچ اشتباه یا بیان نادرستی را نادیده بگیرد. جستجوی حق و راستی ایمان او بود که بخاطر آن وی از لغزشهای شخصیت های بزرگ هم صرفنظر نمی کرد. وی اشتباهات بزرگ تاریخ و ادب را اصلاح نمود و طلسم چنین نظریات پخته را شکست که ریشه های آن در دنیای علم بطور یک حقیقت ثابته راسخ و محکم شده بود... وی تنها به روایت اعتماد نمی کرد، بلکه درایت را هم بکار می برد... اگرچه کارهای تعمیری و اصلاحی او کم نیست، اما نظر به بسیاری از نظرات و عقاید غیر صحیح ادب و تاریخ که وی به شدت آنها را کوبید، اگر او را «(محمود) بت شکن»خوانیم بیجا نخواهد بود».

*****

دکتر محمد صدیق شبلی[1]
اسلام آباد

نقد شیرانی بر شعر العجم شبلی نعمانی

تنقید شعر العجم (نقدی بر شعر العجم) تالیفی است که محقق ممتاز شبه قاره حافظ محمود خان شیرانی (۱۹۴۶م) دربارهٔ شعر العجم نوشته است ولی قبل ازینکه این کتاب را مورد بحث قرار دهیم معرفی خود شعر العجم هم لازم است . شعر العجم در مسیر تکامل و نقد شعر فارسی یکی از ارزنده ترین آثار است که نویسنده بنام شبه قاره علامه شبلی (۱۹۱۴م) آن را بزبان اردو نوشته است. این تالیف شامل پنج مجلد بقرار زیر است :

مجلد اول   از آغاز تا نظامی
مجلد دوم   از کمال اسمعیل تا جامی
مجلد سوم   از فغانی تا ابوطالب کلیم
مجلد چهارم   نقد و تحلیل شعر فارسی مخصوصاً شاهنامه
مجلد پنجم   نقد و تحلیل شعر فارسی مخصوصاً انواع شعر فارسی

این مجلدات بزبان فارسی هم ترجمه شده‌اند. مؤلف در تهیهٔ این کتاب از تذکره های معروف و کتب تاریخ استفاده کرده است. شبلی خودش شاعر بود و به فارسی شعر می گفت . نظر انتقادی او دربارهٔ شعر و شعرا حاکی از

---

۱. استاد و سرپرست بخش اقبال شناسی دانشگاه آزاد علامه اقبال لاهوری.

ذوق بلند ادبی اوست. شعرالعجم قبولیت بی سابقه یافت ؛ مخصوصاً مورخین ادبیات ازاین کتاب ستایش کردند. ادوراد براون آراء شبلی درباره شاعران فارسی را باکمال احترام در تاریخ ادبیات خود درج کرده است. او شعرالعجم را در ردیف کتب نفیس و عالی می شمارد (۱) . یکی از مستشرقین بزرگ آلمانی درباره شبلی نعمانی چنان نوشته است:(۲)

«باید اعتراف کرد که از میان نویسندگان هند شبلی تنها نویسنده ای است که تالیفات او بطور کلی روی مبانی علمی قرار گرفته ، و بروش عصرحاضر اروپا نگارش یافته است.»

علامه شبلی در زمانی نویسندگی آغاز کرد که وضع مسلمانان در شبه‌قاره پاک و هند خیلی وخیم بود. آنها حکومت خود را از دست داده بودند و زیر سلطهٔ استعمار بریتانیا زندگانی زار و زبونی داشتند. چنانکه معهود است ، فرهنگ محکومان اولین نشانه استعمار می شود - آنها از اسلام و مسلمانان استخفاف می کردند - این روش استعمارگران مسلمانان را دل شکسته کرد وبعضی ها درگوشهٔ انزوا رفتند ولی برخی از آنها برای حفظ شعائر اسلامی و دفاع از اسلام و فرهنگ اسلامی همت گماردند؛ علامه شبلی هم یکی از آن مدافعین بود. او مسلمانان هزیمت دیده را با گذشته درخشان آنها می‌پیوست . وی در مولفات خود ، پیشینه پر عظمت مسلمانان را جلوه‌گر می‌ساخت. این یکنوع معالجه روانی بود که شبلی برای آن کوشش می‌کرد. او در شعبه های مختلف زندگی کارهای نمایان آنها را نشان می‌داد. شبلی شعر را هم از کمالات فرهنگی مسلمانان محسوب می کرد. شعرالعجم در اصل داستان کمالات آنها است. شبلی اگرچه به شعر عربی هم علاقمند بود ولی در حق شعر فارسی اعتقاد وی بمراتب بیشتر بود و شعر فارسی را بحد مبالغه دوست می‌داشت و می گفت شعر سایرجهان یک طرف ، شعر فارسی یک طرف، یعنی شعر همه جهان بخوبی شعر فارسی نمی رسد.(۳)

حافظ محمود خان شیرانی که نقدی بر شعر العجم شبلی نوشته است، محقق بلند پایه ای بود و در تحقیق خیلی دقیق و مبتکر بود. بر ادبیات فارسی

و تاریخ آن تسلط کامل و بر دواوین اکثر شعرای فارسی نظرعمیقی داشت. در مطالعه شاهنامه و احوال فردوسی خیلی زحمت کشید. درباره شرح احوال انوری، عطار و نظامی گنجوی تفحص بسیار نمود. برای ترتیب وقایع زندگانی انوری، احوال بیست ودو ممدوح انوری را از کتب مختلف جمع آوری کرد.

محمود شیرانی خوبیهای شعرالعجم را قبول داشته است. این کتاب بنظرش بدون استثنا از بهترین تألیف های تاریخ شعر فارسی بود، ولی او حاضر نبود از اشتباهات تاریخی و تسامحات تحقیقی شعرالعجم صرفنظر کند. وی در مجلهٔ سه ماهی اردو یکسری مقالات انتقادی درباره شعر العجم نوشت. این سلسله مقالات از ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۷ پنج سال ادامه یافت، بعداً این مقالات بصورت کتابی به اسم تنقید شعر العجم منتشر شد. شیرانی فقط نقاط ضعف شبلی را نشان نداده است، بلکه در بعضی موارد با اطلاعات بیشتری کوتاهیهای شبلی را جبران هم کرده است.

متأسفانه شیرانی نقد شعرالعجم را به پایان نرسانیده است. مجلد اول و جزوی از جلد دوم شعر العجم تا کمال اسمعیل را مورد بررسی قرار داده بود که ازین تالیف دست کشید (۵). نقد شعر العجم در دانشگاه پنجاب شامل برنامه درس فوق لیسانس بود ولی اولیای امور برنامه آموزشی دانشگاه «نقد» را از برنامه خارج کردند. این امر شیرانی را خیلی ناراحت کرد و او این سلسله را منقطع نمود؛ ممکن است این یکی از وجوه ترک نوشتن نقد باشد. با اینکه کاوش شیرانی یک نمونهٔ عالی پژوهش در تاریخ ادبیات فارسی بود ولی مورد قبول مردم قرار نگرفت، نخست به این دلیل که خود نقد این قدر جالب نمی‌باشد که مردم از مطالعه آن لذت ببرند و دیگر اینکه شکست سحر نویسنده‌ای مثل شبلی هم آسان نبود - شیرانی شعرالعجم را اگرچه تمام نکرد ولی بازهم خیلی مفصل نوشته است. این کتاب ناتمام هم مشتمل بر بیش از ۷۵۰ صفحه است.

احاطهٔ همهٔ محتویات این کتاب از حوصلهٔ این مقال خارج است. ما فقط اینجا دو مثال می آوریم ، یکی نقد شیرانی بر شرح احوال رودکی است و دیگر دربارهٔ انتساب مظهر العجایب به عطار است. این دو مثال دارای خصوصیات عمده تحقیق شیرانی می باشد.

شبلی شرح احوال رودکی را در مجلد اول شعر العجم مفصلاً نوشته است و نقد شیرانی از بیان شبلی مفصلتر است (۶) . شبلی اسم رودکی را محمد یا جعفر نوشته است و شیرانی از انساب السمعانی اسم شاعر را اینطور نقل کرده است : استاد ابو عبدالله جعفر بن محمد بن حکیم بن عبدالرحمن ابن آدم سمرقندی.

شبلی رودکی را به دهکده رودک منسوب کرده است و موقعیت رودک را در نخشب قلمداد نموده است. شیرانی به پیروی سمعانی رودک را ناحیه‌ای در سمرقند می داند . شبلی عقیده دارد که رودکی کورمادر زاد بود ولی شیرانی این را قبول ندارد. شیرانی قول منینی در شرح یمینی (۷) را معتبر شمرده است و منینی بر سند شارح نجاتی نوشته است که در آخر عمر میل در چشم رودکی گردانیدند و او را کور کردند . شیرانی درباره کور بودن رودکی شعرهای ابوزراعه المعمری الجرجانی و فردوسی طوسی را آورده است.

شبلی اظهار داشته است که رودکی کلیله و دمنه را بفرمایش نصر بن احمد سامانی نظم کرد و چهل هزار درم به صله گرفت و در تایید خود، این شعر عنصری را نقل کرده است.

چهل هزار درم رودکی ز مهتر خویش عطا گرفت به نظم کلیله در کشور

شیرانی بر گفته شبلی دو اعتراض دارد ، یکی اینکه رودکی کلیله و دمنه را بفرمایش نصر بن احمد سامانی ننوشت بلکه محرک آن ابوالفضل بلعمی وزیر نصر بن احمد بود و برای اثبات دعوای خود اشعار زیر فردوسی را آورده است.

کلیله بتازی شد از پهلوی بدینسان که اکنون همی بشنوی
بتازی همی بود تا گاه نصر بدانگه که شد در جهان شاه نصر

گرانمایه بوالفضل دستور اوی | که اندر سخن بود گنجور اوی
بفرمود تا پارسی و دری | بگفتند و کوتاه شد داوری
همی خواستی آشکار و نهان | کز و یادگاری بود در جهان
گزارنده را پیش بنشاندند | همه نامه بر رودکی خواندند
به پیوست گویا پراگنده را | بسفت این چنین در آگنده را

اعتراض دوم شیرانی بر شبلی این است که بیت مزبور در تذکره ها و در شعر العجم درست نقل نشده است ؛ در دیوان عنصری آن بیت این طور است:

چهل هزار درم رودکی ز مهتر خویش | بیافته است بتوزیع ازین در و آن در

بنظر شیرانی ازین بیت بر می آید که رودکی چهل هزار درم بصلهٔ نظم کلیله و دمنه دریافت نکرده است. شیرانی از بیت زیر ارزقی هم استشهاد کرده است:

حدیث میر خراسان و قصهٔ توزیع | بگفت رودکی از روی فخر در اشعار

این بیت می رساند که ارزقی قصیدهٔ عنصری و «قصهٔ توزیع» را در خاطر داشت. بنابراین حکایت چهل هزار درم گرفتن رودکی در صله نظم کلیله و دمنه از حقیقت دور است.

شبلی تعداد ابیات رودکی را برمبنای بیت زیر رشیدی سمرقندی صد هزار بیت قرار داده است:

شعر او را برشمردم سیزده ره صد هزار | هم فزون تر آید ارچونانکه بایدبشمری

شیرانی می گوید از مصرع دوم بر می آید که عده ابیات رودکی بیشتر از صد هزار است.

شبلی ابیات زیر رابعنوان نمونه‌ای از غزلهای رودکی انتخاب کرده‌است:

مشوش است دلم از کرشمهٔ سلمی | چنانکه خاطر مجنون ز طره لیلی
چون گل شکر دهیم درد دل شود تسکین | چون ترش روی شوی وارهانی از صفری
ببرده نرگس تو آب جادوی بابل | کشاده غنچهٔ تو باب معجز عیسی

شیرانی می گوید این زبان و سبک شعر به رودکی علاقه ای ندارد. زبان خیلی شسته و هموار است. کثرت تراکیب آن هم اضافت تشبیهی در زمان

رودکی متعسر بود. ممکن است این اشعار در تذکره ها به رودکی منسوب باشد ولی قضاوت صحت انتساب هم مسئولیت نویسنده است. شیرانی صریحاً نشان داده است که گویندهٔ این اشعار قطران تبریزی (۴۶۵ ه) است و اینها تشبیب قصیده ای است که قطران تبریزی در مدح امیر ابو نصر محلانی گفته است.

شبلی را عقیده برآنست که رودکی اولین بار تشبیب و گریز و مدح و دعا را بعنوان شرایط قصیده الزامی کرد و شعرا همیشه پیروی از این شرایط کرده‌اند. شیرانی این دعوای شبلی را قبول ندارد و می گوید که قصیده کاملی از رودکی در دست نیست، دراین صورت چطور ادعا می توان کرد که رودکی این شرائط را تعیین و از آنها رعایت کرده است. پس اثبات این دعوی محال است.

شبلی وفات رودکی را در ۳۰۴ ه نوشته است. شیرانی با این سال وفات رودکی موافقت نمی کند. برای اینکه امیر نصر در هشت سالگی در ۳۰۱ تخت نشین شد. اگر رودکی بعد از سه سال در ۳۰۴ ه فوت کرده باشد پس او چطور بدربار او رسید، شهرتی بسزا بدست آورد، مدح گویی کرد و چهار سال در هرات به اتفاق امیر بسر برد. سمعانی وفات رودکی را در ۳۲۹ ه نوشته است و بنظر شیرانی همین سال وفات رودکی بصحت قرین است.

شیرانی نکات مهمی راکه شبلی درباره رودکی نوشته مورد بررسی قرار داده است. بعلاوه دربارهٔ ابوالفضل بلعمی، ابو نصر محلان، ابو منصور وهسودان، قطران تبریزی و وضع عروض در زمان رودکی اطلاعات مفیدی بهم رسانیده است. اینجا باید تذکر داد که شیرانی این اطلاعات را در سال ۱۹۲۲ داشته است.

شبلی مثنوی مظهر العجائب را یکی از مولفات شیخ فریدالدین عطار نیشابوری محسوب داشته است. دانشمند شهیر میرزا محمد بن عبدالوهاب قزوینی هم براین رای است؛ ولی شیرانی انتساب مظهر العجائب به عطار را اشتباه آمیز می داند. (۸) دراین باره او مقاله مفصلی نوشته است که ضخامت

آن بیش از پنجاه صفحه است. خلاصۀ دلائل شیرانی بقرار زیر است:
۱ - زبان مثنوی مظهر العجائب با زبان و سبک عطار اصلاً قابل مقایسه نیست اشعار این مثنوی بحدی پست و سست و کیک است که آنها را به هیچ وجه به عطار منسوب نمی توان کرد.

میرزا محمد قزوینی این معایب را نتیجۀ انحطاط نمی پذیرد، مگر اینکه شاعر دچار اختلال ذهنی شده باشد و دربارۀ عطار چنین شهادتی موجود نیست. پس انتساب مظهر العجائب به عطار درست نیست.
۲ - این مثنوی اشتباهات تاریخی هم زیاد دارد. شاعر در حکایتی شیخ نوری معاصر جنید بغدادی (م ۲۹۴ / ۲۹۵) را معاصر عطار نیشابوری قرار داده است.
۳ - عقاید مذهبی شاعر که دراین مثنوی بیان شده است با عقایدفرید الدین عطار خیلی تفاوت دارد. از مصنفات عطار برمی آید که او سنی مذهب بود ولی شاعر مظهر العجایب عقاید اهل تسنن را مورد تضحیک قرار می دهد.
۴ - در مظهرالعجایب کلمۀ تومان بکار رفته است. این کلمه با تاتاری وارد ایران شد و با گذشت زمان در زبان فارسی راه یافت. در زمان عطار کلمۀ تومان اینقدر رواج پیدا نکرده بود.
۵ - شیخ عطاردر مصنفات واقعی خود از انوری و خاقانی ذکر می کند، ولی با نظامی آشنایی ندارد؛ در مظهر العجایب ذکر نظامی هم آمده است.
۶ -عطار در تالیفات خود مدعی هیچگونه کشف والهام نیست ولی شاعر مظهر العجایب تعلی ها می کند و طامات می بافد.
۷ - شاعرمظهر العجایب طبع صوفیانه ندارد او به تعصب فرقه‌ای گرفتار است. عطار ازین نوع فرقه پرستی ها دور بود.

ازین دو مثال بر می آید که شیرانی در تحقیق چه زحمت ها کشیده است. او هیچ وقت برماخذی قناعت نمی کرد. او تاریخ و تذکره و دیوان خود شاعر و دواوین شعرای معاصر و حتی شروح را هم بدقت مطالعه می کرد. در فهرست منابع شیرانی اعلامی بچشم می خورد که در جاهای دیگر بندرت

دیده می شود مثلاً او دربارهٔ کوربودن رودکی از بیان منینی در شـرح یـمنی استناد کرده است. شیرانی در تحلیل وقایع تاریخ هم قدرت فـوق العـاده‌ای داشت. او درباره صحت متن خیلی محتاط بود، بر تاریخ سیاسی تسلط کامل داشت، حتی با تاریخ خانواده های سلطنتی غیر معروف هم آشنایی کـامل داشت. الحق او محقق جامع الشرایط بود.

پی نویس ها

۱ - ادوارد براون ، تاریخ ادبیات ایران ، جلد سوم ، علی اصغر حکمت (از سعدی تا جامی) ، تهران : ۱۳۲۹ ، ص ۳۶۴.

۲ - سیدمحمد تقی فخر داعی گیلانی ، شعر العجم ، جلد اول ، ابن سینا، تهران: ۱۳۳۵ ، ص ط (مقدمه مترجم).

۳ - ایضاً ص : ۳.

۴ - مظهر محمود خان شیرانی ، حافظ محمود شیرانی ، جلد اول مجلس ترقی ادب لاهور، ص ۴۲۸ (اردو).

۵ - ایضاً ص : ۴۲۹

۶ - ایضاً ، جلد پنجم ، ص ۱۶ - ۵۲.

۷ - احمد علی منینی، شرح یمینی ، قاهره : ۱۲۸۶ ، ص ۵۲.

۸ - شیرانی ، مقالات حافظ محمودشیرانی، جلد پنجم ، مظهر العجایب ، ص ۵۲۷-۵۷۵.

*****

استاد مظهر محمودشیرانی[1]
پاکستان

تونک: وطن استاد محمود شیرانی

در بین مراکز فرهنگی اسلامی شبه قاره هند، این افتخار برای لاهور است که بعد از تسلط هزار ساله مسلمانان توسط انگلیسی ها بعنوان ملجاء و ماوی ارزش های فرهنگی مسلمانان محسوب شده و به فضل خدا هم اکنون نیز مرکزیت خود را حفظ کرده است.

خوشا لاهور و وضع بی مثالش! خداوندا نگهدار از زوالش[2]

در عناصر فرهنگی اسلامی - عربی و ایرانی، عنصر هندی نیز در این شهر اضافه شده و بدینگونه برهمن زادگان «رمز آشنای روم و تبریز» گردیده‌اند[3]. اوج سنن هزار ساله علمی و فرهنگی این شهر را از این می‌توان حدس زد که این سلسله از ذات با برکت سید علی هجویری آغاز شد و به علامه اقبال خاتمه یافت. چون مسلمانان از این شهر به نقاط مختلف هند جلوتر رفتند، همزمان با فتوحات آنها سنن و ارزشهای فرهنگی اسلامی نیز در طول و عرض شبه قاره پخش شدند و مراکز کوچک و بزرگ علوم و فنون اسلامی در تمام هند بوجود آمدند. بعد از دویست سال دهلی جایگزین لاهور و پایتخت مملکت مسلمانان هند گردید. اما رابطه وتماس این مملکت با سر چشمه های فرهنگی ایران و آسیای مرکزی بوسیله همین شهر لاهور صورت می‌گرفت.

---

۱. نوه دکتر حافظ محمود شیرانی.

۲. با تغییر اندکی در شعر زیبای حافظ شیرازی:

خوشا شیراز و وضع بی‌مثالش خداوندا نگهدار از زوالش

۳. اشاره به این بیت شعر اقبال:

مرا بنگر که در هندوستان دیگر نمی بینی برهمن زاده ای رمز آشنای روم و تبریز است

بعد از انقراض سلطنت مسلمانان در هند، کمپانی انگـلیسی کـم کـم سلطه خود را توسعه داد ، در جنگ پلاسی ۱۷۵۷م نواب سراج الدوله حاکم بنگاله شهید شد و در میدان جنگ میران پور در سال ۱۷۷۴م، حافظ رحمت خان و در سال ۱۷۹۹م در شـهر سرینگـاتپم ، تـیپو سلطـان جـام شهـادت نوشیدند . بعد از شهادت این سه تن دیگر کسی نبود علیه تسلط انگلیسی ها ایستادگی کند و طبق قرار داد اکتبر ۱۸۰۰م نظام حاکم دکن تحت نفوذ کمپانی انگلیسی در آمد. نواب اوده علی الرغم دوستی با انگلیسی ها در سال ۱۸۰۱م استقلال محدود خود را از دست داد تا اینکه در سال ۱۸۰۳ شاه عالم آخرین تاجدار تیموریان هند حاکمیت کمپانی را پذیرفت. اما مسلمانان هند نومید نبودند و برای بازیافت قدرت سیاسی خود تلاشهای شخصی و اجتمـاعی می‌کردند. مهمترین تلاش اجتماعی به صورت نهضت جهاد شکل منظمی به خود می‌گرفت که نظریه آن برشالوده آراء وافکار شاه ولی الله و شاه عبدالعزیز نهاده شده بود و جنبه عملی آن توسط سید احمد شهید هدایت می شـد . نمونه برجسته جهد شخصی در این مورد شخص نواب امیر خان بود. نیاکان امیر خان از ناحیه سـرحـدی بـه نـام بـونیر مهـاجرت کـردند و در نـاحیه روهیلکهند در قصبه سنبهل در بخش مراد آباد سکنی گزیدند. محمد حیات خان پدر امیر خان در جنگ میران پور کتره شرکت کرد ، و بعد از شهـادت حافظ رحمت خان گوشه انزوا گرفت. دشمنی با انگلیسی ها در سرشت امیر خان بود. وی دراوائل جوانی‌برای بخت آزمایی خود ترک وطن و خانه‌نموده ، ابتدا در خدمت حکومت های نیم مستقلی درآمد و سپس با فـراهـم آوردن افرادی به گرد خویش ، قدرت بدست آورده از خود شجاعت و دلیری بخرج داده و با سپاه اندک لشکرهـای بـزرگی را شکست داد. در سـال ۱۸۰۸م بـا شهامت کامل در مقابل قشون مشترک کمپانی انگلیسی ، پیشوای مرهته ها و نظام دکن مقاومت کرد.

امیر خان از راجه و مهاراجه ها جزیه ، عشر و خراج می‌گرفت و زمانی غیر از لشکر پیاده ، یک صدهزار سوار و توپخانه سنگین نیز داشت. او در

زحمت کشی ، پخش و عطا و علو عزائم نمونه عالی بنیانگذاران سلطنت‌های قرون وسطی بود.

برای آشناشدن باهنرهای جنگ عملی سید احمد شهید هم سالها در لشکر امیر خان بود و در اواخر سال ۱۸۱۶م به خدمت شاه عبدالعزیز به دهلی برگشت. در نوامبر سال ۱۸۱۷م قرارداد آشتی بین انگلیسی ها و نواب امیر خان امضاء گردید و ریاست تونگ بوجود آمد و این قصبه مرکز راجپوتانه کنار رودخانه بناس بعنوان پایتخت ریاست (یعنی ناحیه نیم مستقلی) برگزیده شد. این در زمانی بود که بیشتر مناطق پنجاب، کشمیر و سرحد در تصرف رنجیت سنگهِ بود و خورشید تشخص اسلامی لاهور در کسوف بود. باتأسیس ریاست تونک در قرن نوزدهم میلادی به تعداد مراکز تمدن اسلامی، یعنی دهلی ، لکهنو ، حیدرآباد، رامپور، بهوپال وغیره ، یک مرکز جدیدی اضافه شد.

نواب امیر خان خودش با سواد نبود اما به تربیت دانشمندان شدیداً علاقه مند بود، وی ولیعهد خود صاحبزاده محمد وزیر خان را جهت کسب علم در خدمت شاه عبدالعزیز فرستاده بود و چون شاه تیموری هند عالمگیر دوم باجناق نواب امیر خان و شوهر خاله وزیر خان بود ، بنابراین وزیر خان در زمان تحصیل بیشتر اوقات در قلعه لال اقامت گزید.

در سال ۱۸۲۶م هنگامی که سید احمد شهید برای جهاد به طرف سرحد حرکت کرد، ابتدا همراه با قافلهٔ خود به تونک آمد و نواب امیر خان از وی استقبال کرد و باتفاق ولیعهد خود صاحبزاده وزیر خان به دست وی بیعت کرد. بعد از یک ماه اقامت در تونک سید احمد از راه سند عازم سرحد شد و تا چند سال در نواحی سرحد مشغول جهاد بود و سرانجام در همان جا به شهادت رسید. در سال ۱۸۳۴م بعد از وفات نواب امیر خان ، نواب وزیرالدوله محمد وزیر خان جانشین پدر خود گردید. زندگی محمد وزیر خان نمونه پاک دینداری بود. او صاحب علم و تألیفاتی بود . در دوران اقامتش در دهلی یک ذخیرهٔ نسخ خطی نادر را گردآوری نموده بود و آن را با

خود به تونک آورد.نواب وزیر الدوله نائب ویژه سید احمد شهید بود. او ازواج وخویشاوندان سید احمد شهید را که از مدتی در سند درمنزل پیر صاحب پگار اقامت داشتند نزد خود دعوت نمود و برای آنها یک محله جدیدی به نام قافله در تونک آباد کرد به همین مناسبت همٔه اخلاف سید احمد به لقب سادات قافله معروف هستند.

در سال ۱۸۵۷م افواج ریاست بظاهر یاغی شده و پنهانی به اشاره خود نواب برای کمک به بهادر شاه ظفر به دهلی رفتند. یک مسجدی که با فصیل لال قلعه (قلعه سرخ) ملحق است ازآن مجاهدین و یادگار مانده امروزهم به نام مسجد رساله تونک معروف است.

این امر جالب توجه است که همانطور که علامه اقبال باریاست های (ایالتهای نیم مستقل) مسلم بهوپال و حیدرآباد ، دکن روابط محکمی داشت، غالب هم با ریاست های رامپور و تونک روابط استواری داشت. غالب در مدح نواب وزیر الدوله بزبان فارسی دو قصیده گفته بود، مطلع قصیده اول این است:

ای ذات تو جامع صفت عدل و کرم را | وی بر شرف ذات تو اجماع امم را

و مطلع قصیده دیگر بقرار زیر است:

عیداضحی بسر آغاز زمستان آمد | وقت آراستن حجره و ایوان آمد

غیر از این یک نامه منظوم ۲۶بیتی بنام نواب موصوف در کلیات غالب هست که بیت اول آن این است:

گفتم بخرد بخلوت انس | کای شمع و چراغ هفت ایوان

کمتر کسانی اطلاع دارند که قصیده اردوی حکیم مومن خان ، با مطلع زیر:

یاد ایام عشرت فانی | نه وه هم هین نه وه تن آسانی

هم در مدح نواب وزیر الدوله است.

نواب وزیر الدوله در سال ۱۸۶۴م رخت از این جهان بربست و پسرش نواب محمد علی خان جانشین وی گردید.او غیر از احساسات دینی و علاقه علمی دارای علو عزم پدر بزرگ خود بود، چنانکه وی در سال ۱۸۶۷م به

ریاست یک راجه جابر حمله کرد و در نتیجه وی را از ریاست معزول و در بنارس زندانی کرد. در دوران اقامت سی ساله در بنارس به تهیه کتب و مشاغل علمی مشغول بود و یک مجموعه نسخه های خطی عالی به یادگار گذاشت. نواب ابراهیم علی خان پسر نواب محمد علی خان تا سال ۱۹۳۰م یعنی ۶۳سال حکمرانی کرد و بعد از آن تا سال ۱۹۴۷م فرزند او نواب سعادت علی خان و یکسال نیز فرزند دیگرش نواب فاروق علی خان زمام حکومت را بدست داشتند. در ماه مه سال ۱۹۴۸م ،بعد از ۱۳۱- ۱۳۰ سال تأسیس ریاست تونک هویت اسلامی خود را از دست داد و جزو ایالت متحد- راجستان هندگردید.

خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود.

- قبل ازینکه تونک ، در زمان نواب امیر خان ، پایتخت ریاست گردد، یک قصبه ای بیش نبود و از موقعی که «دارالریاست» گردید، بنیاد یک شهر جدیدی خارج از محدوده شهر قدیم نهاده شد و در جنوب آن قلعه امیر گره را بنا کردند. دیوان شمس الدین در تاریخ (فارسی) خود به نام «واقعات هفده ساله امیر و بیست ساله وزیر» (به سبک مخصوص که در هند معمول بود) می‌نویسد:

«در (سال) یک هزار و دو صد و سی و پنج (میلادی) شروع تعمیرات (بناهای) عالی و احداث باغهای فرحت بخش و مسرت آگین در قلعه امیر گره و اطراف آن و آبادی بلدهٔ نو اساس به اسم سامی خویش نامی (موسوم) بامیر گنج و مسجد جامع آن بلدهٔ اسلام آرام و کفر رنج و دیگر مساجد و مدارس آن شهر آبادانی آگنج بعمل آمد و در عرصه چهارسال باختتام رسید». (نسخه خطی صفحه ۹-۱۰)

این عمل ساختمان بناها بعداً نیز ادامه داشت. از ساختمانهای اینجا قصر زرنگار یا کاخ زرین زیبا ترین ساختمان است که با نقش ونگار طلایی بسیار زیبا آراسته شده است . راجع به جنبه اجتماعی تونک حبیب ا... خان فضائی (به اردو) می نویسد (که ترجمه فارسی آن بقرار زیر است):

اگر به محله های شهر نگاه کنیم ، بهیر، چهاونی، کالی پلتن ، قافله وغول همگی بزبان حال می گویند.

از نقش و نگار در و دیوار شکسته آثار پدید است صنادید عجم را

(واینکه) ما محل های افواجی هستیم که بهمراهی امیر الدوله آمده بودند و نشان آن قهرمانان پا شکسته ای هستیم که گردش روزگار آنها را شکسته پا اینجا نشانه است. اسلاف همان دلیران امروز هم در این محله ها آباد هستند. (دیباچه «رهنمای شکار»).

دست هائی که شمشیر را کنار گذاشتند ، اکنون قلم گرفته اند. چنانکه به تربیت و تشویق این ریاست از سراسر هند صاحبان علم وهنر در این شهر با ذوق و شوق گرد آمدند. در سال ۱۸۵۷م چون دهلی و لکهنو هر دو برباد گشتند ، منتخبان روزگار این عرائس البلاد هم در ریاست‌های مسلمان نشین پناه بردند.

بنابرگفته منشی سید احمد مرتضی « ارباب کمال دهلی و لکهنو بسب جذابیت ارزشمندی در تونک بحدی زیاد گرد آمده بودند که دارالسلام تونک آن موقع شیراز هند بنظر می آمد» (آثار مالوه ، صفحه ۱۳۷).

حقیقت اینست که محیط تونک آنقدر جذاب بود که هرکس برای کاری در اینجا اقامت می‌گزید، در همین جا ماندگار می شد و غیر از حال اجبار آن شهر را ترک نمی‌کرد. از میان مشاهیری که با توطن خود تونک را زینت بخشیدند ، از طبقه علماء و صلحا، اسامی چند تن را (به عنوان مشتی نمونه از خرواری) اینجا می آوریم:

غازی شیخ ولی محمد پهلتی ، حافظ وجیهه الدین باغ پتی، مولوی خیرالدین شیرکوئی ، مولانا حیدر علی رامپوری ، مولانا نظام الدین مانک پوری (شاگرد شاه عبدالعزیز) ،مولانا امام الدین خان ، مولانا سید علی احمد بهاری (شاگرد شاه عبدالعزیز) ، مولانا محمد حسن خان (شاگرد مفتی صدر الدین آزرده) ، حکیم امام الدین (طبیب شاهی لال قلعه دهلی) ، مولانا حکیم میر دائم علی بهاری ، مولانا محمد سورتی ازعلمای نامدار اهل

حدیث و فاضل بزرگ قرآن و حدیث)،مولانا دوست محمد کابلی،مولانا سیف الرحمن (مهاجر کابل)، مولانا عبدالرحمن چشتی دکنی ، مولانا عبدا...خان پیشاوری ، مولانا عبیدا... ادیب دکنی.

علمای معروف ذیل با تونک روابط عمیقی داشتند :

سید احمد شهید ، مولانا احمدا.. شاه مدراسی ، مفتی محمد عوض بدایونی ، مولانا نجف علی جهجری ، شیخ محمد تهانوی ، شاه ابو سعید مجددی ، نواب صدیق حسن خان قنوجی (صاحب چندین اثر فارسی مانند تذکره «شمع انجمن »)، مولانا نصیر الدین دهلوی ، میر عبد العلی سهسوانی،مولانا فضل حق خیرآبادی ، مولانا عبدالحق خیرآبادی، میرزا غالب (از شعرای بزرگ فارسی) ، مومن خان مومن ، ظهیر دهلوی ، فقیر محمد خان گویا (جد جوش ملیح آبادی)،منشی علی نظر (پدر شاعر معروف جگر مرادآبادی)، بسمل خیرآبادی، مضطر خیر آبادی ، خان بهادر سید جلال الدین حیدر (پدر نویسنده برجسته سجاد حیدر یلدرم) نیز برادر یلدرم سید نصیرالدین حیدر، سید افتخار الدین از خانواده معروف دانشوزان بنام « فقیران » لاهور ، ملک دین محمد از لاهور و پسرش سرهنگ مجید ملک روزنامه نگار سرشناس.

به این فهرست اسامی بیشتری می توان اضافه کرد.از هر دو فهرست نامبرده ، تعداد بیشتری از چهار نسل بزرگان علم و جکمت و مشاهیر شعر و ادب در تونک متولد شده و در آن محیط علمی و فرهنگی پرورش یافتند. از زمان تأسیس ریاست تونک تا انقراض حکومت مسلمان آن ، تنها از دو سه نسل اول ، اسامی تعدادی برگزیده اینجا ذکر می گردد.

حکیم سید برکات احمد ، شمس العلماء مفتی محمد عبدالله تونکی ، مولانا انوار الحق خسته، ملانا احمد علی سیماب ، حکیم سید سعید احمد اسعد،سید اصغر علی آبرو،**حافظ محمود شیرانی** ، مولانا محمد حسن خان، مولانا حیدر حسن خان (شیخ الحدیث ندوة العلماء لکهنو)، مولانا معین الدین اجمیری ، حکیم سید محمد احمد هاشمی ، پروفسیر محمد عمر

خان (دانشکده اسلامی لاهور)، مولانا عبد الرحمن (رئیس دانشکده دکن)، مولانا حکیم فضل الرحمن خان (طبیه کالج دهلی)، مولانا مشرف الدین یاس (جامعه ملیه دهلی)، مولوی محمد شعیب (مؤسس دانشکده محمدیه شعیب دهلی)، مولوی سید علی اصغر (دبیر الانشا)، شفاء الملک حکیم نظام الدین (اجمیری)، سید محمد تونکی (دانشگاه اسلامی علیگره)، مولانا سید طلحه، سید عمر حسنی، مولوی سید وقار احمد (مدیر مجله رسمی نظام، حیدرآباد دکن)، مفتی عرفان خان (ناظم شرع شریف)، مفتی محمد ایوب (قاضی شهر)، مفتی انوارالحق (مشاور اداره آموزش بهوپال)، اختر شیرانی (شاعر معروف و فرزند پروفسور شیرانی، کیف تونکی، بسمل سعیدی، ابو العرفان فضائی، محمد یوسف صدیقی (مدیر نظامت دهلی)، مفتی ولی حسن خان، حکیم ظهیر احمد برکاتی، حکیم نصیر الدین ندوی، قاضی محمد عمران خان، حکیم محمود احمد برکاتی وغیره

راجع به مقام علمی و ادبی هریکی از اینها حداقل یک کتاب می توان نوشت و درباره بعضی از اینها قبلاً کتابهایی نوشته شده است.

از میان مدارسی که در تونک خدمت علمی را انجام دادند مدرسه ناصریه، مدرسه فرقانیه و دار العلوم خلیلیه حکیم سید برکات احمد را می‌توان نام برد که اهمیت مخصوصی داشتند؛ به همین علت مشتاقان علم نه تنها از شبه قاره بلکه از افغانستان و آسیای میانه نیز برای کسب دانش به این مدارس می‌آمدند. این محصلین نه تنها شهریه‌ای نمی‌دادندبلکه کمک هزینه هم به آنها اعطا می شد.

در تونک کتابخانه های کثیری هم وجود داشت. اولین کتابخانه را نواب وزیر الدوله گرد آوری نمود که در ۱۹۵۴ به توصیه مولانا آزاد جهت کتابخانه ملی هند خریداری و از تونک به دهلی انتقال یافت.

دومین، اما ارزشمند ترین ذخیره را نواب محمد علی خان تهیه کرده که در سال ۱۸۹۵ بعد از وفات او از بنارس به تونک آورده شد و تا مدتی نزد پسر فرزانه او صاحبزاده عبدالرحیم خان بود. بعداً نواب سعادت علی خان

آنرا کتابخانه سعیدیه نام داد و آن را تحویل ریاست تونک داد. پس از سقوط حکومت نیم مستقل ریاست ، آثار خطی را از انتشارات جدا ساختند و اول در جلو خانه قصر نذر باغ انتقال داده وبالاخره در ۱۹۷۸م به مؤسسه تحقیقات عربی و فارسی درآمد و برای آن یک ساختمان بزرگ و عالی بنا شد. رضا علی عابدی از (بی بی سی)برای این مجموعه مقاله‌ای تحت عنوان «شش هزار سنگ میل» نوشته است که در کتاب او بنام «کتابخانه» است .کم کم کتابهای زیادی به این کتابخانه اضافه شد . در حال حاضر تعداد نسخه‌های خطی آن بالغ بر ۱۱ هزار نسخه می باشد و بیش از ۱۵۰۰۰ جلد کتابهای چاپی و ۵۱۰۰۰ اسناد دیگر است. از اقصی نقاط جهان برای رفع عطش طالبان علم از این چشمه زلال آب به تونک می آیند. درمیان کتابخانه های امرای ریاست مجموعه های مختار الدوله محمود خان ، دیوان شمس الدین صاحبزاده عبدا... خان نائب الریاست ، صاحبزاده محمود خان و صاحبزاده اسحاق خان قابل ذکر است. قبل از تجزیه شبه قاره کتابخانه‌های مدارس و شخصی علماء بود که بیشتر آن ها هم اکنون وجود دارد.

می‌گویند شهرها نیز بسان آدمها دارای شخصیتی هستند، اگر از این دید به تونک نگاه کنیم این شهر دارای شخصیت دینی و علمی می باشد که شیرینی شعر و ادب به آن اضافه شده است. امتزاج زیبائی جلال و جمال در سرشت آن شهر است. معمولاً علما متهم به تکبر هستند ، ولی رفتار علمای تونک بکلی مختلف است و آنها برای خوشرفتاری و خوش رویی معروف هستند.

نکته مهم اینست که خود مؤسس ریاست و مصاحبان او به واسطه ناحیه «روهیل کند» با مناطق سرحدی بونیر،سوات ، باجور وغیره تعلق داشت ، بنابر این آداب و سنن معاشرت تونک دارای اثرات نمایانی از مناطق سرحد و افغانستان بود که بهترین مظاهر آن حریت ، مساوات و سادگی بود. در تونک همیشه چون نواب وارد محفلی میشند با صدای بلند «السلام علیکم» می گفت و حضار «علیکم السلام» می گفتند. امراء و فقراء همه بر روی فرش

می نشستند و بر یک سفره باهم غذا می خوردند و دقیقاً سر وقت نماز در مساجد نماز اداء می کردند. زندگی همه آنها ساده بود.

تأثیر آداب و سنن سرحد دربعضی از مراسم ادبی و معاشرتی تونک هم هویدا بود. از جمله اثر جالبی آن بصورت «چاربیت» ظاهر گردیده است. چار بیت شعر قدیمی پشتو است. در ایالت سرحد چار بیت پشتو و هندکو بسیار معروف است. چون این نوع شعر به ناحیه روهیل کند رسید، کم کم فارسی و اردو جای پشتو را گرفت.

این نوع شعر، صنف سخن مردانه است و محتوی چهار مصراع است و در ناحیه روهیل کند، رامپور و مراد آباد مرکز آن گردید و بعداً در بهوپال و تونک هم رائج شد. بامرور زمان چار بیت، تنها شعر نماند، بلکه یک نمونه مشترک شعر، سرود و رقص گردیده بصورت مجموعه شعر و دف نوازی و رقص ختک درآمد. هر نوع موضوعی از مدح و نعت تا «واسوخت» می توان در این صنف سروده شود. در تونک غیر از چار بیت اردو، چار بیت فارسی هم امروزه می خوانند. چند سال پیش (بی بی سی) طی نشریات اردوبرنامه معرفی چاربیت را در نوارهای مختلف اجرا کرده بود که درمیان آن، چاربیت تونک بهترین چار بیت بود.

دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب که جشن صد و بیست و پنجمین سال تأسیس آن برگزار شده از نظر علمی و تدریس زبانهای شرقی یکی قدیم ترین مراکز علمی و فرهنگی پاکستان می باشد.

در سال ۱۸۴۹م کمپانی هند شرقی، پنجاب را به تصرف خود در آورد و در سال ۱۸۵۸م شبه قاره مستقیماً تحت تسلط تاج بریتانیا قرار گرفت. چون در سال ۱۸۶۴م دکتر لائتنر به ریاست دانشکده دولتی مأمور گردید تلاش های مداومی در جهت برپایی مرکز علوم شرقی در لاهور بعمل آمد. در سال ۱۸۶۵م انجمن پنجاب بنا نهاده شد و برای تاسیس دانشگاه خاورشناسی طرحی را تهیه کردند. در نتیجه در سال ۱۸۷۰م مدرسهٔ خاورشناسی بوجود آمد و در سال ۱۸۷۲ آن را دانشکده خاورشناسی نامیدند. تأسیس این

دانشکده در لاهور موجب احیای میراث نیاکان شد و همراه با سنن فرهنگی اسلامی هندی آمیزش اثرات فرهنگی غربی آغاز شد و این قوام سه آتشه شد.

این امر جالبی است که سه تن از اساتید دانشکده خاورشناسی لاهور از سرزمین تونک بودند که در ضمن کارهای خدمات ، تدریس نیز انجام می داده اند. اولین آنها شمس العلما مفتی محمد عبدا... تونکی استاد و زمانی رئیس بخش عربی بود و در سال ۱۹۰۲م بادریافت لقب «شمس العلماء» حایز شد و پس از ۳۴ سال تدریس در سال ۱۹۱۷م از شغل خود باز نشسته شد.وی پس از چند سال تدریس در دارالعلوم ندوه و کلکته به بهوپال رفت و در همانجا در هفتم نوامبر سال ۱۹۲۰ به عارضه قلب فوت کرد.(تاریخ دانشکده خاورشناسی تألیف دکتر غلام حسین). بقول حکیم احمد شجاع: «مفتی محمد عبدا... تونکی عالم بزرگ فقه اسلامی بود. در نزاعهای شرعی و حقوق اسلامی فتاوی وی سند غیر قابل تردیدی به حساب می آمد. او خیلی کم حرف بود ولی هرچه از دهانش بیرون می آمد حکم برهان قاطع را داشت».

(اقامت اقبال در لاهورمجله« نقوش» بابت دسمبر ۱۹۷۷م)

علامه اقبال به آقای مفتی احترام زیادی می‌گذاشت و می گفت که «این جسم ناتوان بقدری ذخیره علم و فضل می باشد که مثل «دریا را در کوزه کردن» به آن صادق است. (چیلسی لاهور «نقوش» بابت ژانویه ۱۹۶۶).

دومین استاد ، مولوی سید طلحه حسنی بود که به «قافله سادات تونک» تعلق داشت . در سال ۱۹۱۴ استاد بخش عربی این دانشکده شد. بقول سید ابوالحسن ندوی او امام صرف ونحو بود. غیر از اشعار شعرای معروف فارسی و اردو هزارها بیت شعرای مسلم الثبوت جاهلی و اسلامی حفظ داشت و ماهرعلوم بلاغت و معانی بیان عربی بود و به اعجاز قرآن کمتر کسانی در شبه‌قاره هند دارای مطالعه عمیق و بلندی مثل او هستند.

غیر از اصول و فقه وکلام در فلسفه و منطق نیز تبحر کاملی داشت. بعد از فراغت از تحصیل فقط در ظرف ۴ ماه قرآن را حفظ کرد.

«چراغهای قدیم » مولانا سید طلحه هیچ آثاری به اندازه علمیت خود

یادگار نگذاشت. او فرهنگ عربی - انگلیسی دبلیو تی وورتابیت را به اردو ترجمه کرد که در آغاز آن یک مقدمه فاضلانه از وی است. غیر از این یک مسوده نیم تمامی از کتاب فاضلانه عربی او درباره تمدن و فرهنگ و زندگی علمی عصر صحابه موجود است که هنوز بچاپ نرسیده است. سید طلحه در سال ۱۹۴۲م دانشکده را ترک کرده به سرزمین خود یعنی تونک رفت و در سال ۱۹۴۸م از تونک به کراچی مهاجرت نمود و در ۲۵ سپتامبر ۱۹۷۰م در همانجا درگذشت.

سومین استاد دانشکده خاورشناسی **حافظ محمود شیرانی** بود که از همین دانشکده امتحان منشی فاضل فارسی راگذراند. (که شرح حال و آثارش جداگانه در همین شماره آمده است).

بقول استاد دکتر تنویر احمد علوی از لحاظ فرهنگی اسلامی در هند، تونک «آخرین ترکش خدنگ» ما بود. استاد در جشن افتتاح اداره تحقیقات عربی و فارسی تونک، قصیده‌ای به زبان فارسی در مدح تونک به عنوان «آتش کاروان» خوانده بود و طی آن بادقت تمام مظاهر سنن آن شهر را به روش هنرمندانه بررسی و تحقیق، بیان کرده بود. نظر به جذابیت محتوای آن متن آن شعر فارسی اینجا نقل می گردد.

استاد دکتر تنویر احمد علوی

آتش کاروان

[به مناسبت جشن افتتاح اداره تحقیقات عربی و فارسی، تونک (راجستان) سروده شد]

تونک آن منزل وفاکیشان — تونک آن رهگذار دل ریشان
داستانی ز رفتگان مانده — آتشی چون ز کاروان مانده
هر بهیری و بنگهی کین جاست — یادگاری ز ترک تازی هاست
بی نیاز زمام و راحله ها — چون جرس هم نورد قافله ها
تیغ داران شهید ناز این جا — غازیان را صف نماز این جا

سخن از درد و داغ ها دارد　　هم بدستش چراغ ها دارد
گوهری چون بحلقهٔ گرداب　　همچو شمعی به سایهٔ محراب
نقش فرد ای برجبین دارد　　ید بیضا در آستین دارد

*

تونک آن شهر شیشه و سندان　　تونک آن مرکز هنرمندان
چون گل لاله داغ سامانی　　همچو صبحی به چاک دامانی
سازو برگ دل‌فگاری هست　　دست گل خوردهٔ بهاری هست
جسن برگ گلی به طنبازی　　کان ، بریشم کنند نمدسازی
ساده کارش ، به دست پرکاری　　بگریبان نهفته زناری !
نقش نازی به «کامرانی ها»　　حسن لطفی به «جامدانی ها»
همچو شبنم به شیشهٔ سمنی　　چون نگاری بگوشهٔ چمنی
چون عروسی به جلوه سامانی　　چون گل تر به پاک دامانی

*

تونک آن بزم خوش کلامانان [1]　　خوش نگاهان و گل بدامانان ،
فکر و فن را چو مردم دیده　　آگهی را عیار سنجیده
شعر و افسانه را روایت ها　　نقد و تحقیق را درایت ها
به عبارت ، چنان اشاراتی　　به اشارت ، چنان عباراتی
هم بصورت در دبستانی　　هم به معنی دلیل و برهانی
به لطافت ، چو شیشهٔ عسلی　　به صفا ، چون سفینهٔ غزلی
همچو شاخ گل از سمن زاری　　عندلیبی است از چمن زاری
به خس آشیان حضر کرده　　هم بدوش صبا سفر کرده

*

چار بیتی که حرف و افسونست　　ضرب فرهاد و رقص مجنونست
چون مصافی به تیغ و میدانی　　چون طوافی بکوی جانانی
همچو دستان سرا خوش آهنگی　　پای کوبان به ضرب مه چنگی

---

۱. کذا.

نغمه خوانان بجوش و مستی ها
دف نوازان به تیز دستی ها

ساز بردوش همچو موج روان
همچو گرداب شعلهٔ پیچان

چون حریفان مست می آیند
تیغ و خنجر ، بدست می آیند

شعرها ، شکوه ها ،شکایت ها
شکرها ،لطف ها ، حکایت ها

شعله ها همچو جام می رقصند
تیغها بی نیام می رقصند

❊

به «سنهری محل» چو می آئی
آن شبستان حسن و زیبائی

چون بهشتی بنخواب می بینی
از رخ ماهتاب گل چینی

چون گریبان غنچه خوش رنگی
همچو سازی به حسن آهنگی

هم به ترصیع چون بدخشانی
همچو ماه مبین درخشانی

همچو شاخ گلی به تزئینی
همچو موج گهر خوش آئینی

همچو روی نگار خوش تابی
چون در آئینه عکس مهتابی

سقف و محراب زرنگار اینجا
هست افسانهٔ بهار اینجا

چه قدر نقش دل نشینی هست
همچو فردوس بر زمینی هست

❊

به «جلو خانه» چون گذر داری
هم به لوح و قلم نظر داری

کان بالاخر اداره‌ای شده است
دیده ها را اشاره‌ای شده است

شرر جان بخاک او زنده
داغ دل همچو ماه تابنده

حرف شیرین ز علم و فن اینجا
صد چراغی ز انجمن اینجا

همچو شهری خجسته آئینی
صد کتاب و ورق به تزئینی

صفحه ها همچو نور ایمانی
نقش ها چون حدیث و قرآنی

حکمت و شعر را خزینه درو
قدر و معیار را سفینه درو

چون سرایی ز حسن انجمنی
تا به ایران می رود سخنی

❊❊❊❊❊

ادب امروز ایران

اشاره:

انقلاب توانمند اسلامی ایران، تقریباً دو دهه غرور آفرین خود را پشت سرگذاشته است. اینک فرصت آن فرا رسیده است که نگاهی به عملکرد فرهنگی - هنری آن، بویژه در زمینه ادبیات، داشته باشیم.

ادبیات انقلاب باهویت اسلامی خود، به مرحله ای از بلوغ رسیده است که بتوان جلوه های برجستهٔ آن را نظاره کرد و ضعف ها و نقصان هایش را، منتقدانه بررسی نمود.

امید است که منتقدان و صاحب نظران مسلمان، آثار هنری و ادبی به جا مانده در این دو دهه را ارزیابی کنند، تا بادرک وشناخت ضعف ها ونقاط قوت، در دهه سوم، در آینده، میراث ارزشمندی به نسل نوپای فردا هدیه شود.

شایان یاد آوری است که قصه نویسی پس از انقلاب، در دهه اول آهنگ حرکت کند تری داشته، در دهه دوم شاهد رشد و شکوفائی کمی و کیفی آن بوده ایم. بی شک باید منتظر بود تا قصه نویسان نسل بعد، با اندوخته های فراوان دو دهه پیش از خود، آثاری جهانی خلق کنند.

آنچه در این بخش می آید، گزیده ای از بهترین داستانهای دهه اول انقلاب اسلامی ایران است. در شماره پیشین به معرفی یکی از این چهره های برجسته، فیروز زنوزی جلالی، پرداختیم؛ در این شماره دو چهرهٔ برجسته دیگر یعنی خانم راضیه تجار و آقای حمید گروگان را معرفی می کنیم. این دو از نویسندگان خوب و صمیمی ادبیات معاصر ایران هستند.

خانم راضیه تجار، در سال ۱۳۲۶ در تهران متولد شد و با اخذ لیسانس در رشته روان شناسی به استخدام آموزش و پرورش درآمد.

وی از سالها قبل در کنار تدریس و خانه‌داری، به کار نویسندگی مشغول است. آثارش عموماً در محلات « بانوان »،«زن روز»،« سروش» و « گاهنامه» به چاپ رسیده است.در این شماره یکی از قصه های خوب ایشان به نام «هفت بند» معرفی می‌شود.

آقای حمید گروگان متولد ۱۳۳۰ است. قبل از انقلاب مدتی معلم و کتابدار بود و پس از انقلاب در روزنامه جمهوری اسلامی، گروه کودک صدا وسیما، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، وامور تربیتی آموزش و پرورش مشغول بکار بود.

تاکنون بیش از بیست کتاب که بیشتر قصه های کودکان و نوجوانان می باشند، از او به چاپ رسیده است. در این شماره یک نمونه از آثار وی به نامه «آقا مهربان» تقدیم می گردد.

«دفتر دانش»

راضیه تجار
ایران

هفت بند

بر لبهٔ بام ایستاده ام. پیچکها فواره وار بالا آمده اند و عطری گس و رخوت آور، از فواره های گردان به اطراف پاشیده می شود. روی پیراهنم، دو شاه توت سرخ گلدوزی شده، و پروانه ای که گیج و حیرت زده، بال برهم می‌کوبد و نمی داند که از کدامین سو برود.

کفشهایم آن پائین است. هیچکس نیست که کمک کند تا راه آمده را برگردم. تاکستان، مثل یک سبو، مست مست، زیر نور بهار لمیده – و من به تبلوری فکر می کنم که شاخه های نازک تاکها در خود دارند.

پله های پشت بام، کاهگلی است. پله ها فرو ریخته اند؛ حتی یکی – دو تا از آنها نیست (مثل کابوسی که شبهایم را سیاه می کند)؛ اما من، با همه ترسی که از افتادن دارم، این پله ها را آمده ام، به این امید که غروب را ببینم؛ غروبی که در بغل سبز بهار و روی شاخه های همیشه مست تاکستان اتفاق می‌افتد؛ شاخه هایی که از رنجی پنهانی، در هق هقی خفیف می لرزند...

بر لبهٔ بام ایستاده ام که می آیی.

مرد کوچه ها و جاده ها و گذرگاهها؛ با پیراهنی به رنگ خاک و کلاهی که نور خورشید از انزوا بیرونش کشیده . مثل همیشه ، جعبهٔ جادویت همراهت است. خودت به آن می گویی «چشم شوم من».

ساکت می ایستی و نگاه می کنی و من حس می کنم که زیرنگاهی که سرد است و سنگین ، مثل یک تکه سرب خم می شوم . نمی دانم چرا به خودت زحمت داده ای تا برای گفتگو بیایی.

پله هایی که شکسته اند ، پله هایی که کاهگلی اند و برای بالا آمدن به زحمتت می اندازند ، پله هایی که ترا از اوج دور می کنند و در سیمایت غروری لطمه خورده را به تصویر می کشانند ، چرا ، چرا مانع نشدند که نیایی و غرورت را به خواهشی نفروشی ؟

سیر سیرکی به ناله می خواند و اولین ستاره، لرزان و شفاف ، از آبی بلند می چکد. پشت دستم نمناک می شود.

-گریه می کنی ؟

تو می پرسی و یا خودم از خودم ؟

نه ؛ دلم نمی خواهد گریه کنم . مثل ستاره ای که به خاک بیفتد ، دوست ندارم سقوطم را ببینی ، و نه حتی سقوط تو را من ، اما اگر بنا باشد یکی از ما دو تن ، بشکند ، دوست دارم آن یکی ، من باشم.

- چرا تو ؟

فکرم را شنیدی ؟ بلند گفتم که شنیدی و یا این همه شفاف شده ام که راحت می خوانی ام؟

روی زمین می نشینی . یک زانو را تا می کنی و زانوی دیگر را می‌شکنی. چو بدستی کهنه در دستت است ؛ همان که همسفر همه سفرهایت است.

رو به تو چرخیده ام.

با اینکه دوست دارم آخرین رگه های نور را ببینم ، که چون شاخهای

گوزن ، بلند و طلایی ،چگونه با تاریکی می جنگند، اما نمی خواهم فکر کنی که از تو رو بر گردانده ام .

صدایت را می شنوم ؛ مثل صدای باد در نیزار، لخت است و غمگین .

– برای آخرین بار است . این سفر را که رفتم ، دیگر تمام می شود؛ سفرهایم تمام می شود و... و ماندنم ، آغاز . فقط همین یک بار !

به تو نمی آید که خواهش کنی. هرگز در مقدمهٔ هیچ رفتنی ، نخواسته ای که بدانی چگونه فکر می کنم ؛ اما این بار نمی دانم چه اصراری داری که رضایتم را بشنوی.

می دانم که دروغ می گویی. تو ، راز ماندن را نمی دانی .تو مثل بادی؛ اگر بمانی ، دیگر نیستی. همه اینها را می دانم ؛ اما این «بهار»... حداقل این «بهار»...

تاکستان مست است. تاریکی ، شانه هایش را پوشانده. حتی اگر گریه هم کند ، در خودش است.

چو بدستی ات را به طرفم دراز می کنی.

– نگاه کن ! این ، آخرین نشانه ای است که گذاشتم . وقتی که برگردم ، می اندازمش دور... و یا برای یادگاری ، بالای طاقچه و یا هر جا... هر جا که تو دوست داشته باشی...

پرنده ای جدا مانده از دسته اش ، به شتاب بال می زند. بغض گلویم را می فشارد.

– نه ! تو نباید از من بخواهی ! من هم نمی توانم از خودم بخواهم.کسی در من نشسته ؛ بق کرده و عبوس ؛ لج کرده و تلخ. چگونه جوابش کنم ؟ دوست دارم پلی بزنم ؛ با حرفهایم پلی بزنم،تا بر این دره‌ای که بینمان فاصله انداخته، خطی بکشم. صدایم را که لرزان و محو است ، می شنوم:

جوابت تکانم می دهد :

– بله ؛ اما دوست دارم که تو بخواهی.

باد موهایت را پریشان می کند. رشته های سفید ، سیاهیها را هاشور

می‌زنند. چه زود سیاه موهایت رنگ باختند و سپیده را ندا دادند.

چو بدستی ات را به طرفم دراز می کنی.

– قول می دهم ، این آخرین سفر باشد. وقتی که برگردم ، هنوز بهار تمام نشده. فرصت زیاد است. با هم ، تمام کوچه باغها را می گردیم ؛ تمام شهرها را ، و تمام جاهایی راکه فرصت نکردیم ببینیم ؛ قول می دهم!

تنها لبه کلاهت روشن است ، و صورت و شانه هایت محو و تاریک . صدایت معصومانه ،غمگین است. باید چیزی بگویم . فراتر از خودم می آیم. باید قبول کنم: این بهار هم بی تو ؛ این بهار هم با دغدغه ؛ این بهار هم با بیم و امید.

چوبدستی را بر نمی دارم. می دانم بازهم آن را از من خواهی گرفت: یک سفر دیگر ، یک مأموریت دیگر ، یک...

بلند می شوم ، و تو هم...

ستاره ها زیاد شده اند. هوا مثل شیشه شفاف است و برنده.

آن قدر نگاهم می کنی که تا بگویم «بله» . می خندی ، و من به خنده ات دل می بندم؛ هر چند که در همهٔ وجودم برگ ریزان است.

□

جلد سبز «قرآن »، بهار را در بی تو بودن ، به یادم می آورد. کاسهٔ آب را کـه پشت سرت می‌پاشم ، صورتم نمناک می شود. بر کاسهٔ آرد، جای انگشتانت فرو رفته اند.

در خم جاده که می پیچی ، به چار چوب در تکیه می دهم.

چشمهای مهربان «ننه رقیه» ، به رویم می خندد:

– پیر شوی دختر ! همین که راهی اش کردی ، نشان دادی که شیرزنی . وقتی که همه برگردند، او هم می آید. یا .. شاید کمی جلوتر... مثل همیشه : خودش ، تک و تنها ... مثل همیشه ، پرچمدار...

برای اینکه گوشه های لبم نپرد، لبم را می گزم؛ آن قدر که مزهٔ خون حس کنم.

– درست است مادر ؛ ولی نه مثل همیشه...

هر دو به داخل خانه بر می گردیم . همه جا بوی غربت دارد. پشت پنجره که می روم ، جاده را می بینم که سیاه است . کسی می گوید:« حتی اگر هم نخواهی ، می روم ؛ اما دوست دارم که بخواهی .»

و من ، خواستم . و یا بهتر است بگویم ، وادار شدم که بخواهم . و حالا...

□

روزنامه را باز می کنم.

بهار در کناره های «اروند رود » چگونه است ؟ حتماً کلاهی که بر سر نیزه ای نشسته ، غمگین ترین لاله دشتهاست.

سعی می کنم خودم را ، چون دانه ای که با باد سفر می کند ، آنجا بیندازم ؛ در رطوبت خاک بنشینم ؛ پوست بشکافم ؛ ریشه ببندم ؛ ببالم ؛ ناطور شوم ؛ و وقتی برای زمزمهٔ مجروحین آب می شوم ، تو را هم پیدا کنم.

دوربین به دست ، غمگین ، با چوبدستی ای که به کمربندت بسته ای، ژولیده ، خاک آلوده ، خسته و مشغول . دستم را دراز می کنم و یک قدح آب به تو می دهم.

اول نمی نوشی . دستم را رد می کنی. مرا نمی شناسی ، حتی خودت را هم. اصرار که می کنم، آب را می گیری . لبی تر می کنی و بقیه را به خاک می‌افشانی.

بیدار می شوم. صورتم خیس است. ننه رقیه رو به رویم است.

– خیر باشد ننه ! داشتی خواب می دیدی . با خودت حرف می زدی !

روزنامه روی زمین افتاده . همان طور که روی صندلی نشسته بوده ام، خوابم برده است. پنجه های پایم یخ کرده اند ؛ تمام تنم هم . بهار ، بی تو زمستان است. کجا به شکار گلهای سرخ ، در کمینی ؟

□

این روزها ، زیاد، به رادیو گوش می دهم. به تصاویر تلویزیون زل می‌زنم؛

روزنامه را با عجله ورق می زنم ؛ اما هیچ جا ، نشانه ای نمی یابم.

به پشت بام می روم. رو به رویم تاکستان است: سبز سبز. تاکستان دارها، جویها را گودتر می کنند و به انتظار پر شدن آنها از آب ، لا روبی شان می‌کنند.

در زیر نور نیم روز ، بقچه باز می کنند. نانی و پنیری ، و اگر داشته باشند گردویی ، و بعد مشتی آب قنات - که زلال است و زلال.

گرده که به خاک می زنند، بیشتر به یادم می آیی . آیا تو هم بر خاک افتاده ای ؟ به کمین لحظه ای ؛ برای شکار یک دم ؟ به شکار مرگ می روی و یا به شکار یاد آنهایی که به شکار مرگ رفته اند ، تا از درهٔ گل سرخ ، خوشبوترین گلها را بچینی ؟!

□

هیچ جا خبری از تو نمی دهد. «ننه رقیه» برایم چای می آورد؛ با کلوچه هایی که طعم کره دارند. اگر او هم نبود؟...

رو به رویم می نشیند و با دستهای حنا گرفته اش ، آتش قلیان را جا به جا می کند. آتش سرخ سرخ ، دمی رخ می نماید و بعد زیر لایه ای از خاکستر پنهان می شود ؛ مثل ماهی در محاق :

می گویم ؛ ننه ، انتظار چه مزه ای دارد ؟

سری می جنباند؛ که یعنی : صبر !

- از وقتی که اینجا آمدیم - به این گوشه دور و پرت - چند سفر ما را گذاشته و رفته ؟

دلداری ام می دهد :

سرش سلامت مادر ؛ بر می گردد !

خاموشی باغ را صدای سیر سیرکها در هم می ریزند . هوا مهتابی است سرچشمه کجاست ؟ اگر می توانستم پرواز کنم!

صدای قل قل قلیان ننه رقیه ، ترنم دلپذیری دارد ؛ اما من...

دلم شور می زند. دو هفته ای گذشته . به نبودنت عادت کرده ام ؛ به

ندیدنت هم ؛ اما امشب چیزی روحم را می کاود ؛ چیزی که مثل همیشه نیست.

به اطاقت می روم. به لباسها ، به وسایل کارت ، به کتابهایت نگاه می‌کنم. نگاه می کنم و فکر می کنم. خاطرهٔ هر سفر ، در هر گوشه و کنار هست. تو ، چون باد ،نمی مانی ؛ و من ، نیمهٔ خاموشی هستم که خود سکوتم.

می نشینم به تماشایت ، وقتی که پرواز را شروع می کنی . با رفتنت، حدیث رهایی را می شنوم ؛ اما... اما این بار خسته ام ، ملتهبم ، تب زده‌ام و پریشان.

عکسها را درهم می ریزم؛دهها و صدها عکس ... خاطرات سفر شمال، جنوب ، شرق ، غرب...

– پس من کجایم؟

– تو در همه جایی. در متن همه عکسها؛ در حاشیه هرکدامشان !اگر نگاه کنی ، خودت را می بینی.

صدایت ملایم است ؛ صدایت مثل همیشه ، خوابم می کند.

چوبدستی ات را بر می دارم. چرا این بار آن را نبردی ؟ هفت بند دارد؛ هر بند، یادگاری از یک سفر ... مثل یک نی ، به داخلش می توان دمید؛ از درونش می توان خواند... و از هر بندش ، می توان شنید.

بند اول : تازه به هم رسیده بودیم. می خواستم عکس خودم را ، بر گستردهٔ چشمه ای که از درونت می جوشید ، پیدا کنم . آن قدر خم شدم که خودم را یافتم . قدح پربود؛ به من خندید.

گفتم :« با تو می آیم.»

گفتی :« سفر خوش است ، اگر با یاد دوست باشد. امید دوباره برگشتن ، معنایش می دهد.»

□

اولین نشانه را بر چوب زدی. عکسها برایم حدیث راه گفتند: البرز کشیده و مغرور ،پلنگی زخمی اما نه افتاده ؛ جنگل ، که باغ هزاران هزاران

درخت بود و بوی گلهایی گمنام که در متن هر عکس ، آتش بـازی رنگـینی ساخته بودند.

سرسبزی و برکت و ایثار شمال ، باتو آمده بود ؛که می گفتی : از هر سفر باید توشه ای آورد.

بند دوم : سفر به کویر بود ؛ به خستگی و تشنگی ؛ به رنج و کوشش ؛ به عطش و نیاز رسیدن به آب ، سفر به گرمایی که بخار می کند و اراده را اگر استوار نباشد، ذوب ...؛ سفر به مرز مقاومت و پایمردی و به شنهای روانی که راز یک جا نماندن را می دانند ؛ هرچند کـه سـراب و آب را در همسـایگی دارند.

بند سوم : از کناره های جنوب ، از دریای بی موج و خاموش برگشتی ؛ از پیش پابرهنه هایی که بر بستری از نی می خوابند، خرما می خورند ، حصیر می بافند و با گاوی یا بـزی مـریض ، هـمسفره مـی شـوند. از رخـوت ، از خوابزدگی ، از امیدی که بارانش نیست ، و از دهان خشک چاههای آب گفتی ؛ اما... تو نگفتی ؛ تو خاموش نگاهم کردی ؛ عکسهایت گفتند.

بعد از این سفر بود که اولین تارهای سفید را در موهایت دیدم.

بند چهارم : به زیارت رفتی. عکسهایت شکست نور بود بر آینه کاریها؛ حدیث عشق بودبر ضریح طلایی ؛ تبلور نور بود و ایمان بربلندی گنبدی که چون دلی طپنده ، حس زنده بودن داشت. کبوترهایی که بال گشوده بـودند؛ پرنده هایی که آب می نوشیدند؛ کبوترهایی که غـمگین بـودند؛ عکسـی از زائران ، با دستهایی همه نیاز ، با چشمهایی پر از التماس ، با لبهای آماس کرده از دعا و تو ، چه کوچک شده بودی ؛ کوچک به حد یک قطره! و در گوشه ای ، دستها را در هم قفل کرده بودی ، شانه را به دیوار زده بودی و در خود بودی و متفکر.

بند پنجم و ششم : تصاویری که آوردی ، همه مات بودند و سوخته و یا خالی از هر آنچه که بگویند از کجا آمده ای ؛ چون حدقهٔ خالی چشمی . هرگز نگفتی که کجا بودی و بر توچه رفت... تنها خطی نیمه تمام ، با عجله، بر پشت

سوخته های فیلمها نوشتی :« آن را که خبر شد ، خبری باز نیاورد.»

و بند هفتم...؟

این ساز عشق است ؛کجا بگذارمش؟

ننه رقیه در را باز می کند. ننه ، نصیحتم می کند :

– اگر بخوابی ، بهتر می توانی از فکرش دربیایی.

او هم حس می کند که چون همیشه نیستم ؛ اما راه حلش درست در نمی‌آید.

تا صبح ، خواب از من دور است و فکرت با من.

□

وقتی که منور می زنند؛

وقتی که خمپاره می آید ؛

وقتی که بمباران است ؛

وقتی که گلوله ها نفس نفس می زنند؛

وقتی که رود سرخ می بینی ، پرهای گل می بینی ، مغز و رگ و پی می بینی... وقتی که فواره های گردان خون می بینی... تو ثبت می کنی؛ کلید می‌زنی و ضبط می کنی ؛ خونسرد و با دقت ؛ مثل یک جراح ، بی احساس . ظاهراً بی احساس ، اما وقتی دور تر رفتی ، وقتی که در سنگر پناه گرفتی ، حتماً گریه می‌کنی! می دانم گریه می کنی!

□

بالای بام نشسته ام . از دور ، از خیلی دور ، گرد و غباری بلند است:

نقطه ای سیاه که جلو می آید ؛ می لرزد و پیش می آید. با دقت نگاه می کنم. می‌توانم حدس بزنم که کیست. محو و لرزان ، مثل تکه های غبار زدهٔ یک رؤیا.

نامه رسان است ، با ماشین ژیان قراضه اش . قلبم می لرزد. آن قدر نگاهش می کنم تا خانه را دور بزند و ماشین از صدا بیفتد. بعد به تاکستان خیره می شوم؛ به انگورهایی که هنوز نیامده اند ، اما صدای پایشان در راه است ؛ به برج نوری که به بلندی قامت سپیدارهاست ، و به روح تو که در قالبی

تنگ نمی گنجد.

این بهار هم بی تو ! باز ملال دوری ات است و این امید که از این سفر ، حدیثی نو بیاوری.

ننه رقیه صدایم می زند. خودم را به نشنیدن می زنم. باد ، بوی نم با خود می آورد. ننه ، باز صدایم می زند. پله ها شکسته اند. بارها گفته که می‌ترسد از این پله ها بالا بیاید.

می خواهم از جا بلندشوم ، اما نمی توانم . چیزی در درونم شکسته که هر حرکتی به رنجم می کشد ؛ چیزی که اعتماد به نفسم را هم به ویرانی می‌برد.

به پشت ، روی بام دراز می کشم. چشمهایم را می بندم . لبهایم می‌لرزند. سردم است. چشمهایم را با دست می پوشانم و بعد گوشهایم را.

ننه رقیه می آید. صدایم می زند ؛ آن قدر که نگاهش کنم. رنگش مثل چلوار سفید است. بر این پوست سفید ، دو خط عمیق بر کنار لبها چین انداخته‌اند. لبهایش خشک شده ؛ شاید چون از پله ها بالا آمده.

می پرسم :« خسته شدی؟»

پاکتی را به طرفم دراز می کند. دستش می لرزد؛ بینهایت می لرزد. از جا می پرم . نامه را باز می کنم. وقتی که می خوانم ، باور نمی کنم. برای همین ، بارها و بارها می خوانمش. ننه رقیه ، خیره به چشمهایم است.

خبر کوتاه است:« دیگر نمی آیی.» خمپاره ای که به زمین افتاده ، به جای گل ، به جای خاک و خاشاک ،به جای هرچه که مرگش نمی توانست فاجعه باشد ، تو را برداشته و به اوج کشانده.

کاغذ را تا می کنم و بعد به زمین می اندازم. ننه خم می شود و آن را بر می دارد. به صورتش می گذاردش و های های گریه می کند.

سبو خالی است. تاکستان نه مست است و نه مغرور . تنها شانه های من است که تکان می خورد.

هزار هزار شاخهٔ سبز ، التماس دعا دارند.

*****

حمید گروگان
ایران

آقای مهربان!

آن روز صبح وقتی پا به حیاط مدرسه گذاشتم، طبق معمول به کلاس دویدم و کیفم را روی نیمکت پرت کردم و با عجله به حیاط برگشتم - کار هرروزمان بود - و چه ذوقی داشتیم که صبحها تا زنگ به صدا دربیاید، با بچه‌ها یارکشی کنیم و به تقلید از فیلمهای مضحکی که آن روزها تلویزیون به خوردمان می داد، بزن بزن سرخپوستی راه بیندازیم.

محوطهٔ شرقی حیاط مدرسه، مناسبترین محلی بود که می توانستیم از سروکول هم بالا برویم و در مواقع خطر، خودمان را از چشمهای تیزبین آقای ناظم دورکنیم. محوطهٔ شرقی حیاط مدرسه، خاکی بود و به نظرمان صحرایی خشک و بی آب و علف را می مانست که خاطرهٔ فیلمهای سرخپوستی را در ذهنمان تداعی می کرد!

در خیالمان پستی و بلندیهای کوچک این محوطهٔ خاکی، آنچنان نقش مهمی در جنگ و گریزهایمان داشت که هر گروه سعی می کرد در لحظات نخستین، بهترین مناطق سوق الجیشی را به تصرف خود در آورد و در یک فرصت استثنایی گروه متخاصم را تار و مار کنند:

داشتیم یارکشی می کردیم که چشممان به جواد - پسر آقای مهربان،

یعنی پسر معلممان - افتاد که برای اولین بار پا به صحنه گذاشته بود و می‌خواست در جنگ آن روز شرکت داشته باشد. ولی مگر ما راضی می شدیم هر تازه واردی را که اطلاع چندانی از جنگ و گریز ندارد، در جمع خودمان بپذیریم ؟ ما برای خودمان حساب و کتابی داشتیم ، قانون داشتیم ، هر کسی که نمی توانست سرش را بیندازد جلو و بگوید :« ما هم هستیم.»

شرایط ما اگرچه شرایط دشواری نبود. ولی به هر حال برای خودش چیزی بود. مثلاً می گفتیم که طرف باید بچه ننه نباشد ؛ با معرفت باشد ؛ پیش آقای ناظم و مدیر و معلم لاپُرتمان[1] ندهد و از همه مهمتر اینکه از بزن بزن چیزی سرش بشود و بفهمد که چطور باید اسیر گرفت و چطور وقت تیر اندازی دشمن ، جا خالی داد و اگر هم تیر خورد ، بلد باشد درست بمیرد و چاخانی خودش را شُل نکند ! البته حق هم داشتیم کمی سخت بگیریم، چون یک دفعه یکی از همین تازه واردها قسم خورده بود که بلد است و ما هم نقش نگهبان قلعه را به او دادیم ؛ولی حالمان گرفته شد. همین که دشمن از پشت سر به او نزدیک شد و ناگهان او را نقش زمین کرد، بجای اینکه از خودش دفاع بکند ، بلند شده بود و خودش را می تکاند و می گفت :« قبول نیس آقا ، قبول نیس ! بی هوا حمله کرده ...» و آن وقت بچه ها کلی خندیده بودن و بازیمان پاک یخ شده بود.

این بود که پشت دستمان را داغ کرده بودیم که دیگر هر کسی را وارد گود نکنیم و همیشه با همان ده پانزده نفری که از میان کلاس خودمان یعنی پنجمی ها و چند نفری از ششمی های دبستان جور کرده بودیم ، سروته قضیه را بهم بیاوریم. ولی نمی دانم چرا آن روز وقتی جواد با حالت سرما خوردگی پیش آمد و گفت که می خواهد نقش بگیرد، هم من و هم بقیهٔ بچه ها کوتاه آمدیم و باکمی دلخوری پذیرفتیم که نقش جادو گر قبیله را بعهده بگیرد. این نقش را از آن جهت به او دادیم که اولاً رنگ پوستش کمی تیره بود و ثانیاً فکر می‌کردیم جادوگر کار مهمی انجام نمی دهد ، بلک فقط در یکی دو صحنه

۱. راپرت، گزارش.

ظاهر می شود و بعد از اینکه کمی دور خودش چرخید و آوازهایی نامفهوم خواند ، کارش تمام می شود.

به همین خیال ، بازی شروع شد. بلافاصله سر دستهٔ هر گروه برای جنگاوران خودش جایی را مشخص کرد و فریادها درهم آمیخت. تیرهای خیالی در زه کمانها قرار گرفت و گرد و خاک به هوا رفت و شور و التهاب جنگ ، کم کم اوج گرفت. چند دقیقه ای بیش نگذشته بود که قبیلهٔ ما پرچم سفیدش را که تکه پارچهٔ کثیفی بیش نبود ، بالا آورد و از صحنه کنار کشید تا به اصطلاح جلسهٔ شور تشکیل دهد. در اینجا بود که جواد ــ جادوگر قبیله ــ در حالی که چند شاخهٔ کوچک و بزرگ درخت را به سر و گردانش آویزان کرده بود ، به میانمان آمد و شروع کرد به ورجه ورجه کردن و شکلک در آوردن . تا اینجا همهٔ کارها به خوبی پیش رفته بود و همهٔ بچه ها راضی بنظر می رسیدند که موقعیت جادوگر قبیله ، همه چیز را دگرگون کرد.

من به عنوان رئیس قبیله ، چهار زانو روی زمین نشسته بودم و مثلاً داشتم به سحر و جادوی جادوگر نگاه می کردم که جواد ورجه ورجه کنان به مقابلم رسید. به قیافه اش که نگاه کردم ، یکه خوردم ! آب بینی اش کش آمده بود و دماغش را بالا می کشید. چند بار بینی اش را خاراند و در یک قدمی من به زانو روی زمین نشست. می خواست بازهم از آن اداهای جادوگری در بیاورد که دیگر طاقتش طاق شد؛ به خورشید نگاهی کرد و بعد با صدایی مهیب توی صورت من چنان عطسه ای زد که صدایش توی گوشهایم پیچید:«... هـ... هـ... هب چه.»

شلیک خندهٔ بچه ها بیشتر عصبانی ام کرده بود. نمی خواستم کوتاه بیایم و مثل دفعهٔ قبل ، بازیمان با مسخرگی تمام شود. برای همین خیلی جدی به جادوگر نگاهی کردم و مثلاً با زبان سرخپوستی فریاد کشیدم :« هوم با... او با ... خیلی جادوگر بد ! تو باید مُرد... تو خیلی بی ادب.»

فریاد من ، کار خودش را کرد و بچه های داخل و خارج صحنه، کمی دست و پایشان را جمع کردند. جواد هم که تا اندازه ای متوجه قضیهٔ شده بود

، تکانی خورد و در حالی که آب لب و لوچه اش را جمع می کرد، با همان لحن سرخپوستی جواب داد:« تومبا... من دیشب لحاف پس رفت، سرما خوردا!»

قهقهۀ مجدد بچه ها چنان غافلگیرم کرده بود که سرم را پایین انداخته بودم و حس می کردم شقیقه هایم تیر می کشند. سرم را بلند کردم؛ متوجه شدم بچه های مدرسه دورمان راگرفته اند و معرکه چنان شلوغ است که بیا و تماشا کن. خوشحال شدم که کارمان گرفته است و اگرچه جادوگر لحظه به لحظه کار را خرابتر می کند ولی به هر حال ، تمام بچه ها دارند نگاهمان می‌کنند. برای همین بود که باز جرأتی به خودم دادم و نعره زدم :« تو باید مُرد... تو جادوگر نیست... هوم با!»

راستش دلم می خواست جواد بلند شود و مثل بقیۀ جادوگرها از ترس خشم رئیس قبیله پا به فرار بگذارد و نمایش ما ادامه پیدا کند، ولی جواد نه تنها فرار نکرد بلکه با بی تفاوتی بلند شد ، دستی به بینی اش کشید ، کف دستش را با پشت پیراهنش پاک کرد و با عصبانیت داد زد :« هوم با و کوفت ! میگم سرما خوردم می فهمی ؟ صبر کن خودم یکبار رئیس بشم پدر تو درمیارم.»

صدای خنده هامثل بمب توی کله ام فرود آمد. جادوگر ، حسابی حالم را گرفته بود و داشت با ناراحتی صحنه را ترک می کرد. دیدم اگر همان طور بنشینم ، وضع خیلی خرابتر می شود و آبرویی برای رئیس قبیله باقی نمی‌ماند. دیگر نفهمیدم چکار می کنم، به سویش خیز برداشتم و از پشت سر ، یقۀ پیراهنش را چنگ زدم . به سرعت برگشت و او هم مثل خروس جنگی به طرفم پرید ، جنگ رئیس قبیله با جادوگر آنقدر برای بچه ها جالب بود که هیچ نمایشی نمی توانست آنها را اینچنین به هیجان بیاورد. صدای خنده و سوت کشید نشان ما را هم از خود بیخود کرده بود. روی خاکها غلت می زدیم و با مشت و لگد به جان هم افتاده بودیم. نفس نفس می زدیم و طعم بدمزۀ خاک که به حلقمان نفوذ کرده بود ،کلافه مان می کرد.

سرشاخ بودیم وکله به کلۀ هم می زدیم که فکری به خاطرم رسید. به هر

حال من رئیس قبیله بودم و می بایست درس عبرتی به او بدهم . دستم را به طور ناگهانی دور گردنش انداختم و با یک حرکت سریع ،گوشش را به دندان گرفتم ! فریاد جواد با سوتهای ممتد و پاکوبی وغش غش خندهٔ بچه ها در گرفت و هر کس از گوشه ای پا به فرار گذاشت. گردو خاک چنان به هوا رفته بود که چشم ، چشم را نمی دید و فریادهای کوتاه بچه ها که خبر از سر رسیدن آقای ناظم را می داد، موبرتن همه راست می کرد.

برای یک لحظه، باورم نشد که چه اتفاقی افتاده است . فکر می کردم بچه ها طبق معمول می خواهند مسخره بازی در بیاورند و با این کار برنامه را خنک کنند. برای همین بود که یکبار دیگر گوش جادوگر بیچاره را محکم تر از پیش گاز زدم و آن وقت رهایش کردم. صدای دلخراش جواد توی گوشم بود و هنوز داشتم توی گردو خاک به دنبال بچه ها می گشتم که ضربه ای محکم ، پس کله ام را چنان نوازش داد که برق از چشمام پرید ! پس گردنی دوم را که خوردم ، تازه فهمیدم چه کاری دست خودم داده ام.

گرما کلافه ام کرده بود ، طعم بدمزهٔ خاک ، داشت حالم را بهم می زد ، همهٔ بدنم می سوخت و جای پس گردنیهای آقای ناظم ، داشت گریه ام را در می‌آورد.

- پست فطرت بی شعور !

این صدای آقای ناظم بود که توی آن حال ، بیش از هر چیز عذابم می داد و ناراحتی ام را دو برابر می کرد. حال بدی داشتم و جای هیچ گونه صحبتی هم نبود . آمدم بگویم :« آقا به خدا...» که لالهٔ گوشم توی انگشتان آقای ناظم تاب خورد و یک وجب از جا پریدم.

□

بچه ها همه رفته بودند سرکلاس . من و جواد در حالی که هنوز یک درمیان هق هق میکردیم و جای اشکها روی صورتهای خاک آلودمان خشک شده بود ،توی دفتر مدرسه ایستاده بودیم و آقای ناظم را نگاه می کردیم. آقای ناظم ،همان طور که از بالای عینکش گاهگاهی چشم غرّه می رفت ، مشغول

نوشتن چیزی بود. جواد که گویا معلوم بود خیلی دلش شور لباسهایش را می زند، با یک دستش آنها را می تکاند و با دست دیگر گوش مجروحش را گرفته بود ،و من مات و مبهوت ایستاده بودم و بیشتر فکرم متوجه آقای مهربان –معلممان –بودکه نشسته بود و داشت کتابی را ورق می زد.

هر وقت چشمم به آقای مهربان می افتاد، خود را پاک می باختم. بالاخره هرچه بود ، جواد پسرش بود و از این گذشته می دانستم چقدر جدی است. توی تنگنای عجیبی افتاده بودم. شاکی کتک خورده و پدرشاکی و شاهد عینی هر سه حاضر بودند و معلوم نبود تا چند دقیقهٔ دیگر چه به سرم خواهد آمد.

بالاخره آقای ناظم ،سکوت را شکست. رو کرد به آقای مهربان و گفت :« من اصلاً نمی فهمم این خاک برسر چرا وحشی شده ؟ آقا نمی دونید با چه خباثتی گوش آقا زاده شمار و گاز می گرفت. کسی نیست بگه مگه مریضی؟ خب اگر وحشی شدی ،برو پیش همون سرخپوستهای وحشی ! اشتباه عرض می‌کنم جناب مهربان ؟»

آقا معلم ، فقط سری به چپ و راست تکان داد وچیزی نگفت . بعد بلند شد و آهسته آهسته تا کنار پنجره رفت و همان جا ایستاد؛ صورتش را به کف دستش تکیه داد و خیره خیره به من و جواد نگاه کرد.

آقای ناظم هم بلند شد و در حالی که نوشته اش را به آقا معلم نشان می‌داد گفت :« آقا چاره اش همینه ،برای اداره نوشتم که جای این جانور ،توی این مدرسه نیس. شما هم امضاء بفرمایید تا با پرونده‌هاش تحویل باباش بدیم.» وبلافاصله رو کرد به من وداد کشید :« حالا گمشو برو بازهم وحشی گری کن!»

مثل چوب خشک ایستاده بودم و زبانم بند آمده بود. فکر نمی کردم مجازاتم اینقدر سنگین باشد که بخواهند از مدرسه اخراجم کنند. وقتی قیافهٔ رنجدیدهٔ پدرم را در نظر می آوردم که جلوی میز آقای ناظم ایستاده و با آن دستهای پینه بسته اش دارد پروندهٔ پسرش را می گیرد، دلم آتش می گرفت.

دلم می خواست روی دست و پای ناظم و معلم می افتادم، زار می زدم ، اشک می ریختم و خواهش می کردم مرا ببخشند، اما کاراز کار گذشته بود. این دومین باری بود که آقای ناظم در حین دعوا مچم را گرفته بود و به آقای مدیر گزارش داده بود که در نقش رئیس قبیلهٔ سرخپوستها چه قشقرقی راه انداخته‌ام. توی این فکرها بودم و این پا و آن پا می شدم که صدای آقای مهربان بخودم آورد:

«البته هرطور که جنابعالی صلاح می دونید ... بنده هم موافقم ! ولی اگر اجازه بفرمایید می خواستم به عنوان معلم اینها از شما خواهش کنم مجازات رئیس قبیله را به من واگذار کنید تا خدمتش برسم و تکلیف این جادوگر بدبخت را هم معلم کنم... البته اگر اجازه می فرمایید...»

آقای ناظم که به درستی حرف آقا معلم را نفهمیده بود و احیاناً انتظار چنین حرفی را هم نداشت ، کمی مکث کرد وگفت :« ... اختیار دارید جناب مهربان ! اختیار دارید... این شما و این رئیس وحشی ها و این آقا زادهٔ خودتون... غرضم این بود که به هر حال باید تکلیف این یاغی رو معلوم کرد،آقا نمی دونید هر روز توی خرابه چه می کنه...»

آقا معلم گفت :« کاملاً در جریانم ، کاری می کنم که صحبتهای شما توی گوشش بمونه... البته بعد هم اجازه اش باز دست شما ست...»

آقای ناظم سرش را به علامت توافق کج کرد و نشست. اگرچه گویی بارسنگینی از دوشم برداشته بودند ، ولی خط و نشانهای آقای مهربان ،ترس و دلهره ای شدید به جانم انداخته بود. اُبهت و وقار آقای مهربان ،چنان در کلاس جا افتاده بود که حد و مرزی نداشت ،کاملاً از او حساب می‌بردیم و نمی دانم چرا در عین حال دوستش داشتیم . اگرچه هیچ وقت سعی نمی کرد مثل آقای ناظم یا بقیهٔ معلمها مچ بگیرد و خودی نشان بدهد. باوجود این ، اسمش کافی بود که تمام بچه های کلاس را سرجای خود بنشاند. با این ترتیب حق داشتم که بترسم و عجیب تر اینکه ترس و دلهره جواد هم کمتر از من نبود !

برای یک لحظه،جرأتی به خودم دادم و به چشمهای آقا معلم خیره شدم. ترس برم داشته بود که خوشبختانه پلکهایش را روی هم آورد و با ابروهای سیاهش اشاره کرد که به کلاس بروم. پشت سر من جواد هم راه افتاد.

با کفشهایمان ، خش خش کنان طول را هرو مدرسه را دویدیم ومثل دو تا قطرهٔ آب، توی برکهٔ سؤالهای بچه ها گم شدیم.

□

چند دقیقه طول کشید تا آقا معلممان آمد. فقط صدای بر پای مبصر و قژقژ میز و نیمکتها بود که چند لحظه ای سکوت را شکست و دو مرتبه کلاس در حیرت سکوت فرو رفت. جرأت نداشتم سرم را بالا بگیرم ، خیس عرق بودم. زیر چشمی آقا را می پاییدم که عرض کلاس را قدم می زد و لبانش را می‌گزید. رفت گوشهٔ کلاس ایستاد و مثل همیشه یکی یکی بچه ها را از نظر گذراند. به مبصر که رسید گفت :« این ساعت چی داریم ؟»

– ... آقا جغرافی ، آقا...

و باز همچنان بچه ها را نگاه کرد. چشمش به من که افتاد گفت : «تو...»

ـ من... آ... آقا؟

– بله ، حاضر کرده ای ؟

– آ... آقا ، بله آقا.

– خُب . از آمریکا تعریف کن، در آمریکا چه نژادهایی زندگی می‌کنند؟

هول شده بودم. آب دهانم خشک شده بود و مثل چسب کش می آمد.سینه ام را صاف کردم و به مغزم فشار آوردم تا هر جوری شده جواب سئوال یادم بیاید:

ـ آ... آقا آمریکا یکی از شهرهای بزرگ اروپاست که خیلی بزرگ است آقا... برای همین به آن قاره می گویند. آمریکا آقا نفت هم دارد، چیز هم دارد آقا... نژاد هم خیلی خیلی دارد. در آمریکا آقا چیز هم هست ، نفت هم هست . هم آدم دارد، هم وحشی دارد، حیوانات وحشی زیاد دارد. آمریکا آقا خیلی بسیار زیاد گاو دارد! گاوهای وحشی آمریکا با آدمها بازی می کنند، ولی شیر

ندارند...

کمی ساکت شدم ودیدم که آقا معلم لبش راگاز می گرفت وسرش را به بالا و پایین تکان می داد. وقتی دید ساکت شده ام گفت :« بله ، می‌فرمودین.. نژادهای مختلف آمریکا را نگفتی!»

سرم را خاراندم و ادامه دادم :« آ... آقا آمریکایی ها خیلی نژاد دارند. سفید پوستها در آمریکای بالایی هستند ولی سرخپوستها در آمریکای پایینی هستند. بالایی ها پولدار هستند ولی پایینیها فقیرند؛ سرخپوستها وحشی هستند و با سفید پوستها...»

آقا معلم نگاه تندی کرد و گفت :« کافیست ، بنشین ... نادان !»

بچه ها دست و پایشان را جمع کرده بودند و آقای مهربان باقیافه ای جدی نگاهمان می کرد. نشستم و سرم را انداختم پایین. انتظار داشتم ناگهان فریادی بزند و هرچه از دهانش درآمد، نثارم کند ، اما همچنان قدم می زد. چند لحظه ای ایستاد و آن وقت با دست به جواد اشاره کرد:

– تو... از سرخپوستهای آمریکا چه می دانی؟

جواد ایستاد و با دستپاچگی جواب داد :« آقا سرخپوستها توی آمریکا هستند و سرخپوست هستند ! آقا سرخپوستها چیز هستند آقا... وحشی هستند...»

– تو هم از او نادان تر... بنشین!

صدا از کسی در نمی آمد. حس کردم بچه ها منتظرند آقا برود سر اصل مطلب. ولی گویا آقا فراموش کرده بود. آمد وسط کلاس ایستاد وگفت :

«کیا عقیده دارن سرخپوستها وحشی اند؟ دست بالا.»

من و جواد و سه چهار نفر دیگر دستهایمان را تابغل گوشهایمان بالا آوردیم و خیلی زود پشیمان شدیم. کله هایمان را خاراندیم و دستهایمان افتاد...

رگهای گردن آقا معلم از عصبانیت زده بود بیرون ، دندانهایش را بهم فشار داد و بالحنی تند شروع کرد به حرف زدن:

«وحشی ها ، آمریکاییهای بی شرفی هستند که سالهاست سرخپوستهای بدبخت را آواره کرده اند و هزاران نفر از پیر و جوانشان را کشته اند، زمینهایشان را گرفته اند و هیچ حقی برایشان قائل نیستند. سرخپوستهای بیچاره ، صاحبان اصلی قارهٔ آمریکا بوده اند که حالا به این روز افتاده اند و به وحشیگری هم متهم می شوند! چرا؟ برای اینکه به آمریکاییها می گویند حقمان را بدهید، زمینهایمان را بدهید ، اذیتمان نکنید ، ما را نکشید ، اسیرمان نکنید ، به ما وحشی نگویید...»

کلاس سراپا گوش بود. برای اولین بار بود که می شنیدیم کسی به آمریکا فحش می دهد و از سرخپوستها حمایت می کند. آخر تا آن موقع ، هرچه در تلویزیون و سینما می دیدیم ، عکس این حرفها بود. در فیلمها همیشه این سرخپوستها بودند که وحشیگری می کردند و به سفید پوستان متمدن حمله ور می شدند... و حالا این آقای مهربان بود که حرفی تازه بر ایمان می زد و می گفت سرخپوستها خیلی هم مهربانند. این جنایتکاران آمریکایی هستند که وحشیگری خودشان را تمدن می نامند و حق طلبی دیگران را وحشگیری می دانند.

آقای مهربان ادامه داد :« نه بچه ها ، سرخپوستها وحشی نیستند. از آمریکاییها خیلی فهمیده ترند. این مزخرفات را از کله هایتان بیرون کنید که آمریکاییها متمدن و صلح طلب هستند. خودشان از همه وحشی ترند. می‌دانید چرا؟ چون کارشان غارتگری است ، کارشان جنگ افروزی است ولی به آنها که از حقشان دفاع می کنند ، می گویند وحشی !»

آقا معلم که کمی آرام شده بود ، آرام آرام به طرف جواد رفت و در کنارش ایستاد:

– ... اگر عقیده داری سرخپوستها وحشی هستند، چرا می روی و جادوگر قبیله شان می شوی؟ و اگر سرخپوستها را دوست داری ، چرا به رئیس قبیله اهانت می کنی ؟ نمی فهمی که سرخپوستها برای رئیسشان چقدر ارزش قائلند؟

جواد داشت در به در دنبال جواب می گشت که آقا برگشت و به من اشاره کرد:

– و تو ... چرا نمی فهمی که رئیس قبیلهٔ سرخپوستها هیچ وقت شخصاً جادوگرش را تنبیه نمی کند.و از این گذشته ، چرا نمی فهمی که سرخپوستها قبل از اینکه در بین خودشان مسأله ای داشته باشند ، یک دشمن مشترک دارند و آن آمریکاست.

آقای مهربان منتظر جواب من هم نشد؛ روبروی همهٔ بچه‌ها ایستاد و خطاب به همه گفت :« اصلاً چرا در بازیتان پای آمریکا را به میان نمی‌کشید؟ چرا نشان نمی دهید که آنها چقدر ظالمند و سرخپوستها چقدر مظلوم؟ چرا این طور فکر می کنید که سرخپوستها یا توی سر خودشان می زنند و یا وحشیانه به سفید پوستهای آمریکا حمله می کنند؟!»

آقای مهربان خیلی دلش پر بود. دلش می خواست بازهم بر ایمان حرف بزند، ولی هم خودش و هم ما حس می کردیم گویا خیلی از چیزها گفتنی نیست. آن روز حرفهای آقا عجیب به دلمان نشست. هیچ کدام فکر نمی‌کردیم آقای مهربان توی این ماجرا طرف پسرش را نگیرد. اصلاً به خیالمان خطور نمی کرد که ماجرا این طور پایان بگیرد و لزومی به اخراج یکی از ما نباشد.آقای مهربان در طول نیم ساعت خیلی از گفتنیها را برایمان گفته بود و راهنماییمان کرده بود که بازی سرخپوستی نه تنها اشکالی ندارد، بلکه اگر بچه های مدرسه را متوجه کند که آمریکا در حق سرخپوستها خیانت کرده و اینها دارند با آمریکا مبارزه می کنند، بسیار هم خوب است!

نزدیکیهای آخر زنگ بود که من و جواد از نیمکتهایمان بیرون آمده بودیم و بنا به توصیهٔ آقا معلم داشتیم به هم دست می دادیم و روی هم را می‌بوسیدیم ؛ داشتیم برای همیشه آشتی می کردیم .آقا معلم مسرورانه لبخند می‌زد وگویا داشت به آشتی دو فرزندش نگاه می کرد. صدای دست زدن بچه ها، من و جواد را چنان به هیجان آورد که بی اختیار به طرف آقا دویدیم و به حالت پوزش دستانش را بوسیدیم.

یادم نیست آن شور و حال عاطفی کودکانه مان چقدر طول کشید ، ولی آنچه بود خیلی کوتاه بود و گذرا و حیف که دیگر تکرار هم نشد. زنگ به صدا درآمد و یکباره رنگ تیرهٔ واقعیتها جای رنگ روشن ایده آلها را گرفت و مذاقمان از همان فردا به تلخی گرایید. فرداها پشت سرهم آمدند و رفتند، ولی آقای مهربان ما دیگر نیامد. نه خودش آمد و نه پسرش! هرچه پرسیدیم گفتند نمی دانیم ... آقا معلممان رفت که رفت.

روزهای بعد، با بچه ها مشورت کردیم که اگرچه آقا معلممان دیگر نیست، ولی نصیحتهایش که هست. بیاییم و در بازیهای سرخپوستی ، پای آمریکا را به میان بکشیم و نمایش بدهیم آمریکا چقدر خائن است. ولی نامردها حتی خواب این کار را هم نگذاشتند ببینیم. چند روز بیشتر از غیبت آقای مهربان نگذشته بود که بیل بدستها آمدند و خرابهٔ عزیزمان را صاف کردند و دلمان را چنگ انداختند.

تا پایان سال ، امید داشتیم که آقای مهربان را ببینیم، ولی نیامد. بجایش هیولایی فرستادندکه روزی ده بار زبان در بوق دهانش می انداخت و گوشمان را آزار می داد که :« اگر فرمان آریامهر نبود ، اینهمه مدرسه ساخته نمی شد، نمونه اش همین مدرسهٔ شما...» و به این ترتیب سالها گذشت.

□

حدود یک سال پیش ، توی یک راهپیمایی بزرگ ، آقای مهربان را توی جمعیت دیدم و شناختم ! بندهٔ خدا پیر شده بود و موهای سپید سرش حکایتگر رنج سالها بود. عینکی به چشم داشت و عصایی به دست ، ولی گامهایش شکایت از رفتن نمی کرد. صورتش خیس عرق بود و شعار « نه شرقی، نه غربی» را عاشقانه فریاد می کرد. دیدم در مقابلش خیلی کوچکم ، حس کردم باید به پایش بیفتم... به طرفش دویدم و فریاد زدم :« مخلصتونم آقای مهربان ! سلام !» و آن وقت مشتاقانه سر و صورت و کتفهایش را غرق بوسه کردم. حس می کردم زمان به عقب برگشته و توی کلاسم و برای اولین بار دارم بردستهایش بوسه می زنم. گفت :« کی هستی ؟» گفتم :« شاگردتونم آقا .

رئیس قبیلهٔ سرخپوستها یادتون میاد؟»

بهیجان جواب داد :« ای...خدا» و آن وقت دست انداخت دور گردنم و پیشانیم را بوسه زد.

آنقدر حرف داشتیم که معطل مانده بودیم و نمی دانستیم از کجا شروع کنیم. به هم نگاه می کردیم و می خندیدیم . حالی داشتیم نگفتنی . سرش را آورد کنار گوشم و گفت :« تلویزیون را می بینی ؟» گفتم :« بله آقا... مگر چطور؟» غش غش خندید و گفت :« برنامه سرخپوستهای آمریکا را دیدی؟» گتفم :« بله آقا... ولی چیز تازه ای نداشت ! شما چندین سال پیش درعرض نیم ساعت هر چه بود و نبود تعریف کردین... راستی آقا از جواد چه خبر؟ کجاس؟»

خندید ومشتاقانه گفت :« اونم رفت به رحمت خدا ! داوطلبی رفت جبهه و شهید شد.»

حرفی برای زدن نداشتم. فقط صورت خیس از اشکم را به صورتش چسباندم وزمزمه کردم : « خدا رحمتش کنه...»

خودمان را داده بودیم دست سیل جمعیت ، توی اقیانوس وحدت پیش می رفتیم و فریاد دشمن شکن « مرگ بر آمریکا» موج این اقیانوس بود که گویی به عرشمان می برد و روحمان را تازه می کرد.

*****

□ نصر اله مردانی

تو ای شعر!

تو ای شعر ای راح روح و فروغ   چه هستی بگو راستی یا دروغ
گهی چون سرابی سراپا فریب   گهی مانده‌ای در حقیقت غریب
گهی پرخروشی چو آتشفشان   گهی نرم چون روح آبی روان
گهی بشکفد روح دریاییت   گهی گل کند خوی صحراییت
گهی سبز تابی تو از تاب عشق   گهی سرخ جوشی به محراب عشق
گهی نی سواری به صحرای خون   گهی رقص خون کرده‌ای واژگون
گهی برلبت خنده شیرین نشست   گهی گریه‌ات بغض دیرین شکست
گهی خسته آیی ز دربارها   گهی تیغ رزمی به پیکارها
گهی آتش از نی برون آوری   گهی تاری از چنگ خون آوری
گهی زخم داری ز نامردمان   گهی التیامی به زخم نهان

تو ای شعر ای راح روح و فروغ
چه هستی بگو راستی یا دروغ

لحظهٔ سبز دعا

چشمه‌ها در زمزمه، رودها در شست و شو
موج‌ها در همهمه، جوی‌ها در جست و جو
باغ در حال قیام، کوه در حال رکوع
آفتاب و ماهتاب، در غروب و در طلوع
سنگ پیشانی به خاک، ابر بر سر آسمان
مثل گنبد خم شده؛ قامت رنگین کمان
ابر در حال سفر، آسمان غرق سکوت
بر سر گلدسته‌ها، بال مرغان در قنوت
کاسهٔ شبنم به دست، لاله می‌گیرد وضو
بیدها گرم نماز، بادها در های و هو
سرو سرخم می‌کند، غنچه لب وا می‌کند
در میان شاخه‌ها، باد غوغا می‌کند:
شاخه‌ها گل می‌کنند؛ لحظه سبز دعا
دست‌ها پل می‌زنند؛ بین دل‌ها و خدا

□ قیصر امین‌پور

فارسی امروز
شبه قاره

دکتر کلثوم ابو البشر
بخش فارسی دانشگاه داکا - بنگلادش
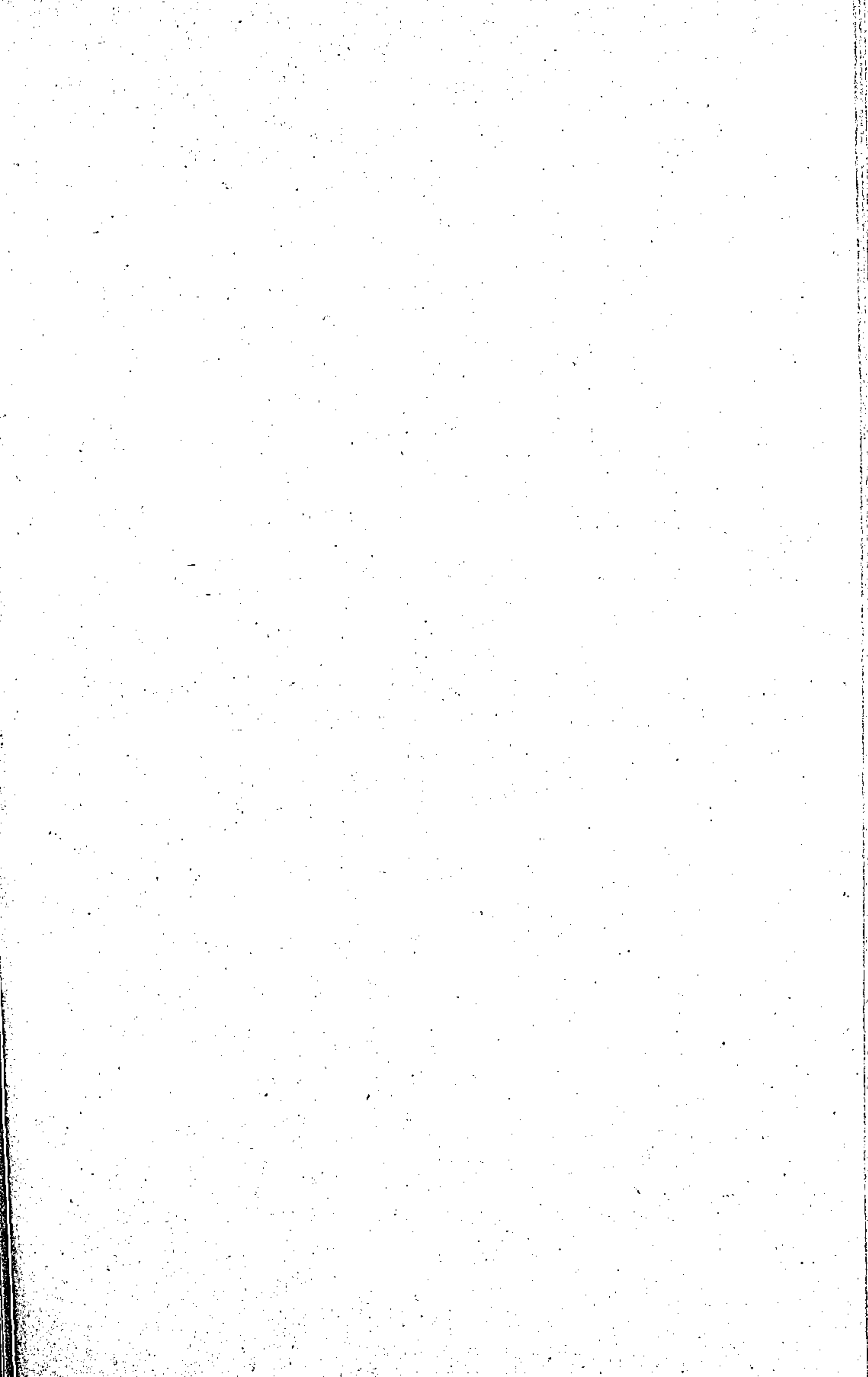
عطار و آثار او در قلمرو فرهنگهای دیگر

ایالت بنگال هم مرز ایران نیست ولی از زمانهای بسیار قدیم نفوذ فرهنگی بین این دوکشور وجود داشت. قبل از ظهور اسلام، اعراب و ایرانیان مسافرت به منطقهٔآسیای جنوب شرقی بخصوص نواحی بنگاله را آغاز کردند.آنوقت هدف این مسافرت فقط بازرگانی بود. ولی بعد از اسلام اقامت مسلمانان در این خطه باعث تاثیر و نفوذ اسلام گردید چون بسیاری از مردم بنگاله دین اسلام را پذیرفتند. علمای اسلامی و عرفای کبار هم برای ترویج و تبلیغ اسلام به بنگاله تشریف آوردند. سپس از قرن دوازدهم میلادی نفوذ وگسترش اسلام و فرهنگ اسلامی در این سرزمین پیشرفت کرد. سلاطین دهلی و امراء نیز به زبان فارسی گفتگو می کردند و در شبه قاره زبان فارسی طی قرون وسطی تا قرن نوزدهم میلادی تنها زبان رسمی بود و ترویج فرهنگ را نیز بعهده داشت.وسعت دایره زبان و ادب فارسی و مداومت آن و آثار گرانبهای نویسندگان وشاعران ایرانی موجب شد که شیفتگان این سرزمین چشم دل را بگشایند واز دریای فیاض ادب فارسی آب حیات جاوید بنوشند. عشق و محبت به زبان و ادبیات فارسی با خون مردم بنگاله عجین شده است و آنان باعلاقه بسیار با آن آثار هنری و ادبی و ذوقی خو و آشنائی گرفتند.

معرفی آثار شاعران و نویسندگان ایران در شبه قاره سهم بسزایی در گسترش و ترویج فرهنگ و ادب فارسی در این سرزمین وسیع داشته است.

بسیاری از تالیفات گرانبهای استادان و فضلای ایران در شبه قاره بچاپ رسیده وبه زبانهای گوناگون ترجمه شده اند. در کشور بنگاله هم بیشتر آثار اسلامی و ادبیات واشعار گرانقدرفارسی به زبان بنگالی ترجمه شده است. این آثار در زمینه های عرفانی و دینی ، معارف اسلامی ، فقه ، اصول، تصوف ، تاریخ اسلام و الهیات می باشند چون گرایش به تصوف در این منطقه نسبتاً قوی بوده است . تا قرن نوزدهم میلادی زبان بنگالی رنگ و لعاب اسلامی بخود گرفت و بسیاری از لغات و اصطلاخات فارسی در زبان بنگالی رسوخ نمود بطوری که تقریباً چهل در صد کلماتی که امروزه در زبان بنگالی بکار میرود از زبان فارسی است.

تحت تاثیر عرفای بزرگی همچون مولانا رومی و حافظ شیرازی وسعدی شیرازی و فرید الدین عطار،کتابهای زیادی از آنها به زبان بنگالی انتشاریافت. غیر از اینها هزاران کتاب غنی ، پربار فرهنگی و تاریخی ، و ادبی و مذهبی و عرفانی که در کتابخانه های مختلف بنگلادش موجود هستند که به مرور به زبان بنگالی ترجمه خواهند شد ؛ بی شک تحقیق در هر یک از آنها بواقع شایسته صرف عمرهای دراز است. خوشبختانه این کار دقیق و مشکل را پروفسور برق (کلکته) آغاز کرد. بنده هم چندی پیش یک مقالهٔ تحقیقی بنام «پیوندهای موجود درمیان دو زبان فارسی و بنگالی» برای سمینار مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام‌آباد تهیه و سخنرانی کردم . در آن مقاله کتابهای بنگالی راکه موضوعات فارسی دارند وکتابهای که در دورهٔ مختلف از فارسی به زبان بنگالی ترجمه شده اند، در پایان مقاله ذکر کردم .

در بنگالی کتابهای زیادی دربارهٔ حافظ شیرازی ، سعدی شیرازی ، مولانا رومی ، عمر خیام و فرید الدین عطا موجودند . ما می دانیم که نام وشهرت عطار وافکار عرفانی وی از ایران تا دورترین نقاط این جهان فراخ رسیده است. خواجه فرید الدین عطار در کشور بنگاله هم شهرت خاصی

دارد.بعد از حافظ و سعدی تاثیر و نفوذ کلام وی در آثار ونوشته‌های‌شاعران و نویسندگان بنگاله دیده می‌شود.مردم بنگاله به وی دلبستگی فراوان دارند و به آثار وی مثل «پندنامه» و «تذکرة الاولیاء» و«منطق الطیر» اهمیت بسیار می‌دهند.

می دانیم که در سدهٔ بیستم میلادی بر اثر تحول اوضاع جهانی تحولاتی بسیاری در اندیشه و ادب همه ملتها بوجود آمد. آثار عطار و مطالعه آثار وی مورد تقاضای صاحبدلان و خداوندان ذوق و اندیشه قرار گرفت و آثار وی به زبانهای مختلف از جمله ازدو و انگلیسی ترجمه شد. در بنگاله هم این کار انجام گرفت. ترجمه آثار عطار و نیز تفسیر اندیشه های او به زبان بنگالی توسط پژوهشگران و نویسندگان و مترجمان قابل ستایش و شایسته تحقیق و کنجکاوی است . امروز در هر کتابخانه بنگلادش خصوصاً "داکا" آثار و ترجمهٔ عطار فراهم آمده است .که این نشان اهمیت ذوق و اندیشهٔ عطار در قلمرو ادبیات بنگالی دارد که اثر گرانقدر و جاوید وی مثل «تذکرة الاولیاء» ،« پند نامه» و«منطق الطیر» به زبان بنگالی به چاپ رسیده و در اختیار شیفتگان زبان و ادب فارسی قرار می گرفته اند.این حقیقتی است که امروز کوشش و تحقیقات و تدبیردر شناخت عطار وآثار وی در این منطقه هنوز ادامه دارد. دست تطاولگر روزگار از شهرت جاودانی و خدمات عرفانی وی چیزی نخواهد کاست بلکه با مرور زمان مردم بنگاله آثار و ترجمهٔ عطار را می‌خوانند و لذت می برند. در این مقاله یک فهرست جامع عرضه نموده‌ام که حاوی قسمتی از ترجمه های آثار عطار به زبان بنگالی است. غیر از این نیز مقالاتی دربارهٔ حیات عطار و آثارش بزبان بنگالی انتشار یافته است.

ترجمهٔ تذکرة الاولیاء، جلد اول

نخستین بار این کتاب در سال ۱۹۵۷م در داکا بچاپ رسید. مترجم این کتاب مولوی محمد شمس الحق بود. او یکی از پیشروان مطالعات ادبیات فارسی در بنگاله شرقی بود. به تاریخ ادبیات فارسی خیلی علاقه داشت.

شهرت این کتاب اینقدر زیاد شده بود که بار دوم در سال ۱۹۵۸م منتشر گردید. بعد از دو سال ، سومین بار در سال ۱۹۶۰م انتشار یافت . آخرین بار کتابخانه سبحانیهٔ لام پور در داکا این کتاب را در ماه سپتامبر ۱۹۶۲م چاپ کرد. بنده از همین نسخه استفاده کرده ام.

این کتاب دو جلد دارد. جلد اول مشتمل بر ۲۳۶ صفحه است. و قیمتش فقط ۵ تاکا است.

چند صحفه اول مبنی بر پیش گفتار است.مترجم دربارهٔ «تذکرة الاولیاء» سخنانی بیان نموده و توضیح داده که جمع آوری زندگی نامهٔ اولیاء و صوفیان و درویشها کاری بسیار مشکل است ولی تلاش و جستجوی فرید الدین عطار این کار مشکل بوده است. به خود مترجم باید تبریک گفت که وی زحمتها و سختیهای بسیار برای ترجمه کتاب کشیده و بعد از سالهای طولانی این کتاب را به زبان بنگالی ترجمه کرده است. سپس ناشر کتاب توضیح داده که چرا عطار این کتاب را نوشته است. در پنج صفحه وجوهات نوشتن کتاب را نشان می دهد . جلد اول مشتمل بر زندگی نامه ۹۶ تن از اولیاء می باشد.

ترجمهٔ تذکرة الاولیاء جلد دوم

ترجمهٔ تذکرة الاولیاء جلد اول و جلد دوم با هم بچاپ رسید.

ترجمهٔ جلد اول و دوم خوب و کامل است. ولی چند تا اشکالی هم در این کتاب بچشم می خورد چون بنظره بنده این ترجمه از متن فارسی گرفته نشده است. ولی مولوی شمس الحق این کار پر ارزش را بخوبی بـه انجـام رسانیده و خدمتی شگرف انجام داده است.

ترجمهٔ تذکرة الاولیاء عطار (نثر) ، بنام تبش مالا

کتاب مهم و پرباری است که توسط آقای گرمیش چندر سین (۱۸۳۴ - ۱۹۱۰ یکی از معروفترین مترجمین ادبیات فارسی به بنگـالی نـوشته شـده

است. مثل تذکرة الاولیاء آقای گرمیش زندگی و آثار ۹۶ تن از اولیاء و صوفیان را جمع آوری کرد. بیشتر از آنها از تذکرة الاولیاء انتخاب شده اند. این کتاب شش جلد دارد. این کتاب نود در صد ترجمهٔ تذکرة الاولیاء است. از سال ۱۸۸۰ تا ۱۸۹۵ این شش جلد در کلکته انتشار یافت.

آقای گرمیش چند کتاب بنام تسر مالا نوشت که مشتمل بر داستانهای اخلاقی منطق الطیر می باشد و داستانهای مثنوی رومی را هم گردآوری کرده و به زبان بنگالی ترجمه کرد.

ترجمه پند نامه

بحواله پرومنور برق " ترجمهٔ پند نامه عطار در نظم " بتوسط انیس العالم به زبان بنگالی در کلکته به چاپ رسیده است. ولی بنده این کتاب را پیدا نکردم.

چشمهٔ فیض

در بنگال شرقی (حالا بنگلادش) چندین ترجمهٔ پند نامه به زبان اردو هم دیده می شود. مترجمین این پندنامه بنگالی نژاد بوده و به زبان اردو هم علاقه بسیار داشتند. در حدود ۱۸۶۳ م عبد الغفور سناخ یکی از برجسته ترین نویسندگان فارسی در قرن نوزدهم میلادی کتابی بنام «چشمهٔ فیض» به تحریر در آورد. این کتاب ترجمهٔ پند نامه عطار به زبان اردو است و در دانشگاه داکا نسخهٔ این کتاب موجود است.

فیض ستار

کتابی است ترجمهٔ پند نامه عطار به زبان اردو. این کتاب از کتب خانه فیضیه باب هزاری چتاگانگ (چیتاگونگ)بچاپ رسیده است. مفتی فیض الله یکی از دانشمندان فارسی در چتاگانگ، مترجم این کتاب بود . آبا و اجدادش

از ایران به بنگاله شرقی تشریف آورده بودند. اسم پدرش منشی محمد علی چوهدری بود. فیض الله در سال ۱۹۹۲م در چتاگانگ چشم بجهان گشود. اشعار فارسی را خیلی دوست داشت و بیشتر اشعار فارسی را طبع زاد کرد. کتابی بنام «پند فیض» کلام او به زبان فارسی است. در سال ۱۹۷۶ فوت کرد.

مفتی فیض الله هم به زبان فارسی تسلط داشت و هم به زبان اردو و بنگالی و این باعث شده است که ترجمۂ پندنامه کامل ترین ترجمه است. متن وی بکلی ساده و طبیعی و بدون آرایش صوری و دور از هر گونه تصنع و تکلفی می باشد.

پندنامه

پند نامه شیخ فرید الدین عطار به تحشیه مولانا قاضی سجاد حسین صاحب، مدرس اول مدرسه عالیه و عربیه ، مسجد فتحپور، دهلی در نهم رجب المرجب ۱۳۷۹هـق. در دهلی بچاپ رسید. ارزش و اهمیت این کتاب بین مردم بنگاله بخصوص بنگال شرقی (بنگلادش)خیلی زیاد بود. چون این کتاب حاوی اشعار شور انگیز و عارفانه عطار است که اسرار ضمیر خود را بزبان اشعار می داد و به مردم جهان پند و نصیحت می داد. اشعار پند نامه ساده است و پیچیدگی ندارد. بدین علت از طرف کتب خانه اشرفیه ، داکا، این کتاب دوباره به زبان اردو انتشار یافت. تعداد صفحات ۵۲است.

در پیش لفظ مؤلف و مترجم کتاب قاضی سجاد حسین دربارۂ فرید الدین عطار بیان نموده است که عطار نه تنها شاعر بود بلکه در علم تصوف و علم اخلاق مرد بیمثال بود و در هر دورۂ زندگی وی مشغول به تالیف و تصنیف بود. چهل هزار اشعار به عطار منسوب شده اند. تصانیف وتالیفات او ۱۱۳ است. بین آنها اسرار نامه ، الهی نامه ، مصیبت نامه ، جواهر الذات ، وصیت نامه ، بلبل نامه ، حیدرنامه ، شعر نامه ، مختار نامه ، شاهنامه ، منطق الطیر و تذکرة الاولیاء از همه مشهورترند . خلاصه اینکه عطار یکی از گویندگان با ذوق

عرفانی ایران بود که از اخبار نویسندگان وآثار منشورخود شیخ عطار می‌نماید که وی نه تنها حالات عارفان را جستجو کرد و باسرار آنها پی برد و با مشایخ بزرگ زمان ملاقات و راز و نیاز کرد بلکه سراسر عمر خود را در طریق عرفان سیر و سلوک کرده و در آتش عشق الهی سوخت. بزرگترین شاعر عرفان مولانا جلال الدین رومی او را پیشرو بزرگ دانسته و فرمودند:

هفت شهر عشق را عطار گشت — ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم

عطار روح بود و سنائی دو چشم او — ما از پی سنایی و عطار آمدیم

کتابهای و مقالات که دربارهٔ عطار و آثارش بزبان بنگالی نوشته شده است:

مجله ها و روزنامه های گوناگونی که در کلکته و داکا منتشر می‌گردد آثار بزرگان ایران از جمله عطار اکثراً چاپ می شوند. سیتندرنات تاگور در مجلهٔ "عبارتی " نوشتن زندگی نامهٔ شاعران ایران را شروع کرده بود. بین آنها شیخ عطار هم بود. همچنین در روزنامه‌های "باستا" ،" سادهنا"،« اسلام پرچار» (تبلیغ اسلام) ، «عبارت دانش» (هند فلاسفی) مقالاتی دربارهٔ شاعران و نویسندگان ایران بچشم می خورد.

پار شیر پروتی بها (نابغه های ایران)

کتابی است که دو جلد دارد و در سال ۱۹۲۴ به چاپ رسید. محمد برکت الله این کتاب را به زبان بنگالی نوشته و در آن زندگی عطار و آثارش را بطور کلی توضیح داده است.

پارشیر ساهتیر ایتهاس (تاریخ ادبیات فارس / ایران)

مصنف این کتاب بیشتری هزیندر چندپال ، مذهب هندو داشت ولی بزبان و ادبیات فارسی خیلی دلبستگی داشت. بدین علت این کتاب را تالیف و

بازحمتهای بسیار آن را سال ۱۹۵۲ درکلکته چاپ کرد. نویسندهٔ کتاب دربارهٔ عطار و آثارش هم نوشته است.

ایرانیرکوی (شاعران ایران)

مولف این کتاب پروفسور محمد منصور الدین یکی از معروفترین نویسندگان زبان بنگالی بود. وی در رشته ادبیات فارسی درجه فوق لیسانس داشت. ادبیات فارسی را بسیار دوست داشت. این کتاب دارای ۵۶۰ صفحه و به دو قسمت منقسم شده است.

بخش اول : از رودکی تا شمس تبریزی است

بخش دوم: از بابا فغانی تا حکیم سنائی است

از صفحهٔ ۱۲۲ تا ۱۲۴ دربارهٔ عطار و آثار او توضیح داده شده . و از سیزده عنوان کتابهای عطار نام برده است ؛ یعنی : اسرار نامه، الهی نامه ، مصیبت نامه، جواهر الذات ، حیدرنامه، گل و مهروز ، وصیت نامه ، منطق الطیر ، بلبل نامه، سیاه نامه، شتر نامه ، مختار نامه و تذکرة الاولیاء.

چندین اشعار عطار هم بزبان فارسی در این کتاب بچشم میخورد. مثل :

مصیبت نامه کاندوه جهانی است — الهی نامه کاسرار عیان است
به داروخانه هر دو کردم آغاز — چه گویم زود رستم زین وآن باز

نخستین بار این کتاب ماه ژوئیه ۱۹۶۸ در داکا انتشار یافت. بعداً از طرف بنگلا اکادمی بار دوم در ماه ژانویه ۱۹۷۸م بچاپ رسید. در پایان کتاب ترجمهٔ ۴۸ غزلیات رومی و ۷۹ غزلیات حافظ شیرازی به زبان بنگالی موجود است.

مؤلف کتاب در پیش گفتار نوشته است که این کتاب مجموعهٔ مقالات وی می باشد. که وقتاً فوقتاً در مجله ها و روزنامه های بنگالی به چاپ رسیده بودند.

فارسی سانتیر کاروکرم: (بررسی ادبیات فارسی)

مصنف این کتاب آقای عبد الستار است. وی کتابهای زیادی دربارهٔ ادبیات فارسی نوشته است. مثل شیخ سعدیرگلپو (داستانهای شیخ سعدی) و ابو کبیر سدهانی شیخ سعدی (شیخ سعدی).

این کتاب ۱۵۹ صفحه دارد. اولین بار در ماه دسامبر ۱۹۷۹ در داکا بچاپ رسید. بار دوم بنیاد اسلامی، داکا در سال ۱۹۸۷ بچاپ رسانید. از صفحه ۳۶ تا ۳۸ دربارهٔ زندگی نامهٔ خواجه عطار است و آثار عطار را نشان داده مثل مصیبت نامه، الهی نامه، ریاض العارفین، لسان الغیب، مظهر العجائب و دیوان عطار!

آقای عبد الستار آثار عطار را اشتباه نوشته است.

علاوه بر این کتابهای بنگالی، نسخه های خطی و چاپی آثار عطار که بزبان فارسی است در کتابخانهٔ دانشگاه داکا،کتب خانهٔ انجمن آسیایی، کتب خانهٔ مدرسه عالیه داکا و در نمایندگی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران داکا دیده می‌شود.

*

منابع و مآخذ

۱ - مولوی محمد شمس الحق؛ ترجمهٔ تذکرة الاولیاء. جلد اول. داکا، سپتامبر ۱۹۶۲، (بنگالی).

۲ - مولوی محمد شمس الحق؛ ترجمهٔ تذکرة الاولیاء. جلد دوم فوریه ۱۹۶۲. (بنگالی).

۳ - پندنامه شیخ فرید الدین عطار؛ تحشیه سجاد حسین، داکا: ۱۹۹۲،(اردو).

۴ - منطق الطیر.باهتمام دکتر سید صادق گوهرین .ایران : ۱۳۶۹،(فارسی).

۵ - عبدالستار؛ فارسی ساهیتی کاروکرم (بررسی ادبیات فارسی). داکا: ۱۹۸۷، (بنگالی).

۶ - منصور الدین؛ ایرانیرکوی (شاعران ایران).داکا: ۱۹۷۸،(بنگالی).

۷ – رضا زاده شفق ، صادق ؛ تاریخ ادبیات ایران. ایران : ۱۳۵۲، (فارسی).
۸ – الهیٰ ، حسین ؛ منطق الطیر. ایران : ۱۳۶۷، (فارسی).
۹ – دیوان عطار .به اهتمامِ تفی تفضلی . ایران : ۱۳۶۲، (فارسی).
۱۰ – بدخشان، مرزا مقبول بیگ ؛ ادب نامۂ ایران. لاهور، (اردو).
۱۱ – مجله روابط فرهنگی هند و ایران از ایران سوسایتی . کلکته: ۱۹۹۰، (فارسی – انگلیسی).
۱۲ – فهرست مخطوطات فارسی در دانشگاه داکا. جلد۴۳.داکا : ۱۹۶۶، (انگلیسی).
۱۳ – مولوی برکت الله؛پارشیر بروتی مبا (نابغۂ ایران). داکا: (بنگالی).
۱۴ – عبدالحی و ولی احسن؛ بنگلا ادب کی تاریخ . داکا: ۱۹۵۷، (اردو).
۱۵ – عبدالله ؛ ادبیات فارسی در بنگلادش. داکا: ۱۹۸۴، (بنگالی).
۱۶ – گریش چنردسین ؛ تپش مالا . (بنگالی).
۱۷ – فیض الله ؛ فیض ستار. چتاگانگ : (بنگالی).
۱۸ – مجموعه سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگهای فرهنگی ایران و شبه قاره. جلد دوم ، اسلام آباد : سپتامبر ۱۹۹۳، (فارسی).

*****

غلام حسن - خپلو
پاکستان

ملك الشعراء آخوند سلطان علی بلغاری[1]

پانزده کلومیتری دور از خپلو (Khaplu) در راه سکردو (۱) موضعی است با نام بلغار، و درآن خانوادهٔ علمی و ادبی و فرهنگی است با نام اخوند بلال یا یعنی خاندان اخوند بلال - سلف این خاندان صوفی بلال بوده وی در سال ۷۸۳ ه / ۱۳۸۶م از خراسان با حضرت امیر کبیر میر سید علی همدانی بـه کشمیر آمده و از آنجادر سال ۷۸۵ ه / ۱۳۸۶م باز باآنحضرت بلتستان (۲) آمده و در موضع بلغار (۳) برای تبلیغ و ارشاد و تربیت نو مسلم های آن دیه فرو گزاشته شده است.

محمد بلال یکی از مریدان برجسته امیر کبیر میر سید علی همدانـی بوده وی با هدف مکث در همانجا بطریق احسن شتافته و یکی را از زنان آن دیه، در حبالهٔ عقد خود بسته از وی اولادها شد، در همانجا درگذشت. اولاد او احفاد وی تاکنون موجود است و چندین علماء و مشائخ درین خـانواده گذشته است و کار ارشاد و تربیت مسلمان را ادامه داده اند.

در سال ۱۲۵۰ ه / ۱۸۳۴ م در خـانهٔ آخـوند مـحمد قـاسم بـلالی، دانشمند شهیر بلتستان پسری متولد شد نام وی سلطان علی نهادند. پدر وی محمد قاسم هم فاضلی نامدار و عالم باعمل بود. تعلیم و تربیت پسران خود را در عهده گرفته وی چهار پسر داشت و سلطان علی کوچک ترین فرزند وی بود. فرزندان محمد قاسم چون وی عالم و دانشمند و خطاط بوده اند. سلطان علی اکتساب علوم از برادران و پدر بزرگوار خود نمود. بعد از تحصیلات وی از خانه اش بیرون آمد و از علماء و فضلا دیگر هم بسیار استفاده نمود، چون اخوند غلام سکردو، و مولانا محمد حسین المعروف به ملاپیشاوری (۴) وغیرهم.

ملا پیشاوری مرد عالم و دانشمند و پزشک و شاعر بوده سلطان علی از

---

۱. برای آشنایی با شیوه نگارش فارسی اهالی بلتستان، این مقاله بدون هیچگونه ویرایشی، عیناً آورده می شود. «دانش»

وی خیلی زیاده استفاده نموده است و کتب های فقه ، حدیث ، اصول ، منطق و ادب از وی خوانده است . در سفر و حضر سلطان علی با وی بوده است.

شاعران شهیر بلتی زبان سیدعباس موسوی ، بابا جوهری علی جوهر ، سید ناصر الدین شاه ، یبگو حاتم علی خان حاتم ، اسفندیار علی خان وغیرهم (۵) معاصرین سلطان علی بوده اند. این همه در شعر و ادب شاگرد ملا پیشاوری بوده اند . سید عباس در قصیده ، بابا جوهر در بحر طویل ، اسفند یار در غزل شهرت کامل دارند. این همه اساتید زبان محلی یعنی بلتی می‌باشند.

ولی سلطان علی در فارسی و بلتی و عربی در هر سه زبان صدر نشین ایشان بوده است. شاهد این معنی کتاب های وی می باشد که در دست ما رسیده‌اند و کلام های وی که بر زبان عام و خاص اهل بلتستان هنوز جاری است و در میلادی های پیغمبر و ائمه اهلبیت علیهم السلام باآواز بلند خوانده می‌شوند و در محافل و مجالس دینیه قرائت می شوند.

سلطان علی در علم و دانش بر معاصرین خود فائق و برتر بود چنانکه حاکم خپلو راجه محمد علی خان سلطان علی را از بلغار به خپلو آورد و با دربار خود وابسته ساخت و سلطان چندین سال بادربار شاهی وابسته بود و چندین سال پسران راجه محمد علی خان راکتب های فارسی آموخت (۶). ولی این وابستگی سلطان علی را به پسند نیامد چنانکه وی باین اشعار از حاکم خپلو استدعا کرد که وی را اذن بازگشتن به بلغار دهد.

شهادین پناهم غم دین بکن — بمن رخصت نظم در دین بکن

بناعطای اذنم معزز نمود — بناکرام و لطفم ممیز نمود

ثنا خوان اجازت ازو خواستم — بمنزل گنه خود بشتافتم (۷)

چنانکه حاکم خپلو سلطان علی را اذن بازگشتن داد و وی باز به بلغار در جای میهن خود آمد و در چندین سال کتاب منظوم خود زادالجنان را سرود. درین کتاب وی حاکم خپلو و پسران وی را ستوده است.

بعد از بازگشتن به بلغار هم سلطان علی با دربار شاهی تعلقی استوار داشت.می‌گویند که چون راجه محمد علی (۸) وی را مرخص ساخت ، برای رفتن و پرداختن در نوشتن کتب و سرودن اشعار ، وی در گسترش علم دین مصروف گشت ولی با دربار محمد علی خان رفت و آمد می داشت. چون وی

بخپلو رسیدی محمد علی خان شعراء و ادبای آن ولایت را در قصر خود جمع نمودی و چند روز مجلس علمی و ادبی برپا داشتی. میر محفل همه مجلس های علمی و ادبی و فرهنگی سلطان علی بودی بعد ازان باز بلغار در میهن خود می‌رفتی.

در بلغار وی خانهٔ خود را موسسهٔ علمی ساخته بود بآنجا در درس و تدریس و ارشاد خلق مشغول بود شب را در عبادت پروردگار و نوشتن کتب زنده می‌نمود. وی مردی خوش نویس هم بوده است. وی عاشق کتابهای بزرگان نوربخشیه بوده است. وی کتب و رسائل میرسید علی همدانی ، و میر سید محمد نور بخش قهستانی را کتابت نموده بعلماء و اخوندها اهدا می‌کرد. کتب و رسائل فراوان نوشته با خط وی تا امروزین یافته می‌شوند. در قیام بلغار وی عده ای کثیر از علما را تربیت نمود و همه را بکمال رسانید مانند برادر خود سودی علی و بابا سلطان علی دوغنی ، بابا سید جلال الدین تهلی ، سید قاسم شاه کهرکو ، مولوی عبدالرحیم غواری ،و سادات کریس وغیره هم.(۹)

در سال ۱۳۰۲ ھ / ۱۸۸۵م وی در شیگر رفت و در آنجا مسند درس و ارشاد مزین ساخت دستگاه علمی و ادبی وی در دربارشاهی رسید چنانچه راجگان شیگر وی را با دربار خود وابسته ساخت و وی اطفال حاکم شیگر را فارسی می‌آموخت. اثر و رسوخ وی در نگاه راجگان و رعایا روز بروز زیاد می‌شد ازین علما سوء حسد برده بامر ایشان یکی از بدخواهان آلوچه‌ای را مسموم ساخته ویرا داد. وی آن آلوچهٔ مسموم را خورد، زهر در وی اثر کرد، وی باز به بلغار آمد در سال ۱۳۰۵ ھ / ۱۸۸۸م وی حیات فانی خود را بدرود گفت (۱۰) و همان جا در گورستان آبای وی مدفون شد. مزار وی در جانب شمال خانقاه صوفیه نوربخشیه تا هنوز مرجع خلائق است ولی متأسفانه برمزار وی نه گنبدی موجود است نه چراغی افروخته می‌شود گوئیا :

برمزار ما غریبان نی چراغی نی گلی — نی پر پروانه سوزد نی صدای بلبلی

گویند که روزهای دراز از گور وی آواز تلاوت قرآن کریم شنیده شده برادران وی آخوند علی بیگ و آخوند حسن علی می خواسته که گور وی را گشاید ولی برادر ثالث وی آخوند سودی علی ایشان را بازداشته و گفته که آخوند سلطان علی در گور خود زنده نیست ولی این یکی از کرامت های وی است که بعد از تدفین تا چندین روز تلاوت قرآن کریم از گور وی

می‌آید.(۱۱)

وی سه پسر داشته اولادشان تا درین روزگار باقی مانده اند بعضی از آنها بسلسله صوفیه نوربخشیه منسلک‌اند و بعضی در فرقهٔ اهلحدیث رفته‌اند. یکی از آن‌ها مولانا عبد الرشید ندوی می‌باشد که از ندوة العلماء لکهنو فارغ شده است و امروزین در دارالعلوم اسلامیه غواری شیخ الادب والحدیث می‌باشد.

آثار علمی آخوند سلطان علی سلطان

آخوند سلطان علی در علوم نحو و منطق و فقه و نجوم و تصوف حظ وافر یافته بود با این همه وی خط زیبا هم داشت و ذوق علم و ادب هم فراوان یافته بود چنانکه اشعار را می‌سرود و تخلص خود سلطان نمود. وی در آثار منظوم خود سلطان تخلص آورده است ولی سبب این تخلص معلوم نیست ولی ممارست ما این است وی واقعاً سلطان الشعرای بلتستان بود. این تخلص وی را بسیار می‌سزد لاریب وی سلطان بود در شعر و ادب فارسی و بلتی.

سلطان علی کتاب منظوم خود زادالجنان را در بحر متقارت مثمن محذوف سرود. این همین بحر می‌باشد که سعدی شیرازی بوستان را و فردوسی شاهنامه را سرود. وی آیات قرآن کریم و احادیث نبوی را در همین بحربسیار شیرین ترجمه می‌نماید. هم چنین از کتابهای بزرگان صوفیه اقتباسهای فراوان اخذ می‌کند و آنها را در همین بحر می‌آورد. احیاناً وی آیات یا احادیث یا سخنان بزرگان را در همین بحر می‌آورد و با تحول و تبدل الفاظ مفهوم مطلب هیچ متاثر نمی کند چون

فنادوا ان اغدوا بها مصبحین سریعین ان کنتموا صارمین
قلیلاً مشوا کلهم اجمعون الی زرعهم هم یتخافتون (۱۲)

این آیتها در قرآن کریم چنین آمده است

فتنادوا مصبحین ان اغدوا علی حرثکم ان کنتم صارمین فانطلقوا و هم یتخافتون (۱۳)

اشعار فوق چه قدر روان و ارزشمند است که سلطان در تازی آورده است . احادیث نبوی و اقوال بزرگان و اقتباسهای کتب صوفیه را برین قیاس تواند کرد.

در عبارات زیر آثار علمی اخوند سلطان علی بلغاری تذکر می‌نماییم.

وافیه کافیه

این کتابی است در علم نحو مانند کافیه لابن حاجب که سلطان درآن لغزشها و خطاهای ابن حاجب را درست کرده و اصول و مسائل نحو را مورد بحث ساخته در عربی ، ولی تاکنون بچاپ نرسیده است.

زادالجنان منظوم

کتابی است در نظم فارسی محتوی برده ابواب و ۳۸۸ صفحات قطع بزرگ . سلطان آن را در بحر متقارت مثمن محذوف سرود. سلطان آن را در ده باب ساخته و هر باب در چند فصول قسمت نموده است. ابواب دهگانه چنین می‌باشد.

چنو این بیت بستم بنا ساختم	به ترتیب ده در بنه پرداختم
نخست در در ایمان دوم صلوة	سه و چار اندر صیام و زکوة
به پنج در از حج و در سادسین	ز دانش سخن خلق در هفتمین
به هشتم در از اخذ یار نکواست	هم از یارند اجتناب اندر اوست
نهم باب عدل است ای رهنمون	دهم باب در ترک دنیای دون (۱۴)

در هر باب از آیات قرآن کریم و احادیث نبوی و اقوال بزرگان صوفیه را تذکر نموده و در ایضاح وتبیین از حکایات سودمند و اندرز آموز سودها جسته اند. از کتابهای نهج البلاغة ، ذخیرة الملوک ، مرات التائبین ، احیاء العلوم غزالی و جذب القلوب ابو طالب مکی اقتباسها نموده و آن ها را در نظم پارسی آورده است . این کتابی است بسیار سودمند و ارزشهای علمی و ادبی و فرهنگی بسیار دارا است ولی تاکنون بچاپ نرسیده خوشبختانه نسخهٔ زیبا و خوانا از قلم مصنف در دست ما رسیده است این نسخهٔ است منحصر بفرد . این کتاب محتوی بر ۷۵۰۰ بیت می‌باشد و بدست مصنف در سال ۱۲۹۳ سروده ونوشته شده است.

منظوم فقه احوط

فقه احوط (۱۵) کتاب معروف میر سید محمد نور بخش می‌باشد در تازی در ابواب ۵۳ضخیم و دقیق و چندین بار در عربی و فارسی و اردو بچاپ رسیده است. سلطان علی این کتاب را با تمام و کمال در نظم فارسی

سروده است . این ترجمه منظوم را وی منظوم فقه احوط نامیده است و در آغاز آن مقدمه سودمند در نظم افزوده است. این کتاب تقریباً ۷۰۰۰ بیت را دارا است ولی تاکنون بچاپ نرسیده است.

البته یک باب باب الفرائض را آقای حاجی خلیل الرحمن بلغاری با اضافات و تحریفات فراوان چاپ کرده است ابواب های باقی تاکنون بچاپ نرسیده است . این کتاب را در بحر رمل اصل مثمن محذوف است . نسخهٔ کامل بخط سلطان علی در دست ما است نسخهٔ ناقص هم در دست ما است.

بوق بوق نامه

بوق بوق در زبان بلتی ضخیم را می‌گویند. این کتابی است بر موضوعات کثیره سلطان نوشت درین کتاب تاریخ های وفات و مولودبزرگان، واقعات مهم خطهٔ بلتستان ، اشعار های شعرای عربی و فارسی ، رساله ها بر موضوعات مختلفه جمع آوری کرده است. این کتاب در نثر فارسی است. سلطان علی مسائل دقیق تصوف و عرفان را بشرح و بسط نقل کرده و هم چنین تاریخ بلتستان را نقل نموده که برجسته ترین مآخذ تاریخ بلتستان بشمار می‌رود ولی متاسفانه تاکنون بچاپ نرسیده است و هم چنین به نسخهٔ کامل سراغ نداریم نسخهٔ ناقص الطرفین که اوراقها از بین هم افتاده است ، در دست داریم این نسخهٔ ناقص هم بقلم مصنف نوشته شده است.

لغت و قصائد

سلطان علی لغت و قصائد بسیار در زبان بلتی سروده است چنان می‌نماید که سلطان در اوقات مختلفه بآنها پرداخته است و شهرت فراوان دارد و در محفل میلاد پیغمبر و ائمه اهلبیت رسول باآواز بلند خوانده می‌شوند. شاید سلطان علی اولین کسی می‌باشد که نعت رسول مقبول در بلتی زبان سرود. از شعرای متقدمین بلتستان نعتی یافته نمی شود . در قصائد وی هم آیات و احادیث فراوان استعمال شده وتلامیح و استعارات مزین می‌باشد.

قصائد سلطان در بیاضهای ملایان بلتستان محفوظ است و بر زبان لغت گویان و قصیده خوانان مضبوط می‌باشد. در قصائد و نعت وی الفاظهای عربی و فارسی فراوان است. ولی اشعار وی بسیار روان می‌باشد. وی نکات دقیق و مشکل الفهم را در اشعار خود جای نمی دهد.

غزل های سلطان

سلطان علی غزل ها هم سروده بود ولی متأسفانه دیوان او در دست ما نیست. وی در زبان پارسی غزل ها سروده و نظم ها ساخته است. چند غزلها در اوراق پراگنده از سلطان علی باقی مانده است . یکی را در زیر نقل میکنیم.

چه جزم دید ز راهی که اندرین دو سه روز | چه از خبر بزو شیب و خیار می‌دارد
خدای راست مسلم بزرگواری حلم | که جرم نبیند و نان برقرار می‌دارد
گر از سوال کثیرم جناب رنجیده است | بگو که خورد غریبان عار می‌دارد
چه جای منعطی گزینی نعیم فنا | امید نعمت دارالقرار می‌دارد
نعیم خلد نصیب کسی است ای یاران | کنون بخلق نعمیش نثار می‌دارد
نبی سفر چو سقر گفت اگرچه یک فرسنگ | زکارشان شده فارغ چه کنار می‌دارد

مختصری شرح حال سلطان الشعرای بلتستان اخوند سلطان علی سلطان و آثار علمی وی در فوق داده ایم. وی شاعری و عالمی و فاضلی است بسی بزرگ در زبان فارسی و بلتی وی در هیچ کتابی و تذکرهٔ حال وی حتی که نام وی نیامده است چنان می‌نماید که وی چون گوهری است در گل فرومانده و آبها و گلها و کلوخهای این دنیای دون آب و تاب و رخشندگی وی را از نگاه ارباب علم و فضل پنهان کرده است. انشاء الله در آوان آتیه ما احوال و آثار وی را توضیح و تبیین و کتابهای ارزنده وی را عرضه اهل علم و دانش توانیم کرد.

حواشی و توضیحات

۱ - سکردو از شهرهای قدیم بلتستان می‌باشد و پایتخت سلطنت سکردو بوده است. دران شهر آثار باستانی کثیر یافته می‌شود. آثار بودایی ، قلعهٔ کهرپوچوKhar po cho، امام بارگاه کلان و خانقاه گمبه سکردو ، و سدّ سدپاره از آنها می‌باشند.

۲ - بلتستان خطهٔ است وسیع دربین کشمیر و چین و گلگت و لداخ مردم آنجا صد در صد مسلمان اند و بکوشش وسعی مبلغین اسلام ایران الاصل مانند میر سید علی همدانی ، میر سید محمد نوربخش قهستانی و میر شمس الدین عراقی گیلانی دین بودایی را فرو گذاشته مسلمان گشته اند برای آگاهی بیشتر رک تاریخ بلتستان جلد اول از نگارنده و میراث جاویدان از حاج کمال جوادی و آثار شاه همدان از آخوند زاده محمد رضا.

۳ - بلغار (Balghar) یکی از مواضع خپلو بلتستان می باشد که آباء و اجداد اهل بلغار از بلغار اروپا نقل مکانی نموده باین جا آمده و آن را آباد ساخته، برای آگاهی بیشتر رک کاروان شماره

اول ص ۳۸ مقاله حاجی عبدالسلام یلناری بعنوان «وادی بلغار کا تعارف»

۴ – نام این دانشمند ارجمند بعضی محمد حسین و بعضی محمد عمر گفته اند ولی در ملا پیشاوری هر یک متفق اند وی آخرین کسی است که از راه قبرستان سیاچن (Siachan Galaciar) به بلتستان رسیده و خلق را بفقه حنفی دعوت داده است وی مرد عالم دانشمند، روشن فکر و اندیشه بود، برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به تذکرة العلماء والصوفیای بلتستان و کاروان شماره دوم ص ۵۱ – ۵۲ مقاله حاجی محمد یحیی بعنوان موسیقی یا موسی قی.

۵ – این همه شاعران بلتی زبان می‌باشد و بلتی زبان یکی از زبانهای تبت Tibbet می‌باشد و در رسم سانسکرت دیوناگری نوشته می‌شود ولی در بلتستان بعد از اشاعت اسلام این رسم الخط متروک کرده شد و دانشمندان بلتستان برای رسم الخط زبان فارسی را اختیار نمودبرای آگاهی بیشتر رک بلتی زبان از محمد یوسف حسین آبادی.

۶ – ماهنامه «نوای صوفیه»، ص ۱۷، شماره دسامبر ۱۹۹۶م، مقاله محمود احمد بعنوان «اخوند سلطان علی بلغاری».

۷ – زاد الجنان، منظوم، ص ۳۳.

۸ – راجه محمد علی خان مرد عالم و فاضل بود وی سرپرست علم و ادب شعراء بوده وی ۱۰ پسر داشت. منجمله از آنها اسفند یار خان، حاتم خان، عباس خان شاعران زبان فارسی و بلتی می‌باشد.

۹ – تذکرة العلماء و الصوفیای بلتستان، ص ۵۱.

۱۰ – «نوای صوفیه»، ص ۱۸ شماره ۶.

۱۱ – تذکرة العلماء والصوفیای بلتستان، ص ۵۲.

۱۲ – زادالجنان، ص ۱۰۸.

۱۳ – القلم ایت ۲۱ تا ۲۴.

۱۴ – زادالجنان، ص ۳۶.

۱۵ – فقه احوط نگاشته میر سید محمد نور بخش می باشد. وی مؤسس سلسله صوفیه نوربخشیه است و کتب و رسائل فراوان را نوشته اند. از آنها سلسلة الاولیاء، صحیفة الاولیاء، معراجیه، مکارم الاخلاق، و کشف الحقایق وغیره، برای اطلاع بیشتر رک احوال و آثار میر سید محمد نور بخش نگاشته آقای خادم حسین بندوی.

*****

شعر فارسی امروز شبه قاره

جوهر براهوئی

غزل

رحمت حق؛ راحت جان رحمت للعالمین آستانش بود منزل حضرت روح الامین
یافت عالم از رخش تنویر ایمان و عمل لفظ نام او «محمد»(ص) شد قرار عاشقین
از جمال اونگاه زندگی تابنده است هر که در بانش شود ، شد مالک روی زمین
شان او صل علی، ختم الرسل توصیف او روز محشر عاصیان را شد شفیع المذنبین
آن شب اسری عروجش از گمان بیرون شده گشت در بزم رسل اعزاز او فتح مبین
نعت خوانی کرد در تعریف او قرآن مجید یاد او در وقت غم ، دارو شود قلب حزین
نام من افتاد چون در سلک امت مصطفی رستگاری می رسد «جوهر براوی» بالیقین

*

دکتر خالد حسن قادری

لندن

قندپارسی

به مرحله که منم قرب و بعد یکسانیست نگاه بر رخ جانان کمال بی ادبیست
هزار رنگ طرب در کمال محرومی نه رفتن پی دریا ز کیف تشنه لبیست
ردای عطر منیرست تاکران زکران که نور گنبد بیضا ضیای شمع نبیست(ص)
یقین ، بحرف محبت شعار مرتضوی فرار از ره عرفان طریق بولهبیست
اگر تراست همه آرزوی ترک طلب حذر کن از همه اینها که مدعا طلبیست
فقط مخافت الله ، راس حکمت هست فسون دانش و حکمت فسانه غربیست
نشسته ام بفراغت ز دولت دنیا مرا نگاه ودل پاک و آه نیم شبیست
خوشا که شباب و جنون میسر شد چه آب ساده وشیرین چه باده عنبیست
بدوش بار گناهست و من تهی دامن نجات من بقیامت ز حب آل نبیست

*

فضل الرحمن عظیمی
راولپندی

غزل

جان فدایت از پی دیدار قربانت شوم — از نظر مستم کنی ای یار قربانت شوم
شوق هر دم می کشد سوی تو دامان دلم — هر زمان هر لحظه وهر بار قربانت شوم
گردتوای شمع رقصان می شوم پروانه وار — چون ببینم جلوهٔ رخسار قربانت شوم
تو بمن این سوز و ساز زندگی بخشیده ای — من ز فرط بیخودی ای یار قربانت شوم
من سراپا دید گشتم از نگاه فیض تو — باز دارم حسرت دیدار قربانت شوم
من نمی دانم که ذوق وصل تو با من چه کرد — این قدر دانم که من بردار قربانت شوم

بندهٔ فضل عظیمی بر درت افتاده است
یک نظر بر من که باز ای یار قربانت شوم

*

دکتر رئیس احمد نعمانی
هند

غزل

هر چند ما دراز نکردیم پای خویش — شرمنده گشته ایم مگر از ردای خویش
کردیم آرزو ز خدا، از برای خویش — آن شعله خو که می نشود آشنای خویش
بازار دهر ، ارزش ما را نمی شناخت — یا چیزکیم خود که فتد از بهای خویش
پیموده ایم وسعت عالم به یک نگاه — پرواز می بایدم کنون در فضای خویش
این کس مخر متاع ،برای چه داده ای ؟ — یا رب ! کجا برم دل حق آشنای خویش؟
کو همدمی به دهر و کجا گوش محرمی — خود گویم و همی شنوم ماجرای خویش !
کار جهان اگر به مرادم نمی رود — ای بخت بد گذار ، رهم از بلای خویش

یارب ، رئیس سوخته سامان گدای تست
انعام خود مدار دریغ از گدای خویش

*

خانم طاهره نگار

اسلام‌آباد

غزل

عاقلم ، من عاقلم، من عاقلم — زانکه شد دیوانهٔ تو این دلم
راز عشق از درد هجر آموختم — یافتم در موج طوفان ساحلم
زندگی را بهر من مشکل مکن — آری ! از نیروی تو بس قائلم
تو چنان رفتی که این دل سرد شد — ای مه کامل ! بیا در محفلم
از نگاه دهر گر افتم ، چه غم — چون نظر داری به من ، من مقبلم
آنکه شاه دو جهانست ای «نگار» — بر در آن شاه من یک سائلم

*

مقصود جعفری

راولپندی

غزل

شام غم بار دگر گشته نمودار افسوس — دل من غمزده و بی گل و گلزار افسوس
بهر تاراج چمن برق ستم افشانند — گلشن زندگیم گلبن پرخار افسوس
درد دل گویم و خواهم که تو با من باشی — شعر من جلوه گر کوچه و بازار افسوس
هر کجا می روم و راه محبت پویم — لیکن این راه شده راه ستمکار افسوس
میکده سوخت و بشکسته صراحی اکنون — جام می ریخته و کار آمده دشوار افسوس
«جعفری » در دل شب نالهٔ دل آورده — آه از این شاعر افسردهٔ میخوار افسوس

*

سلطان حیدر بیگ

حیدرآباد

نام و نشان ایران

ماه سپهر عرفان ، روح روان ایران — الحق خمینی ذیشان تاب و توان ایران
در گلشن است بلبل هم نغمه خوان ایران — سر سبز گرد سبحان این گلستان ایران

یـعنی مـثل گلستـان شـد بـاغبان ایـران | شاداب شد ز عزمش ایـن بوستـان ایـران

روشـن ضـمیر آن هـم روح روان ایـران | روح روان ایـران شـیر ژیـان ایـران

از انـقلاب پـیداایـن انـقلاب آخـر | نـابود شـد ز عـالم شـاه جهـان ایـران

عـابد امین خـمینی عـالم یـقین خـمینی | تـهجد گـذار زاهـد شـیرین بیـان ایـران

تـابنده بـاد یـارب نـام ونشـان ایـران | پـاینده بـاد هـر یک پـیر و جـوان ایـران

*****

گزارش و پژوهش
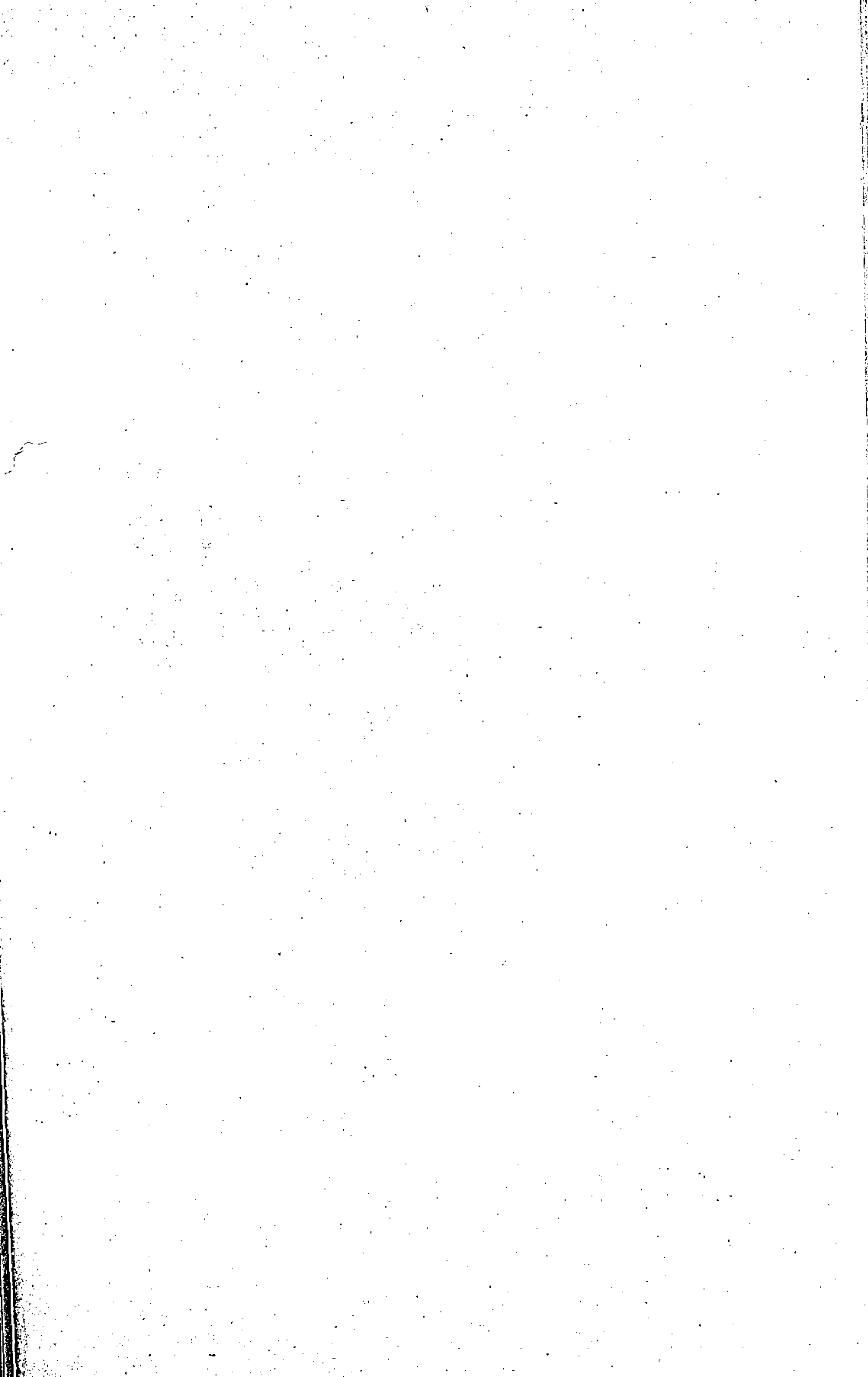
معرفی انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (۲)

اشاره

از آنجا که مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، با وجود بیست و هفت سال پیشینهٔ تحقیقاتی در زمینهٔ فرهنگ و ادب فارسی، هنوز برای اهل علم و قلم ناشناخته مانده است، برآن شدیم تا از شمارهٔ دانش ۵۲ با معرفی مجموعهٔ انتشارات آن، که تا این تاریخ بیش از ۱۶۱ عنوان می باشد، گامی مثبت در جهت شناخت این مرکز - که تنها مرکز رسمی تحقیقات فارسی در جهان است - برداشته شود. امید است این حرکت به دانشمندان و پژوهشگران که همواره بدنبال منابع و مآخذ اصلی و مهم هستند، کمک نماید.

در این شماره ده عنوان دیگر از انتشارات این مرکز معرفی می‌شود.

۱۱ - فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۲)

این کتاب تألیف دکتر محمد حسین تسبیحی می باشد که درسال ۱۳۵۳ش / ۱۳۹۴ هق / ۱۹۷۴ م باقطع ۲۴×۱۷ س م منتشر شد. دراین مجلد ۳۰۰ نسخه خطی (از ش ۳۰۱ تا ۶۰۰)موجود درکتابخانه گنج بخش به‌ترتیب الفبا شناسانده شده و جمعاً با شمارش جنگها و مجموعه‌ها بالغ بر ۳۹۷ نسخه می‌گردد. نوادر نسخه‌های خطی در این مجلد بیشتروارزنده تراز مجلد اول می‌باشد.

نسخه‌های معرفی شده در این مجلد به هشت زبان است بقرار زیر: فارسی ۲۹۱، عربی ۵۰، ترکی ۶، پنجابی ۳، پشتو ۳، فارسی و عربی ۳۶، فارسی و پنجابی ۲، فارسی و اردو ۱ ، فارسی و پشتو و عربی ۱ فارسی و

ترکی ۱، فارسی و عربی و اردو و پنجابی و هندی ۱،فارسی و عربی و کشمیری ۱. رویهمرفته این نسخه ها در ۱۳ موضوع:دین ، ادب ، تاریخ ، طب، مراجع، زبانشناسی، ستاره شناسی، اخلاق، هنر (موسیقی)، فلسفه، روانشناسی و جامعه شناسی است. ازمیان ۳۹۷ نسخه،۳۷ نسخه مکرر معرفی ۳۷ نسخه مکرر معرفی گشته است. همچنین ۱۴ نسخه مکرر دیگر هر یک در دو نسخه معرفی شده است.متن کتاب در ۶۰۸ صفحه و فهارس هشتگانه در ۱۴۸ صفحه و نمونه‌ها و تصویرها در ۵۸ صفحه ، و در پایان مقدمه مؤلف به انگلیسی در ۲ صفحه ، و سخن مدیر به انگلیسی در دو صفحه آمده است.

۱۲ - شعر فارسی در بلوچستان

بلوچستان کهن ترین مرکز فارسی در شبه قاره پاکستان و هند بوده و زبان فارسی در آن ناحیه از زمان قدیم رواج داشته چنانکه نخستین شاعره فارسی زبان یعنی رابعه دختر کعب خضداری یاقزداری ازآن خاک برخاسته است. نویسنده کتاب دکتر انعام الحق کوثر، استاد فارسی دانشگاه بلوچستان (کویته) می‌باشد.این کتاب درسال ۱۳۵۳ش / ۱۳۹۵ه‍ق / ۱۹۷۵م به مناسبت صدمین سال تولد علامه اقبال لاهوری (به حساب هجری قمری) انتشار یافت و دارای دو بخش است. در بخش اول ذکر شرح حال و نمونه کلام ۱۷ تن از شعرای فارسی که از بلوچستان برخاسته‌اند در ۹۷ صفحه آمده که اولین شاعرآن رابعه خضداری وآخرین رهی می‌باشد. دربخش دوم در ذیل گزارش محفل مشاعره (شعر خوانی) فارسی که در شهر لورالائی بلوچستان

در سال ۱۲۹۴ ش / ۱۳۳۳ ه‍ ق / ۱۹۱۵ م برگزار شد ذکر شرح حال و نمونه کلام ۲۱ شاعر فارسی گو در ۸۴ صفحه آمده که نام اولین شاعر عبدالحنان و نام آخرین شاعر شیدا ذکر شده است.

کتاب مزین به نمونه های کتابهای خطی و چاپی مورد استفاده مؤلف و عکس های شاعران و برخی آرامگاههای شعرا است.

این کتاب اولین تذکره نسبتاً جامعی از شعرای فارسی گوی بلوچستان می باشد و ازین لحاظ دارای ارزش زیادی است.

۱۳ - راج ترنگینی (تاریخ کشمیر)

ترجمه فارسی کتاب منظوم سانسکریت است به‌نام "راج ترنگینی" (به معنی دریای شاهان یا بحرالملوک) که به تصحیح و تحشیه آفاقی به سال ۱۳۹۴ ه‍ ق / ۱۳۵۳ ش / ۱۹۷۴ م به‌طبع رسیده است.

بنابه تأکید مؤلف، این کتاب را در اصل پاندیت کلهن کشمیری شاعر و تاریخ نویس و حماسه سرای کشمیر در وقایع سیاسی چندین هزار ساله کشمیر بسال ۵۴۵ ه‍ ق / ۱۱۴۸ م به نظم سانسکریت آغاز نمود و به سال ۱۱۴۹ م به اتمام رسانید. این کتاب ذکر وقایعی تقریباً از سه هزار سال قبل از میلاد آغاز و تا سال ۱۱۴۹م خاتمه می‌یابد و شامل هشت کتاب است که اول تا سوم رویدادها بصورت افسانه و بقیه تاریخی است. پس از ۲۸۰ سال به‌امر زین العابدین سلطان کشمیر (۹۲۷ - ۸۷۹ ه‍ ق / ۱۴۲۲-۱۴۷۲ م) ملا احمد کشمیری آن را به‌فارسی ترجمه کرد که متأسفانه آن ترجمه از بین رفته است. سپس ۴۴۱ سال پس از تألیف و ۱۱۹ سال پس از ترجمه ملا احمد، در سال ۹۹۷ ه‍ ق / ۱۵۸۹ م به فرمان اکبر شاه تیموری ملا شاه محمد شاه آبادی کشمیری آن را مجدداً به‌فارسی برگرداند و آن ترجمه را به فرمان اکبر ملا

عبدالقادر بدایـونی (م ۱۰۰۴ ه ق / ۱۵۹۶ م) به‌سـال ۹۸۸ ه / ۱۵۸۹ م در عرض دو ماه به‌عبارت سلیس منقح و انتخاب نمود.

این کتاب دارای اهمیت خاصی است زیرا قدیمی ترین مأخذ بـرای تاریخ شاهان باستان کشمیر است که بما رسـیده است و بـه عـقیده خـاور شناسان هیچ متن تاریخی که از تاریخ هند بحث کند به‌زبان سانسکریت پیدا نمی‌شود.مؤلف این‌کتاب نخستین کسی‌است که تاریخ چهار هزارساله کشمیر را به‌قالب شعر سانسکریت ریخته واز بسیاری از کتابهایی استفاده کرده کـه امروز بجا نمانده است.مؤلف در تألیف خود اصول و مواعظ اخلاقی بسیار آورده و گاهی درباره عقاید مذهب هندو که خودش پیرو آن بوده بحث کرده است و هدفش اصلاح جامعه و ترویج مبانی عدل و انصاف بوده که از دیانت و خدا پرستی سرچشمه می گیرد. این کتاب سرمشق و مأخذ ارزنده معتبر برای تاریخ نویسان بعدی قرارگرفته که مصحـح در مقـدمه نام بیست کتاب معتبـر را آورده که این کتـاب را مـدرک و اسـاس خـود قـرار داده‌انـد. ایـن کتـاب به‌انگلیسی ، فرانسه، فارسی ، اردو و هندی ترجمه شده است که نشانه بارز اهمیت و شهرت جهانی آن می باشد .

۱۴ - رساله قدسیه

تألیف خواجه محمد پارسا الحـافظی البخـاری (۷۳۹ - ۸۲۲ ه ق / ۱۳۲۹ - ۱۴۱۹ م) از اولاد حضرت عبداللّه بن جعفر طیار (رض) از عرفای معروف سلسله‌نقشبندی بامقدمه و تحشیه و تـصحیح و تعلیقـات از مـلک محمد اقبال باقطع ۲۴×۱۷س‌م‌در ۱۳۵۴ش / ۱۳۹۵ه‌ق / ۱۹۷۵م منتشر شد .

این کتاب شامل شرح حال خواجه بهاءالدین نقشبند و شجره سلسله نقشبندیه است.

این رساله به نامهـای مختلف در فهـرست مخطـوطات ذکر شده اما در نسخـه خطی «رسالة البهائیه» تألیف شیخ محمدبن‌خواجه مسـعود بخـاری مکتوبه ۹۰۱ ه که دردانشگاه پنجاب موجود است به‌نام «رساله قدسیه» یـاد

شده، بنابراین مصحح آن رابه همان نام خوانده است.

این رساله درمیان عرفا معروفیت تمام دارد و نسخه های خطی آن در کتابخانه‌های ایا صوفیه استانبول (مکتوبه ۸۵۵ ھ قدیمترین نسخه)، پاریس، قاهره، موزه بریتانیا، کتابخانه ملک تهران و کتابخانه دولتی کابل، کتابخانه گنج بخش (۲ نسخه)، دانشگاه پنجاب (۲ نسخه) موجود است و درمحبوب المطابع دهلی به‌سال ۱۳۰۸ ھ و به‌اهتمام حاجی محبوب‌الهی درحیدرآباد سند در ۱۳۷۸ ھ چاپ و منتشر شده است اما هر دو نسخه از اغلاط چاپی مشحون است.مصحح نسخه خطی مکتوبه ۹۰۰ ھق راکه در مجموعه عرفانی ش ۳۹۳ کتابخانه گنج بخش موجود است متن اصلی قرار داده و از نسخه دوم کتابخانه گنج بخش و دو نسخه دانشگاه پنجاب و نسخه مجموعه پیر حسام الدین راشدی که در دانشگاه قائداعظم اسلام آباد موجود است و چاپهای دهلی و حیدرآباد در تصحیح استفاده و اختلافات این نسخه ها را در حاشیه ذکر کرده و امیدوار است این نسخه پس از تصحیح و تنقیح کامل ترین و صحیح ترین نسخه این رساله باشد.

۱۵ – مقدمه جوهر الاولیا

شادروان استاد دکترغلام سرور رساله"جوهرالاولیاء" سیدباقر بن سید عثمان‌بخاری را باتصحیح و تحشیه ومقدمه برای‌طبع و نشرآماده کرده(که ذکر آن جداگانه‌تحت شماره ۱۶ آمده است)و مقدمه مفصلی جداگانه تهیه و چاپ نموده است و طی آن امور ذیل را در پنج بخش توضیح داده است:

معرفی نسخه‌های خطی رساله و شرح حال مؤلف و اسلاف و شرح مفصل رساله و محتویات آن و مختصات سبک نثر و اهمیت این کتاب در دورهٔ حاضر. این کتاب بمناسبت صدمین سال تولد قائداعظم محمد علی جناح بنیانگذار پاکستان به طبع رسید.

اهـمیت این‌کتـاب از محتویـات آن پـیداست ، چـون بـدون این‌مقدمه‌اهمیت خود رساله "جواهرَ الاولیاء" و مؤلف و اسلاف او و نسخ خطی و مختصات سبک آن کاملاً برای خوانندگان روشن نمی شد، مخصوصاً مؤلف در ذیل بخش چهارم به عنوان "زبان جواهر الاولیاء" در ۴۹ صفحه مختصات سبک رساله "جواهر الاولیاء" را به شرح کامل و مفید و محققانه و استادانه آورده و طی آن نکات بسیار دقیق و ارزشمندی را با شرح و بسط بیان کرده است.

۱۶ - جواهر اولیاء

جواهر الاولیاء تألیف سید باقر بن سید عثمان بخاری با تـصحیح و تحشیه بمناسبت صدمین سال تـولد قـائداعـظم محمد علی جناح بنیانگذار پاکستان طبع و نشر شده است . متن رساله شامل پنج جوهر می‌باشد: جوهر اول در فضیلت تمام سوره هـای شـریفه قـرآن مـجید و آیـات آن مـنقول از رسـول اکـرم (صؑ)،جوهر دوم در فضیلت نود و نه‌نام مبارک باری تعالی،جوهر سوم در فضیلت چـهل اسـم بامؤکلات و فضیلت نود و نه نام حضرت رسول (ص) و نامهای اجدادش تا حضرت آدم و حلیه و مهرنبوت حضرت رسول (ص)، و جوهر چهارم در فضیلت درود بر سـرور کائنـات (ص) ، و خرقه خلاقـت پیـران بخـاری و قدم و نعل مبارک منقـول از بـزرگان، و جـوهر پنجم در فضیلت مناجات و ادعیات و چهل و یک اسمای یونانی و عربی و نماز بر قبر رسول اکرم (ص)، ثواب خطبه جمعه، خاصیت خـطبه نکـاح و ثواب نمازهای دیگر.

۱۷ - پیوندهای فرهنگی ایران و پاکستان

این کتاب مجموعه مقالات برخی از ایران شناسان و پژوهشگران معروف پاکستانی است که به مناسبت ورود یک هیأت فرهنگی ایران به پاکستان در سال ۱۳۵۴ ش، به چاپ رسید.
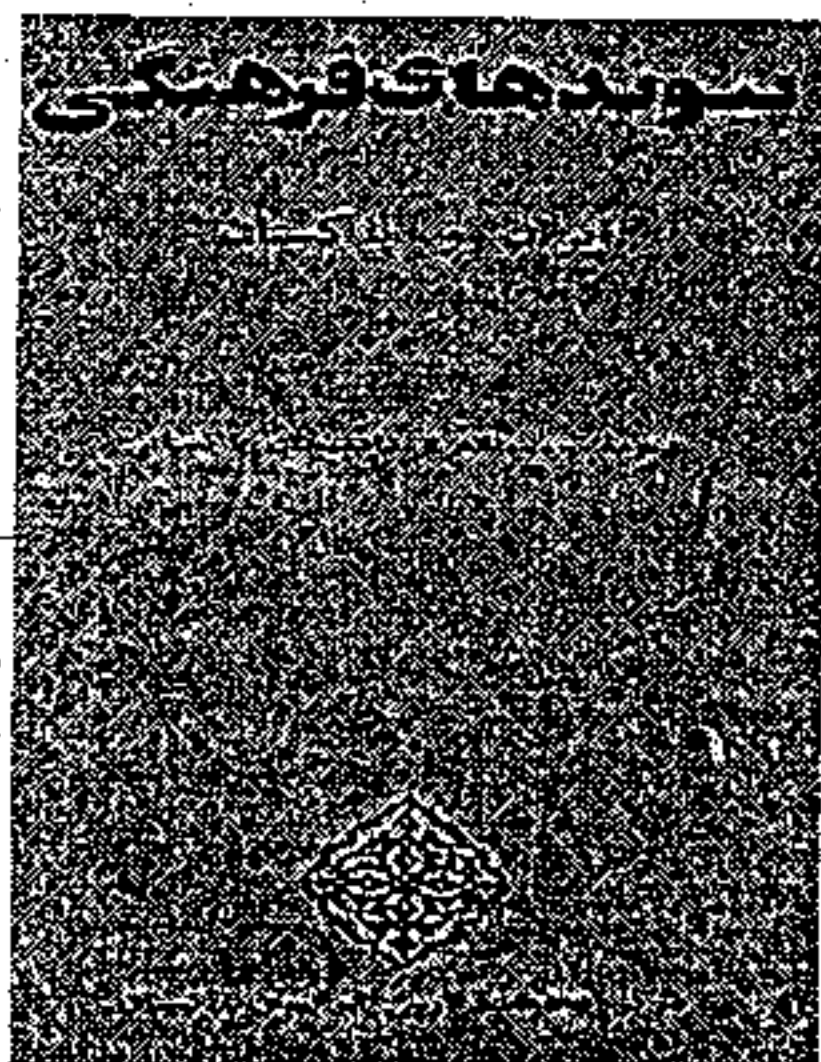
این کتاب شامل چهار بخش می باشد که در هر بخش مقالاتی پیرامون موضوعای مشترکات فرهنگی و تاریخی ایران و پاکستان گرد آوری شده‌اند.

بخش اول درباره میراث فرهنگی دارای چهارمقاله به‌عنوانهای میراث مشترک فرهنگی ایران و پاکستان از دکتر نظام الدین احمد، پاکستان و ایران پیوندهای فرهنگی قبل از اسلام، (آثار) میراث مشترک فرهنگی‌پاکستان وایران درموزه‌ملی پاکستان از تصویرحسین حمیدی،راههای تجاری قدیم بین ایران و پاکستان ازف .ا.خان، شهادت باستان شناسی هخامنشیان در منطقه گنداره از نیاز رسول؛ **بخش دوم** درباره سفرنامه‌های تاریخی و سیاحان دارای پنج مقاله است: عصری در اصفهان و اصفهان نصف جهان از سید حسام الدین راشدی، سفرنامه ایران از محمد حسین آزاد (از دکتر اسلم فرخی)،نادر شاه در سند از دکتر ریاض الاسلام و روابط علمی و فرهنگی سلطنت بهمنیه و ایران از دکتر معین الدین عقیل؛ بخش سوم درباره ادبیات فارسی و نسخه‌های نادر الوجود شامل یازده مقاله است به عنوانهای کتابهای نادر درباره ایران شناسی از میرزا محمود بیگ، تذکره شعرای اردو به‌زبان فارسی از دکتر فرمان فتحپوری،نسخه خطی تذکره الشعرای دولتشاه سمرقندی به خط مؤلف از میرزانظام بیگ جام، نسخه خطی منطق الطیرعطار درکتابخانه سلطنتی مغول از عبدالجبار، تذکره مشتاق از شفیق خواجه، عراقی شاعر عشق عرفانی از ب. ا. دار، شاه اسمعیل صفوی از حیث یک شاعر از دکتر محمد صابر، دیوان صائب از نظام بیگ جام، نسخه‌ای نایاب از کلیات عرفی شیرازی از نظام بیگ جام، و منابع الهامی اقبال از ممتاز حسن و بخش چهارم درباره معماری و هنرها و آثار

تاریخی دارای ۷ مقاله شامل عنوانهای نفوذ ایران در معماری ما از شیخ خورشید حسن، قدیم ترین کتیبه فارسی درپاکستان از محمد اشتیاق خان، هنر نقاشی اشکال ایران و پاکستان از مسعود الحسن ، نفوذ ایران در تزیین کاشی های قلعه لاهور از گلزار محمد خان، تأثیر برباغهای سند از دکتر انصار زاهد خان ، منار هرن در شیخوپوره از احمد نبی خان و نمونه های خطاطی ایرانی در موزه ملی (پاکستان) از هدایت الله صدیقی است.

این کتاب دارای یک نقشه پاکستان و ایران و یک نقشه گندهارا و یک نقشه سند و یک نقشه طراحی منار هرن و ۹۳ عکس بناهای تاریخی و سلاطین و امرا و سکه ها و کتیبه ها و ظروف و نقاشی‌ها و قالیهای منقوش و ۱۷ عکس نمونه‌های صفحات کتاب و دو عکس نامه و تلگراف کنفرانس مؤسسه آسیایی می باشد.

۱۸ - تذکره ریاض العارفین (ج ۱)

این تذکره شعرا را آفتاب رای لکهنوی خلف رای جی چند معروف به رای امام بخش در سال ۱۳۰۰ ه‍ ق/۱۲۶۲ ش/۱۸۸۳ م تألیف و مرحوم پیر سید حسام‌الدین‌راشدی آن را در دومجلد باتصحیح و تعلیق و مقدمه باهتمام مرکز طبع و نشر کرد. جلد اول آن در سال ۱۳۵۵ ش / ۱۹۷۶م انتشار یافت و دارای شرح حال مختصر و اشعار منتخب ۱۱۳۶ شاعر به ترتیب الفبا از حرف الف تا حرف ظ - در ۲۴ صفحه که اول آن آتون و آخر آن ظهیر الدین است می‌باشد.

در مقدمه مؤلف به عنوان "سخنهای گفتنی" یاد آوری شده که اسم این تذکره درهیچ کتابی ذکر نشده و شرح حال مؤلف آن هم در هیچ جا بچشم نخورده است ، نسخه منحصر بفرد آن در ذخیره انجمن ترقی اردو کراچی است،که در روز چهار شنبه تارخ ۹/مه ۱۸۸۳ م (/۱۳۰۰ ه‍ ق) استنساخ شده است.

باید اذعان کرد که این تذکره از حیث تعداد شعرا در ردیف تذکره های بزرگی قرار گرفته که در شبه قاره تألیف شده‌اند.

مؤلف شرح حال واشعار منتخب شعرای زیر را مفصل‌تر آورده‌است: جلال یزدی، حافظ شیرازی، سعدی شیرازی تنها شرح حال شعرای زیر را مفصل تر آورده است: آذری، ابو سعید ابوالخیر، افضل کاشی، امین نیشابوری، انوری، اهلی ترشیزی، رحیم (خانخانان)، رشید و طواط، شیدا مشهدی.

تنها اشعار شعرای زیر را مفصل تر نقل کرده است: آذر، آصفی، آهی، اهلی شیرازی، بنائی هروی، جامی، جاهی، ترکمان، حزنی اصفهانی، خرین، حسرت، حسن فراهانی، حسن دهلوی، حضوری، (امیر) خسرو، خیام، ذره لکهنوی، رشکی، رفیعی کاشی، رفیق اصفهانی، زخمی، شاپور تهرانی، شرف قزونی، شریف تبریزی، شفائی، شهیدی قمی، صبری اصفهانی، ضمیری اصفهانی، ضیا اصفهانی، ظهوری ترشیزی. مؤلف اشعار منتخب زخمی (رتن ناتهه) پدر خسر خواد را از همه مفصل تر آورده است.

رویهمرفته باوجود عدم اصالت مطالب و انتخاب اشعار، از حیث ضخامت و مجموعه اشعار و نشانگر ذوق شعری مؤلف که از میان خانواده هندوان صاحب ذوق برخاسته، این کتاب دارای اهمیت خاصی می باشد.

۱۹ - گرایشهای تازه در زبان فارسی (انگلیسی)

این کتاب تألیف دکتر عبدالشکور احسن رئیس اسبق بخش فارسی دانشکده خاور شناسی لاهور است که در سال ۱۳۵۵ ش/۱۳۹۶ ه‍ ق/۱۹۷۶م بمناسبت صدمین سال تولد قائداعظم محمد علی جناح بنیانگذار پاکستان انتشار یافت.

فهرست عناوین این کتاب به شرح زیر می‌باشد: آغاز و توسعه، شعور جدید، به سوی سادگی، رواج زبان عامیانه، کلمات استقراضی از غرب، نهضت سره سازی فارسی، فرهنگستان زبان ایران، معانی ضمنی

جدید،ترجمه استقراضی،تغییرات دستوری ، پیشرفت در زمینه زبانشناسی ، نتیجه گیری .

این کتاب که تغییرات و تحولات جدید زبان فارسی را بررسی می کند کتاب بسیار سود مندی از نظر زبانشناسی است و نشان دهنده شرح اختلافهای موجود میان زبان عامیانه و زبان فارسی سنتی می باشد.

۲۰ :- فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۳)

این کتاب جلد سوم نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش تألیف دکتر محمد حسین تسبیحی که در سال ۱۳۵۵ ش / ۱۳۹۶ هق / ۱۹۷۶ بمناسبت صدمین سال تولد قائداعظم محمد علی جناح ، انتشار یافت.

مؤلف می نویسد که در موقع چاپ این کتاب کتابخانه گنج بخش ۷۹۰۰ نسخه خطی داشت که از جمله ۴۲۸ نسخه در مجلد اول و ۳۹۷ نسخه در مجلد دوم و ۶۸۷ نسخه در این مجلد سوم با شمارش جنگها و مجموعه ها و ۴۰۰ نسخه از شماره ۶۰۱ تا ۱۰۰۰ به ترتیب کتابخانه‌یی و الفبایی معرفی شده و در نخستین کارنامه (چاپ ۱۳۵۷) چنین توضیح آمده که قرار بود در مجلد سوم ۱۱۰۰ نسخه خطی معرفی خواهد شد اما بعلت تغییر روش ، فهرست نسخ خطی کتابخانه گنج بخش به روش دیگر چاپ و انتشار می‌گردد.

این مجلد کتاب مانند دو مجلد سابق از حیث کتاب شناسی دارای اهمیت خاصی می‌باشد.

*****

دکتر علیرضانقوی
مرکز تحقیقات فارسی

معرفی دانشگاه بین المللی اسلامی
(اسلام آباد)

دانشگاه بین المللی اسلامی در مارس ۱۹۸۵م طبق مصوب شماره ۳۰، سال ۱۹۸۵م تأسیس شد و کلیه برنامه های تحصیلی آن توسط کمیسیون کمکهای تحصیلی دانشگاه دولت پاکستان رسما شناخته و باسایر برنامه های تحصیلی در پاکستان منطبق شده است. هدفهای اساسی دانشگاه شامل تدریس و تربیت و تحقیق در علوم اسلامی، اجتماعی، طبیعی، کاربردی، گسترش افکار دینی، اخلاقی، عقلی و اقتصادی طبق اصول و معیارهای اسلام و اتحاد اقدامات عملی در راه حل مسائل امروز می باشد.

کلیه بودجه این دانشگاه از جمله حقوق استادان و کارمندان و سایر هزینه ها از خود دانشگاه از طریق درآمد بصورت شهریه ها و کمک دولت پاکستان تأمین می گردد. احیاناً از طرف بعضی دولتهای خارجی نیز اعانه‌هایی برای برنامه‌های مخصوصی مانند تهیه کتب و وسایل آموزشی برای کتابخانه ها و وسایل زندگی از جمله مبل، رادیو و تلویزیون برای خوابگاه‌های شاگردان به این دانشگاه اعطا می گردد که در زمینه های اختصاصی خرج می‌گردد.

رشته هایی که اکنون شامل برنامه تدریس این دانشگاه است بقرار زیراند:

۱ - رشته شریعت و حقوق:- مقطعهای کارشناسی (ویژه)[1] و کارشناسی وکارشناسی ارشد. بزودی پس از تهیه وسایل لازم، دوره دکتری در این رشته

1. LL.B (Hons).

هم آغاز می گردد.

۲ – رشته اصول دین :– تخصص در عقیده و دعوت و قرائت و تفسیر وحدیث ومذاهب تطبیقی. دوره هشت ترمی کارشناسی (ویژه)[1] در تفسیر / حدیث و عقیده و مذاهب تطبیقی و دعوت و تمدن اسلامی، دوره کارشناسی ارشد چهارترمی باتخصص درتفسیر وحدیث ،عقیده / مذاهب تطبیقی با تهیه رساله تحقیقی پس از پایان دوره‌و همچنین دوره دکتری در سه رشته تخصصی از ژانویه ۱۹۹۴م آغاز شده است.

۳ – رشته عربی : – دوره کارشناسی (ویژه)[2] و کارشناسی ارشد با تهیه رساله تحقیقی پس از پایان دوره. همچنین دوره دکتری در عربی از ژانویه ۱۹۹۴م آغاز شده است.

۴ – رشته مطالعات اساسی : – دوره های تربیتی دیپلم و گواهی نامه در عربی و انگلیسی و دوره یک ساله و دو ساله در علوم اسلامی از سپتامبر ۱۹۹۷م آغاز شده است.

۵ – رشته اقتصاد : – دوره های شش ترمی کارشناسی (ویژه)[3] شش تا نه ترمی کارشناسی ارشد و نه تا پانزده ترمی دکتری با شرط تهیه و قبول رساله تحقیقی طبق معیارهای بین المللی.

۶ – رشته های علوم مدیریت : – از ژانویه ۱۹۹۶م آغاز شد و دارای رشته‌های مدیریت تجاری و علوم کامپیوتری می باشد. در رشته مدیریت تجاری دوره های کارشناسی (ویژه)[4] از بهار ۱۹۹۸م وکارشناسی ارشد از بهار ۱۹۹۶م آغاز شده است.

1. B.A.(Hons)
2. B.A.(Hons)
3. B.Sc.(Hons)
4. B.B.A.(Hons)

در رشته علوم کامپیوتری دوره های لیسانس (ویژه)[1] از ژوئن ۱۹۹۶ ، دوره یکساله گواهی نامه پس از کارشناسی، دوره شش هفته ای گواهی نامه در برنامه ریزی کامپیوتری و کارشناسی ارشد در علوم کامپیوتری از سپتامبر ۱۹۹۳م آغاز شده است.

۷ - رشته زبانها وادبیات : - مؤسسه سابق زبانها از سپتامبر ۱۹۹۷ به دو مؤسسه جداگانه‌ای به نام مؤسسه مطالعات اساسی و مؤسسه زبانها و ادبیات قسمت شده است. رشته سابق زبان انگلیسی که دوره کارشناسی ارشد در انگلیسی داشت به مؤسسه اخیر انتقال یافته است و رشته های دیگر تدریجاً به این مؤسسه انتقال می یابد.

مؤسسات ، اکادمی ها و مراکز :- این دانشگاه دارای چندین مؤسسه مختلف بین المللی اقتصاد اسلامی ، اکادمی شریعه ، اکادمی دعوه ، تربیت ائمه و مرکز مطالعه دعوه می باشد که برای تحقیق و تربیت تأسیس شده اند و هر کدام شوراها و بودجه ها و سیستم انتظام اداری جداگانه‌ای دارند که شورای آموزشی برنامه تحصیلی و هیئت امنا دربرنامهٔ اداری آنها هماهنگی ایجاد می کند.

محوطه ویژه دختران

فعلاً از ژوئیه ۱۹۹۷م محوطه جداگانه ای در مدینة الحجاج اسلام آباد برای دختران اختصاص یافته است و دارای دوره های کارشناسی (ویژه) در رشته های اصول دین (علوم اسلامی)، شریعت و حقوق و کارشناسی ارشد در رشته های اصول دین واقتصاد و شریعت و حقوق می باشد. برنامه دکتری در رشته مذاهب تطبیقی بطور آزمایشی از بهار ۱۹۹۸م آغاز شده است.

این محوطه وسائل جداگانهٔ تدریس از جمله کتابخانه ، مرکز درمانی و خوابگاه دارد.

زبان تدریس : - زبان تدریس در کلیه رشته های این دانشگاه عربی و یا

1.B.Sc.(Hons)

انگلیسی است. البته زبان تدریس در رشته‌های علوم مدیریت و اقتصاد انگلیسی است بااطلاعات جزئی زبان عربی.

امکانات آموزشی و پژوهشی : - غیر از کتابخانه مرکزی هر مؤسسه کتابخانه و وسائل پژوهشی جداگانه‌ای امثال کتابهای درسی و کمکی و مجلات و عکسها و میکروفیلمها و نوارهای دیداری و شنیداری دارد که در اختیار استادان و شاگردان و پژوهشگران طبق مقررات مخصوصی گذاشته می شود. قسمت علوم کامپیوتری (رایانه ای) باآخرین کامپیوترها و دستگاههای پیشرفته و چاپی مجهز است.

این دانشگاه خوابگاهها و وسایل رفت و آمد و مراکز درمانی ، پست خانه و بانک و وسایل و برنامه های ورزشی سالم دارد؛ بعلاوه به شاگردان کم درآمد جزوی از هزینه های تحصیلی از صندوق اعانه‌های مالی و زکوة اعطا می شود و بقیه هزینه ها باید توسط شاگردان یا والدین آنها تأمین گردد.

سرپرست و رئیس دانشگاه : - انتخاب سرپرست[1] (رکتور) دانشگاه توسط سرپرست اعلی[2] دانشگاه که رئیس جمهوری اسلامی پاکستان می باشد ، به عمل می‌آید. سرپرست فعلی این دانشگاه آقای ملک معراج خالد از اعضای برجسته و رئیس مجلس سابق و نخست وزیر اسبق دولت موقتی پاکستان می باشد. قبلاً هم استادان سرشناس مقام والای سرپرستی این دانشگاه را داشتند باستثنای یک تن که رئیس سابق دیوانعالی کشور بود.

انتخاب رئیس دانشگاه توسط هیئت امنای دانشگاه از میان سه نفر که سرپرست دانشگاه پیشنهاد می کند، به عمل می آید. پس از تأسیس دانشگاه نخستین رئیس استاد معروف شریعه بود ، و پس از پایان دورهٔ مأموریت وی ، قرار است انتخاب رئیس جدید باپیشنهاد سرپرست دانشگاه توسط هیئت امنا در جلسه آتیه در سپتامبر ۱۹۹۸ به عمل آید.

1 .Rector
2 .Chancellor

تقسیم بندی دانشجویان به لحاظ کشورها: - در سال تحصیلی جاری، غیر از ۱۴۷۰ دختر و ۵۳۳ پسر پاکستانی تعداد دانشجویان سایر کشورها بقرار زیر می باشد:

افغانستان ۱۹۰ دختر و ۱۳ سر، آلبانی ۹ پسر و یک دختر، آذربایجان یک پسر، الجزائر ۱۰ پسر و ۵ دختر، بنگلادش ۱۰ پسر، بوسنی ۷ پسر و یک دختر، بلژیک ۲ دختر، چچن ۱۹ پسر و چین ۹۹ پسر و ۳۵ دختر، کانادا یک پسر، کرواسی یک پسر، کومورو ۱۱ پسر، داغستان ۳ پسر، جیبوتی ۳ پسر، مصر ۴ پسر و یک دختر، اریتره یک پسر، حبشه ۹ پسر و سه دختر، انگلستان ۲ پسر ویک دختر، فی جی یک پسر، غنا ۶ پسر، گینه ۵ پسر، کشمیر یک پسر، هند یک پسر و یک دختر، اندونزی ۵۳ پسر و ۲۱ دختر، ایران ۲ پسر و یک دختر، عراق ۶ پسر و ۳ دختر، ایتالیا یک پسر، ساحل عاج ۲ پسر، اردن ۱۱ پسر و ۴ دختر، قزاقستان ۲۶ پسر و ۴ دختر، کنیا ۲ پسر کره یک پسر، هلند ۲ پسر، لبنان یک پسر، لیبی یک پسر، مالزی ۸ پسر، مالدیب ۱۰ پسر، نپال ۳ پسر، نیجریا ۱۲ پسر و ۲ دختر، عمان ۳ پسر، فلسطین ۷ پسر و ۲ دختر، فیلیپن ۱۴ پسر، رواندا یک پسر، عربستان سعودی ۳ دختر، سومالی ۴۳ پسر و ۸ دختر، سودان ۱۸ پسر و یک دختر، سوریه ۵ پسر و یک دختر، آفریقای جنوبی یک پسر، سری لانکا ۵ پسر، سنگاپور یک پسر، تاجیکستان ۴۶ پسر و ۲ دختر، تانزانیا ۵ پسر و یک دختر، تایلند ۲۲ پسر و یک دختر، ترکیه ۱۰۶ پسر و ۴ دختر، آمریکا ۲ دختر، اوگاندا ۵ پسر، ازبکستان یک پسر، یمن یک پسر، زامبیا یک پسر؛ جمع کل: ۸۲۵ پسر و ۱۲۵ دختر خارجی.

فهرست فارغ التحصیلان در رشته های مختلف بین سالهای ۱۹۸۳ - ۱۹۹۸م

۱ - دکترای اقتصاد: یک پسر پاکستانی و ۲ پسر خارجی

۲ - کارشناسی ارشد در شریعه و حقوق: ۹۳ پسر و ۱۲ دختر پاکستانی و ۳۶ پسر خارجی

۳ - کارشناسی ارشد در عربی: ۲۹ پسر پاکستانی و ۵۲ پسر خارجی

۴ - کارشناسی اصول دین: ۴۸ پسر و ۱۱ دختر پاکستانی و ۸۱ پسر و ۳ دختر خارجی

۵ – دانشوری در اقتصاد : ۷ پسر پاکستانی و یک پسر خارجی
۶ – کارشناسی (ویژه)[1] در شریعه و حقوق : ۲۱۶ پسر و ۱۳۸ دختر پاکستانی و ۱۰۸ پسر و ۱۱ دختر خارجی
۷ – کارشناسی در حقوق : ۲۵۹ پسر پاکستانی
۸ – کارشناسی (ویژه)[2] در اصول دین : ۵۵ پسر و ۸۲ دختر پاکستانی و ۲۲۲ پسر و ۵۸ دختر خارجی
۹ – کارشناسی در عربی : ۱۲ پسر پاکستانی و ۱۱۸ پسر خارجی
۱۰ – کارشناسی ارشد در اقتصاد : ۱۹۶ پسر و ۴۳ دختر پاکستانی و ۳۷ پسر خارجی
۱۱ – کارشناسی در اقتصاد : ۱۶۵ پسر پاکستانی و ۶۲ پسر خارجی
۱۲ – کارشناسی ارشد در علوم کامپیوتری ۳۶ پسر پاکستانی و یک پسر خارجی
۱۳ – کارشناس (ساده)[3] : ۳ پسر و ۲ دختر پاکستانی و ۱۳ پسر و یک دختر خارجی
۱۴ – کارشناسی ارشد در علوم تجاری :۳۶پسر پاکستانی و یک پسر خارجی
جمع کل : ۱۱۵۶ پسر و ۲۹۸ دختر پاکستانی و ۷۳۴ پسر و ۷۳ دختر خارجی
۱۵ – دیپلم در علوم کامپیوتری : ۹۷ پسر پاکستانی
۱۶ – دیپلم در زبان انگلیسی : ۱۵ و ۱۵ دختر پاکستانی
۱۷ – گواهی نامه در زبان انگلیسی : ۲۰ پسر و ۴ دختر پاکستانی
۱۸ – گواهی نامه در دوره های فنی : ۸۷۴ پسر پاکستانی

برنامه تأسیس بخشهای جدید: – طبق برنامه بیست و پنج ساله ۲۰۱۵–۱۹۹۱ دانشگاه در نظر دارد اقدام زیر جهت گسترش فعالیت آموزشی و پژوهشی خود به عمل آورد.

1 .LL.B.(Hons).
2 .B.A.(Hons).
3 .B.A.(Hons).

مدت برنامه	اهدافی که در نظر گرفته شده	مدت تقریبی جهت تکمیل این اهداف
۹۵-۱۹۹۱م	۱ - تأسیس بخش آموزش	۱ - تکمیل تا سال تحصیلی ۹۹-۱۹۹۸م
	۲ - علوم اجتماعی	۲ - تکمیل تاسال تحصیلی ۲۰۰۰-۱۹۹۹م
۲۰۰۰-۱۹۹۶م	۱ - علوم اجتماعی	۱ تکمیل تا سال تحصیلی ۹۹-۱۹۹۸م
۲۰۰۵-۲۰۰۱م	۱ - علوم کاربردی [1]	۱ - هنوز کاملاً آماده نیست. برنامه آن تهیه شده اما به تصویب دولت پاکستان نرسیده
	۲ - اقتصاد خانه داری [2]	۲ - هنوز کاملاً آماده نیست
۲۰۱۰-۲۰۰۶م	۱ - پزشکی و علوم بهداشتی	۱ - " "
	۲ - مهندسی وتکنولژی	۱ - " "
۲۰۱۵-۲۰۱۰م	۳ -تنظیم [3]	

همچنین طبق برنامه فوق دانشگاه در نظر دارد تا تکمیل این برنامه دانشجویان هر بخش را به تعداد زیر افزایش دهد:

بخش	حد اکثر تعداد پسران	حد اکثر تعداد دختران	جمع کل
عربی	۱۰۷۵	۴۲۵	۱۵۰۰
اصول دین (علوم اسلامی	۱۵۰۰	۵۰۰	۲۰۰۰
شریعه و حقوق	۱۵۰۰	۵۰۰	۲۰۰۰
مؤسسه اقتصاد	۱۰۷۵	۵۰۰	۲۰۰۰
علوم اداری	۱۵۰۰	۵۰۰	۲۰۰۰
دعوه وارتباطات	۸۰۰	۵۰۰	۱۰۰۰
زبانشناسی و زبانها	۱۰۷۵	۴۲۵	۱۵۰۰

1 .Applied Sciences.
2 .Home Economics.
3 .Consolidation.

آموزشی	۱۰۷۵	۵۰۰	۲۰۰۰
علوم اجتماعی	۱۵۰۰	۵۰۰	۲۰۰۰
اقتصاد خانه داری	-	۷۵۰	۷۵۰
علوم کاربردی	۱۵۰۰	۵۰۰	۲۰۰۰
مهندسی و تکنولوژی	۱۵۰۰	-	۱۵۰۰
پزشکی و علوم بهداشتی	۹۰۰	۶۰۰	۱۵۰۰
جمع کل	۱۵۰۰۰	۵۷۵۰	۲۰۷۵

بعلاوه طبق این برنامه دانشگاه در نظر دارد استادان هر بخش را حد اکثر به تعداد زیر افزایش دهد :

سمت	حداکثر تعداد
استاد	۲۶۷
دانشیار	۴۰۰
استاد یار	۶۶۷
دستیاران آموزشی و پژوهی	۲۶۷
جمع کل	۱۶۰۱

❊

منابع

1. Intrational Islamic University Islamabad Calendar, Vol I, Prospectus 1997-98.

2. Intrational Islamic University Islamabad Calendar, Prospectus 1997-98.

۳ - نامه باضمائم از مدیر امور آموزشی ، دانشگاه بین الملل اسلامی اسلام آباد شماره IIU/D.(Acad)-29/98 -3075 مورخ ۶ ژوئیه ۱۹۹۸ به نام مدیر مسئول مجله « دانش » اسلام آباد .

❊❊❊❊❊

«خانه فرهنگ ج.ا.ا. - حیدرآباد»

معرفی گنجینهٔ فرهنگی - هنری کاخ تالپوران

ضبط کن تاریخ را پاینده شو   از نفس های رمیده زنده شو

«اقبال لاهوری»

در یکی از کاخهای میران (۱) تالپور آثار گرانسنگ بیشماری متعلق به قرنهای هیجده و نوزده میلادی بدور از دیدگان مردم در کنارهٔ رود آرام و پرهیبت سند یا به زبان اردو دریای سند وجود دارد. این آثار متنوع و ذیقیمت به گونه ای شگفت انگیز در سه طبقه از یک بنای معظم بدون رعایت امور حفاظتی و ایمنی نگهداری می شود . این مجموعه آثار نفیس که چشم هر بیننده ای را خیره و ذوق هر هنرمندی را بر می انگیزد از نمونه های کم نظیر و نادر دیدنیهای برصغیر در عرصه فرهنگ و هنر ایران اسلامی است. کاخ میران تالپور که به نام یک سلسله از امیران سند خوانده می شود، در حاشیه شهر ادب پرور حیدرآباد سند واقع و با قامتی استوار و در فضایی آرام و مصفا در همسایگی تمدن کهنسال پنج هزار ساله «موهنجودارو» و بدور از فرامین خدایگان خویش بر تارک تاریخ پر حماسهٔ این خطه قلندرانی (۲) درخشندگی دارد. امرای تالپور که از اقوام بزرگ بلوچ (۳) شناخته می شوند فارسی را به نام زبان رسمی و درباری محترم می شمردند و بوسیله این زبان

در ایام حکمرانی شعرها سرائیده و به ثبت تاریخ پیشین پرداخته اند. ذوق هنری و شعری فرمانروایان شیعی تالپور و ارادت و عشق آنان به رواج زبان فارسی و تلاش در جهت توسعه مناسبات با دربار ایران آنان را از دیگر سلسله‌های حکومتی این دیار متمایز می سازد. تالپوران در زمانی بسیار کوتاه از سال ۱۷۸۳ تا ۱۸۴۳ میلادی به مرکزیت حیدرآباد بر قلمرو پهناور سند که از دریای عمان تا مرزهای سیستان و بلوچستان و بخشی از ایالت پنجاب امروز امتداد داشته حکومت می کردند. پیشینیان این خاندان از امرا و معتمدین دربار حکومت کلهوراها (۴) بودند. کلهوراها که قبل از تالپوران بر جلگه وسیع سند حاکمیت داشتند ، قدرتشان به مرور زمان به سستی گرائیده و نسبت به بعضی از امرای تالپور بی اعتماد و آنان را به مجازات مرگ رساندند. این امر سبب گشت تا خاندان تالپوران خشم خود را نسبت به حکام وقت آشکار و با آنان به نزاع پردازند و سپس شهر حیدرآباد را به تصرف خویش درآورند و به حکومت جوان کلهوراها، که در سال ۱۷۰۰ میلادی تأسیس گردیده بود، به سال ۱۷۸۳ میلادی خاتمه دهند. تالپوران در دوران تعدی همچون حکومت پیشین خود سعی داشتند تا با کشورهای همجوار روابط دوستانه داشته باشند. ضمن اینکه به برقراری روابط با حکومت افغانستان برای ایمن بودن از حملات و فشارهای آنان ملزم بودند به تحکیم مناسبات با ایران اهتمام فراوان داشته باشند . فشار دولت بریتانیای کبیر با انعقاد قراردادها و امضای پیمان نامه ها به وسیله کمپانی هندشرقی با حکام سند (کلهوراها و تالپوران) از زمان استقرار در شبه قاره هند همواره به چشم می خورد. «**کمپانی هندشرقی**» در مدت شصت سال حکومت تالپوران ، بیش از / ۲۰ قرار داد و اقرارنامه به همراه ضمائم آنها با امرای تالپور به امضاء رسانده و در نهایت بدون رعایت مفاد آنها با لشکرکشی به سند به حکومت نو رسیده تالپوران (۵) در سنه ۱۸۴۳ خاتمه دادند. این تاریخ را می توان در سرزمین سند زمان افول فرهنگ و ادب ایران دانست. از آنجا که فرهنگ و هنر همواره نقش جاودانه و حیات ابدی دارد و فرهیختگان جامعه سازندگان

اجتماع بشمار می روند نه قدرتمنداران بی فرهنگ ، لهذا تلاشهای حکومت بریتانیای بزرگ در بیش از یک قرن سلطه (۱۸۴۳ - ۱۹۴۷) ثمری برای امروز آنان در پی نداشته است.

اما آنچه که امروز به عنوان بخشی از خدمات فرهنگی و هنری این امیران محسوب می شود ، آثار گرانقدری است که عظمت آن دوران باشکوه را پس از سالها تداعی می کند. اشاره به برخی از این مجموعه‌ی گرانبها در بنایی که از عمر آن نزدیک به دو قرن می گذرد خالی از لطف نیست. ساختمان در مساحتی به وسعت چندهکتار با زیر بنایی نزدیک به سه هزار متر مربع در سه طبقه ، که هر یک از طبقات فوقانی کوچکتر از طبقه زیرین است ، تعبیه شده است. ستونهای استوانه ای ، ایوانهای سرتاسری ، دربهای چوبی و بادگیرهای چوبی مشبک ، نمای بیرونی ساختمان را تشکیل می دهد. در ضلع جنوبی ساختمان یک باب مسجد که برفراز آن سه گنبد قرار دارد اختصاص داده شده است. فضای داخلی کاخ با نقشه ای بسیار دلربا ، سقفهای چوبی ، دربهاو پنجره‌های چوبی فراوان مشرف به رودخانه سند ، تالارهای مجلل ، اتاقهای پذیرایی ، سرسرای بزرگ ، پلکانهای چوبی و بهار خواب های تابستانی ، که در بین اشجار به آغوش کشیده شده است ، از ویژگیهای این کاخ تلقی می شود.

پوشش دیوارهای داخلی و خارجی ساختمان از نوعی کچ پخته شده متعلق به دوران ساخت و به رنگهای مختلف تاکنون توانسته دوام و ظرافت خود را حفظ نماید. کف اتاقها و ایوانها از آجرهای مربع شکل در قطع های بزرگ سنگ فرش شده است. در اندرون هر یک از اتاقها و تالارها اقلام بیشماری از اجناس نفیس قرار گرفته که به علت کثرت آنان و عدم امکان نگهداری از سوی متولیان لایه ای از غبار ، شفافیت و درخشندگی هنر هنرمندان را برای دوری از چشم تنگ دنیا دوست استتار کرده است. این آثار که مجموعه ای یکدست از انواع ظروف تزئینی ، سرویس غذاخوری ، صنایع دستی ، تخت های سلطنتی و مبلمان های تزئین شده با چرم کرگدن وگاو ، میز

کنفرانس برای پذیرایی از پنجاه نفر در یک سالن، میز تحریر از چوب آبنوس منبت کاری شده، تا بلوهای نقاشی، آئینه های دیواری و قدی با پایه های چوبی پیچکی، فانوسهای سقفی و چلچراغهای بزرگ به رنگهای گوناگون، فرش‌های دست بافت ابریشمی و پشمی، ارابه ها و کجاوه ها، تندیس حیوانات جنگلی و گهواره های تختی، که اکثراً مزین به رنگها ونقشهای بدیع و هنر آفرینیهای ایرانی است، به صورت یک جین، نیم جین و قرینه در درون این بنای وسیع انباشته شده است. شایان ذکر است که فقط در یک سالن بیش از ۲۰ بوفه وجود دارد و در هر بوفه به تعداد زیادی ظروف قرار گرفته که چشم از تعقیب یکایک آنها باز خواهد ماند.

در بخش دیگری از این مجموعه عظیم هنری، آثار فرهنگی نادری قابل ملاحظه است. نسخه های خطی منحصر به فرد در گنجینه فرهنگی این کاخ وجود دارد. برخی از این کتب مربوط به دیوان اشعار حاکمان تالپور می‌باشد که در زمان حکمرانی در ایام فراغت به شعر و شاعری و کتابت پرداخته و هنر شاعری و نویسندگی خود را با تذهیب و خوشنویسی به کمال رسانیده اند. گویا این دواوین و نسخ توسط خوشنویسان و هنرمندان ایرانی در دربار تالپوران و یا به سفارش آنان در ایران تزئین و خطاطی شده اند. این کتابها که حدود هشتصد جلد می باشد در یکی از اتاقها به دور از دید بازدید کننده نگهداری می شود. بخشی دیگر از این آثار مکتوب مربوط به شعرا، ادبا، مورخان، عرفا و بزرگان ایرانی است که به همان زیبایی همراه با جلدهای چرمی منقش شده اند. تعدادی دیگر از این کتب متعلق به شعرا و علما و مفسران شبهٔ قاره هند می باشد که توسط میران تالپور به جمع آوری آنها پرداخته‌اند. بی تردید می توان برای روشنتر معرفی کردن این مجموعه تاریخی، که بخشی از تاریخ و فرهنگ ایران اسلامی را تشکیل می دهد، آنرا به موزه های بزرگ ایران بسان کاخ گلستان تشبیه کرد با این تفاوت که مجموعه آثار عرضه شده در این واحد خصوصی بیش از آثار موجود در چند موزه می باشد.

قابل توجه اینکه تعدادی از این آثار هنری به هنگام تبعید همراه میران تالپور به کلکته منتقل شده و پس از کشته شدن آنها بدست دولت بریتانیا به همراه اجساد شان به حیدرآباد سند بازگردانده شده اند.

امروزه بازماندگان این خاندان پس از فروپاشی حکومت تالپوران در سطح استان سند بطور پراکنده به زندگی معمولی ادامه می دهند و بعضاً روزگار خود را به سختی می گذارنند. تالپوران عمدتاً در دو شهر حیدرآباد و خیرپور (۶) و مابقی در شهر و بخشهایی که به نام سران و بزرگان این خاندان با پیش وند «تندو» (۷) نام گزاری شده است ، از قبیل تندوجام ، تندوجان محمد ، تندوآدم ، تندو محمد خان ، تندو قیصر ، تندو الهیار و... اقامت و کماکان قدرت محلی را در دست دارند.

قلعه «کوت دیجی» در نزدیکی خیرپور میرس (۸) از دیگر قلاع تالپوران می‌باشد که تعدادی از تالپوران و شیعیان در بخش کوت دیجی سکنی دارند.

۱ - سران قبایل بلوچ به میر شهرت دارند.

۲ - درویشی را گویند که جامعه زهد به تن کند و طریقتی را پیشه نماید. صفتی است که زاهدان بدان مباهات کنند. لعل شهباز قلندر - یکی ازصوفیان و مشایخبزرگ و سر سلسله طریقتهای سند بیتی دارد که زبانزد حال اوست و از شهرت برخوردار است ،چنین گوید :

حیدرم قلندرم مستم
بندهٔ مرتضی علی هستم

قلندرانی به طایفه ای از بلوچها در سند گویند.

۳ - در ایالت سند مردم به سه دسته عمده تقسیم می شوند ، مهاجران (هندی ، پنجابی ، بلوچی و...) . سادات که به «شاه» شهرت دارند و از مقام ویژه ای در نزد مردم بر خوردارند و « سمات » که مردم سندی الاصل را گویند و اینان شامل مسلمانان و هندو ها وغیره می شوند.

۴ - کلهوراها پس از مغولها اولین حکام آزاد و بومی سند می باشند. آنها در تحکیم روابط با ایران و گسترش زبان فارسی نیز اهتمام فراوان داشته انـد و علاوه بر اینکه به زبان فارسی سخن سرایی می کردند به جذب شعرای پارسی گوی ایرانی مانند رهی اصفهانی و فروغی اصفهانی در دبار خود می‌کوشیدند.

۵ -امیران تالپور در حیدرآباد مرکز سند پنج نفر بودند که به مدت شصت سال در سند بزرگ حکومت کردند.

۶ - خیرپور یکی از مراکز تجمع شیعیان سند است که پس از حیدرآباد دومین شهر شیعیان شناخته می شود.

۷ - «تندو» در زبان سندی به معنی زغال گداخته می باشد.

۸ - «میرس» ، مالکیت این شهر را به امیران نسبت می دهد و «س» در انتهای کلمه میر در زبان انگلیسی به نشانه جمع است و چون این شهر متعلق به میران تالپور بوده است آنرا خیرپور میرس خوانده اند.

*****
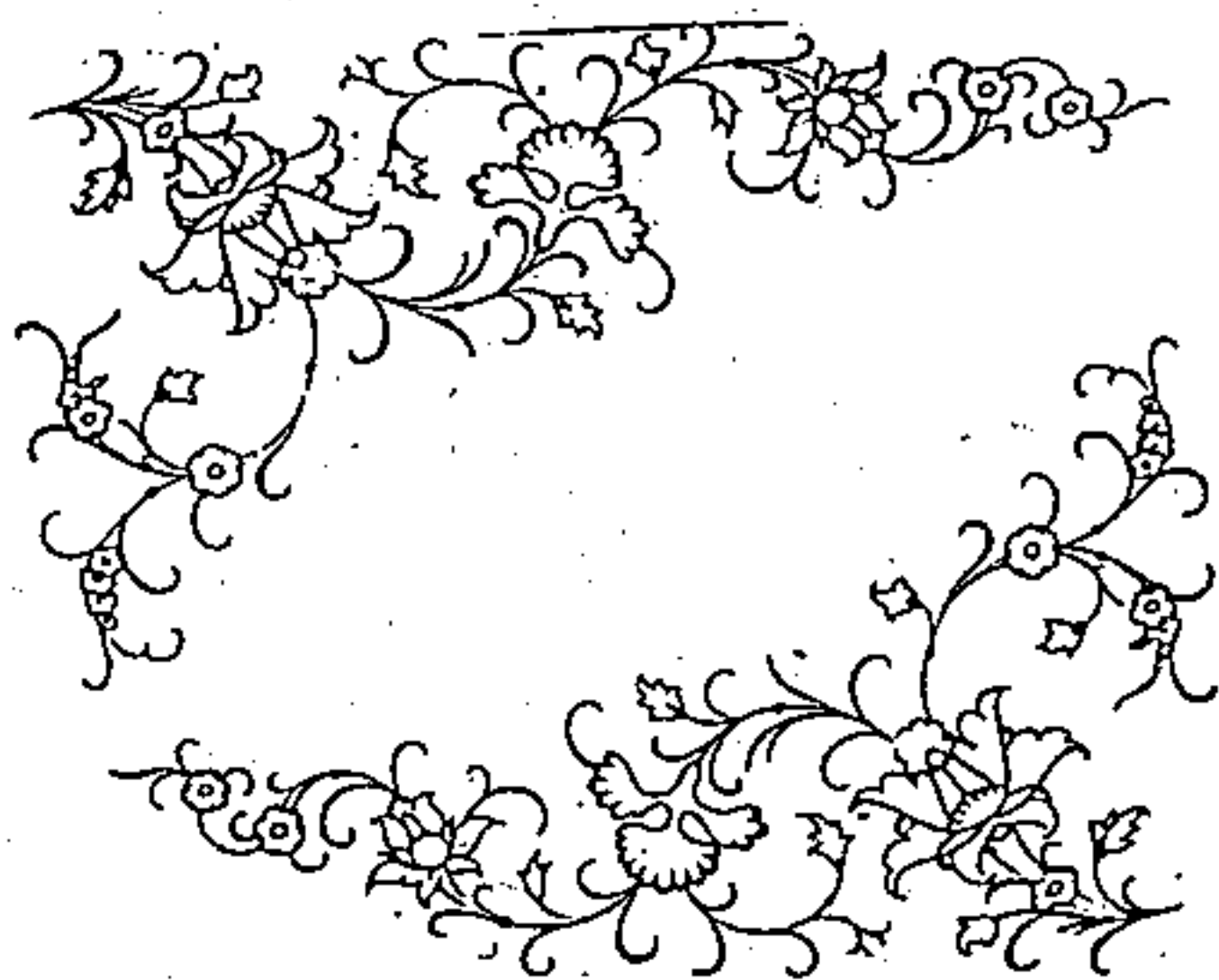
** دکتر محمد حسین تسبیحی
مرکز تحقیقات فارسی

معرفی پایان نامه های فارسی
(دوره کارشناسی ارشد)

۱ - اصطلاحات و ترکیبات و واژه ها بعد از انقلاب در شعر فارسی

پایان نامهٔ برای دریافت مدرک کارشناسی ارشد فارسی ، تحقیق: سید قیصر عباس کاظمی ، بخش فارسی مؤسسهٔ ملی زبان های نوین (وابسته به دانشگاه قائداعظم) اسلام آباد ـ استاد راهنما : دکتر محمد مهدی توسلی. سال ۱۹۹۸م ۱۳۷۷ هـش).

این پایان نامه یک پیشگفتار دارد و یک گفتار در تعریف شعر و شاعر، جمعاً ۱۰۰ واژهٔ مفرد و مرکب اصطلاحات ادبی انقلاب اسلامی ایران را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است و در آخر فهارس هشتگانه یافتن لغات ، اسامی ،کتاب ها ، رساله ها ، جای ها ، منابع و مآخذ نیز ترتیب داده است . جمعاً ۱۵۴ صفحه.

در مقدمه یا پیشگفتار آمده است که :« موج انقلاب اسلامی » به همراه خود ، اصطلاحات و ترکیبات ویژه یی رادر ادبیات داخل نمود و به بعضی از واژه ها و اصطلاحات کهن ، معنا و مفهوم خاصی بخشید. همین تازگی دربیان و انتخاب لفظ و فرم است که زیبایی فراوانی به ادبیات این دوره داده است . بی شک ضرورت دارد این ترکیبات تازه و اصطلاحات نو ، مورد تحقیق قرار گیرد. به همین دلیل ، اینجانب کوشش نموده پایان نامهٔ خود را در این زمینه تدوین نمودم به این امید که موضوع تازه یی به دوستداران شعر و ادب فارسی

خاصه پس از انقلاب اسلامی ایران تقدیم گردد.»

نویسندهٔ پایان نامه می نویسد :« هدف اصلی من از تهیه این رساله ، پژوهشی درباره شعر انقلاب و شعر امروز ایران است ، ولی قبل از این لازم می دانم که چند سطری درباره تعریف شعر (شعر چیست؟) بنویسم »

بعد از آن مطالبی دربارهٔ شعر و شاعر، سرودن شعر ومقصد ومنظور از شعر سرودن و بخصوص دربارهٔ «شعر انقلاب » اینگونه نگاشته است :

اصطلاحات و ترکیبات و واژه‌ها
بعد از انقلاب در شعر فارسی

رسالهٔ کارشناسی ارشد ادبیات فارسی

سیده قیصره عباس کاظمی
دانشجوی کارشناسی ارشد

به راهنمایی
دکتر محمد مهدی توسلی

مؤسسه ملی زبانهای نوین اسلام آباد
سال تحصیلی ۹۷-۱۹۹۸م

«شعر انقلاب ، شعری وزین ومحجوب و در عین حال ستیهنده و طوفانی است. شعر انقلاب ، شعری جوان اما برومند و استوار ، معصوم و پویا و زنده است. شعر انقلاب ، شعر خشم و خروش و مقاومت و مبارزه است، شعر اعتراض و فریاد ، شعر زندگی و مردانگی است، آمیزه یی از مهر و قهر ، لطف و خشم ، زمزمه یی است از توحید و اخلاق و جویباری است از نیایش ودعا ، در عین حال دریایی است از حماسه و آتش ... عرفان در شعر انقلاب ، در مبارزه با طاغوت در میدان آتش و گل و گلوله و خون در سنگرها و جبهه‌های نور در برابر ظلمت رقم خورده است و عارفان وسالکان طریق ، این عرفان انقلابی را آگاهانه انتخاب کرده اند .»

نیز نویسنده این پایان نامه می آورد :

«شعر دورهٔ انقلاب از لحاظ واژگان شعری ، یکی از بارورترین وغنی ترین دوره های شعر به شمار می رود . برای نمونه این ترکیب ها را می خوانیم:

ردای امامت ، صحیفهٔ نور ، عطر تکبیر ، تفسیر آیه های جهاد ، سجادهٔ گلبرگ ، معراج طور، نسیم بال ملایک ، مشعل سبز ظهور ، گلدستهٔ مینا ، کلیم نور ، مذهب عشق ، نماز باران ، هم صدا با حلق اسماعیل ، بانگ الله اکبر ، شبستان حرا ، شب قدر ، جام اکملت لکم ، صحرای خم ثار الله ، کتیبهٔ کوفه،خطبهٔ خون ، حیدرمآب ، دژ نصر من الله، تکبیر ناب ، شق القمر نور ،

زبان ذوالفقار ، طشت یحیی ، نوح نسیم ، کوه کلیم ، دست جبرئیل ، سورهٔ سوگ ، آه داغ...».

این رساله (پایان نامه)از نظر موضوع بسیار ارزنده و تازه است . هرگاه بیشتر کوشش شود و اشتباهات املایی و حروف چینی آن تصحیح شود قابل طبع ونشر خواهد بود. موفقیت نویسنده را از خدای بزرگ خواهانیم.

*

۲ – مقام غالب در شعر فارسی

پایان نامه برای دریافت درجهٔ کارشناسی ارشد فارسی، تحقیق : روبینه فردوس، بخش فارسی مؤسسه ملی زبان های نوین (وابسته به دانشگاه قائداعظم) اسلام آباد ـ استاد راهنما : دکتر کلثوم فاطمه سید . سال ۱۹۹۸م .

این پایان نامه بر اساس این موضوعات تدوین و تحقیق شده است :

«سپاس ، تاریخ عصر غالب ، شرح حال غالب ، آثار غالب ، شعر اردوی غالب،شعر فاری غالب ، سبک ، غزل غالب ، قصیده ، مثنوی ، رباعی ، قطعات ، کاربرد صنایع لفظی و معنوی ، وقایع سال ۱۸۵۷م و تأثیر آن بر غالب ،نفوذ غالب بر شعر اقبال ، فهرست منابع و مآخذ.»جمعاً ۱۰۶ صفحه.

مقام غالب در شعر فارسی

پایان نامه
برای دریافت
درجه کارشناسی ارشد
به راهنمایی استاد محترم
خانم دکتر کلثوم فاطمه سید

به کوشش :
روبینه فردوس
مؤسسهٔ ملی زبانهای نوین
دانشگاه قائداعظم ، اسلام آباد

سال تحصیلی ۱۹۹۸-۱۹۹۶م

نویسندهٔ در آغاز سخن نوشته است :« در بیرون از مرزهای ایران ، در طول تاریخ ، سخنورانی بوده اند که زبان فارسی را ، ترجمان عاطفه و احساس خویش ساخته اند. این سخنوران بنا به توانمندی های ذوقی و قریحهٔ شاعرانه خویش ، در استوار ساختن پایه های کاخ برا فراشتهٔ ادب کوشیده اند و جز دو سه تن همگی از دیار هندوستان (پاکستان وهند) بوده اند. در هند (وپاکستان) و سرزمین های وابسته به آن ، به دلیل عشق پادشاهان گورکانی به زبان وادب فارسی ، بازار شعر وشاعری رونقی به سزا داشت و سخنوران فارسی گوی ایرانی وغیر ایرانی در فضای سبک هندی تنفس می کردند و سرمست رایحه های دلپذیر آن ، به نغمه سرایی می پرداختند. در واقع شبه‌قاره نیز تقریباً به اندازهٔ ایران ،شمار عظیمی شاعران پارسی گوی ، به

عرصهٔ وجود آورده است که برخی از آنان تأثیر ژرف بر ادبیات فارسی داشته‌اند.»

از جمله شاعرانی که در طریق زبان و ادب فارسی ، سیر و سلوک ادیبانه و عارفانه وعالمانه داشته است وسر آمد شاعران غزل سرای شبه قاره بوده و از کسانی است که برای بیان اندیشه های خود ، زبان و ادبیات فارسی را برگزیده، «میرزا اسد الله غالب خان » متخلص به «غالب » است. بدین جهت نویسندهٔ پایان نامه برای نگارش رسالهٔ خود ، به راهنمایی استاد ٌراهنمایش ، خانم دکتر کلثوم سید ، «غالب و مقام غالب در شعر فارسی » را برگزیده و در این راه کوشیده و تحقیق کرده و اینگونه نگاشته است :

«غالب از میان سخن سرایان هندی در شعر فارسی مقام و موقعیتی ممتاز به دست آورده است . شخصیت غالب هفت پیکر است. در نظر اول ، بیگانه و ناآشنا به نظر می آید که در حصار ذات خویش گم است. متکبر ، مغرور ، و خود پرست است.در نگاهش سرور لذت گناه است،و در پایش لغزش . رغبت به می ومینا دارد، و اطوارش عاشقانه و رندانه است. وقتی به او نزدیک بشویم ، سیمای اوتغییر می یابد ، و شخصی دلسوز و مخلص در شعر و سخن ، خود نمایی می کند که چاره گر و چاره ساز و مسیحا صفت است. دردها را درمان می کند و دشمن هم آسیبی نمی رساند. زرنگ وباهوش است. سخن گفته را می شنود ، نادیده را می بیند ، راز دار حکمت خداوند است، صدای خامهٔ وی ،نوای سروش است. افسون گر است. وقتی حرف می زند ، دیگران را مسحور ومشعوف می سازد، پرده های ذات ما را می کشد ، درون ما را سیر می کند ، دربارهٔ غم ها و شادی های ما می سراید. از کامیابی ها و محرومیت های ما نیز آگاه است. در سرد و گرم لیل ونهار ، یعنی در همه حال همنوا و غمخوار ما ست، وهمین ویژگی ، وی را مقبولیت عام و زندگی جاوید بخشیده است.»

خانم روبینه فردوس نویسندهٔ این پایان نامه ، می نگارد : « شهرت غالب بیشتر در شعر و نثر اردو است. آثار فارسی وی که گنجینهٔ پربهای ادبی است، مورد توجه عامه مردم قرار نگرفته است. بدین جهت موضوع این رساله را به راهنمایی ومشورت استادان گرامی خود انتخاب نمودم و سعی

کردم ، مطالب مختصر ومفیدی به رشته تحریر در آورم تا امروز که کالای فارسی را خریداری نیست ، آثار گرانمایهٔ فارسی غالب در بوتهٔ فراموشی نیفتد. زندگی و آثار و سبک اشعار غالب نام آور را به قدرت همت و توانایی خود نگاشته ام و ادعا نمی کنم که اثری مفید نوشته و کاری شایسته انجام داده‌ام.

من نوشتم صرف کردم روزگار، من نمانم این بماند یادگار»

*

۳- سماع در کشف المحجوب

پایان نامه برای دریافت مدرک کارشناسی ارشد فارسی،تحقیق: ارشاد بیگم ، بخش فارسی مؤسسهٔ ملی زبان های نوین (وابسته به دانشگاه قائداعظم) اسلام آباد-استاد راهنما : دکتر محمد حسین تسبیحی . سال ۱۹۹۸م | ۱۳۷۷ هـ ش .

این پایان نامه بر اساس «کشف المحجوب الحادی عشر فی السماع و باین انواعه » از متن «کشف المحجوب » تألیف ابوالحسن علی بن عثمان الجلابی الهجویری الغزنوی انتخاب شده است و موضوعات مختلف «سماع» را بررسی کرده والفاظ و ترکیبات واصطلاحات عرفانی و آیات قرآنی و احادیث نبوی (ص) واقاویل مشایخ را شرح و توضیح کرده است و در پایان فهارس مختلف اشخاص و اسامی امکنه و کتاب ها و مطالب و منابع و مآخذ آمده است. جمعاً ۱۰۶ صفحه.

خانم ارشاد بیگم نویسندهٔ پایان نامه می‌نویسد :« سماع شخصی را از مراتب سفلی بیرون آورده ، و او را علوی و آسمانی می گرداند و سماع قوتی است که دل را نرم و احساسات را لطیف می کند. سماع آتش زنه و افروزینه‌یی است که صوفی مستعد را می سوزاند و فانی و منجذب می کند و به یاد خدا می افکند و دلش را اطمینان و آرامش می بخشند که فرمود :« الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذکر الله.» صوفیان ، آواز خوش و نوای موسیقی را یک عالم غیبت می دانند، چنانکه مولانا جلال

الدین محمد بلخی رومی در مثنوی معنوی می فرماید :

مـــا هـــمه اجـزای آدم بـوده ایـم	در بـهشت آن لحـن هـا بشـنوده ایـم
گـرچـه بـر مـا ریخت آب و گـل شکی	یـادمان آمـد از آنهـا چـیزکی
لیک چـون آمـیخت بـا خـاک کـرب	کی دهـد ایـن زیـرو ایـن بـم ، آن طـرب
پس غـذای عـاشقان ، آمـد سمـاع	کـه درو بـاشد ، خیـال اجتمـاع
قـوتی گـیرد ، خیـالات ضـمیر	بـلکه صـورت گـردد از بـانگ وصـفیر»

نویسندهٔ پایان نامه در ادامه سخن خود می نویسد :« مجلس سماعَ ، معرکه یی است روحانی ، در ایران و پـاکسـتـان و هـند ومـصر و تـرکیه ، و نمونه‌هایی از این مجالس ،هنوز موجود است که شور ونوا و موسیقی است ورقص وقوالی. مجالس قوالی در اجمیر و دهلی ولاهور ، همواره یاد آور شود و حرارت مجالس عهد امیر خسرو ونظام الدین اولیاء است.»

کوشش خانم ارشاد بیگم رابیشتر در شرح وتفسیر لغات و اصطلاحات و ترکیبات عارفان باید بخوانیم:« اما دربارهٔ آداب سماع ...: پس چون کسانی که اهل سماع باشند، به سماع بنشینند، اَدَب آن است که همه سر در پیش افکنند و در یکدیگر ننگرند ،وهر کسی همگی وجود خویش بدان دهد ، و درمیانه سخن نگوید ، و آب نخورد ، و از جوانب نـنگرد ، و دست و سَر نجنباند، و به تکلف هیچ حرکت نکند. بلکه چنان چه در تشهد نماز بنشیند ، به ادب بنشیند ، وهمهٔ دل با حق – تعالی – دارد. ومنتظر آن باشد تا چه فتوح پدیدار آید از غیب ، به سبب سماع . وخویشتن نگاه دارد ، تـا بـه اختیـار برنخیزد و حرکت نکند. و چون اگر کسی به سبب غلبات وجد بر خیزد ، با وی موافقت کنند، و اگر دستارش بیفتد ، دستارها بنهند.»

احوال وآثار مؤلف کشف المحجوب ، ابو الحسـن عـلی بـن عثمـان الجلابی الهجویری (۴۸۱ - ۵۰۰ﻫ ق / ۱۰۸۸ - ۱۱۰۶م) را خوب آورده است:« نام و لقب های هجویری : نام هجویری «علی » است. این نام خود را در کشف المحجوب ثبت کرده است و اصرار دارد که بگوید :« من که علی بن عثمان الجلابی ام » تاآنجاکه این جمله را بیست و هشت بار ، در کتاب کشف المحجوب ، ثبت و ضبط کرده است. علی بن عثمان هجویی ، در برخی از مآخذ دیگر ، یعنی مآخذ جدیدتر به نام «داتا گنج بخش لاهوری » معروف

است. کنیه : ابوالحسن ، نام علی بن عثمان بن ابن علی، القاب : الجلابی و الهجویری والغزنوی ».

رویهمرفته، این پایان نامه که به نام « سماع در کشف المحجوب » نگارش یافته در نوع خود ، نخستین اثر عارفانه سماع منتخب از کشف المحجوب است که فکر داتا گنج بخش را روشن تر و روان او را شادمان تر گردانیده است . موفقیت خانم ارشاد بیگم را از خدای بزرگ خواهانیم.

*

۴ - دین المریدین (فارسی) تصحیح رسالهٔ «دین المریدین » تألیف محمد جلالی شاهی

پایان نامه برای دریافت مدرک کارشناسی ارشد فارسی ، تحقیق : عندلیب فاروق ، بخش فارسی مؤسسه ملی زبان های نوین (وابسته به دانشگاه قائداعظم) اسلام آباد ـ استاد راهنما : دکتر رشیده حسن . سال ۱۹۹۸م.

این پایان نامه بر اساس متن «رساله دین المریدین » است که نسخهٔ خطی منحصر بفرد آن در کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان محفوظ است. خانم عندلیب فاروق فتوکپی متن رساله را به دست آورده و به تصحیح آن پرداخته است و به اندازه توانایی خود آن را خوانده و بازنویسی کرده و بر آن فهرست های اشخاص و جای ها و آیات قرآنی و اشعار و ضرب المثل ها و اقوال بزرگان و حکیمان و فهارس و منابع و مآخذ را افزوده است . جمعاً ۶۸ صفحه .

عنوان پایان نامه :
تصحیح رساله «دین المریدین»
مؤلف : محمد جلالی شاهی
به راهنمایی استاد محترم
خانم دکتر رشیده حسن
به سعی و کوشش :
عندلیب فاروق
دانشجوی کارشناسی ارشد
زبان و ادبیات فارسی
مؤسسه ملی زبانهای نوین
دانشگاه قائداعظم ، اسلام آباد
سال تحصیلی ۱۹۹۸-۱۹۹۶م

مؤلف در مقدمه خود اینگونه نوشته است:« بسیاری از صوفیان و اولیاء در شهر مولتان ، پاک پتن ، لاهور ، دهلی ، اجمیر ، سنده و جهلم اقامت گزیدند. واین شهرها ، مرکز و گنجینهٔ علم و تصوف قرار گرفتند و در عرفان ، مقام عرفان و ادبی و روحانی به دست آوردند. در شبه قاره سلسله های معروف متصوفه عبارتند : قادریه ، سهروردیه ، کبرویه ، چشتیه ، نقشبندیه ، صابریه ، مهریه و غیرهم. همین سلاسل عرفانی ، به زبان فارسی بسیار خدمت کرده اند

و به این زبان شیرین مطالب بسیار نگاشته اند و همهٔ مسلمانان از این مطالب عرفانی و روحانی بهره مند گشته اند : خواجه گیسودراز محمد بن یوسف حسینی دهلوی از عارفان بزرگ شبه قاره است و در سال ۸۲۵ هـ ق درگذشته است. محمد جلالی شاهی مؤلف رسالهٔ دین المریدین ،در حقیقت ، مرید خواجه گیسودراز است و در این رساله از فکر و اقوال او استفاده کرده و مطالب رسالهٔ دین المریدین را پرداخته است.»

خانم عندلیب فاروق نوشته است :« رسالهٔ دین المریدین در خدمت خواجه گیسودراز نگاشته آمده است و جملات دعایی و ملفوظات عرفانی همگی از همان است و «دین المریدین»به معنی ومفهوم « اخلاق مریدان» است. مؤلف دین المریدین شاعر بوده و در ضمن متن، از خود اشعاری سروده و افزوده و مطالب خود را از زبان «پیر طریقت » که همان خواجه گیسو درازاست نقل می کند. تقسیمات رسالهٔ دین المریدین بیشتر این است : وضو، طهارت ، پاکیزگی ، آداب نماز ، تلاوت قرآن ، آداب صوم (روزه) ، افطار ، آداب غذا خوردن ، حج ، سماع ، شریعت،تصوف ،مراقبه ، وعبادات .

«و این همه برای «مریدان » با راهنمای « پیر طریقت » لازم و واجب است. ظاهراً اصل متن رساله در قرن ۹ هـ ق تالیف شده است و لیکن در سال ۱۲۶۵ هـ ق کتابت شده است. کاتب: «علی » نام دارد.»

نویسنده کوشش فراوان کرده تا متن رساله منقح و مصحح تحویل خواننده شود. لغات و الفاظ عرفانی را در حاشیه آورده و معانی و مفاهیم آنها را با استفاده از منابع گوناگون به دست داده است. تقریباً ۲۰۰ بیت شعر عرفانی فارسی در این متن آمده که همه در آخر متن یکجا جمع شده است.

کوشش وتحقیق خانم عندلیب فاروقی باعث خوشحالی است. موفقیت او را از درگاه خدای یگانه درخواست داریم.

*****

محمد شمیم خان
دانشگاه راجشاهی - بنگلادش

فهرست نسخه های خطی
گنجینهٔ حکیم حبیب الرحمن
کتابخانه دانشگاه داکا - بنگلادش

رئیس الاطبا، شفا الملک [1] حکیم حبیب الرحمن ، متخلص به احسن [2] در داکا (بنگلادش) در سال ۱۸۸۱م چشم به جهان گشود [3]. پدر او آخوند مولانا محمد شاه معروف به پادشاه میان (درگذشته ۱۹۱۳م) [4] از بونیر، سوات (پاکستان) مهاجرت نموده به طرف دیوبند رفت و در دارالعلوم آغاز تحصیلات کرد و از همدرسان مولانا اشرف تهانوی (۱۳۶۲ ه/ ۱۹۴۳م) بوده و از مولانا مذکور نیز استفاده می کرد.در این اثناء نواب احسن الله (درگذشته ۱۳۱۹ ه/ ۱۹۰۲م) علم دوست و سخن پرور فرمانروای داکا بوده و به سبب دوستی و لطف های او محمد شاه در داکا اقامت گزید.

حکیم حبیب الرحمن تعلیمات ابتدایی را نزد پدر خویش یادگرفته بعد از آن به مدرسه دولتی داکا رفت.وی در سن ده سالگی سرودن شعر آغازکرد [5] ولی اصل فعالیت او نثر نویسی بود. سیزده سالگی به کانپور (هند) برای حصول علوم دینی شتافت و دستور زبان عربی را از مولانا اشرف تهانوی (۱۹۴۳ - ۱۸۶۳م) یادگرفت [6]. حکیم حبیب الرحمن درکانپور بیشتر درس‌ها

---

۱. حکیم حبیب الرحمن ، داکا پنجاه سال پیش (بزبان اردو)، ۱۹۳۹ ص ۲.
۲. اقبال عظیم ، سید ، اردو در بنگال شرقی (بزبان اردو)، اگست ۱۹۵۳ م ، ص ۱۱۵
۳.محمد عبدالله،احوال و آثارحکیم حبیب الرحمن(بزبان بنگلا)اسلامک فاوندیش ، ۱۹۸۱م ص۲.
۴. همان ماخذ، ص ۲۰.
۵. همان مآخذ، ص ۱۵
۶. اردو در بنگال شرقی ، ص ۱۱۵

را نزد اسحاق بردوانی تحصیل نمود و منطق را نزد مولانا حسن کانپوری و مولانا عبد الوهاب بهاری یاد گرفت و حدیث نزد مفتی لطیف الله علیگرهی و مولانا رشید احمد گنگوی خواند. برای یادگرفتن فن طب یونانی اول به لکهنؤ و سپس به دهلی رفت. حکیم حبیب الرحمن در لکهنو پیش حکیم آغا حسن و در دهلی نزد حکیم عبد المجید خان (۱۹۱۰م) قانون علم طب را یاد گرفت. بعد از این در سال ۱۸۸۹ میلادی به آگره رفت و طب اسلامی را بپایان رسانید [۱] و تقریباً سیزده سال بعد از تکمیل تحصیلات در ۱۹۰۴م بوطن خویش داکا بازگشت و آغاز طبابت کرد [۲] و در مدت کوتاهی نام بزرگی را کسب نمود. در همین اثناء در سیاست، روزنامه نویسی و تصنیف وتالیف پاگذاشت. حکیم حبیب الرحمن در ۱۹۰۵م با همراهی نواب سر سلیم الله (۱۸۸۴ - ۱۹۱۵م) وارد سیاست عملی هند شد و به عنوان معاون دبیر "مسلم لیک" انتخاب شد. در اکتبر سال ۱۹۰۶م اولین مجله به زبان اردو از داکا بنام "المشرق" آغاز نمود [۳]. از لحاظ تاریخی روزنامه نگاری مجله "المشرق" اهمیت خاص دارد. در سال ۱۹۲۱م مجله دیگر بنام "جادو" به کمک خواجه محمد عادل اجراء کرد. بعد از تعطیل این مجله حکیم حبیب الرحمن در منزل خود هر ماه یک محفل شعر و سخن را بپا می کرد. بقول فرزندان او این محافل شعری ۱۹۳۰م تا ۱۹۴۵م دوام داشتند. حکیم حبیب الرحمن در ۲۳ فوریه سال ۱۹۴۷م جهان را بدرود گفت. [۴]

بعد از درگذشت حکیم حبیب الرحمن کتابخانه شخصی او دارای دو هزار کتابهای چاپی و نسخه های خطی طبق وصیت مرحوم به کتابخانه دانشگاه داکا اهداء شد؛ ولی بعضی از کتابهای چاپی و نسخ خطی به علت بی توجهی اولاد حکیم حبیب الرحمن درخانه مانده و بعداً به سبب تذکر دادن محمد عبد الله، مؤلف احوال و آثار حکیم حبیب الرحمن به کتابخانه دانشگاه

۱. احوال و آثار حکیم حبیب الرحمن، ص ۳
۲. همان مآخذ، ص ۳
۳. احوال و آثار حکیم حبیب الرحمن، ص ۳۷۰
۴. ثلاثه غساله، ص ۱۷

داکا رسید [1]. یک فهرست نسخه های خطی بنام توصیفیٔ کاتالوگ از کتابهای فارسی ، اردو و عربی بزبان انگلیسی بتوسط حبیب الله ، استاد دانشگاه ، به کمک کتابخانه داکا در سال ۱۹۶۶ م به چاپ رسیده است؛ نظر به اینکه تعدادی از نسخه هائیکه بعد از چاپ فهرست مذکور به کتابخانهٔ دانشگاه داکا رسیده شامل این فهرست نیست، فهرست کامل از نسخه های خطی بترتیب الفبایی موضوعی برای استفادهٔ پژوهشگران ارایه می شود. نسخه‌های خطی مجموعه حکیم حبیب الرحمن به حروف اختصاری HR نامیده شده است.

تاریخ

تاریخ فرشته، (جلد اول) محمد قاسم هندو شاه استرآبادی ؛ ۱۰۱۵ ه/ ۱۶۰۶م، نستعلیق ۳۲۵ ص، شماره - HR / 88

تاریخ فرشته، جلد دوم (؟) محمد قاسم هندوشاه استرآبادی؛ ۱۲۴۷ ه/ ۱۸۳۲م شماره - HR/208

تاریخ مرهته ، نواب ابراهیم خان ،(۱۲۰۸ ه) ، شکسته ، ۸۶ - ۴۴ ص، شماره - HR/121(C)

تاریخ مهابت ، مولف ناشناخته ، ۴۹ص،شماره - HR/94

تاریخ نامه ، مولف ناشناخته ، ۲۰۴ص،شماره -HR/120

سکندرنامهٔ نظامی ، ۱۰۹ ص،شماره -HR/106

طوفان البکاء (تاریخ اهل بیت و کربلا)، محمد ابراهیم جانباز؛ ۱۲۵۰ ه/ ۱۸۳۴م نستعلیق ،کرم خورده ، .۲۹۰ص، شماره -HR/22

منتخب شاهنامه (۱) ۱۰۶۳ ه/ ۱۶۵۳م، توکل بیگ ؛ نستعلیق ،.کرم خورده ۲ + ۲۰۷ + ۱ ض،شماره -HR/67

منتخب شاهنامه (۲)، مولف ناشناخته ؛ شکسته ،کرم خورده، ۱۸۸ص،شماره - HR/8

تذکره:

---

۱. محمد عبدالله ، احوال و آثار چند دانشمندان داکا (بزبان بنگلا). اسلامک فاوندیش ، بنگلادش : ۱۹۹۱م ، ص ۱۲۸.

اولیای داکا، (بزبان اردو) مؤلف حکیم حبیب الرحمن ؛این نسخه بنام "آسودگان داکا" در سال ۱۹۴۶م چاپ شده است. شماره -HR/132
تذکرهٔ شعراء، (مختصر احوال چند تن شعرای فارسی) مؤلف ناشناخته؛ آغاز افتاده ۷۴۹ - ۲۸ص،شماره -HR/128
ثلاثهٔ غساله (جلد اول،دوم و سوم) حکیم حبیب الرحمن؛ ج،۱، ص ۱۶۰ -۱، بزبان اردو، ج ، ۲ ، ۳۹۲ - ۱۶۱ ص،بزبان فارسی شماره - HR این نسخه در سال ۱۹۹۵م چاپ شده است. باترتیب و تعلیقات عارف نوشاهی ، مغربی پاکستان اردو اکادمی ، لاهور]
ثلاثه غساله (چند برگ) حکیم حبیب الرحمن ؛ بزبان اردو، شماره -HR/180
حالات حافظ رحمت خان ، مولف ناشناخته ؛۲۱ ص،شماره -HR/153
داستان عبرت بار، عبید الله عبیدی؛ ن ۱۸۸۰م، نستعلیق ، ۱۷۳ ص،شماره - HR/144
رساله دوازده امام ، مولف ناشناخته ؛ نستعلیق، ۱۲ ص،شماره -HR/75
سقراط ، حکیم حبیب الرحمن ؛ ۱۹ ربیع الاول ۱۳۲۱ ه بزبان اردو ، ۱۴ ص، چاپ نشده، شماره -HR/136
گلدسته شعرای داکا، (چندتن شعرای داکا قرن نوزدهم میلادی)، بزبان اردو ، سرورق افتاده، ۱۵۶ص،شماره -HR/170
یاد داشت (عبد اللطیف و عبد الغفور نساخ)، بزبان اردو ، مؤلف ناشناخته، شماره -HR/183

تصوف :

رسالهٔ تصوف ، مولف ناشناخته، (۱۲۲۰ ه/ ۱۸۰۶م) ۸۶ص، شماره -HR/172
شمع محفل،میرنور الناصر دهلوی ؛ نوزدهم میلادی ، نستعلیق ۹۶ص، شماره - HR/84

مجموعهٔ رساله های مختلف:

۱ – انتخاب رساله اجازت نامه ۲ – انتخاب از رساله حضرت شاه مدار
۳ – انتخاب از رساله خواجه بهاء الدین نقشبند ۴ – انتخاب از رساله توحید
۵ – صفت الایمان و احکام الصلوة ۶ – کتاب معرفت العبادات
۷ – عمدة الاسلام ۸ – فقه جلالی ۹ – قانون فقه ۱۰ – حیرة الفقها
۱۱ – چهار حدیث ۱۲ – رساله اسرار المشایخ ۱۳ – رساله وجودیة
۱۴ – رساله ظفر نامه ۱۵ – سوال جواب موسی و محمد ۱۶ – تحفة النصایح
۱۷ – رساله ترجمه حدیث ۱۸ – انتخاب از وصیت نامه حضرت رسالت پناه
فتح محمد و پدرش ابراهیم، ۱۰۸۵ ه/ ۱۶۷۴م ، کرم خورده ، ۱۳۷ص،شماره – HR/11-21

هدایت المخلوق ، جمال محمد بن اسحاق ؛ ۲۵ رمضان ۱۳۱۵ ه، ۱۲ ص، شماره –HR/178-C

داستان :

انوار سهیلی ، ملا کمال الدین حسین واعظ کاشفی ؛نستعلیق ، کرم خورده ، ۲۱۶ص،شماره –HR/90

طوطی نامه ، محمد قادری؛۱۷صفر ۱۲۳۶، ص ۶۰-۶۱ و ۶۲ ،شماره –HR/99

فرحت دل ، محمد حسین آسی جهانگیر نگری؛ ترجمهٔ اردوی داستان منثور بهرام گور، ۳۸ – ۲ ص،شماره –HR/152

قصه کامروپ و کام لتا، حمایت خان؛ ۲۴ چیت ۱۱۹۵، سال بنگلا ، کرم خورده نستعلیق ، ۱۱۷ص،شماره –HR/65

کتاب المضاحک ، محمد سعد؛۱۱۲۳ه/ ۱۲-۱۷۱۱م، نستعلیق ، کرم خورده، ۱۴۵ص،شماره –HR/3

گل بکاولی ، امتیاز الله بنگالی ؛ ۱۱۳۴ ه، شکسته و نستعلیق ، ۸۸ص، شماره – HR/44

مجموعه ۱ – طوطی نامه ،محمد قادری ۲ – آصف نامه ، محمد صدیق ۳ – تعلیم القوانین ، مولف ناشناخته ۴ – تعلیم الصبیان ، قلمدار علی ۵ – نصاب نظم مصلی ، مولف ناشناخته ۶ – خرد زار، مولف ناشناخته، ۴۴۲ ص، شماره –

HR/141 A TO F

مثنوی نل و دمن ، فیضی فیاضی ؛ ربیع اول ۱۳۲۴ ھ ۱۷۵ص، شمارہ –HR/119

دستور زبان

انوار العبارت ، کرام علی خان ، قرن نوزدهم و بیستم میلادی ، نستعلیق ، ۵ ص، شماره –HR/46

بیان مصدر ، تارا چند ؛ ۱۲۱۹ھ شکسته ، ۴۳ – ۱۵ ص،شماره –(HR/121(B

فارسی بولچال (فارسی گفتاری)هری ناتهـ دی؛ ۲۵۶ ص، شماره –HR/89

ریاضی :

دفترچه دخل و خرج ، حکیم حبیب الرحمن ؛ (بزبان اردو) ، ۸۱ ص، شماره –HR/166

کتاب و مؤلف ناشناخته ، نستعلیق ، ۷۰ ص،شماره –HR/179

گلدسته (نوباده) ، منیر سیف لاهوری ؛ شکسته ، ۱۱۰ – ۱۳ ص، شماره –(HR/126(B

سفرنامه :

مچهلی نامه ، نور الله خواجه ؛ بزبان اردو ، ۶۴ ص،شماره –HR/150

شعر و ادب :

بهار گلشن ، مولف ناشناخته ؛(بزبان اردو و فارسی) ۱۰۷ ص،شماره –HR/194

بیاض (دفتریاد داشت) ، حکیم حبیب الرحمن؛ ۱۷۳ ص،شماره – HR/134

بیاض ، حکیم حبیب الرحمن ؛ (بزبان اردو) ۳۵ ص،شماره –HR/137

بیاض و ادبیات ، خواجه عبد الغفور ؛ محمود آزاد، بزبان اردو، شماره –HR/184C

تحفة الاحرار ، مثنوی جامی؛ ۱۲۱۴ھ / ۱۷۹۹م نستعلیق ،کرم خورده ، ۷۱ص، شماره –HR/5

ترجمهٔ ادبیات عربی، از عبد الحق دهلوی ؛ (شاید) بزبان فارسی و عربی، شماره – HR/197-A

چهار عنصر ، مرزا عبد القادر بیدل ؛ قرن نوزدهم میلادی، نستعلیق ، ۱۸۴ص، شماره –HR/85

دانش نامه عطائی ، پرسوتم داس عطائی ؛ ۱۱۹۶ ه نستعلیق ، ۳۳۴ ص،شماره HR/86–

دیوان آصفی و معدن جواهر و طوطی نامه و فال نامه، مولف ناشناخته ؛ ۸۵ص، شمارهٔ –HR/154

دیوان اختر ، عبد الغفار اختر ؛ خواجه ، ابتدای قرن بیستم ، نستعلیق ، ۶۰ص، شماره –HR/140

دیوان امیر خسرو، نستعلیق ، ۱۲۱ص،شماره –HR/108

دیوان جلال اسیر ، جلال ؛ ۸۴ص،شماره –HR/149

دیوان سراج ، سراج الدین؛ ۱۲۵۹ ه / ۱۸۴۳م نستعلیق ، ۷۰ص،شماره HR/25–

دیوان شمس تبریزی (آغاز و آخر افتاده) ، ۲۶۰ ص،شماره –HR/162

دیوان صمد ، عبد الصمد؛ (داکا) ۱۲۴۷، (بنگلاسال) بزبان اردو ، ۳۱ – ۳۰ و ۲۰ – ۱ ص، شماره –HR/145

مجموعه دیوان ، دیوان غزنوی ، دیوان لسانی ، دیوان حافظ ، شماره – ۴۷۰ص،

دیوان غنی ، محمد طاهر کشمیری ؛ ۱۰۶۰ ه/ ۱۶۵۰م شکسته ، ۷۵ ص، شماره –HR/64

دیوان مصحفی ، غلام همدانی مصحفی ؛ ۲۷۰ص،شماره –HR/149

رباعیات ابو سعید ابو الخیر ؛ بزبان عربی و فارسی ، ۲۴ رمضان ۱۲۳۷ ه ۸ ص، HR/129-A

رسالهٔ معاویه، مؤلف ناشناخته ؛ برگ دوم افتاده ، ۱۰ ص،شماره –HR/178-A

سکندر نامه بحری نظامی ، ۲۴۹ص،شماره –HR/156 A

شرح مثنوی رومی ، محمد رضا ؛ ۱۰۸۴ ه / ۷۴ – ۱۶۷۳م، نستعلیق ، کرم

خورده ، ۱۷۵ص،شماره –HR/10

شکرستان ، شاد عظیم آبادی؛ ۱۰۹۷ ﻫ/ ۱۶۸۵م، نستعلیق ، کرم خورده ، ۱۷۲ ص،شماره –HR/63

صنعت رد البحر ، مؤلف ناشناخته ؛ ۱۲۸۱ﻫ ۲ ص،شماره –HR/129(C)

فریاد حبیب، حبیب ؛ ۲۹ ص،شماره –HR/148

قصیده ، محمود آزاد ؟ ۱۸۹۵ ، شماره –HR/187

قصیده الهمزیه اکبر شاه قبولی؛ شکسته، ۴۴ ص،شماره –HR/138

کتاب انتخاب روزگار ، مظفر علی بیگ ؛ ۲۲ص،شماره –HR/131

کلام شعرای داکا، مؤلف ناشناخته ؛ ۱۳۰۹ ﻫ ۱۳۵ص،شماره –HR/118

کلیات خان خانان ، مرزابیرم خان؛ ۷ شوال ۱۰۱۴ ﻫ، شماره –HR/187-A

گلستان سعدی ، کاتب ابو بکر بن سَعد بن زنگی؛ نستعلیق ، کرم خورده ، ۱۰۵ص، شماره –HR/76

مجموعۂ سرود اسلامی ، مولف ناشناخته ، ۵۰ ص،شماره –HR/133

منتخب اشعار فارسی ، اردو و عربی

۱ – صبح صادق – محمد صادق (درگذشت ۱۸۵۸م)

۲ – مثنوی بحر المحیط و دریای عشق ، میر تقی میر؛ شماره –HR/23

منظوم اختر (بزبان اردو) ، عبد القادر اختر؛ ۱۳ ص،شماره –HR/177

نان و حلوا ، بهاء الدین آملی ؛ ۱۲۶۱ (بنگلا سال) ۲۴۹ – ۲۶ ، ۲۶ – ۱ ص شمارHR/156-B

قصیده نصاب الصبیان ، مؤلف ناشناخته ؛ شکسته، ۲۲۵ ص،شماره –HR/126-A

کتاب ناشناخته ، بیژن قادری ؛ (؟) نستعلیق، ۸۷۳ ص،شماره –HR/173

نام کتاب خوانده نمی شود ، کرم خورده ، شهاب الدین ۴ رجب ۱۱۱۸ ﻫ ۱۳۱ص،شماره –HR/123

کتاب و مولف ناشناخته ، آغاز افتاده، (بزبان اردو) ، ۱۲۱ ص،شماره –HR/130

کتاب و مؤلف ناشناخته ، ۶۳ ص،شماره -HR/158

کتاب و مؤلف ناشناخته ، شماره -HR/189

طب :

الفارق ، حکیم حبیب الرحمن ؛(بزبان اردو) چاپ شده، ۳۰ ص، شماره - HR/165

خواص الاغذیه ، میر قربان علی حکیم ؛ داکا، نستعلیق ، ۱۵۳ ص،شماره - HR/174-A

تحفة الحسینی،المعروف به مجمع الفواید ، میر قربان علی؛ نستعلیق و شکسته ، ۸۰ - ۶۳ ص،شماره -HR/176-B

دستور الاطباء ، محمد قاسم ؛ نستعلیق ، ۳۵۵ - ۱۶۹ ص،شماره -HR/174-B

دستور العمل ، مولف ناشناخته ؛ شکسته - ۲۶۹ - ۱۰۸ص،شماره -HR/121-E

ذخیرهٔ خوارزم شاهی ، ۳۷۳ص،شماره -HR/96

رساله عطریه نورس شاهی ، ناظم الدین محمود؛ ۹۸۷ هـ ۵۳ - ۱ ص،شماره - HR/102

رسالهٔ چوب چینی ، مؤلف ناشناخته ، ۲۵ رجب، ۱۳۹۲ هـ ۲۴۹ - ۲۱۹ص، شماره -HR/113-A

رسالهٔ قانونچه ، مولف ناشناخته ، ۱۲۵۵، (بنگلاسال) نستعلیق ، ۷۳ص،شماره - HR/1

شفا المجربات - مؤلف ناشناخته ؛ ۱۴۶ص،شماره -HR/124

طب الملوک در غذا ، مولف ناشناخته ؛ شماره -HR/100

عشبه مغربی ، مولف ناشناخته ؛ ۱۳۹۲ هـ ۲۵۶ - ۵۰ص،شماره - HR/113-B

علاج اسپان ، عبد الوهاب ؛ ۱۰۷ص،شماره -HR/103

قانون علاج ، مولف ناشناخته؛ ۶۲۸ص، شماره -HR/163

کتاب اختیارات بدیعی در مرکبات ، مولف ناشناخته ؛ جلد اول ۲۰۳ ص، جلد دوم ۵۴ص،شماره -HR/109

کنز الفواید ، اسرار الله ؛ شماره - HR/151

ماء الجین ، مؤلف ناشناخته ؛ ۲۵ رجب ۱۲۹۲ ه ۱۳ پهاگن (یکی از ماه های فصل بهار سال بکرمی هندی) ۱۲۸۲ بنگلا سال ۲۶۴ - ۲۵۷ص،شماره -HR/113-C

مجربات ، حکیم امین الله ؛ ۲۴ص،شماره -HR/122

منتخب داراشاهی ، داراشاهی ؛ ۱۳۲ص، شماره -HR/97

موالیات ، حکیم غلام انعام ؛ ۱۲۷ص،شماره -HR/112

نکات طب ، افسر محمود ؛ ۳۹ص،شماره -HR/104

نسخهٔ ، اسم مولف ناشناخته ؛ ۱۴ص،شماره -HR/93

فرهنگ :

فرهنگ شمس ، عبد الرشید هاشمی ؛ نستعلیق ، ۷۴ ص،کرم خورده ، شماره - HR/9

منتخب اللغات ، عبد الرشید تتوی ؛ نستعلیق ، شماره -HR/159

فقه و دین :

اعتقادات ، عبد الوحید ؛ ۱۴ ص،شماره -HR/139

الوعظ العظم ، مؤلف ناشناخته؛ (بزبان عربی) شماره -HR/202

تحفته القراء ، مصطفی قادری؛ ۱۲۲۲ هـ نستعلیق ، ۳۸۲ص، شماره -HR/115

تعویذ ، مولف ناشناخته ؛ ۵۰ - ۳۸ ص،شماره -HR/127-C

تقریر ترمذی شریف ، مولف ناشناخته؛ ۵۱۳ص،شماره -HR/95

چهار حدیث ، مولف ناشناخته ؛(بزبان عربی و اردو) ۱۵ص،شماره -HR/135

دستور العمل صدر دیوان کلکته ، امیر الدین محمد؛ نستعلیق ، کرم خورده ، ۱۵۷ص،شماره -HR/87

رساله آه سرد ، خواجه میر درد ؛ ۱۹ پهاگن، ۱۲۵۸ سال بکرمی یا (سال بنگلا) شماره - HR/195-A

رساله اوزان ، سر محمود علی ؛ (فارسی وعربی) رجب ۱۲۲۶ھ ۴۷ص، شماره –HR/107

رساله دربیان فرق مختلف،ما تهوراناتهـ پندت برهمن؛ نستعلیق ،کرم خورده، ۱۰ ص،شماره –HR/4

رساله فوائد سطری ، محمد علی رفعت بن عتیق الله خان؛ (فارسی و عربی) ، ۱۷ ص،شماره –HR/129-B

صحیح الفیاض ، مولف ناشناخته؛ نستعلیق و شکسته، ۷۵ – ۵۶ ص،شماره – HR/110-C

فالنامه ، مولف ناشناخته ، ۱۵ص ، شماره –HR/127-A

وفات نامه ، مولف ناشناخته ؛ ۳۷ – ۱۶ ص، شماره –HR/127-B

کتاب المصفی فی السیر النبی المصطفی ، مولف ناشناخته ؛ نستعلیق، ۲۹ ص؛ شماره –HR/11-A

نسخه و مولف ناشناخته (بزبان اردو) شماره –HR/171-A

مجمع الانصاری ، مولف ناشناخته ؛ ۱۰۷ – ۸۸ص،شکستهHR/121-D

مخزن الاسرار ، شیخ عبد السبحان ، ۱۲۷۵ ھ ۴۳ص، شماره –HR/171-B

مذاهب و قران الصباح ، ابو عامر عثمان بن صاد؛ ۳۱۶ص،شماره – HR/160

مسائل فقه ،مولف ناشناخته ؛ ۱۴۰ص،شماره –HR/146

مغدن الجواهر ، مولف ناشناخته؛ ۱۳۱۸ ھ ۳۲۸ ص، شماره –HR/168

مفتاح الرحمن ، عبد الرحمن ؛ ۲۶۴ص ، شماره –HR/117

مناجات ، عبد لله انصاری ؛ ۱۴ ص ، شماره –HR/156-C

منافع القلوب ، شمس الدین شیخ ؛ ۶۰ – ۲۱ و ۲۰ – ۱ ص، شماره – HR/101

ناله درد ، خواجه میر درد ، ۲۴ ذیقعده ۱۲۶۸ ھ شماره –HR/195-B

نسخهٔ ناشناخته ، رحمت الله انصاری؛ (۴ برگ افتاده) ۱۴ ص،شماره – HR/178-B

نسخه و مؤلف ناشناخته (بزبان عربی) شماره –HR/198

فلسفه و کلام:

رساله در عقاید وکلام ، عبد الحق دهلوی؛ (؟)(فارسی و عربی) شماره - HR/197-B

منطق الشریف ، ابو علی حسن ابن عبد الله؛ (بزبان عربی) شماره –HR/203

نسخه و مؤلف ناشناخته، (بزبان عربی) شماره –HR/204

فهرست ها:

فهرست کتابخانهٔ شخصی حکیم حبیب الرحمن ؛ بزبان اردو و انگلیسی ، ۲۴ ص، شماره –HR/164

فهرست نسخه خطی دیوبند، (بزبان اردو) ، مولوی شمس الدین احمد ؛ ۱۴ص، شماره –HR/167

مکتوبات:

انشای رضائی حسینی ، رضا حسینی ؛ ۱۲۸۸ھ ۱۶۵ص، شماره –HR/111-D

تاج المنشات و انشاء تاج محمد ، تاج محمد ؛ ۱۲۷۰ بنگلاسال، ۱۲۱ص،شماره – HR/111-C

خطوط به حکیم حبیب الرحمن ، اطهر (بزبان اردو) شماره –HR/184

خطوط به حکیم حبیب الرحمن ، مولف ناشناخته ؛ ۲۷ ژوئیه، ۱۹۴۴م ، شماره – HR/186

خطوط حکیم حبیب الرحمن ، حبیب الرحمن ؛ (بزبان اردو) شماره –HR/181

خطوط رایل آسیاتک سوسایتی به حکیم حبیب الرحمن ، محمدحسین؛ ۶ ژوئیه ۱۹۳۹م شماره –HR/185

خطوط نواب احسن الله، ۷۷ – ۱۲۷۵، (بنگلا سال) ۱۲۶ص، شماره – HR/161

رقعات ابو الفضل ، ۱۲۵۷ (بنگلا سال) ، ۵۴ ص ، شماره –HR/111-A

رقعات عالمگیری ، پادشاه عالمگیر (اورنگ زیب)؛ ۱۲۷۰ (بنگلا سال) ۹۲ ص،شماره –HR/111-B

سپاس نامهٔ انسب ، ۱۷۸ص ، شماره –HR/147

مفید انشاء ، لکهی راج منشی ؛ شکسته، ۱۱۲۶ ھ ۲۵۵ – ۱۱۱ص، شماره –

HR/126-C

مکاتبات علامی ، ابو الفضل علامی شیخ ؛ کرم خورده، ۸۰ ص، شماره HR/73-

مکتوبات یحیی منیری ، نستعلیق ، ۳۷۴ص، شماره HR/155-

نامه های پراکنده ، مؤلف ناشناخته ؛ ۱۴ص، شماره HR/191-

نسخهٔ انشاء ، شیخ عصمت الله ندیم ؛ منشی، شکسته، ۴۵ ص، شماره HR/125-

منطق:

قطب ، مولف ناشناخته ؛ (بزبان عربی) شماره HR/205-

نسخه و مولف ناشناخته (بزبان عربی) شماره HR/201-

نجوم:

ذخیرهٔ اسکندر ، ترجمه الگزندر گرید؛ ۱۲۸۵ (بنگلا سال) ۱۴۴ص، شماره - HR/175

رسالهٔ حساب ماههای ثابت و زوجین و منقلب ، مؤلف ناشناخته ؛ ۹ ص، شماره - HR/156-D

متفرق:

اخلاق محسنی ، حسین الکاشفی ؛ ۳۸۰ص، شماره HR/114-

انتخاب فضایل علوم ، مولف ناشناخته ؛نستعلیق ، ۱۰ص،شماره HR/48

خواب نامه ، مولف ناشناخته ؛ شکسته ، ۱۴ص،شماره HR/121-A-

عروض و قوافی ، مولف ناشناخته؛ (مفسر مولانا قمر الحق) ۱۱ شوال ۱۱۵۲ ه، ۱۴۵ص، شماره HR/190-

گلزار ابراهیم ، نور الدین محمد ظهوری ؛ مجموعهٔ انشاء: ۱ - دیباچهٔ نورس ۲ - دیباچه خلیل ۳ - دیباچه گلزار ابراهیم بشمول مینا بازار که در لکهنو در ۱۸۴۸ چاپ شده. آغاز افتاده ،کرم خورده ، نستعلیق ، ۷۳ص، شماره HR/69-72-

مجموعه نسخه های

۱ - بهار دانش - شیخ عنایت الله، ۱۶۵۱م ۲ - مکاتبات علامی ۳ - اُم العلاج، امان الله حسینی ؛ چاپ شده ۱۸۷۳م نک آصفیه اا، شماره -۶۷۴. ۴ - توضیح المدارج ، فقیر مهدی؛ ۱۱۲۷ ه/ ۱۷۱۵م، کل صفحات : ۲۲۲، کرم خورده، شماره -HR/49-52

مجموعه نسخه های،

۱ - بررسی مختصر دربارهٔ سازمانهای بنگال، مولف ناشناخته

۲ - فالنامه قرآنی ، مولف ناشناخته ؛ ۴ محرم ۱۲۲۹ ه

۳ - نصاب الصبیان ، بدر الدین ابو نصر فراهی.

۴ - وفات نامه ، نوشتهٔ حافظ ؛ ۱۰ رمضان ۱۲۱۵ ه/ ۱۸۰۰م

۵ - منتخب از مثنوی جلال الدین رومی ، درویش محمدبخاری ؛ چاپ شده ۱۲۸۵ ه، نظامی پریس ، کانپور

۶ - اساس المصلی ، مولف ناشناخته

۷ - فقه هندی (شعر هندی در زبان فارسی) نوشته عبدو ، ۱۰۷۴ ه/ ۱۶۶۳)

۸ - مسائل سته فی اصول الموتی ، مولانا فقیر اله آبادی مکی؛ ۱۱۹۸ ه/ ۱۷۸۳-۸۴م

۹ - مختصر سؤال و پاسخ دینی ، مولف ناشناخته

۱۰ - رساله حج ، مولف ناشناخته .

۱۱ - واقعات سفر حجاز ، شیخ عبد السبحان صدیقی؛ ۱۲۴۱ ه/ ۱۸۲۵م، نستعلیق، شماره -HR/29-41

مضامین حکیم حبیب الرحمن ، حکیم حبیب الرحمن؛ (بزبان اردو) شماره - HR/182

چند برگ از چند مولف ناشناخته (بزبان اردو و فارسی)، شماره -HR/193

*****

گزارش اجلاس انجمن فارسی پاکستان

نخستین اجلاس انجمن فارسی پاکستان در سال جاری، در روز پنجشنبه مورخ ۸ مرداد ماه ۱۳۷۷ برابر با سی‌ام ژوئیه ۱۹۹۸ م.در شهر لاهور، به دعوت خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، برگزار گردید.

در این اجلاس تعداد قابل توجهی از شخصیت‌های برجسته پاکستان از جمله رئیس انجمن فارسی پاکستان سناتور دکتر جاوید اقبال فرزند علامه محمد اقبال و رئیس پیشین دادگاه عالی، دکتر سید نسیم حسن شاه رئیس پیشین ایوان عالی کشور، دکتر خواجه محمد ذکریا استاد زبان اردو در دانشگاه پنجاب، دکتر ظهور احمد اظهر استاد زبان عربی، دکتر مسکین علي حجازی استاد روزنامه نگاری، دکتر ظهور الدین احمد استاد فارسی، پروفسور محمد سهیل عمر رئیس اقبال‌آکادمی، دکتر محمد صدیق خان شبلی رئیس بخش اقبالیات دانشگاه اقبال، دکتر مهرنور محمد خان رئیس بخش فارسی مؤسسه ملی زبانهای نوین، دکتر ظهور احمد صدیقی معاون دانشکده دولتی لاهور، پروفسور عبدالجبار شاکر رئیس کتابخانه های عمومی استان پنجاب، پروفسور محمد انور خان رئیس گروه زبان فارسی دانشگاه دولتی لاهور، دکتر محمد سلیم مظهر استاد زبان فارسی، دکتر خواجه حمید یزدانی استاد فارسی، دکتر یمین خان استاد فارسی و دکتر سید محمد اکرم رئیس بخش اقبالیات دانشگاه لاهور و دبیر انجمن فارسی، از جمهوری اسلامی ایران دکتر محمد مهدی توسلی سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و محمد علی بی تقصیر سرپرست خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در لاهور، همچنین تعدادی از بانوان و مربیان فارسی دانشکده‌های مختلف لاهور حضور داشتند.

پس از تلاوت آیاتی چند از کلام اللّه مجید، دبیر انجمن فارسی ضمن خیر مقدم به میهمانان، یاد و خاطره دو نفر از اعضای انجمن فارسی یعنی مرحوم دکترسیدسبط‌حسن‌رضوی و مرحوم دکتر رحیم‌بخش‌شاهین را گرامی داشت و تقاضانمود حضار برای مغفرت روح آنان فاتحه قرائت نمایند. سپس سرپرست خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در لاهور، به عنوان میزبان، به میهمانان خوش آمد گفت و اظهار امیدواری کرد که انجمن بتواند در پایان اجلاس به نتایج سودمندی برسد. آنگاه دبیر انجمن گزارش مبسوطی از پیشینه انجمن و اجلاس گذشته را به اطلاع شرکت کنندگان رساند.وی، سپس از مدعوین دعوت نمود به نوبت نقطه نظر های خود را در مورد دستور جلسه ایراد نمایند و پیرامون مسائل مطروحه انجمن به بحث و تعادل نظر بپردازند.

در پایان میهمانان خصوصی، دکتر محمد مهدی توسلی و دکتر نسیم خسن شاه،به‌نوبت درباره کیفیت این اجلاس و آینده آن و راه کارهای مؤثر در بقا و استمرار انجمن به‌ایراد سخن‌پرداختند.سخنران پایانی،دکترجاوید اقبال بود که به‌عنوان،رئیس جلسه به‌جمع بندی دستاوروهای این‌اجلاس پرداخت.

پس از خاتمه سخنرانی ، دبیر انجمن قطعنامه اجلاس را قرائت نمود و آن را به تأیید کلیه شرکت کنندگان رساند. متن قطعنامه به شرح زیر است: (این قطعنامه دردو بخش، می‌باشد: الف - مربوط به دولت جمهوری اسلامی ایران ؛ ب - مربوط به دولت جمهوری اسلامی پاکستان .)

قطعنامه

الف :

درجلسهٔ انجمن‌فارسی‌پاکستان‌که درتاریخ ۳۰ ژوئیه ۱۹۹۸ ءبه‌ریاست جناب آقای سناتور دکتر جاوید اقبال در خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در لاهور تشکیل یافت قطعنامه زیر به تصویب رسید:

۱ - "دانشجویانی که از دانشگاههای شبه قاره بخصوص پاکستان دورهٔ

کارشناسی ارشد را با درجه اول می گذرانند برای ثبت نام در دورهٔ دکترای زبان و ادبیات فارسی مخصوص دانشجویان خارجی دانشگاه تهران پذیرفته شوند و در پذیرش آنها هیچ شرط دیگر علمی غیر از درجهٔ اول نگذاشته شود. درجه اول در دانشگاههای شبه‌قاره بخصوص پاکستان از شصت در صد نمره شروع می‌شود. علتش این است که طریق امتحانی دانشگاههای این منطقه از دانشگاه ایران (تهران) مختلف است. شصت در صد نمره بدست آوردن در امتحانات دانشگاههای پاکستان نشانه‌استعدادخاص دانشجو به حساب می‌رسد.

جال آن است که دانشگاه تهران دانشجویانی را از کشورهای مختلف در دورهٔ دکترای مخصوص دانشجویان خارجی می پذیرد که پایهٔ علمی آنها از لحاظ زبان و ادبیات فارسی هرگز برابر با دانشجویان فارسی شبه قاره بخصوص پاکستان نمی باشد.

۲ - چون خارج از ایران زمینه‌یی برای ترویج زبان فارسی در پاکستان از هر کشور دیگر مساعد تر است بنا بر این تعداد دانشجویان دوره دکترای مذکور به حساب کافی افزوه شود.

۳ -دانشجویان فارسی در دورهٔ مذکور تا سن چهل سالگی پذیرفته شوند".

(سناتور دکتر جاوید اقبال)

رئیس

(دکتر سید محمد اکرم)

دبیر کل

قطعنامه

ب :

درجلسهٔ انجمن‌فارسی پاکستان که در تاریخ ۳۰ژوئیه ۱۹۹۸به ریاست جناب آقای سناتور دکتر جاوید اقبال برای ترویج زبان فارسی در پاکستان تشکیل یافت قطعنامه زیر به تصویب رسید:

۱ – تدریس زبان فارسی در دبیرستانها از کلاس نهم به عنوان یک درس انتخابی آغاز شود.

۲ – کتاب درسی فارسی برای کلاسهای نهم و دهم دبیرستانها مجدداً مرتب شود.

۳ – در هر دبیرستان و دانشکده یی که فاقد استاد زبان فارسی است باید استاد فارسی تعیین شود.

(سناتور دکتر جاوید اقبال)

رئیس

(دکتر سید محمد اکرم)

دبیر کل

کتابها و نشریات تازه

بیدل ، و سبک هندی سپهری

نوشته حسن حسینی . تهران: سروش ، ج ۲ ، ۱۳۷۶، ۱۵۰ ص.

حسن حسینی نویسنده کتاب از شاعران برجسته معاصر ایران ، بعد از انقلاب اسلامی ، است و بهمین دلیل باوسواسی کامل به نقد و بررسی کلام بیدل می پردازد . حسینی در این کتاب ویژگی های سبک هندی را شرح داده و سپس به شباهت های ذهنی سپهری و بیدل ، علل پیچیدگی شعر بیدل ،و... پرداخته است.

خواندن این کتاب به دانشجویان فارسی توصیه می شود.

اردوگاه پاسدازان

نوشته علی اصغر رباط جزی ، تهران : سروش ، ۱۳۷۶. ۶۴ صفحه. این کتاب مجموعه هفت داستان است که نویسنده با توجه به خاطراتش در دوران جنگ تحمیلی عراق علیه ایران به زبان روان و ساده و شیرین نگاشته است. داستانها شامل خاطره از جبهه ، شکنجه روحی ، ابتکارات بچه ها ، فجر -انفجاری در شب ، نامه ای به خانواده ، خاطراتی دیگر از جبهه و اسارت ، و آزادی است. این مجموعه نمونه یی از ادبیات جنگ می باشد.

گزیده ده سال داستان نویسی در انقلاب اسلامی ، به کوشش ابراهیم حسن بیگی . تهران : حوزه هنری ، ۱۳۶۸، ج ۱ ، ۲۲۳ صفحه .

کتاب گزیده ده سال داستان نویسی ، جلد یکم ، مجموعه انتخابی از

داستانهای تعدادی از نویسندگان معاصر ایران مانند یعقوب آژند ، اکبر خلیلی،رضا رهگذر، سید مهدی شجاعی ، حمید گروکان ، محمد میر کیانی ، رضا شیرازی ، مهدی حجوانی ، داریوش عابدی ، سمیرا اصلانپور ، راضیه تجار ، احمد عربلو ، محمد میر کیانی و ابراهیم حسن بیگی است. این مجموعه نمونه یی است از ادبیات بعد از انقلاب اسلامی ایران و شیوه داستان نویسی دهه اول.

درى به خانه خورشيد

سلمان هراتی . تهران : سروش ، ج ۲، ۱۳۷۶، ۹۶ ص.

این کتاب مجموعهٔ شعر یکی از شاعران بعد از انقلاب اسلامی ایران ، شادروان سلمان هراتی است. در این مجموعه تعداد ۲۹ سروده از اشعار شاعر به چاپ رسیده ونمونه شعر معاصر ایران در هر دو قالب آزاد و عروضی است.

فاجعه کشمیر (انگلیسی)

پروفیسور مقصود جعفری. راولپندی :کشمیر لائبریشن سل ، ۱۹۹۸م ، ۹۴ص.

این کتاب مجموعه مقالات نویسنده به زبان انگلیسی در خصوص کشمیر و رویدادهای آن است. دراین مجموعه ، نویسنده به مسائل کشمیر از دیدگاه سیاسی و اجتماعی پرداخته و در پایان کتاب نامه هایی را که در این خصوص به شخصیت‌های داخلی و خارجی نوشته ، ضمیمه کرده است.

PLIGHT
OF
KASHMIR

MAQSOOD JAFRI

دریای اسمار (ترجمهٔ کتاسرت ساگر)

ترجمهٔ مصطفی خالقداد عباسی ، به تصحیح دکتر تاراچند و پروفسور سید امیر حسن عابدی هند : دانشگاه علیگره و مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - دهلی نو ، ۱۳۷۵ش / فوریه ۱۹۹۷م ، ۵۹۰ص.

دریای اسمار
(ترجمهٔ کتاسرت ساگر)
مترجم
مصطفی خالقداد عباسی
تصحیح
دکتر تارا چند
و
پرفسور سیّد امیر حسن عابدی
دانشگاه اسلامی علیگره با همکاری رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو
بهمن ماه ۱۳۷۵ هش / فوریه ۱۹۹۷م

این کتاب نفیس شامل یک پیشگفتار عالمانه از همکار گرامی سید باقر ابطحی (مدیر مرکز تحقیقات فارسی) و یک مقدمه و سخن آخر ، از دو دانشمند برجسته زبان فارسی شادروان دکتر تاراچند و دکتر سید امیر حسن عابدی است. کتاب مزبور بخشی از دریای ادبیات داستانی هند است که در حقیقت بخشی از گنجینه ادبیات جهانی محسوب می شود.

خواندن این کتاب به دانشجویان و استادان فارسی توصیه می شود.

فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه عمومی و آرشیو پتیاله

تحریر و تنظیم استاد احمد منزوی ، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران -دهلی نو ۱۳۷۶ ش / ۱۹۹۷م ، ۲۵۸ ص.

فهرست نسخه‌های خطی فارسی
کتابخانهٔ عمومی و آرشیو پتیالا
(پنجاب، هند)
تحریر و تنظیم: استاد احمد منزوی
مرکز تحقیقات فارسی
رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو
(۱۳۷۶ هش-۱۹۹۷م)

حاوی فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه پتیاله (هند) در موضوعهای علوم قرآنی ، رسایل ، ستاره شناسی ، علوم غریبه ، طبیعی ، پزشکی ، علوم عقلی،عرفان ، فلسفه ، فقه ، فرهنگ نامه ، نامه نگاری ، منظومه، داستان ، سفرنامه ، تاریخ و زندگی نامه می باشد.

فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه انجن ترقی اردو ـ دهلی نو
مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ، دهلی نو
۱۳۷۷ ش / ۱۹۹۸م ، ۱۶۷ص.

این کتاب شامل نسخه های خطی کتابخانه انجمن ترقی اردو در موضوعهای تفسیر ، تجوید ، حدیث ، کلام و عقاید ، فقه ، فلسفه ، ریاضی ، ستاره شناسی ، ادعیه ، پزشکی ، عرفان ، شروح ، نثرهای ادبی ، منظومه ، فرهنگ نامه ، فنون ادبی ، دستور زبان ، داستانها ، تاریخ و جغرافیا می‌باشد که به همت مرکز تحقیقات فارسی ، دهلی نو بچاپ رسیده است.

فهرست شمارهٔ ۲

فهرست نسخه‌های خطی فارسی
کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو ـ دهلی نو

مرکز تحقیقات فارسی
رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو
(۱۳۷۷ هش ـ ۱۹۹۸ م)

فارسی مین هندی الفاظ

تحقیق و تألیف عبدالرشید ، مکتبه رابطه ، ۱۹۹۶م ، ۲۹۶ص.

این کتاب در خصوص شباهت های بین زبانهای فارسی و هندی است و از نظر زبان شناسی حاوی اطلاعات سودمندی می باشد.

نشریات تازه :

مجله تحقیقات (اردو، فارسی ، عربی):
(فصلنامه، ج ۱۹ ، ش ۶۳، ۲۹۶ص ، ۱۹۹۸م ، چاپ دانشگاه پنجاب لاهور)

این فصلنامه شامل سه بخش مقالات به زبانهای اردو ، فارسی و عربی است و به سردبیری پروفسور دکتر جمیله شوکت منتشر می شود .
در این شماره ۹ مقاله به زبان اردو، ۲ مقاله به زبان فارسی و ۴ مقاله به زبان عربی چاپ شده اند.

پیام (برای گسترش فکر و آگاهی):
(ماهنامه ، ج ۴ ، ویژه نامه ، ش ۱ : ۲ ، ۱۶۰ ص ، ژوئیه – اوت ۱۹۹۸م، چاپ اسلام آباد).

ماهنامه پیام ، اردو زبان است و توسط اخوت تراست اسلام آباد منتشر می‌شود . این شماره به مناسبت ولادت پیامبر عظیم الشان عالم اسلام (ص) به تاریخ و سیرت رسول گرامی اسلام (ص) اختصاص دارد.

فکر و نظر (اردو):
(فصلنامه ، ج ۳۵ ، ش ۴ ، ۱۵۱ ص ، آوریل – ژوئن ۱۹۹۸م ، چاپ اداره تحقیقات اسلامی دانشگاه بین المللی اسلامی ، اسلام آباد) .

این فصلنامه به مسؤلیت دکتر ظفر اسحاق انصاری و مدیریت دکتر صاحبزاده ساجد الرحمن منتشر می شود . مطالب این شماره شامل هفت مقاله در خصوص شبلی نعمانی ، علوم اسلامی و عربی در آسیای میانه ، جایگاه زن در اسلام ، تأسیس و تشکیل جوامع اسلامی،و.. می باشد.

ایران شناسی (فارسی)
(فصلنامه ، ج ۳ ، ش ۱۵ ، ۲۰۲ص ، خزان ۱۳۷۶ خ برابر با ۱۹۹۷م ، چاپ خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران – لاهور).

این شماره ویژه «سینمای ایران » است که به سرپرستی آقای محمد علی بی تقصیر و مدیریت دکتر ظهیر احمد صدیقی منتشر شده است. حاوی مقالات متعدد، مصاحبه ، سفرنامه ، ارزیابی کتاب ،خبرنامه و بخش انگلیسی است.

ایران شناسی (فارسی)
(فصلنامه ، خ ۴ ، ش ۱۶ ، ۱۷۰ص ، زمستان ۱۳۷۶خ برابر با ۱۹۹۸م ، چاپ خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران – لاهور).

این شماره ویژه « هنر در ایران » و به معرفی هنر و تمدن ایرانی در ادوار مختلف تاریخ می پردازد. دراین شماره مقالاتی در خصوص خط و خطاطی ، بناهای ایرانی ، عهد زوال و انحطاط قاجاریه ، رویدادهای عمرانی ، مشخصات اقتصاد ایران و آینده آن و... آمده است.

نامه فرهنگستان (فارسی)

(فصلنامه ، سال سوم ، شماره دوم ، ۲۰۰ص ،تابستان ۱۳۷۶،چاپ فرهنگستان زبان و ادب فارسی ایران) .

در این شماره مقالاتی درخصوص خدمت ادبیات داستانی به زبان، بازشناسی بقایای افسانه گرشاسب در منظومه های حماسی ایران ، تفسیری دیگر از شیخ صنعان ،دو نسخه خطی ،نظام آوائی ، برنامه ریزی زبان در کره جنوبی ،تحقیقات ایران شناسی ، اخبارو نامه های خواندگان آمده و در پایان فشرده مقالات به زبان انگلیسی درج شده است.

واژه نامه هم زبانان (فارسی):

(ضمیمه شماره ۴ ،نامه فرهنگستان زبان وابسته فارسی ،۱۳۷۶)

این ضمیمه را محمد آصف فکرت ، عضو پیشین آکادمی علوم افغانستان تألیف و فرهنگستان زبان و ادب فارسی به صورت ضمیمه فصلنامه چاپ و منتشر نموده و شامل واژهه های زبان درسی بهمراه معادل فارسی آنها است.

قند پارسی (فارسی)

(فصلنامه ، شماره ۱۴، ۲۴۶ص ، پاییز ۱۳۷۳ ،چاپ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران –دهلی نو .

این فصلنامه به زبان فارسی درهندمنتشر می شود .حاوی مقالات ارزشمندی درزمینه زبـان و ادب و فرهنگ فارسی در شبه قاره می‌باشد.

خواندن آن را بـه دوسـتداران و استـادان و دانشجویان فارسی توصیه می‌کنیم.

فرهنگ
فارسی-بنگالی-انگلیسی
به کوشش
علی اورسجی
رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران -داکا

مدرس :

(فصلنامه ، علمی پژوهشی ،دوره دوم سال سوم ، ۱۸۷ص ،تابستان ۱۳۷۶، چاپ دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس -ایران) .

فصلنامه ،شامل نکاتی در خصوص ضرورت بازنگری اساسی در درس تربیت بدنی مقطع ابتدایی ، تئوری تربیتی ، برداشتی نو از سطوح تحقیقات تربیتی، شیوه شنیداری -گفتاری در آموزش زبان خارجی و... می باشد.

(توسلی)

*

فرهنگ فارسی ـ بنگالی ـ انگلیسی

از زمان ورود اسـلام بـه سـرزمین بنگـال فارسی وسیله آموزش و انتقال فرهنگ و عرفان و تمدن اسلامی در آن ناحیه بـوده است ، چنـانکه وجود هزاران نسخه خطی فارسی این بیـان را بـه اثبات می رساند. پس از بـیش از هشـتصد سـال ورود فارسی به آن مـنطقه و بـاوجود هـمه نـوع دسیسه های بیگانگان برای برکندن ریشه فارسی ازآن دیـار و تفـاوت واضـح بـین زبـان‌بنگالی و فـارسی، طـبق تحقیقـات زبانشناسانی هم اکنون بیش از نه هزار واژه فارسی با اندک تغییری در زبان بنگالی امروزه مورد استفاده قرار می گیرد و بسیاری از علما و ادبا و دانشوران بزرگسال این کشور علاقه مند به مطالعه مثنوی معنوی رومی و گلستان سعدی

و دیوان حافظ و رباعیات خیام و شاهنامه فردوسی وسایر آثار معروف فارسی می باشند.

بی شک بعلت عدم دسترسی به فرهنگنامه فارسی به بنگالی مردم این سرزمین در حل مشکلات زبان فارسی احساس دشواری می کردند . جای خوشوقتی است که اخیراً این نکته مورد توجه اولیای محترم رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در داکا قرار گرفته و آقای علی اورسجی رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران باهمکاری گروه پژوهش و تحقیق رایزنی و چندتن از استادان ایرانی و بنگالی دانشگاه داکا در نوروز سال جاری به طبع و نشر فرهنگنامه سه زبانه مبادرت نموده‌اند و این فرهنگ حاوی معانی حدود سی هزار کلمه فارسی متداول به زبانهای بنگالی و انگلیسی می باشد. نظر به اینکه زبان انگلیسی زبان دوم مردم بنگلادش محسوب می گردد، معانی کلمات فارسی به انگلیسی هم ارائه شده است.

بهای این کتاب ۳۰۰ تاکا معادل ۱۰ دلار است.

ضمن تقدیر از این اقدام مفید لازم می‌داند به چند نکته اشاره گردد تا در موقع تجدید چاپ این فرهنگ مورد توجه ناشرین قرار گیرد.

۱ –برای نشان دادن فرق بین صداهای کوتاه و بلند درتلفظ کلمات تنها صدای a بطور â ارائه داده شده اما فرق بین صداهای کوتاه و بلند e,i,o,u به صورت ê,î,ô,û ارائه داده نشده است.

۲ – علامت همزه "ٔ" در راهنمای تلفظ ذکر نشده ، اما در متن کتاب آمده است.

۳ – در املای فارسی و تلفظ، علامت اضافه در اکثر موارد ذکر نشده، مانند: بار خدا بجای بارِ خدا و " b.- xoda " بجای " b.- xe xodâ "

۴ – همچنین املا و تلفظ بعضی کلمات درست نیست و باید در موقع تجدید چاپ دقت و توجه بیشتری در این مورد مبذول گردد ، مانند: "علم شنگه" بجای "الم شنگه"، "علو"(alow) بجای "الو" (alow) و "بادنجان دو رقاب چین do regâbcin..... " بجای "بادنجان دور قاب چین .... edore gâbcîn-" وغیره.

همچنین این فرهنگ بعضی کلمات و مصادری را ندارد که در زبان امروزهٔ فارسی به کثرت به کار می رود مانند: (به اصل مراجعه کنید)

در پایان به آقای اورسجی و همکارانشان که این کار بسیار دشوار و سود مندی را انجام داده‌اند صمیمانه تبریک عرض کرده، موفقیت های بیشتری را برای ایشان در راه تحقیق و گسترش فارسی در منطقه بنگلادش مسئلت می‌نمائیم.

(نقوی) [1]

*

دیوان چلاسی (فارسی، زیرنویس ترجمهٔ اردو)

«دیوان چلاسی» موسوم به «اسرار محبت» سرودهٔ مولانا الشیخ غلام النصیر چلاسی معروف به «بابا چلاسی» باترجمه اردوتوسط سید عمران شاه.چاپ ۱۴۱۷ه ق،کاتب (خوشنویس): وقارالاسلام،ایبت آباد،۲۲۴ص.

«بابا چلاسی» یا «چلاسی بابا» متولد ۱۹۳۸م در دهکدهٔ تهک (بخش دیامر) است و به چندین زبان از جمله فارسی دارد. تاکنون ۹ کتاب به نثر و نظم نگاشته است: فیوضات، ربانیه، معدل التوحید، تحائف قدسیه، گنجینه،معرفت، ینابیع الحکمة، متاع مؤمن، انفاس نفسیه، سلک مروارید، تحفهٔ مغرب، اسرار محبت. کتاب اسرار محبت مشتمل بر غزلها و قصاید عرفانی و روحانی است که با مقدمه سید عمران شاه طبع و نشر شده است. اشعار نغز عارفانه و الفاظ زیبای صوفیانه ومطالب دلپذیر فارسی را با عربی و پشتو و شنایی در مصراع و ابیات به صورت ملمع سروده است: در تحایف قدسیه می سراید:

۱. دکتر سید علیرضا نقوی، سرپرست بخش فارسی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

بـا تـو ای غـم مـنز هـر غـم ، رغـم　　زنده باش ای غم ! تو گـر بـاشی چه غـم؟

در اسرار محبت فرماید:

نشستن بافراغ دل به فکر دوست در خلوت　　هزاران باربهترهست زین بی جان عبادت ها

ماهنامهٔ قومی زبان (بابای اردو نمبر ، اردو)

(ویژه نامهٔ مولوی عبدالحق بابای اردو ،

چاپ انجمن تـرقی اردو ، کـراچـی ، اوت ۱۹۹۸م - جـلد ۷۰ ، شمـاره ۸ ، ۱۰۳ ص. کـلیهٔ مطالب و مقالات آن دربارهٔ اردو و ادب و فرهنگ و زبان ملی پاکستان است. در این شماره ، مقالاتی ویژهٔ مولوی عبدالحق به طبع رسیده است : مولوی صاحب کی داک ، مـولوی صـاحب کـی مـقدمه نگاری،دکن کا دور اور انجمن ترقی اردو، ضمیر خویش گشادم به نشتر تحقیق ، مقدمات و خطبات عبدالحق ، تحریک پاکستان کا درخشان ستاره ، رفتار ادب ، گرد و پـیش ، بابای اردو کی ایک نادر تحریر . دربارهٔ مولوی عبدالحق بـابای اردو ، ایـن شماره قومی زبان بسیار مفید است.

جرنل : خدابخش لائبریری جرنل ـ پتنه (ماهنامه)

سردبیر : حبیب الرحمن چغانی - کتابخانهٔ عمومی خاورشناسی خدابخش - پتنه . ماه ژوئن ۱۹۹۸م . چاپ پتنه (اردو و انگلیسی) ، ۲۳۸ + ۱۳۰ص. مطـــالب بــرحسب موضوعـات است: مسائل کتابخانه های مشرق ، مولانا شـاه محـمد اسماعیل (حبیب الرحمن چغانی) بیاض رنجور عظیم آبادی (پروفسور معین الدین عقل)، شرفنامهٔ احمد منیری (دکتر زرینه

خان)، غایة جهدالحساب (دکتر ارشد حسین)، کتیبه های مسیحی فارسی و اردو در هندوستان(پروفسور معین الدین عقیل)، شرکت زنان مسلمان در مبارزهٔ آزادی ملی - یک بررسی مشروح دربارهٔ بی بی امت الاسلام (پروفسور عایده سمیع الدین) تقسیم هند (افسانه و حقیقت) (سید شهاب الدین دنسنوی مرحوم)میر مهدی داغ،شاعر قرن۱۳ ه ق (زاهد منیر عامر)، شمس کلکتوی (دکتر عبدالمنان)، دیوان لمعه حیدرآبادی (مقدمه عبدالقادر) پروفسور اکبر رحمانی ، مقدمه منظوم فارسی عمادی بر مشرق نامه فارسی لمعه ، به همین ترتیب مطالب دیگر به زبان اردو. در بخش دوم متن انگلیسی آمده و درباره ابو ریحان بیرونی و مولانا عبدالسلام ندوی بحث شده است.

سرزمین انقلاب (سفرنامهٔ ایران) (اردو)

نوشتهٔ حاج سید علی اکبر رضوی ، کتابت ونقاشی و تصاویر : جاودان ، کراچی ناشر : ادارهٔ ترویج علومیه اسلامیه ، کراچی ، سال چاپ ۱۹۹۵م + ۲۵۶ص. بها : ۲۰۰ روپیه . کتابی است خواندنی و زیبا و دلاویز باکاغذ خوب و تجلید ممتاز ورنگین.آثار انقلاب اسلامی و زیارتگاه ها، کتابخانه ها ، مشاهدمتبرکه و زندگی عمومی مردم ایران را به خوبی و بادیدی تازه نگاشته است.
مصنف از تاجران فرض (قالی) است اما ذوق سفرنامه نگاری با روح و جان وی آمیخته است و تاکنون چهار سفرنامه نگاشته است: ۱ - سفرنامه آسیای مرکزی = (کوه قاف کـــ اس پار) ، ۲ - سفرنامه حجاز (= ارض جمال و جلال) ، ۳ - سرزمین انقلاب (= سفرنامه ایران)، ۴ - سفرنامهٔ ترکیه.
خواندن این سفرنامه ها را به خوانندگان دانش توصیه می‌کنیم.
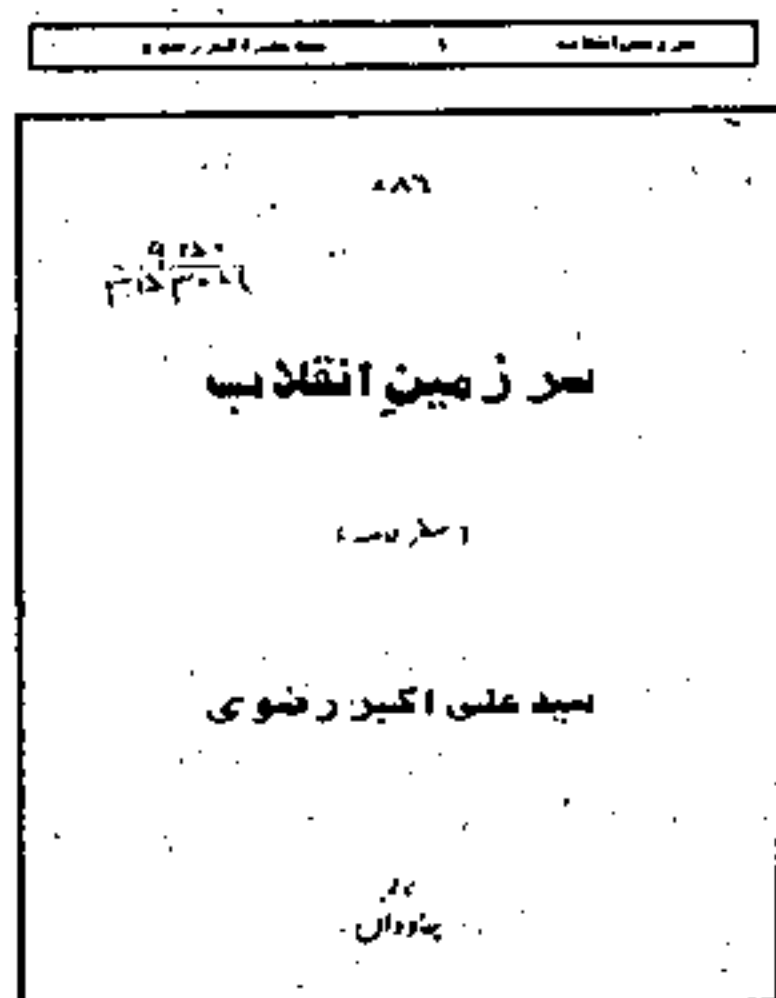
شرح احوال و آثار دکتر عندلیب شادانی
(دکتر عندلی شادانی حیات اور کارنامی)

ڈاکٹر عندلیب شادانی
حیات اور کارنامے

تألیف : دکتر کلثوم ابوالبشر ، استاد بخش اردو و فارسی ، دانشگاه داکا، بنگلادش .چاپ ۱۹۹۲م .این کتاب با همکاری رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در داکا چاپ ونشر شده است. ۲۸۸ص. جلد خوب وگردپوش زیبا و چاپ عکسی ، رسم الخط اردو (نستعلیق) . کتاب بر اساس «باب» تقسیم شده است. باب اول :(زندگی وشخصیت)، باب دوم (شاعر)، باب سوم (نقاد)، بابا چهارم (محقق)، و در پایان کتاب ، مآخذ و منابع را به دست داده است. متأسفانه ، فهرست اعلام ندارد که باید « کلید » یافتن مطالب کتاب باشد. روی هم رفته ،کتابی است تذکره گونه در تاریخ ادب و شعر و نثر معاصر بنگلادش . تقریباً اکثر مطالب فارسی را ، اشتباه نقل کرده است ، مثلاً : دیوان ظهیر فاریانی در مکه «بدرذ» اگر بیابی (ص ۲۰۴) که صحیح آن «بدزد» است و قس علی هذا. و « ظهیرفاریانی» اشتباه است و «ظهیر فاریابی» صحیح است (ص ۲۰۴).

رویهمرفته کاری است محققانه و ارزنده . موفقیت نویسنده را از خداوند مسألت می نماید.

باغبانی وکسانی

آغشته ایم به سر خاری به خون دل قانون باغبانی صحرا نوشته ایم

(غالب دهلوی)

این کتاب ترجمهٔ یک رسالهٔ خطی است به زبان فارسی به نام «رسالهٔ نخلبندی» تألیف حکیم امان الله خان امانی حسینی .این رسالهٔ را آقای دکتر محمد تقی علی عابدی استاد زبان وادب فارسی در بخش فارسی و عربی (=

شعبهٔ علوم شرقیة) دانشگاه لکهنو به فارسی ترجمه و تدوین و ترتیب و چاپ کرده است. سال چاپ ۱۹۹۷م وبا جلد زیبا و مصور و کاغذ خوب و چاپ ممتاز در ۱۴۲ صفحه به دوستداران گل و گندم و جو و ذرت (کشاورزی) اهدا کرده است.

در صفحات آغاز کتاب ، کلمات قصار بزرگان دین و آیه یی از قرآن کریم را به دست داده است . اصل متن خطی رسالهٔ نخلبندی به زبان فارسی در کتابخانه انجمن آسیایی بنگال محفوظ است و عکس نمونه های نسخهٔ خطی در تصانیف کتاب آمده است . ظاهراً رساله یی دیگر در همین موضوع به نام «گنج باد آورد» در دست است. متن فارسی رسالهٔ نخلبندی را نیز به همراه ترجمهٔ فارسی دراین کتاب می خوانیم . انواع میوه ها ،گل ها ، درخت ها، سبزه ها ، حبوبات ودیگر گیاه ها را در این کتاب از نظر می گذرانیم. در پایان کتاب ، نسخه‌ها، منابع و مآخذ ذکر شده است. رویهمرفته ، متن رسالهٔ نخلبندی و چاپ و تدوین ونقاشی روی جلد و تجلید آن ، نوعی سلیقه و ابتکار ادیبانه و خردمندانه است. موفقیت آقای دکتر محمد تقی علی عابدی آرزوی ماست.

بهارستان فارسی شرح گلستان سعدی و پیام مشرق (اردو/ فارسی)

تألیف پرفسور رشید بخاری ، اداره کتب درسی پاکستان ، لاهور: ۱۹۹۸،

متن کتاب برگزیده‌یی از حکایات گلستان سعدی و پیام مشرق است همهٔ این مطالب را به زبان اردو ترجمه کرده و تحت عناوین مختلف : الفاظ مشکل ، سؤال و جواب ، ترجمهٔ اشعار ، ترجمه الفاظ ، معانی الفاظ ، ترجمهٔ حکایات ، خوانندهٔ کتاب را فواید و سودهای ادبی و لغوی و دستوری می‌رساند،بدین شرح : آثار و احوال سعدی شیرازی،بررسی گلستان سعدی،

شرح و ترجمه حکایات گلستان (جمعاً ۲۰ حکایت گلستان را شرح و ترجمه و مورد پاسخ و پرسش قرار داده است). سپس ۱۴ موضوع (اشعار مختلف پیام مشرق را)مورد بحث قرار داده ، بدین شرح : فصل بهار ، زندگی، سرود انجم، نسیم صبح،کرم کتابی،حکمت و شعر،کرمک شب تاب، حدی، محاوره مابین خدا وانسان،اگر خواهی حیات اندر خطری . زندگی و عمل، الملک لله ، کشمیر ، طیاره در پایان کتاب اوراق امتحانی پنج سال گذشته را آورده و روی همه رفته کتابی سودمند برای دانش آموزان و دانشجویان درس فارسی اختیاری به دست داده است.

(تسبیحی)

*****

تجلیل
و
یاد

اشاره:

خبر درگذشت دو تن از استادان بزرگ فارسی و ادیبان برجسته و محقق، مرحوم دکتر راجه غلام سرور(استاد و رئیس پیشین بخش فارسی دانشگاه کراچی) و مرحوم دکتر رحیم بخش شاهین (استاد و رئیس بخش اقبال شناسی دانشگاه آزاد علامه اقبال لاهوری) موجب غم و اندوه فراوان گردید.

«دانش» ضایعه بزرگ از دست دادن این دو استاد فرزانه را به عموم دوستداران و دانشوران و فرهیختگان فرهنگ و ادب فارسی و بویژه همکاران آنان در دانشگاههای پاکستان تسلیت می‌گوید.

استاد دکتر راجه غلام سرور خان

درگذشت
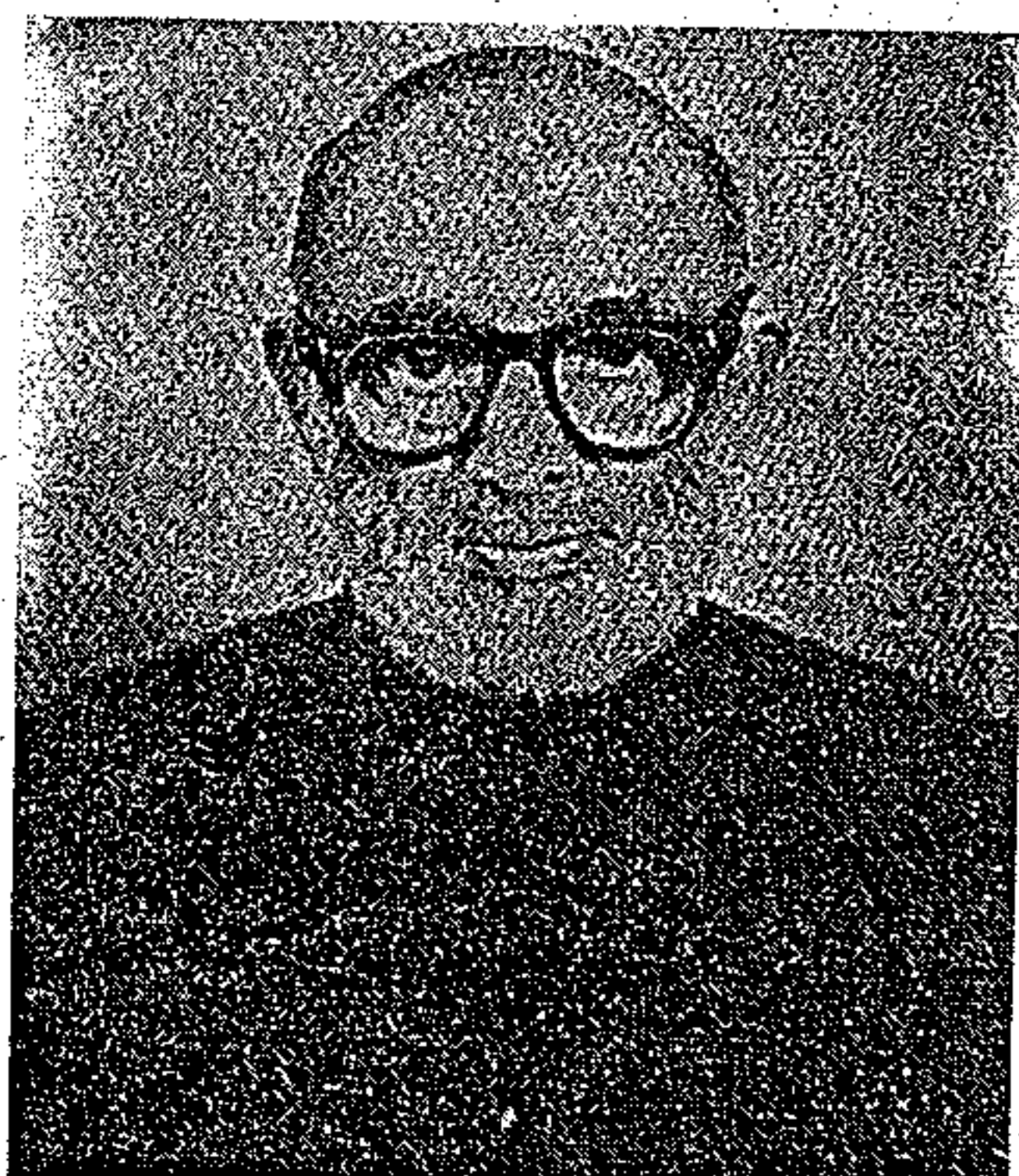
دکتر غلام سرور، یکی از بزرگترین خدمتگزاران زبان و ادب فارسی و حافظ میراث فرهنگی ایران و پاکستان، در سال نودم از عمر پر ثمر خود به رحمت ایزدی پیوست. انالله و انا الیه راجعون. وی در ۲۹ شعبان ۱۳۲۷ ھ ق / ۲۶ مرداد ماه ۱۲۸۷ ھ ش در روستای کالس در بخش شهرستان چکوال (استان پنجاب - پاکستان) دیده به جهان گشود وتمام مراحل تحصیلات خود را با پیروزی وموفقیت گذرانید.

دکتر سرور در سال ۱۲۵۹ ھ ق / ۱۹۳۷م در موضوع « تاریخ شاه اسماعیل صفوی» به زبان انگلیسی رسالهٔ دکتری نوشت و درجهٔ دکتری خود را از دانشگاه علیگره دریافت کرد. وی تحقیقات خود را دربارهٔ سلسلهٔ صفویه ادامه داد و رسالهٔ تخصصی (درجه دی لت) در موضوع تاریخ شاه طهماسب صفوی به زبان انگلیسی نگاشته و درجهٔ ممتاز به دست آورد.استاد دکتر غلام سرور چند بار به ایران سفر کرد وتحقیقات خود را در موضوع

ایران شناسی به تکمیل رسانید خاصه در تاریخ صفویه ، متخصص شد. استادان دکتر غلام سرور و شاگردان و همکارانش همگی از علما و فضلا و دانشمندان طراز اول زبان و ادب فارسی و علوم اسلامی بوده و هستند.

استاد دکتر راجه غلام سرور خدمات ارزنده‌یی به زبان و ادب فارسی انجام داد و بخش فارسی دانشگاه کراچی را در مدت ۲۵ سال خدمت خود بسیار توانایی بخشید.

بابسیاری از ادیبان و شاعران و سخنوران ایرانی ملاقات کرد و از آنها فواید فرهنگی و ادبی و روحانی و عرفانی به دست آورد. وی از جمله دانشمندانی است که با علامه دکتر محمد اقبال در لاهور دیدار کرد و آخرین دو بیتی مشهور او را از دهان او شنید :

سرود رفته باز آید که ناید	نسیمی از حجاز آید که ناید
سر آمد روزگار این فقیری	دگر دانای راز آید که ناید

آثار استاد دکتر سرور بسیار است : آثار فارسی ۱۴ مجلد (چاپ شده). آثار اردو ۷ مجلد (۲ مجلد چاپ شده و بقیه چاپ نشده) . آثار انگلیسی (۴ مجلد) (۲ مجلد چاپ شده و دومجلد دیگر نشده). استاد، مقالات فراوان به زبان های فارسی و اردو و انگلیسی نگاشته است ، تقریباً ۱۰۸ مقاله در موضوعات ایران شناسی ، ادبیات فارسی ، آموزش و پرورش ، اقبال شناسی ، امور فرهنگی و سیاسی ، زبان شناسی ، روابط فرهنگی ایران و پاکستان ، کتاب شناسی ، گفتاری های رادیویی ، تواریخ رجال فرهنگی و ادبی . استاد ، با مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان همکاری نزدیک داشت.

استاد مردی خیرخواه ونیکوکار بود. بدین جهت چند مؤسسه فرهنگی و علمی و به ویژه مرکز فرهنگی و آموزش دایر کرد که از جمله : تأسیس آکادمی فارسی در کراچی ۱۹۶۰م ،تأسیس دانشکده راجه احمد خان در کالس (بخش چکورا) در ۱۹۶۸م ، راه اندازی مجلهٔبزم شوق در کراچی ۱۹۶۰م. و کتابخانهٔ غلام سرور در کراچی و در کالس.

*

خاموشی دکتر رحیم‌بخش شاهین
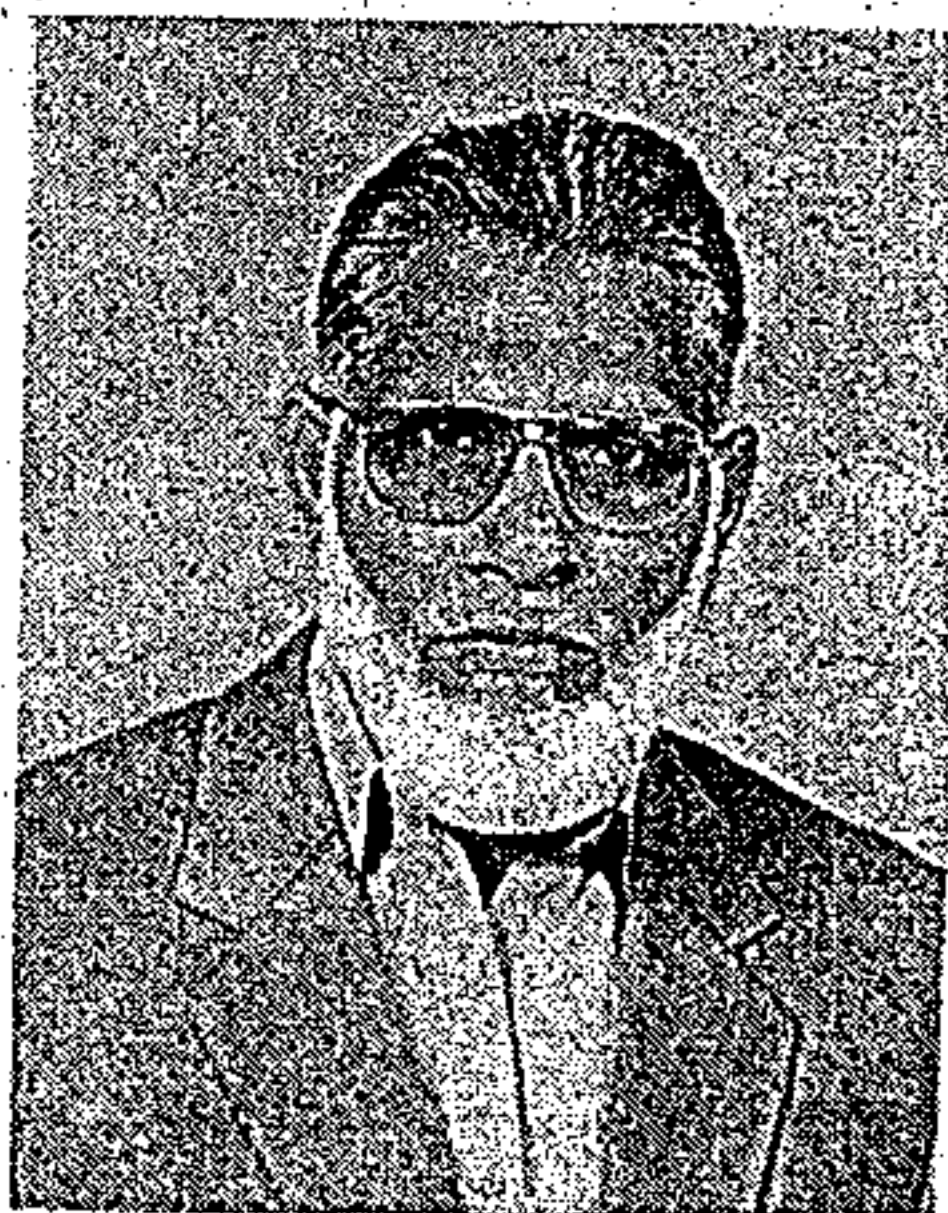
رفتی ولی نه از دل ما.

دکتر رحیم بخش شاهین رئیس بخش اقبال شناسی در دانشگاه آزاد علامه اقبال اسلام آباد روز هیجدهم ژوئیه سال ۱۹۹م مطابق با بیست و هفتم تیر ماه سال ۱۳۷۷شمسی رخت از این جهان فانی بر بست. این فاجعه‌ای بزرگ و ضایعه‌ای اسفناک برای محافل علمی پاکستان است که هرگز جبران پذیر نیست.

دکتر شاهین در سال ۱۹۴۲م در شهر راولپندی متولد شد. خانواده اش از ناحیه جالندهر، که از مراکز اولیه فارسی در شبه قاره محسوب می‌شود، به راولپندی مهاجرت کرده در آنجا سکنی گزید. دکتر شاهین تحصیلات مقدماتی و عالی را در همین شهر به پایان رسانید. وی بزبان و ادبیات فارسی عشق می ورزید - در فارسی در امتحان عالی منشی فاضل شرکت کرد و با درجهٔ اول قبول شد. در منشی فاضل فرصتی برای مطالعه متون کلاسیک و جدید فارسی بدست آورد. از دانشگاه پنجاب در زبان و ادبیات اردو فوق لیسانس گرفت و در سال ۱۹۶۹ بعنوان استاد زبان و ادبیات اردو منصوب شد و در کالج‌های مختلف ایالت پنجاب تا پانزده سال به تدریس اشتغال داشت. از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۸ در دانشگاه آزاد علامه اقبال بسمت دانشیار اقبال

شناسی خدمات شایسته انجام داد و در حین ماموریت فوت کرد.

مرحوم شاهین مردی متواضع و متدین و از حمیت دینی سرشار بود. دربارهٔ اسلام و تعالیم اسلامی مطالعاتی کرده بود و مثل یک مسلمان واقعی از رسالت خود آگاه بود و برای انجام آن دقیقه ای را فروگذاشت نمی کرد. بنظرش آثار اقبال به نحوهٔ احسن بیانگر افکار اسلامی بود و به همین خاطر وی برای نشر این افکار همت گمارد و درین راه زحمت ها کشید. در اردو و فارسی شعر می گفت ولی شعر خود را زیاد اهمیت نمی داد ، تنها رسالتی که او متوجه آن بود تبلیغ فکر اقبال بود و عمر خود را درین کار صرف کرد. قسمت عمده آثار دکتر شاهین به اقبال شناسی تعلق دارد. دربارهٔ اقبال تقریباً صد مقاله نوشت که در مجله های پاکستان منتشر شد . علاوه بر مقاله ها مؤلفات چاپ شده دکتر شاهین بقرار زیر است :

۱ - اوراق گمشده (نوشته های مدون نشده دربارهٔ اقبال)

۲ - نقوش قائداعظم (مجموعه مقالات دربارهٔ محمد علی جناح موسس پاکستان)

۳ - اقبال کے معاشی نظریات (افکار اقتصادی اقبال)

۴ - نوادر اقبال (مجموعه مقالات)

۵ - ارمغان اقبال (مجموعه مقالات)

دکتر شاهین در عین نویسندگی سخنرانی شیوا بود . سخنرانیهای او از رادیو پاکستان مرتباً پخش می شود . او در زندگی فرهنگی راولپندی و اسلام آباد نقش مهمی را ایفاد می کرد و خدماتش فراموش نشدنی است . وی استادی مهربان ، مشوقی تلاشگر و پژوهشگری پرحوصله و فعال بود . خدایش بیامرزد و او را قرین رحمت فرماید .(آمین)

*****

نامه ها

در آغاز به همهٔ خوانندگان گرامی که برای دانش نامه فرستاده‌اند سلام می کنیم. جز نامه هایی که به آنها پاسخ اختصاصی داده شده ، پاسخ چند نامه هم در اینجا می‌آید.

شایسته یاد آوری است که نامه های شما بویژه در نقد و بررسی مطالب ، بخش ها ، شکل و اندازه دانش ، یاور ما در پربارترکردن فصلنامه خواهد بود.

در اینجا مجدداً تأکید می کنیم که حداقل، وصول دانش را به ما اعلام فرمائیدتا دفتر دانش ، از دریافت مجله توسط مشترکین محترم، اطمینان حاصل نماید.

نامه ها

اشاره

چندی پیش نامه‌یی داشتیم از دوست دانشمند هندی جناب دکتر سید احسن الظفر، که یادداشت گونه ای در خصوص مقاله «میکده محبت» ـ چاپ شده در شماره های ۵۰ و ۵۱ فصلنامه ـ ارسال داشته بود. بدلیل روشن کردن مجهولاتی در مورد مقاله یاد شده، آن یادداشت عیناً در زیر آورده می‌شود.

«دانش»

کتک کجاست، خاندوران و محمدقاسم کیست؟

نسخه «میکده محبت» تألیف محمد قاسم ساکن اودیسه کتک به کوشش دکتر محمد حسین تسبیحی (رها) در مجلهٔ دانش اسلام آباد، شمارهٔ ۵۰ و ۵۱ چاپ شده. نامبرده در این باره دو پرسشی مطرح کرده می نویسند:

«...مؤلف این نسخه محمد قاسم است که بنابر دستوز معلی القاب خاندوران در ملک ادیسه شهر کتک آنرا تألیف کرده است.
متأسفانه ادیسه شهر کتک و ... القاب شناخته نشد.» (۱)

وقتی که این رساله را خواندم متوجه شدم این همان محمد قاسم هست که میرزا عبدالقادر بیدل در کتاب خود «چهار عنصر» وی را بنام «شاه قاسم هواللهی» ذکر کرده است. در آن هنگام (۱۰۷۷م سال تصنیف نسخهٔ مزبور) کتک پایتخت ایالت اوریسه ORISSA بود نه ادیسه که در مجله چاپ شده است. و ایالت اوریسه از جمله ایالت های هند است که در پایان نقاط جنوبی ایالت بهار قرار دارد و از سوی دیگر با ایالت بنگال و آندراپرادیش متصل است. شهر کتک، بر طبق بیان بیدل، روی حواشی رودخانه «مهاندی» قرار دارد و به علت اشجار و صحراهای پهن و کوهسارها، و موقعیت موزون خود، منظره‌های خیلی دلکش و جالب دارد (۲) می گویند این شهر توسط شهزاده ماکار از سلسلهٔ شاهان کیسری (یا شیر) تأسیس شده و از دوران اکبر شاه پادشاه مغول، مرکز ایالت اوریسه قرار داشت (۳) (اما چند سالست که شهر دیگری به نام بوبنیشور (Bhuba Neshwar) تأسیس نموده و مرکز ایالت اوریسه قرار داده اند).

خاندوران همانا لقب سید محمود است که در آن زمان از طرف اورنگ زیب شاه استاندار ایالت مزبور بوده است.(۴) اطلاعات مشروح راجع به خان دوران از وقایع عالمگیری (ترجمهٔ انگلیسی) ذیلاً نقل می‌شود:

«خان دوران که نام اصلی وی سید محمود است ، پسر خان دوران نصرت جنگ بوده پس از درگذشت پدرش به منصب یکهزار ذات و یکهزار سواری منصوب شد و به لقب ناصر خان معروف شد. در سال سی ام جلوس شاهجهان ، او برای فتح کردن مملکت عادلشاهی به کمک اورنگ زیب مأمور شد. به عنوان خدماتی که او انجام داد ،به منصب سه هزار ذات و دو هزار و پنج صد سوار پیشرفت کرد. هنگامی که اورنگ زیب عازم اکبر آباد شد ، او در جایی به نام «رای سن » از مضافات «مالوه » بود و به خان دوران ملقب شد. در نبرد «سموگره» او سالار ارتش جناح اورنگ زیب بود. پس از پیروزی به منصب پنج هزار ذات و پنجهزار سوار انتصاب شد» (۵)

اما دلیل براینکه محمد قاسم همان شاه قاسم هواللهی است که بیدل او را استاد روحانی خود قرار داده است، دوامر است.

اول این که بیدل در سال ۱۰۷۱ هجری / ۱۶۶۰م همراه باخال خود که میرزا ظریف نام داشت ، وارد شهر کتک شد. قضا را همان سال ،محمد قاسم یا شاه قاسم از هندوستان که ظاهراً عبارت است از دهلی و نواحی آن ، وارد شهر مزبور شد. بیدل تا سال ۱۰۷۵ هجری / ۱۶۶۴م در آنجا اقامت ورزید و در دوران اقامت سه ساله در کتک هم او هم میرزا ظریف در رشته های تفسیر و تصوف و شاعری و صنایع استفاده کرد. بیدل می نویسد :

«بحسب اتفاق همان سال مقدم بهار حضرت شاه از گلگشت نواح هندوستان چمن پیرایهٔ آن گل زمین فرموده بود. و سایهٔ التفات انوار برات ، برآن شبستان مآل خورشید گشوده . مدت سه سال مرزای کمالات (مرزا ظریف) چراغ محفل استعداد بامداد پرتو محنتش می افروخت. و این زله پرست مایدهٔ اخلاص ، طفیلی نصیبه از آن خوان کرامت می اندوخت.

... بعد از آن بعضی از آیه کریمه که سبق محفل حال بود. نقاب تکرار از جمال اسرار برانداخت . معنی چند از زبان تقدس بیان سامعه نواز گردید که خیال مفسرین به سرادق بزمش بار نسبتی نداشت... میراز با این همه تبحر و جوش محیط قدرت به معذوری قطره اعتراف نمود... از فرط تحیر سرپای مبارکش نهاد... عرضه می داد که چهل سال تتبع ثقات مدرسه فضل کرده ام و از تفاسیر چندین سند تحقیق به دست آورده ام . اگر علم این است آه از اوقاتی که به کسب بی تمیزی گذشت».(۶)

بیدل خودش را آن قدر مرهون آموزش و پرورش آن ذات قدسی صفات

قرار می دهد که می گوید :

عالمی که با خود رنگی نبود ما را　　بودیم آنچه بودیم او وا نمود ما را

هرگاه زبان به نامش گشوده‌ام،صیت شهپر جبرئیل مقیم پردهٔ گوش است.و هرجانفس‌به یادش کشیده‌ام،نسیم وادی ایمن عطر دماغ هوش ».(۷)

بادر نظر داشتن بیانات بیدل می‌توان گفت که شاه نامبرده دارای شخصیت بود و علاوه بر مقامات عارفانه ، در صرف و نحو و معانی و بیان شعر و شاعری و تفسیر و حدیث و علوم ، بعد الطبیعه دخالت زیادی داشته می نویسد :

«طومار مناقبش بی پایان تر از آن است که به سعی خامهٔ فطرت در نگارش آن توان پرداخت». (۸)

پس از مطالعه دقیق رسالهٔ «میکدهٔ محبت » چاره یی جز توثیق بیانات بیدل ندارم زیرا شاعر ما، در اثبات ادعاهای خود بسیاری از آیات کریمه و احادیث و اشعار عارفانه و غیره را مورد استفاده قرار داده است.

امر دوم آنکه «خان دوران سید محمود » با « محمد قاسم » و یا « شاه قاسم» ارادت می ورزید وعلت ارادتمندی وی ، به گفتهٔ بیدل ، ماجرایی است که لازم است اینجا با اختصار ذکر شود. خان مزبور، نوبه یی دو چار بیماری «داء الثعلب » شد که در آن موهای تن از بنهای خود سقوط می کرد. هر چه قدر به پزشکان رجوع کرد سودی نکرد ، ناچار نومید شده به روحانیان متوجه شد. وی بارها به شاه مزبور تقاضایی برای دعا کرد. اما به علتی درخواست وی به تعویق افتاد . روزی میرزا ظریف برایش سفارش کرد، و شاه بر اثر سفارش وی برای دیدار از خاندوران آماده شد همینکه وارد خانه اش شد جمله حضار ازو پذیرائی گرمی به عمل آوردند. شاه فرمود:

«ما از توچندین ساله کلفت برداشته ایم تا ساعتی به جمعیت خاطر بیاسائی...»

یعنی برایت تازمانی مصروف دعا و صحت گشته ام . حال مژده ات باد که وضع ناخوش تو از بین می رود. و بدین ترتیب بر اثر دعای حضرت شاه قاسم ، او شفا یافت. حضرت شاه قاسم در سال ۱۰۸۳ هجری / ۱۶۷۲ م چشم از جهان بست (۹)

پاورقی :

۱ – مجله دانش ، اسلام آباد شماره ۵۰ و ۵۱

۲ – چهار عنصر، نولکشور، ۳۴۸

۳ – O.Mally, Bihar and Driva District Gazetters. Cutlak p 221 , 228

۴ - چهار عنصر، نولکشور، ۳۷۲
۵ - واقعات عالمگیری ، تالیف عاقل خان رازی (ترجمه انگلیسی، ص ۳۵ به حواله متاثر الامراءج ۱ ، ص ۸۵-۷۸۲)
۶ - چهار عنصر، نولکشور، ص ۴۸-۳۴۷
۷ - همان ، ۴۶-۳۴۵
۸ - همان، ۳۷۴
۹ - همان، ۴۴۰ ، بیدل درین باره مصرع تاریخی گفته :ز بی تعینی ذات رفت نام لغت.

*

ریاض احمد چشتی ـ قصور

تشکر از اعلام وصول شماره ۵۲ و اظهار نظر شما دربارهٔ مطالب درج شده در فصلنامه ، که همیشه فصلنامه دانش از این انتقادها و ایرادها و اظهار نظرها برای روشن کردن مسیر خود و فراهم ساختن نیازهای خوانندگان خود استقبال می‌کند و در انتظار این است که گامی فراتر از توصیف و تمجید و تجلیل وستایش برداشته شود.

«فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش»، جلد یک و «احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی» و «خلاصه العارفین» و «فارسی گویان پاکستان» متاسفانه نایاب هستند چنانچه می دانید خیلی وقت پیش چاپ شده‌اند و فعلاً برای ارسال موجود نیستند. البتهٔ اگر برای شما خیلی ضروری هستند می توانید با مراجعه به کتابخانه خانهٔ فرهنگ لاهور نیاز خود را بر طرف نمائید.همچنین درکتابخانه شخصی حکیم طبیب همدانی بیرون کوت عثمان خان ، قصور برای استفاده دستیاب هستند. خداوند یار و یاورتان باد.

کتابخانه امامیه خیرپور میرس

فصلنامه دانش از بدوکار هدفی راکه در پیش گرفته در نظر داشته ، این بوده است که همان برنامه‌ریزی‌های اولیه خود راعملی کند و مطمئناً می‌تواند اعلام بدارد که در طول زندگی خود بر اهداف اصلی و اساسی خود چشم دوخته یعنی درج مقالات دربارهٔ فرهنگ وادب فارسی ومشترکات تاریخی و فرهنگی ایران ، شبه قاره ، افغانستان ، آسیای میانه و تحکیم روابط برادرانه بین ملت مسلمان این منطقه.

در ضمن ، ادارهٔ دانش تلاش های شما برادران راکه در زمینه کتابخانه بخرج داده اید گرامی می دارد ولی اداره دانش بیش از چاپ یک فصلنامه با هدف فرهنگی کار دیگری انجام نمی دهد. لذا می شود تصور کرد که ارسال مواد تحصیلی زبان فارسی و امثال آن در امکان این فصلنامه نیست. البته

ارسال فصلنامه دانش بطور سابق به نحو اشتراک ادامه خواهد داشت.
غوث المتاخرین – سکردو
تاسیس کتابخانه و فراهم آوردن کتابها برای علاقه مندان و سوق دادن جامعه به سوی کتاب و ایجاد فرهنگ کتابخوانی و کتاب دوستی الحق گامی است بسیار مثبت و اساسی و سودمند در راه مجهز ساختن جامعه با سلاح و نیروی علم و فرهنگ که بالاخره به پیشرفت وترقی ملت ها منتهی میشود یا بهتر به گوییم انسانها را به تاسیس یک جامعه سالم و مرفع و ایدآلی رهبری می‌کند. در آرزوی آن هستیم فصلنامهٔ دانش دست بوسی متوسلین و مراجعین این مراکز باشند. بادعای رشد وگسترش افزونتر کتابخانه‌تان، یک جلد فصلنامهٔ دانش برای استفاده ارسال می شود.

غلام محمد لاکهو – نواب شاه
تشکر از اعلام وصل فصلنامهٔ دانش ۵۲ و مجلد ایرانشناسی شماره ۱۶ وغیره که واقعاً موجب خرسندی شد. راجع به ارسال شماره‌های بقیهٔ مجله ایرانشناسی یاد آوری می شود که این مجله از انتشارات خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در لاهور می باشد. لذا برای تهیه فصلنامه ایران شناسی می توانید با آدرس آنها مکاتبه فرمائید.
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد هرگونه منابع و مآخذ در اختیار پژوهشگران و دانشمندان می گذارد ؛ بهتر است برای استفاده از منابع مورد نیاز برای تحقیق در موضوع خود به کتابخانه مرکز تحقیقات مراجعه فرمائید.
محمد ظهیر الحق ـ کراچی
آقای محمد ظهیر الحق . نامه شما دریافت گردید. از علاقه شما به دانش و آشنایی شما به زبان فارسی خوشالیم. از این شماره مرتب برای شما دانش ارسال خواهد شد. در بخش « ادبیات معاصر ایران » مطالب و مقالاتی در معرفی شاعران و نویسندگان امروز ایران بچاپ می رسد. در مورد سایر شاعرانی که اسم برده‌اید ، کتابهای فراوانی منتشر شده که می توانید به آنها رجوع کنید.
بخش معرفی کتابهای تازه دانش به زبان فارسی است . لطفاً مطلب خود را به زبان فارسی بهمراه کتاب مورد نظر ارسال نمائید تا اقدام شود.

سجاد مرزا ـ گوجرانواله
آقای سجاد مرزا – نامه و غزل تازه شما دریافت شد. از حسن نظر شما

متشکریم . لطفاً از اشعار و غزلیات فارسی خود برای ما بفرستید.

نامه ای داشتیم از آقای طارق سلطانپوری ، حسن ابدال (پاکستان)، که به دلیل جالب بودن مضمون آن ، عیناً تقدیم می شود.

السلام علیکم

مجله دانش شماره ۵۲ بهار دریافتم و از مطالعه مضامین و مندرجات دانش افزا خیلی مسرور شدم. از مدت دراز من چشم براه این مهمان سعید بودم.

لله الحمد که آن چیز که خاطر می خواست | آخـــر آمـــد ز پس پـــرده تـــقدیر پـدید

این شماره از حسن صوری ومعنوی مزین است و کشاف این حقیقت است که کار پردازان محنت شاقه درکار آورده این صحیفه را آراسته کرده اند.

گمـــان مـبرکه بـه پـایان رسـید کـار فغـان | هـــزار بـادهٔ نـاخورده در رگ تـاک است

قطعات و ماده های تـاریخ ، دربـارهٔ سـه مـاهی مـجله «دانش » (فـارسی) اسلام‌آباد شائع کرده مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد (بهار ۹۸ / ۱۴۱۹ هـ شماره ۵۲). به الفاظ دگر «مه ادب » = ۵۲

«لطیف و با اعجاز زبان سعدی و حافظ » = ۱۴۱۹ هـ

صفحات : الف) ۲۶۰ به الفاظ دگر «بزم طرب» = ۲۶۰،«گل های صدق»= ۲۶۰

ب) ۲۷۲ به الفاظ دگر « باب حدیقه علم » = ۲۷۲ ، ، « اوج ایران » = ۲۷۲

قطعات تاریخ :

(۱)

رســـید امـــروز از اســـلام آبـــاد | صـــحیفه دانش افـــروز و ضیـــا بـــار
چـون کـردم بـا مسـرت فکـر تـاریخ | نـدا آمـد «فـروغ شـمع افکـار» = ۱۹۹۸

(۲)

در نـــظر امـــروز آمـــد نـــاگهـــان | جـــلوه زار دانش و عرفـــان و عـــلم
بـــا طـــرب تـــاریخ گـــفتم از «ادب» | «آبشـــار دانش و عرفـــان و عـــلم »
۷ | ۱۴۱۹=۱۴۱۲+۷ هـ

لکهنو - هند

جناب دکتر محمد تقی علی عابدی ، کتاب تازه تالیف شما ، به نـام «باغبانی اورکسانی » دریافت گردید. ضمن تشکر از این کار خوب شما ، از خداوند منان موفقیت بیشتری برایتان آرزو می کنیم.

*****

بخش اردو

مرزا غالب اور بعض فارسی شعرا کی مماثلتیں

تحریر: پروفیسر ڈاکٹر انعام کوثر..... کوئٹہ

مرزا اسد اللہ خاں غالب (۸ رجب ۱۲۱۲ھ مطابق ۲۷ دسمبر ۱۷۹۷ء

۲ ذی قعدہ ۱۲۸۵ھ مطابق ۱۵ فروری ۱۸۶۹ء) ایک خط میں تحریر کرتے ہیں (۱) "فغانی ایک اور شیوہ خاص کا مبدع ہوا۔ خیالہائے نازک و معانی بلند۔ اس شیوہ کی تکمیل کی ظہوری اور نظیری اور عرفی و نوعی نے بھی۔ سبحان اللہ قالب سخن میں جان پڑ گئی اور اس روش کو بعد کے صاحبان طبع نے سلاست کا چرچا دیا۔ صائب، کلیم اور سلیم اور ان کے بعد قدسی، کلیم، شفائی اس زمرہ میں ہیں"

دوسرے مقام پر کہتے ہیں(۲)

پردہ چند بہ آہنگ نکیسا بسرای
غزلی چند بہ ہنجار فغانی بشنو

مرزا غالب نے جس فغانی کا خاص طور پر ذکر کیا ہے اس کا مولد ایران کا وہ مقام حسن ہے جہاں کی فضاؤں میں شیخ سعدی کی جادو بھری غزلیں اور حافظ کے محبت بھرے گیت گونجتے ہیں۔ فغانی خود شیراز کا یوں تذکرہ کرتے ہیں(۳)

ھمینست بس فغانی دربار پارسی گویان
کہ عشقت عندلیب گلشن شیراز گردانید

مرزا غالب کے دل میں بھی ہمیشہ اپنے مولد کی محبت موجزن رہی۔ اگرچہ انہوں نے ابتداء شباب ہی میں آگرہ کو چھوڑ کر دہلی میں سکونت اختیار کرلی تھی۔ جب ایک دفعہ نواب ضیاء الدین خاں نیر آگرہ تشریف لے گئے تو غالب نے انہیں فارسی میں خط بھیجا۔ اس میں مولد کے ساتھ والہیت کا اظہار ولولہ انگیز انداز میں کیا ہے (۴)

فغانی ۸۵۰ھ (۱۴۴۶ء) کے لگ بھگ شیراز میں پیدا ہوئے۔ ۹۲۵ھ (۱۵۱۹ء) میں مشہد مقدس میں وفات پائی اور وہیں دفن کیے گئے، لیکن محل مزار کا علم نہیں۔

آہی نہان کشید فغانی وجان سپرد
رفت آنچنانکہ ہیچ عذابش کسی ندید(۵)

عہد فغانی میں ایران میں دو خاندان تھے۔ مشرقی ایران پر تیموریوں کا قبضہ تھا۔ مغربی ایران پر پہلے ترکمان قراقویونلو اور پھر ترکمان آق قویونلو کا جھنڈا لہرا رہا تھا۔ سلطان یعقوب آق قویونلو (۸۸۲ھ - ۸۹۶ ھ ر۱۴۷۸ء - ۱۴۹۰ء) والی تبریز ایک سلجھے ہوئے فنی مذاق کا مالک ہونے کے باعث فغانی کا مربی اور قدردان تھا اور انہیں "بابائے شعراء" کا خطاب دیا۔ فغانی تبریز میں اپنے وطن شیراز کو اس طرح یاد کرتے ہیں۔

فغانی در وطن ہردم گلی از گلشنی دارد
ولی مرغ دلش در صحبت یاران تبرزاست

اس وقت کے ایشیا کا علمی و ادبی صدر مقام ہرات تھا جہاں فغانی کی حیثیت کو تسلیم نہیں کیا گیا۔ تقی الدین اوحدی(۷) نے لکھا ہے کہ شعرائے خراسان نے فغانی کی طرز و روش کو پسند نہ کیا۔ کیونکہ یہ اس زمانے کی مروجہ روش سے مختلف تھی۔ یہی نہیں بلکہ ہر لغو گو کے انداز کو استحقار کے طور پر فغانیہ کہہ دیا جاتا تھا۔ چنانچہ فغانی کے یہاں اس بے انصافی کے تذکرے ملتے ہیں مثلاً:

خارم کہ دورم از شرف پای بوس تو
گردم کہ سالہا بتہ پا نمی رسم

سوخت فغانی و قبولی نداشت
آہ ازین مردم مشکل پسند

صد نقش درست آید وکس راخبری نیست
چوں رفت خطای ہمہ را چشم برانست

فغانی کی طرح (۸) مرزا غالب کلکتہ میں ایک قطعہ میں لکھتے ہیں۔

گفتم اینجا چه شغل سود دهد
گفت از هر که هست ترسیدن
گفتم این جاچه کار باید کرد
گفت قطع نظر ز شعر و سخن

دوسری جگہ ارشاد ہوتا ہے:

غالب برا نہ مان جو واعظ برا کہے
ایسا بھی کوئی ہے کہ سب اچھا کہیں جسے

ان مشکلات کے باوجود بابافغانی شیرازی مایوس نہیں ہوتے۔ انہیں اپنی جداگانہ حیثیت کا احساس تھا۔ کہتے ہیں:احباب را ادای کلام تو می کشد

سحرت حلال باد فغانی کہ از ہنر
کردی بطرز نو غزل عاشقانہ خوب

ازدل گرم فغانی می نویسم چند حرف
تحفہ ہائے جانگداز از بہر یاران می برم
من کہ دارم صد نوا از نالۂ شبگیر خود
گوش کی بر ارغنون بزم افلاطون کنم

مرزا غالب مغلوں کی بساط الٹ جانے پر معرض وجود میں آئے اور انحطاط پذیر ماحول میں پروان چڑھے۔ ان کا انداز نگارش اور ان کے مضامین بھی معاصرین کے لیے نئے اور اچھوتے تھے۔ انہیں اپنے انفرادی مقام کا شدید احساس تھا۔ فرماتے ہیں:

رفتم کہ کہنگی زتماشا برافکنم
در بزم رنگ و بو نمطی دیگر افکنم
ہیں اور بھی دنیا میں سخنور بہت اچھے
کہتے ہیں کہ غالب کا ہے انداز بیاں اور

وہ یہ کہہ کر اپنے آپ کو حوصلہ دے لیتے تھے کہ ؎

ہوں گرمی نشاط تصور سے نغمہ سنج
میں عندلیب گلشن ناآفریدہ ہوں

فارسی میں گویا ہیں:

تا ز دیوانم کہ سرمست سخن خواہد شدن
این می از قحط خریداری کھن خواھد شدن
کوکبم را در عدم اوج قبولی بودہ است
شہرت شعرم بہ گیتی بعد من خواہد شدن

اسی پیش گوئی کا اظہار ایک اور خط میں اس طرح کرتے ہیں:

"نظم و نثر کی قلم رو کا انتظام ایزد دانا و توانا کی عنایت و اعانت سے خوب ہو چکا' اگر اس نے چاہا تو قیامت تک میرا نام و نشان باقی رہے گا۔"

اس میں کوئی کلام نہیں کہ طبعی جوہروں کی ندرت کے مالک اور غیر معمولی ذہانت رکھنے والے فنکار بہت دیر کے بعد پیدا ہوتے ہیں۔ مرزا غالب نے اپنے متعلق درست ہی کہا تھا۔

عمرہا چرخ بگردد کہ جگر سوختہ
چون من از دودہ آتش نفسان برخیزد

فغانی کی نظر میں فن حقیقت پسندی کا نام تھا۔ وہ غزل میں برملا اپنی شراب خواری کا ذکر فرماتے اور کبھی اپنی مشکلات کا اظہار بھی کرتے ہیں:

طبع لطیف ہرچہ کند عین حکمتست
خواب صبوح نوش و شراب شبانہ خوب

آب حیات نیز نماند عزیز من
می نوش محو ساز خیال سکندری

در دست روزگار گل آرزوی من
زان گونہ شد خراب کہ بوھم نمی دھد

صد نخل آرزو دلم سرزند ولی
ہرگز بمنتھای تمنا نمی رسم

گہی شکایت مستی و گاہ طعنہ توبہ
نرستہ ام ز زبانہا بہر طریق کہ ھستم

مرزا غالب اپنی رغبت کا ذکر اس طرح چھیڑتے ہیں:

غالب ازمی پرستی نگزرم! غوطہ در گرداب طوفان می زنم
آسودہ باد خاطر غالب کہ خوی اوست آمیختن بہ بادہ صافی گلاب را
دل خستہ غمیم و بود' می' دوای ما باخستگان حدیث حلال و حرام چیست

گویا "مے" مرزا غالب کے لئے غم و اندوہ کی دوا کی حیثیت رکھتی تھی۔ پھر بھی انہیں اپنی لغزش کا احساس تھا جبھی خدا کے حضور عرض پرداز ہیں:

من اندوھگین و می اندوہ ربا چہ می کردم ای بندہ پرور خدا
حساب می' رامش و رنگ و بو زجمشید و بہرام و پرویز جو
کہ از بادہ تا چہرہ برافروختند دل دشمن و چشم بد سوختند
نہ از من کہ ازتاب اوگاہ گاہ بدریوزہ رخ کردہ باشم سیاہ
شبانگہ بمن رہ نموتم شدی سحر گاہ طلبگار خونم شدی

ایک غزل میں فغانی کی بلند ہمتی اور پاکبازی یوں ظاہر ہوتی ہے:

ہرگز نظر بہ کام نیالودہ ایم ما
فارغ شو ای حسود کہ آسودہ ایم ما
زخم دل شکستہ بالماس بستہ ایم
بر داغہای سینہ نمک سودہ ایم ما

آب حیات در نظر و مہر بردھان
آیینہ در برابر و نبنمعرہ ایم ما
یک رو ویکدلیم اگر نیک و گر بدیم
قلب سیہ بحیلہ نہ اندودہ ایم ما
کمتر ز ہریکیم و کم از کمتریم ہم
برخود ہزار پایہ نیفزودہ ایم ما
خود را چنانکہ ہست بمردم نمودہ ایم
ہرجا کہ بودہ ایم چنین بودہ ایم ما
دم در کشیدہ ایم فغانی زنیک و بد
در ہر فسانہ بادیہ پیمودہ ایم ما

اسی زمین میں مرزا غالب کی غزل دس شعروں پر مبنی ہے۔ مطلع اور مقطع درج ذیل ہیں: (کلیات غالب، نول کشور لکھنؤ، ۱۹۲۵ء ص ۳۳۵، ۳۳۶)

نقشی زخود براہگزر بستہ ایم ما
بر دوست راہ ذوق نظر بستہ ایم ما
از خوان نطق غالب شیرین سخن بود
کاین مایہ زلہ ہا زشکر بستہ ایم ما

مجموعی طور پر فارسی شاعری پر نظرڈالیں تو پتہ چلتا ہے کہ بابا فغانی شیرازی سے پہلے عشق حقیقی و مجازی کے گھلے ملے تصورات تھے۔ لیکن انہوں نے ان کے خلاف بغاوت کی اور جوہر تغزل کو معدوم ہونے سے بچانے کی سعی کی۔ شیخ سعدی کی طرح غزل کو واردات و اظہارات قلبی کا مظہر بنایا۔ اس سلسلے میں وہ سعدی کو بھی پیچھے چھوڑ گئے۔ انہوں نے تصوف کی بجائے زیادہ سے زیادہ جنسی واردات کے لطیف پہلوؤں کو اجاگر کیا۔ فغانی کے متعدد اشعار سے یہ مترشح ہوتا ہے کہ انہوں نے روایت کے برخلاف "طفل خام" کی بجائے عورت سے محبت کرنا چاہی۔ ان کی محبوبہ "گل محمل نشین" اور "نازکتر از برگ گل" کی تصویر تھی۔ بقول ایک نقاد (۹)

"فغانی نے کہا کہ میری محبوبہ ایک جیتی جاگتی عورت ہے۔ میں
اس سے عشق کرتا ہوں، وہ تمام جنسی تمناؤں اور آرزوؤں سے
متاثر ہوتی ہے۔ جن سے متاثر ہوئے بغیر چارہ نہیں۔"

جب فغانی اپنے خلوص کے مقابلے میں محبوبہ کی بے اعتنائی کا مشاہدہ کرتے ہیں تو واسوخت کو بروئے کار لاتے ہیں۔ (۱۰)

گرچہ نو نو درد می بینم ز زخم تیغ عشق
از علاجش ہر زمان درد مجدد میبوم

فغانی شیرازی نے تصوف(۱۱) اور تغزل کی حدود کو جدا کرنے کی کوشش کی۔ باوجودیکہ وہ میدان تصوف کے شہسوار نہیں پھر بھی ان کی غواصانہ فطرت اور نکتہ جو طبیعت نے صحیح تصوف کا نقشہ کھینچا ہے۔ وہ بے ریا عبادت کے حامی اور فنا فی اللہ ہونے کے قائل ہیں۔ فرماتے ہیں ؎

درویش چو در مشرب توحید رسیدی
ہم صحبتی خلق دگربر تو حرامست
ای مرد خدا از توره باز بسی نیست
گرپای طلب پیش نہی یکدوسہ گام است

خرسند شو کہ ہرکہ زبان از سوال بست
حاجت نماندش کہ دگر گفتگو کند

آلودہ نتوان کرد لب بہر حیات جاودان
آئینہ سکندری از آب حیوان تیرہ شد

چو آب و آئینہ؛ باخلق صاف و یکرو ئیم
صفائی خاطر رندان سینہ چاک نگر

لیکن اس میدان میں وہ کبھی کبھار ہی آتے تھے۔ ان کا پسندیدہ موضوع عشق مجازی ہے اور ان کے ہاں انہی واردات کا بیان ہے جو اس دنیا کے عاشقوں اور معشوقوں کو پیش آتی ہیں۔ انہوں نے غزل میں "نیم مادی اور نیم متصوفانہ" ذریعہ اظہار کو خیرباد کہا۔ چند شعر ملاحظہ فرمائیے:

مگزار زندہ ہرکہ نخواہی ترا چہ غم!
چشم سیاہ و غمزہ بیباک بہر چیست؟

رخ برفروز تا ہمہ جانہا شود سپند
چون گل شکفت منت خاشاک بہر چیست؟
رخ برفروز و خون دلم را روانہ ساز
آتش بخرمنم زن و مستی بہانہ ساز
ایں قطرہ ہا کہ در جگرم تازہ شد گرہ
از عشق خوشہ خوشہ کن و دانہ دانہ ساز
ہر تیر غمزہ یی کہ زمژگان روان کنی
اول دل شکستہ مارا نشانہ ساز

اس شعر کی نازک خیالی دیکھیے:

بس نازکست توسنت ای نازنین سوار
از رشتہ ہای جان منش تازیانہ ساز

فغانی کے یہاں عشق کی بے پناہ آگ موجود تھی، لیکن ان کا احساس خودی اس عشق کو حسن کا پرتو نہیں سمجھتا تھا بلکہ ان کا یہی عشق اصل میں اس حسن کا خالق تھا جس کے وہ اتنے متوالے تھے۔

فروغ حسن تو از آہ سوز ناک من است
صفای دامن پاکت زعشق پاک منست

یک چراغست درین خانہ و از پرتو آن
ہرکجا مینگرم انجمنی ساختہ اند

فغانی کے لئے غزل کا میدان وسیع تھا۔ اگرچہ حسن و عشق اس کا تار و پود تھا مگر وہ اس میں زندگی کے بہت گہرے مطالب کا اظہار کرنا بھی جانتے تھے۔ چنانچہ ان کے یہاں خودی، خودداری، خودنگری، عزت نفس اور دوستی وغیرہ پر بلیغ اشارے ملتے ہیں۔ جیسے: :

تاکی زہر چراغ توان کرد کسب نور
خود را بسوز در نظر شمع و نور باش

آن گو ہر یقین کہ زہر دیدہ غائب است
شاید کہ درکنار تو باشد سراغ کن

آتش صفتانیم کہ در خانقاہ و دیر
ہر جاکہ نشستیم چراغ ست دل ما

فکر ہر کس بقدر ہمت اوست:

بقدر طاقت خود ہر کسی غمی دارد
دل من است کہ اندوہ عالمی دارد

دنیا بہ امید قائم است:

غریق بحر امیدم کہ در سفینہ نوح
بیک لطیفہ بلای ہزار سالہ گذشت

برائے دیگران:

دوری مکن اگر شرفی داری ای ھما!
از خلق چون فرشتہ رمیدن چہ فائدہ

کامل انسان کی خوبیاں:

نیک شمہ نجات از الم عشق نیابد

آن را کہ بدل صبر صد ایوب نباشد

صفوی دور میں جو شعرا ایران سے برصغیر پاک و ہند میں آئے وہ فغانی سے تو متاثر تھے، یہاں آکر ہندی شاعری کی مٹھاس، تمدن، فنون لطیفہ اور فلسفہ و یدانت سے بھی اثر پذیر ہوئے بغیر نہ رہ سکے اور یوں فارسی شاعری میں ایک نیا دبستان یا سبک معرض وجود میں آیا جسے بعض ناقدین "فغانی ہندی دبستان" اور بعض ہندی دبستان (سبک ہندی) کہتے ہیں۔ (۱۲) علی اکبر شہابی(۱۳) نے بابا فغانی کو سبک ہندی کے بزرگوں اور نامداروں میں شمار کیا ہے۔ حسین زیور نے لکھا(۱۴) ہے:

"فغانی از موجدین سبک ہندی بود"

علی قلی والہ داغستانی(۱۵) کا ارشاد ہے: "بابائے مغفور (فغانی شیرازی) مجتہد فن تازہ ایست کہ پیش ازوی احدی بان روش شعر نگفتہ و پایہ سخنوری را بجائی رسانیدہ کہ عنقای اندیشہ بہ پیرامون او نمی تواند پرید۔"

دیگر تذکرہ نویسوں نے بھی یہی لکھا ہے کہ بابا فغانی طرز جدید کے موجد(۱۶) ہیں۔ مثلاً"

امین احمد رازی، ہفت اقلیم، کلکتہ، ۱۹۳۹ء ص ۲۶۴۔

احمد علی، مخزن القلوب، قلمی، ۱۲۱۹ھ ورق ۲۵۵ ب

نور اللہ شوستری، مجالس المومنین، تہران، ۱۲۹۹، ص ۵۳۹

حسین دوست، تذکرہ حسینی، لکھنؤ، ۱۸۷۵ء، ص ۲۴۲

نواب صدیق حسن خان، شمع انجمن (تذکرہ بھوپال) بھوپال، ۱۲۹۳ھ ص ۳۶۴

نشتر سخن حصہ دوم، قلمی، ۱۲۰۰ھ ورق ۴۲۴

سراج الدین علی خان آرزو، تذکرۃ الشعرا موسوم بہ مجمع النفائس، قلمی، ص ۶۸۳

وزیر علی عبرتی، تذکرہ غزل شعرا مسمی معراج الخیال، قلمی، ۱۲۵۴ھ ص ۸۷

شبلی نعمانی، شعر العجم حصہ پنجم، لاہور، ۱۹۳۴ء ص ۵۹۔

ملک الشعراء محمد تقی بہار (۱۷) نے تحریر فرمایا ہے:
"این شیوہ" (سبک ہندی) از ہرات توسط جامی و فغانی بہ دہلی و دکن و اصفہان سرایت نمود۔"
علامہ اقبال(۱۸) نے ۱۹۰۷ء میں عطیہ بیگم سے لندن میں کہا تھا کہ بابا فغانی ایک بلند پایہ شاعر ہیں۔
آقای گھلوی نے اپنے(۱۹) مقالہ "استقبال از سبک بابا فغانی" میں لکھا ہے: "از شواہد منقول' آشکار است کہ سبک بابا فغانی در علامہ اقبال تاثیری گزاشتہ است ولی "سبک اقبال" خیلی ممیز و منفرد است..... او یک مجدد و خلاق جہان شاعری است۔" امیری فیروز کوہی(۲۰) نے کلیات صائب تبریزی کے مقدمہ میں "سبک ہندی" کو "سبک اصفہانی" قرار دیا ہے۔ اس کی تائید پرتو ضیائی نے مقدمہ دیوان ابو طالب کلیم کاشانی میں کی ہے۔

عرفی شیرازی (وفات ۹۹۹ ھ (۹) ر ۱۵۹۰ ء) نظیری نیشاپوری (وفات ۱۰۲۱ ھ ر ۱۶۱۲ ء یا ۱۰۲۳ ھ ر ۱۶۱۴) مرزا شرف جہاں قزوینی (وفات ۹۶۸ ھ ر ۱۵۶۰ء) وحشی یزدی (وفات ۹۹۱ ھ ر ۱۵۸۳ ء) محتشم کاشی (وفات ۹۹۶ ھ ر ۱۵۸۷ ء) حکیم شفائی (وفات ۱۰۳۷ ھ ر ۱۶۲۷ء) بابا نصیبی (وفات ۹۴۴ ھ ر ۱۵۳۷ ء) محی لاری (وفات ۹۳۳ ھ ر ۱۵۲۶ ء) جاروبی مروی' آقاشاپور رازی (وفات ۱۰۲۱ ھ ر ۱۶۱۲ ء یا ۱۰۳۰ ھ ر ۱۶۲۰ ء یا ۱۰۴۸ ھ ر ۱۶۳۸ ء) حکیم رکنا' فیضی (۹۵۴ ھ ر ۱۵۴۷ ء --- ۱۰۰۴ ھ ر ۱۵۹۵ء) جلال اسیر(وفات ۱۰۴۹ ھ ر ۱۶۳۹ء) قدسی مشہدی (وفات ۱۰۵۶ ھ ر ۱۶۴۶ ء) غنیمت کنجاھی (وفات ۱۱۵۸ ھ ر ۱۷۴۵ ء) سراج الدین علی خان آرزو (۱۱۰۱ ھ ر ۱۶۸۹ء --- ۱۱۶۹ ھ ر ۱۷۵۵ ج) وغیرہ کے کلام سے ایسے شواہد ملتے ہیں۔ جن سے اس امر کی تصدیق ہوتی ہے کہ یہ شعرا بابا فغانی سے اثر پذیر ہوئے۔ مولانا حسرت موہانی کہتے ہیں:

اردو میں کہاں اور حسرت
یہ طرز نظیری و فغانی

مرزا صائب (متوفی ۱۰۸۰ ھ ر ۱۶۶۹ ء) نے فغانی کی طرز کو ذرا تبدیل کرکے اپنی

ایک اور نئی روش ایجاد کی اور وہ بھی مقبول عام ہوئی۔ بابا فغانی کا مشہور مطلع ہے ؎

بہ بویت صبحدم نالان بگلگشت چمن رفتم
نہادم روی بر روی گل و از خویشتن رفتم

مرزا صائب نے اس کو یوں بدل دیا۔ (بحوالہ حواشی کلمات الشعراء)

بہ بویت صبحدم گریان چو شبنم در چمن رفتم
نہادم روی بر روی گل و از خویشتن رفتم

مرزا غالب اپنی ندرت، اپج اور انفرادیت کے باوصف فغانی سے اثر پذیر ہوئے، ان کے ہاں غزلوں کی غزلیں خالص تغزل اور غزلوں کی غزلیں خالص تصوف کی ہیں۔ مثلاً" چند خالص تغزل کی غزلوں کے مطلع یہ ہیں:

بیاکہ قاعدہ آسمان بگردانیم
قضا بہ گردش رطل گران بگردانیم

یہ غزل نادر قرار دی جاتی ہے۔ اردو کے ایک شاعر(۶۱) نے اس کا منظوم ترجمہ بھی کیا ہے۔ مطلع کو یوں پیش کرتا ہے۔

آمری جاں روش چرخ کو واژگوں کردیں — گردش جام سے طالع کو دگرگوں کردیں
ای ذوق نواسنجی بازم بخروش آور — غوغای شبیخونی بربنگہ ہوش آور(۶۲)
بتی دارم از اھل دل رم گرفتہ — بشوخی دل از خویشتن ہم گرفتہ
ای کہ گفتم ندہی مراد دل آری ندہی — تاکی دل بہ عنان شیوہ نگاری ندہی
جنون مستم بہ فصل نو بہارم می توان کشتن — صراحی برکف و گل در کنارم می توان کشتن

(یہ غزل تغزل کی تمام خصوصیات کے لحاظ سے اپنا جواب نہیں رکھتی) چند خالص تصوف کی غزلوں کے مطلع درج ذیل ہیں:

ای بہ خلاو ملا خوی تو ہنگامہ زا
باہمہ در گفتگویی باہمہ در ماجرا
ای زساز زنجیرم درجنون نواگر کن
بند گربدین ذوقست پارہ گران ترکن

بالم بخویش بسکه به بند کمند تو
مردم گمان کنند که تنگم به بند تو
سرچشمه ای خونست زدل تابزبان های
دارم سخنی باتو و گفتن نتوان های
بی خویشتن عنان نگاهش گرفته ایم
از خود گذشته و سرراهش گرفته ایم

واقعہ گوئی اور معاملہ بندی فغانی کے یہاں بدرجہ اتم موجود تھی۔ غالب کے کلام میں واقعہ گوئی اور معاملہ بندی کا عنصر خاصا زور دار ہے مثلاً"

تکیه بر عهد زبان تو غلط بود غلط
کاین خود از طرز بیان تو غلط بود غلط
دل نهادن به پیام تو خطا بود خطا
کام جستن زلبان تو غلط بود غلط

زما گسستی و بادیگران گرو بستی!
بیاکه عهد وفانیست استوار بیا
وداع و وصل جداگانه لذتی دارد
هزار بار برو صد هزار بار بیا

بمن وصال تو باور نمی کند غالب
بیا که قاعده آسمان بگردانیم

مرزا غالب اپنی غزلوں کے مطلع کے متعلق کہتے ہیں:

هرمطلعیکه ریزد از خامه ام فنانیست
جز نغمه محبت سازم نوا ندارد

جہاں تک نازک خیالی' موشگافی اور کنج کاوی کا تعلق ہے۔ قیاس چاہتا ہے کہ

"فغانی ہندی دبستان" میں مرزا غالب بلند ترین مقام کے والی ہیں۔ نمونے کے طور پر چند شعر پیش خدمت ہیں۔ اس شعر میں ایک طویل عمل کو خوبصورت انداز میں نبھایا ہے۔

دمید دانہ و بالید و آشیان گہ شد
در انتظار ہما دام چیدنم بنگر

لبم از نام تو آن مایہ پرستی کہ اگر
بوسہ بر غنچہ زنم غنچہ نگین تو شود

(نگین شاہی مہر لگانے والی انگوٹھی کو کہتے ہیں۔ یعنی غنچہ علامت سلطانی جمال محبوب بن جائے گا۔ محبوب کے نام کا ورد عشاق کا عام شیوہ ہے۔ غالب نے اسے اپنے تخیل سے بہت بلند کر دیا ہے۔)

تاب ہنگامہ درد آرم و گویم ھیہات
چہ غم تا غم ہجر تو یقین تو شود

اردو میں اس کا عکس دیکھیے ۔

نہ ہوئی گر مرے مرنے سے تسلی نہ سہی
امتحاں اور بھی باقی ہوں تو یہ بھی نہ سہی

طویل دور فراق کے نالہ ھائے زار اور اندیشہ ہائے دور و دراز کا فغانی یوں اظہار کرتے ہیں:

کہ فتاد در فراقت کہ نسوختی تمامش
اجلست غالبا" این کہ فراق گشت
نامش

نازک خیالی کی رو سے مرزا غالب کا ایک بانکا شعر ملاحظہ کیجیئے:

گلت را نوا نرگست را تماشا
تو داری بہاری کہ عالم ندارد

درج ذیل شعر

مکن بہ پرسشم از شکوہ منع کاین خونیست
کہ خود ززخم دم دوختن فرو ریزد

کا سپاٹ مفہوم یہ ہے کہ محبوب مہربان ہو کر عاشق کا حال دریافت کرتا ہے۔ عاشق اس موقعہ کو غنیمت تصور کرتا ہے۔ شکایت کا دفتر کھول دیتا ہے۔ مرزا غالب اس مضمون کو الجھاؤ دے کر پیش کرتے ہیں کہ تو پرسش حال کے وقت مجھے شکوہ سے منع نہ کر کیونکہ تیری پرسش میرے زخموں پر ٹانکے کے مساوی ہے۔ چونکہ ٹانکا لگاتے وقت کچھ نہ کچھ خون ٹپکتا ہے۔ اس لیے میرا شکوہ وہ خون ہے جو زخم سیتے وقت نکلا کرتا ہے۔

بابا فغانی شیرازی کی غزلوں میں نغمگی، ہم آہنگی اور موسیقیت سے بھرپور روانی کی فراوانی ہے۔ چند غزلوں کے مطلع یہ ہیں۔

چون برقص آئی بمجلس آفتاب آید برقص
گر خرامی برکنار جوئی آب آید برقص

مست گشتم سر ز قید ہوشیاران می برم
رخت خویش از پہلوی پرہیزگاران می برم
وقت گلم تمام بہ آہ و فغان گزشت!
چون بگذرد خزان کہ بہارم چنان گزشت

مرزا غالب کے کلام میں ترنم اور نغمے کی کارفرمائیاں اپنے جوبن پر ملتی ہیں اور اس سلسلے میں وہ ''فغانی ہندی دبستان'' کے کسی شاعر سے فروتر نہیں ہیں۔ وہ اپنی غزلوں کے لئے اس قسم کی بحر چنتے ہیں جو الفاظ میں ایسی موسیقی اور معانی میں ایسی دلاویزی پیدا کرے جس سے غزل زیادہ شگفتہ اور رنگین نظر آئے۔ وہ کہہ گئے ؎

بزمینی کہ بہ آہنگ غزل بنشینم
خاک گلبوی و ہوا مشک فشان می بایست

چند مترنم اور نغمہ آفرین غزلوں کے مطلع ملاحظہ فرمایئے:

خوشست آنکہ باخویش جز غم ندارد
ولی خوشترست آنکہ اینهم ندارد

تابم زدل برد کافر ادای
بالا بلندی کوتہ قبای

بعشق از دو جہان بی نیاز باید بود
مجاز سوز حقیقت گداز باید بود

بابا فغانی اور مرزا غالب کے چند ہم زمین و ہم قوافی اشعار پیش خدمت ہیں۔ ان سے پتہ چلتا ہے کہ خیال بندی اور معنی آفرینی کی جو روایت فغانی سے شروع ہوئی تھی وہ وقت کے دھارے کے ساتھ ساتھ ترقی کرتی ہوئی کہاں سے کہاں پہنچی اور مرزا غالب کیسے اپنے رعب دار اسلوب، اختراعی مضامین کے پہلو بہ پہلو سچے اور گہرے جذبات رکھنے کے باوجود اس روایت میں رچ بس سکے۔

فغانی:

من و دو چشم روشن برخ تو باز کردن
زنعیم ہر دو عالم در دل فراز کردن
قدمی بہستی خود زدنست قصہ کوتہ
بخیال کعبہ تاکی رہ خود دراز کردن
چہ عنایتست یا رب زپی ہزار غمزہ
گرہی زطاق ابرو بکرشمہ باز کردن

غالب:

تو و درکنار شوقم گره از جبین کشودن
من و بررخ دو عالم در دل فراز کردن
نکهت بموشکافی زفریب رم نخوردن
نفسم بدام بافی زسخن دراز کردن
زغم تو باد شرمم که چه مایه شوخ چشمی ست
زشکست رنگ بررخ در خلد باز کردن

فغانی:

بس تازه و تری چمن آرای کیستی
نخل امید و شاخ تمنای کیستی

حالا ز غنچه دل ما باز کن گره
در انتظار وعده فردای کیستی

غالب:

بیهوده نیست سعی صبا در دیار ما
ای بوی گل، پیام تمنای کیستی
باپیچ کافر این همه سختی نمی رود
ای شب بمرگ من که تو فردای کیستی

فغانی:

سزد گر بر چراغ هستی خود دامن افشانم
که از بخت بلند آن ماه دارم در نظر امشب

غالب:

هان آئینه بگزار که عکسم نفریبد
نظاره یکتائی حق میکنم امشب

فغانی:

جمال و جاه داری هرچه خواهی میتوان کردن
باین حسن و جوانی پادشاهی میتوان کردن

غالب کا ایک مشہور شعر(۲۳) ہے:

نقش فریادی ہے کس کی شوخیٔ تحریر کا
کاغذی ہے پیرہن ہر پیکر تصویر کا

یہ ان کے اپنے ہی شعر کی تفسیر ہے:

رخ گل زغازہ کاری بہ نگاہ بند آیین
نرسد بہ خس شکایت زچمن طراز کردن

اس شعر کے متعلق بعض شارحین نے بے معنی کا الزام عاید کیا ہے اور کہا ہے کہ نہ معلوم یہ رسم کہاں تھی کہ مستغیث کاغذ کے کپڑے پہن کر حاکم کے سامنے جاتا، مگر یہ اعتراض حقیقت پر مبنی نہیں۔ قدیم الایام میں یہ رسم تھی۔ چنانچہ بابا فغانی کہتے ہیں :

تاکہ دست قدر از دست تو بربود قلم
کاغذین پیرہن از دست قدر باد مرا

کمال اسماعیل گویا ہوتے ہیں:

کاغذی جامہ بپوشید و بدرگاہ آمد
زادہ خاطر من تا بدہی داد مرا

غم و اندوہ کی یلغاریں مرزا غالب کو پژمردہ بنانے کی بجائے ایک نیا ہدف عطا کرتی ہیں۔ بابا فغانی کے یہاں بھی اس سلسلے میں بلیغ اشارے ملتے ہیں۔ ان کا ذکر مثالوں کے ساتھ پہلے ہی آچکا ہے۔ اب مرزا غالب کے چند اشعار کے تیور ملاحظہ فرمایئے:

ہنگامہ زبونی ہمت ہے انفعال
حاصل نہ کیجے دہر سے عبرت ہی کیوں نہ ہو

تشنہ لب بر ساحل دریا زغیرت جان دھم
گر بموج افتد گمان چین پیشانی مرا

بوادی کہ دران خضر را عصا خفتست
بسینہ می سپرم راہ گرچہ پا خفتست

آنچہ نتوان داد جز در دست محبوبان دل ست
وآنچہ نتوان ریخت جز در پای خوبان آبروست

خارہا از اثر گرمی رفتارم سوخت

منتی بر قدم راہروانست مرا

غالب کے نزدیک مرد حق کے لئے ظلم و ستم سے گھبرانا کسی طرح بھی درست نہیں۔ اس شعر میں:

مرد نبود کز ستم بر خاطرش باری رسد

ہم زخود رنجم، گرم از دشمن آزاری رسد

وہ اسی بات کو بیان کرتے ہوئے کہتے ہیں اگر دشمن کی تکلیف پہنچانے والی تدبیروں سے میرا دل رنجیدہ ہو تو میں اپنے آپ پر ناراض ہوتا ہوں کہ عالی ہمتی میں کوئی کمی ظہور پذیر ہوگئی ہے۔

اس مختصر سے جائزے سے انکشاف ہوتا ہے کہ مرزا غالب اور بابا فغانی شیرازی کے مابین کونسی قدریں (یعنی واقعہ گوئی، معاملہ بندی، نازک خیالی، بلند معانی، تغزل اور تصوف میں تمیز، عملی زندگی کی مشکلات سے مقابلہ و مجادلہ وغیرہ) مشترک تھیں۔ جن کے باعث غالب نے اپنی اجتہاد پسندی، اپنی ذاتی عظمت اور فوقیت کے احساس کے باوصف بابا فغانی کے متعلق احسن جذبات کا اظہار فرمایا۔ جن کا ذکر اس مقالہ کے آغاز میں ہوا ہے۔

مرزا غالب کی ایک مشہور مثنوی "درد و داغ" ہے۔ جس میں انہوں نے ایک مزیدار کہانی بیان کی ہے کہ کیسے ایک عورت کی یہ دعا مستجاب ہوئی کہ وہ پھر سے جوان ہو جائے۔ جوان ہوتے ہی اس کے تیور بدل گئے۔ اس نے اپنے شوہر کو دھتکار دیا ۔

عہد حق صحبت و الفت شکست

رنگ بر رخسارہ عصمت شکست

چنانچہ شوہر نے اس کی بے وفائی سے شکستہ خاطر ہو کر بددعا کی اور وہ سورنی بن گئی۔ اس موقع پر مرزا غالب کہتے ہیں:

خوک شد و پنجہ زدن ساز کرد

با سر و رو عربدہ آغاز کرد

اس پر مرزا غالب کے ایک ہمعصر گل محمد خان ناطق مکرانی (المتوفی ۱۲۶۴ھ ر ۱۸۴۸ء) نے اپنا خیال پیش کرنے کی جسارت کی۔ یہ صاحب خطہ مکران سے متعلق تھے۔ کامل القادری(۲۵) سابق مدیر معاون ''افکار'' کراچی کی تحقیق کے مطابق ناطق شہر تسپ علاقہ پنجگور (مکران) کے ملازئی قبیلے سے تعلق رکھتے تھے۔ انہوں نے اٹھارہویں صدی کے آخر اور انیسویں صدی کے شروع میں خطہ مکران سے اپنی خداداد لیاقت کے جوہر دکھائے۔ پھر سندھ کا رخ کیا۔ وہاں سے ہندوستان پہنچے اور اودھ کے شہزادوں (محمد علی شاہ' امجد علی شاہ اور واجد علی شاہ) کے دربار سے منسلک ہوگئے۔(۲۶) وہاں سے گویا ہوئے۔

صبا از جانب ناطق سلامی خاک مکران را
کہ من چون غنچہ دل در گلشن ہندوستان بستم

ای عزیزان وطن دست بشوئید از من!
کہ کشتہ ہندم و سبزان گلابی پوشش!

لکھنؤ ہی سے ناطق نے مرزا غالب کو خط(۲۷) لکھا۔ جس میں اپنی زندگی کے حادثات اور آفات کا ذکر کیا ہے۔ رئیسوں اور امیر زادوں کی اس بے حسی اور مردہ دلی کا شکوہ کیا ہے جو وہ فن کاروں اور اہل علم حضرات سے روا رکھتے ہیں۔

اسی خط کے آخر میں ''خوک شد و پنجہ زدن ساز کرد'' کے بارے میں اصلاح کی ضرورت کا احساس دلاتے ہیں اور یہ لکھتے ہیں کہ خوک کے پنجہ نہیں سم ہوتا ہے۔ اگر پنجے کا اطلاق سم پر بھی جائز ہے تو کوئی مثال دیجئے۔

مرزا غالب کی فطرت سلیم اور حق پرستی کی داد دینی چاہیئے کہ انہوں نے اس تبصرہ کی معقولیت کو محسوس کیا اور تحریر فرمایا کہ میں نے سور کے پاؤں پر گہری نظر نہیں ڈالی تھی سمجھ لیا تھا کہ کتے وغیرہ کی طرح پنجہ ہی ہوگا۔ چنانچہ مصرعے بدل دیا اور لکھا

خوک شد و بد نفسی ساز کرد

مرزا غالب کا صرف یہی خط ناطق کے نام "پنج آہنگ" میں چھپا ہے۔ تاہم غالب شناس معروف محقق مولانا غلام رسول مہر کی(۲۸) رائے سے اتفاق کرنا پڑتا ہے۔ کہ "ان کے درمیان بے تکلف دوستانہ روابط تھے۔ ایسا نہ ہوتا تو نہ ناطق کو یوں اشتباہ کا خیال آتا اور نہ مرزا غالب اس انداز سے جواب دیتے۔ اغلب ہے کہ دہلی یا لکھنؤ میں دونوں کے درمیان ملاقاتیں بھی ہوئی ہوں، لکھنؤ کی ملاقات اس صورت میں ممکن ثابت ہوگی کہ ناطق ۱۸۲۷ء سے پیشتر لکھنؤ پہنچ گئے ہوں۔ اور دہلی کی ملاقات زیادہ یقینی اس لیے ہے کہ ناطق لکھنؤ جاتے ہوئے دہلی میں ضرور ٹھہرے ہوں گے اور کسی فارسی گو شاعر کا دہلی سے گزرنا اور غالب سے نہ ملنا قیاس میں نہیں آتا۔"

مرزا غالب اور ناطق مکرانی(۲۹) قصیدے کی ادبی روایت کو خوب نبھاتے ہیں۔ ایسا محسوس ہوتا ہے کہ وہ قصیدے کو عرفی شیرازی کی طرح "کار ہوس پیشگان" سمجھتے تھے۔ چنانچہ وہ تشبیب پر زیادہ زور دیتے ہیں اور اسی لیے مرزا غالب کے بعض قصائد توصیف خدا، نعت اور منقبت پر مبنی ہیں۔ ناطق مکرانی بھی کم و بیش اسی انداز پر عمل پیرا نظر آتے ہیں۔ عرفی شیرازی کی طرح دونوں قصائد میں اپنا ذکر خیر کرنے سے بھی نہیں چوکتے۔ انہیں اپنی ذات سے خاصا لگاؤ ہے۔ مرزا غالب نے آخری قصیدہ خود اپنی تعریف میں کہا ہے جس کا مطلع ہے:

از نکوئی نشان نمی خواهم
خویش را بدگمان نمی خواهم

غالب اپنی اور ممدوح کی تعریف کو ہم آہنگ کرتے ہیں جیسے

مرا بہ شیوہ جادو دمی ہمال محال
ترا بہ پایہ شاہنشهی عدیل عدیم

ناطق اس طرح اپنا ذکر چھیڑتے ہیں ؎

درین زمانہ من آن شاعرم کہ نتوان یافت
نظیر من بہ سخن در قلمرو ایجاد

نواب شرف الدولہ کی صفت میں جو قصیدہ ہے۔ اس کی تشبیب میں ناطق مکرانی اپنا ذکر کس طمطراق سے کرتے ہیں۔ ملاحظہ کیجیئے۔

آن بلبلم کہ گر بچمن سرکند فغان
از ہر درخت آتش موسیٰ شود عیان
آن گلشنم کہ باد زفیض شیم او
بخشد بمردہ چون نفس عیسوی روان
آن شبنمم کہ موی کشان آفتاب را
آرد فرود جذبہ اش از چھارم آسمان
آن قطرہ ام کہ بارد اگر بر وجود خویش
ہر قطرہ اش نشان دہداز بحر بیکران
آن وادیم کہ ہر شرری کش جہدز سنگ
گردد بہ شعلہ شجر طور ہمزبان
آن شاعرم کہ شہرت شعرم جہان گرفت
چون صیت کام بخشی دستور شہ نشان

مرزا غالب کی طرح ناطق مکرانی کی نثر میں ہی ناقدروانی کی شکایت موجود نہیں بلکہ اس کی جھلکیاں شعر میں بھی ملتی ہیں۔ جیسے :

ناطق نشد بجز کفنی حاصلم زدہر — آن ہم بمزد گورکنی گورکن گرفت
صد رہش درگزر خضر فشاندیم ولی — از سیہ بختی ما سبز نشد دانہ ما!
تیغ صد گنج بہائیم ولی بیقدریم — کزہنر درتہ زنگار بود جوہر ما!
ناطق از خجلت کم قیمتی خویش بدھر — آب شد بار دگر گوہر یک دانہ ما!

مرزا غالب کی مانند ناطق مکرانی کا اصل رنگ غم ہی تھا۔ ان کی زندگی میں مسرت اور اس کے زمزمے موجود نہیں۔ ان کے یہاں غم مستقل اور عمیق ہے۔ وہ اسی

کیفیت میں ایک خاص قسم کی لذت محسوس کرتے ہیں۔ مثلاً"

نشتلبد اجل از دشت غم بر سر ما
سر ما باد فدای غم جان پرور ما
ناطق مطلب محبت راحت طلبان را
بگریز ز دردیکہ گریزان زدوا نیست
نعمت جنت اگر نذر مذاقم سازند
ذوق اندوہ تو حاشا کہ فراموش کنم

ناطق، غالب و فغانی کی طرح غم کو کس انداز سے مسخر کرتے ہیں ملاحظہ فرمایئے ؎

بیابہ مملکت ہمت و بہ بہین ناطق
کہ من تونگرو این منعمان فقیر من اند

بشاخ گل نشیمن ساختن بر بلبل ارزانی
کہ من در چنگل شہباز خونریز آشیان بستم

عاجزنیم زعربدہ آسمان ہنوز
دارم بخویش قوت آہی گمان ہنوز
خورشید حشر سرزد و از دود آہ من!
ظلمت سراست عرصہ این خاکدان ہنوز

صد شمع برفروختم و دل زتیرگی
باشد نیازمند فروغ شرر ہنوز

آن ہمائیم کہ گردد شہ اقلیم جنون

برسر ہرکہ فتد سایہ بال و پر ما

بعض غزلوں میں ناطق مرزا غالب کی ہی زمین بروئے کار لاتے ہیں۔ مثلاً" ؎

غالب : برقند نہ بر شہد نشیند مگس ما

ناطق : بر شربت دینار نچسبد مگس ما

غالب : در کشور بیداد تو فرمان قضا نیست

ناطق : در کشور بیداد تو سودا برضا نیست

غالب : زمن گسستی و پیوند مشکل افتاد ست

ناطق : در آتش من بیچارہ را دل افتاد ست

غالب : در کلبہ ما از جگر سوختہ بو برد

ناطق : اندیشہ حور از دلم آن روی نکو برد

مرزا غالب نے کہا تھا:

دوست غمخواری میں میری سعی فرمائیں گے کیا
زخم کے بھرنے تلک ناخن نہ بھر آئیں گے کیا

ناطق گویا ہوتے ہیں ؎

لذت زدرد بسکہ دل زار من گرفت!
ناخن زدم بداغ اگر بہ شدن گرفت

غالب:

میں بھی رک رک کے نہ مرتا جو جفا کے بدلے
دشنہ اک تیز سا ہوتا میرے غمخوار کے پاس

ناطق : تابکی از سخت جانی نیم بسمل زیستن
میزنم زین باز بر تیغی کہ باشد بس مرا

غالب:

نے تیر کماں میں ہے نہ صیاد کمیں میں
گوشے میں قفس کے مجھے آرام بہت ہے

ناطق:

گرچو بلبل کلبہ از خار و خس باشد مرا
کشتنی باشم اگر گلشن ہوس باشد مرا
کی میسر می شود مرغان باغ خلد را
این فراغتہا کہ در کنج قفس باشد مرا

بے ساختگی، سادگی، رس اور لوچ، جذبے کی شدت اور احساس کی پختگی ناطق مکرانی کے کلام کا لازمہ ہیں۔ ان کے یہاں فکر و خیال کی بلندی بسا اوقات اتنے عروج پر ہوتی ہے کہ ایک عظیم فنکار بھی اس خیال کو شاید اس سے بہتر انداز میں پیش نہ کر سکتا۔ خود ہی کہہ گئے ؎

ناطق شگفتہ خاطری من درین چمن
از نوک خامہ ات نہ زمنقار بلبل است

لیوی کے خیال میں ناطق پر ''غالب کوچک'' کا گمان ہوتا ہے۔ گل محمد ناطق فارسی ادب میں سرزمین مکران کی سربلندی اور تابندگی کا باعث بنے ہیں۔ ان کے اپنے الفاظ میں ؎

مرد مشہور کند نام وطن را ناطق
بایزید این ہمہ جاگفت کہ بسطامی ہست

یہ تھیں فغانی شیرازی، ناطق مکرانی اور مرزا غالب کے کلام کی چند جھلکیاں اور بعض مماثلتیں۔ ان کی نمائندگی مرزا غالب کے اس شعر سے ہوتی ہے ؎

کف خاکم غباری می نویسم
رگ سنگم شراری می نویسم

گویا ان کے فن کے دو پہلو تھے ایک ماضی کو محفوظ کرنا اور دوسرا مستقبل کے لئے کچھ شرارے پیدا کرنا۔ یہی اجزا علامہ اقبالؒ کے ہاں نقطہ عروج تک پہنچے۔ اقبالؒ کہتے

ہیں ؎

تھی کسی درماندہ رہرو کی صدائے درد ناک
جس کو آواز رحیل کارواں سمجھا تھا میں

دگر رنگی ازین خوشتر ندیدم!
بخون خویش تصویرش کشیدم!

حوالہ جات

(۱) عود ہندی (لاہور ایڈیشن) ص ۴۲، (علی گڑھ ایڈیشن) ص ۴۴، (لکھنؤ ایڈیشن) ص ۱۰۸۔

(۲) کلیات غالب فارسی، لکھنؤ، ۱۹۲۵، ص ۴۸، کلیات غالب فارسی جلد سوم مرتبہ سید مرتضیٰ حسین فاضل لکھنوی، لاہور، ۱۹۶۷ء ص ۲۱۵۔

(۳) دیوان فغانی، سنسہ من لال ماتھر، لاہور، ص ۱۰۴۔ دیوان بابا فغانی شیرازی، سہیلی خوانساری، تہران، ۱۳۱۶ شمسی، چاپ اول، ص ۷۶۔

(۴) غالب، غلام رسول مہر، لاہور، طبع چہارم، ص ۵۔

(۵) فغانیز لائف اینڈ ورکس، ڈاکٹر انعام الحق کوثر، کراچی، ۱۹۶۳ء ص ص ۱۰، ۱۱۔

(۶) بابا فغانی شیرازی (بحیثیت غزل گو) محمد انعام الحق کوثر، قلمی، لاہور ۱۹۵۴ء، ص ۴۹۔

(۷) عرفات العاشقین، قلمی، ورق نمبر ۵۵۷۔

(۸) بابا فغانی شیرازی (بحیثیت غزل گو) محمد انعام الحق کوثر، قلمی، لاہور، ۱۹۵۴ء باب دوم، غزل فغانی کے اہم مضامین۔

(۹) دہلی اور لکھنؤ کا شعری دبستان، سید عابد علی عابد، امروز لاہور، ۲۷ جنوری ۱۹۵۷ء۔

(۱۰) تاریخ ادب اردو، رام بابو سکسینہ، مترجم محمد عسکری، لکھنؤ، ۱۹۲۹ء ص ۹۸۔

(۱۱) جوئے کوثر، ڈاکٹر انعام الحق کوثر، لاہور، ۱۹۷۵ء ص ص ۱۳۳ تا ۱۴۱۔

(۱۲) تلمیحات اقبال، سید عابد علی عابد، لاہور، ۱۹۵۹ء ص ۱۳۴۔

فغانی شیرازی کی مقبولیت پاک و ہند میں، انعام الحق کوثر، مجلہ اقبال، لاہور، اپریل ۱۹۶۱ء، ص ص ۴۰، ۴۱۔

(۱۳) روابط ادبی ایران و ہند، تہران، ۱۳۱۶، ص ۹۱۔

(۱۴) تاریخ ادبیات ایران، تہران، ۱۳۳۱، ص ۲۰۴۔

(۱۵) ریاض الشعراء (قلمی) ورق نمبر ۱۰۶۔

(۱۶) فارسی شاعری کے مختلف مکاتب (بزبان انگریزی) انعام الحق کوثر، مجلہ اقبال لاہور، جنوری ۱۹۶۲ء، ص ص ۶۵، ۶۶۔

(۱۷) سبک شناسی، حصہ سوم، تہران ۱۳۲۶، ص ۲۲۸۔

(۱۸) اقبال اور عطیہ بیگم، مترجمہ ضیا الدین احمد برنی، اقبال اکیڈیمی کراچی، ستمبر ۱۹۵۶ء۔

(۱۹) ہلال کراچی، مارچ اپریل ۱۹۶۹ء۔

(۲۰) فغانی اور اس کے عہد کے شعراء (بزبان انگریزی) انعام الحق کوثر، (قلمی رسالہ دکتری، پنجاب یونیورسٹی، لاہور، ۱۹۶۱ء۔

سبک ہندی (ہند کا اسلوب) ڈاکٹر خلیل طوق ار، مجلہ اقبال، لاہور، جولائی و اکتوبر ۱۹۹۷ء ص ص ۷۹ تا ۸۹۔

(۲۱) نگار پاکستان، کراچی، غالب نمبر ۱۹۶۹ء، ص ۱۳۹۔

(۲۲) دیوان اشعار بابا فغانی شیرازی، چاپ دوم، تہران ۱۳۴۰

کلیات غالب فارسی، مطبوعہ مجلس ترقی ادب لاہور، ۱۹۶۷ء۔

کلیات غالب فارسی، مطبوعہ شیخ مبارک علی ناشر لاہور، ۱۹۶۵ء۔

(۲۳) دیوان غالب اردو معہ ضمیمہ، مطبوعہ شیخ جان محمد اللہ بخش کشمیری بازار لاہور، جنوری ۱۹۳۷ء۔

(۲۴) کلیات غالب، چاپ لکھنؤ، ۱۹۲۵ء، ص ص ۷۱ تا ۷۹۔

(۲۵) ہم عصر غالب ناطق مکرانی پر مزید تحقیق، افکار، کراچی، غالب نمبر ۱۹۶۹ء، ص ۳۲۳۔

(۲۶) شمع انجمن، محمد صدیق حسن خان، بھوپال، ۱۲۹۳ھ، ص ۴۷۲۔

بلوچستان میں فارسی شاعری، ڈاکٹر انعام الحق کوثر، کوئٹہ، ۱۹۶۸ء، ص ص ۶۳ تا ۸۴۔

ہسٹری آف بلوچ ریس اینڈ بلوچستان' محمد سردار خاں بلوچ' کراچی' ۱۹۵۸ء'
سندھ کے فارسی گو شعرا (بزبان انگریزی) ڈاکٹر ایچ۔ آئی سدارنگانی' کراچی' ۱۹۵۶ء'
ص ۲۱۶۔
تکملہ مقالات الشعراء' محمد ابراہیم مخدوم خلیل' بتصحیح و حواشی سید حسام الدین
راشدی' کراچی' ۱۹۵۸ء۔
بلوچ قوم کی تاریخ' محمد سردار خاں بلوچ' مترجم پروفیسر ایم۔ انور رومان' حصہ دوم'
لاہور' ۱۹۸۰ء' ص ص ۵۷ تا ۴۶۶۔

(۲۷) جوہر معظم' ناطق مکرانی' لکھنؤ' ۱۲۷۷ھ ص ص ۳۸' ۳۹۔
کلیات نثر غالب طبع سوم' لکھنؤ' ۱۸۸۴ء ص ص ۲۴۴' ۲۴۵
شعر فارسی در بلوچستان' ڈاکٹر انعام الحق کوثر' لاہور' ۱۹۷۵ء' ص ص ۲۰ تا ۳۱۔
منتخباتی از شعرای فارسی گوی بلوچستان' پرفسور ڈاکٹر انعام الحق کوثر' لاہور' ۱۹۷۱ء
ص ص ۹ تا ۱۴۔

(۲۸) مقدمہ جوہر معظم' ڈاکٹر انعام الحق کوثر' کوئٹہ' ۱۹۶۹ء' ص ۱۱۔

(۲۹) فارسی شاعری کی جھلکیاں (بزبان انگریزی) ڈاکٹر انعام الحق کوثر' لاہور' ۱۹۷۶ء'
ص ص ۱۶۲ تا ۱۷۰۔
ارمغان کوثر' پرفسور ڈاکٹر انعام الحق کوثر' لاہور' ۱۹۷۳ء ص ص ۷۰ تا ۷۴۔
مقدمہ جوہر معظم' ڈاکٹر انعام الحق کوثر' کوئٹہ' ۱۹۶۹ء' ص ۳۵ تا ۴۴۔

بخش انگلیسی
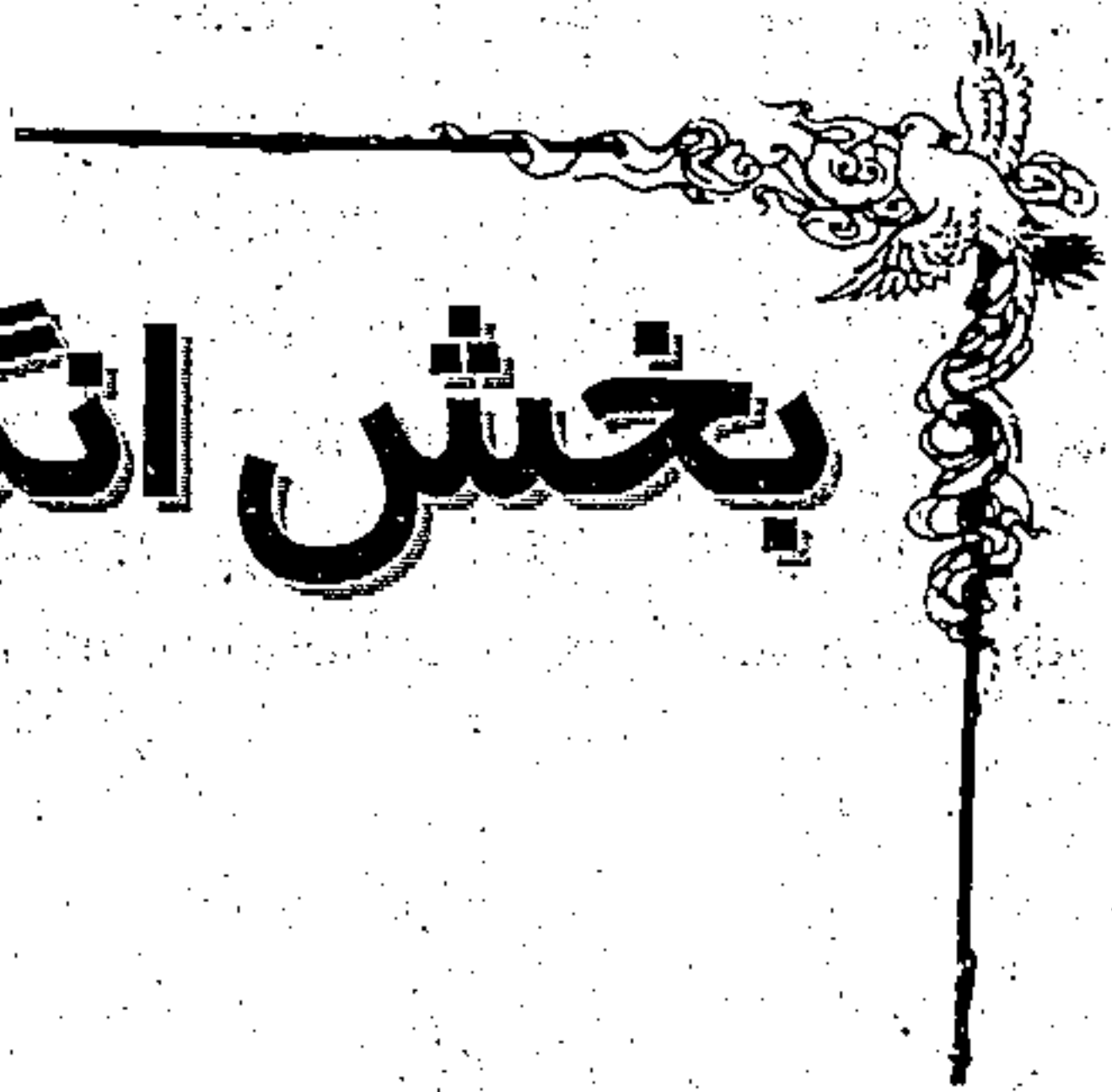
A HAND -LIST OF THE MSS OF HAKIM HABIBUR RAHMAN COLLECTION. Dr. M. Shami of the Rajshahi University , Bangla Desh has given a hand -list of the Persian , Arabic and Urdu MSS lying in the Hakim Habibur Rahman Collection of the Dacca University Library along with a biographical sketch of Hakim Habibur Rahman, with ***nom de plume*** of Ahsan (1881-1947), a well -known physician, scholar, writer and political leader of the region.The list contains the names of some important books on various topics including Persian and Urdu literature.

B- Urdu Section

SIMILARITIES BETWEEN THE POETRY OF GHALIB AND OTHER PERSIAN POETS. In this paper, Dr. In'amul Haq Kousar has dealt with the identical ideas contained in the poetry of Asadullah Khan Ghalib of Delhi and some other Persian poets including Sa'ib, Kalim, Salim, Qudsi, Kalim, Zuhuri, Naziri, Urfi, No'i , Faghani and Shifa'i. The writer has given illustrations from the poetry of Ghalib and other Persian poets in support of his assertions.

Dr. Ali Reza Naqvi

INTROCUTION OF THE INTERNATIONAL ISLAMIC UNIVERSITY ISLAMABAD. Dr. A.R.Naqvi has given here detailed information about the history, working and syllabi of the International Islamic University, Islamabad,established in1985. It includes the number of the students in the various fields of study and the future plans of the university for the expansion and extension of its academic activities according to it 25 Year Plan.

THE ART-CULTURAL TREASURE OF KAKH-E TALPURAN. In this paper, the Iran Cultural Centre, Hyderabad has given some important and interesting information about the rich collection of Art and cultural relics of the Talpur family, once the rulers of Khairpur state in Sind. The relics date back to the 18th and 19th century A.D.The dynasty also ruled for a short time from 1783 to 1843 over the Sind Province including a part of Punjab, from Arabian Sea to the borders of Sistan and Baluchistan with Hyderabad as its capital. Their forefathers were the trusted nobles of the Kalhora rulers of Sind. This Baluch Shia tribe loved Persian and patronized its poets, promoted Persian and maintained close relations with Iran-a feature which distinguished them from other tribes of the region. The brief article also gives a short description of the palace as well as its rich art and cultural relics.

INTRODUCTION OF DISSERTATIONS FOR M.A. PERSIAN. Dr. M.H.Tasbihi has introduced here four dissertations of students of M.A. Persian of the National Institute of Modern Languages, Islamabad. They include:"The Post - Revolution Vocabulary and Terminology in Persian Poetry"by S.Qaiser Abbas Kazmi, "Ghalib's Place in Persian Poetry" by Rubina Firdous, "Sama" in ***Kashful Mahjub***" by Irshad Begum, and Editing of Muhammad Jalali Shahi's treatise entitled "***Deenul Murideen***" by Andaleeb Faruq.

interesting sample of fiction writing in modern Iran.

ATTAR AND HIS INFLUENCE IN THE REALM OF OTHER CULTURES. In this interesting and informative paper, Dr. Kulsoom Abul Bashar of Dacca University, Bangla Desh, has dealt with the influence wrought by works of Fariduddin Attar on the writers and poets of Bengal in the form of translations of Attar's works in Bengali and the composition of books in Bengali language under the influence of the works of Attar. In the end, the author has appended the list of 18 works consulted by her in writing this paper.

MALIKUSH SHU'ARA AKHUND SULTAN ALI BALGHARI. Mulla Ghulam Hasan Khaplu from Baltistan has briefly dealt with the life and works of Malikush Shu'ara Akhund Sultan Ali Balghari (1250-1305/1834-1888), one of the descendants of Akhund Bilal, a leading disciple of Amir Kabir Mir Sayyid Ali Hamadani, who accompanied the Amir Kabir in 783/1386 from Khorasan and stayed in Balghar, a village in Khaplu, Baltistan. The writer has discussed some of the works of the Akhund and has given a ghazal from him in Persian .

INTRODUCTION OF SOME PUBLICATIONS OF IRAN - PAKISTAN INSTIUTE OF PERSIAN STUDIES, The Iran -Pakistan Institute of Persian Studies,Islamabad has been making yeoman's service for the promotion of Persian culture and literature for the last twenty seven years. It has to its credit the publication of more than 161 important and valuable books in the field of Persian history and literature. But its services have not come duly to the knowledge of the research scholars. ***Danish***, from its No 52, has started the introduction of some of the publication, of the Institute for the information of the scholars. Here is the introduction of another set of 10 publications of the Institute . It is hoped they will prove helpful in the research work of the scholars who are always in search of newer sources for their research.

and occupied parts of its territory from their Hindu ***rajas***. After the famous critique of Shibli's "***She'rul Ajam***", this is the best example of Shirani's historical research and scientific criticism.

SHIRANI'S CRITIQUE OF SHIBLI'S "SHE'RUL AJAM". Here Dr. Siddiq Khan Shibli has discussed the famous critical study of Maulana Shibli's "***She'rul Ajam***", an anthology of the Persian poets in five volumes written in Urdu. Shirani could not complete his criticism of the whole ***She'rul Ajam,*** and his book covers only the first volume and a part of the second volume of the book up to Kamal Isma'il in 750 pages.Dr. Shibli, a namesake of Maulana Shibli, has sufficed to cite two examples of Shirani's criticism of the Maulana Shibli's book, one relating to some statements of the Maulana relating to Rudaki and the other relating to the ascription of the authorship of "***Mazharul Ajayeb***" to Attar. He has concluded that Shirani never relied solely on the statements of the historians and biographers,but, as a true research scholar, he would make a deep study of the works of the poets under discussion and find out the real truth of the statements from within those works.

TONK- SHIRANI'S HOMETOWN. In this paper, Mr. Mazhar Mahmud Shirani, a grandson of the late Prof. Mahmud Shirani, has given a historical and literary account about Tonk, Shirani's home-town . In the end, he has given an Urdu poem about Tonk by Prof.Dr.Tanvir Ahmad Alavi entitled "***Atesh-e-Karavan***" (The Fire of the Caravan).

HAFT BAND. It is a short story by Raziyeh Tojjar, a contemporary Persian short story writer of Iran. It is a typical short story and a living example of the new trends in the Persian fiction literature of post - revolution Iran.

AGHAYE MEHREBAN. Another short story by a contemporary Persian short story writer of Iran, Hameed Gerogan. This is another

SOME IMPORTANT POINTS ABOUT SHIRANI AND SHIRANOLOGY. Dr.Aftab Asghar of the Oriental College, Lahore, has asserted in this paper that Prof. Mahmud Shirani occupies the same place in the glorious history of the literary and cultural history of the Muslims of the sub-continent as Mahmud Ghaznavi occupies in their political and military history. The writer has tried to elucidate his point by comparing the services of the two important personalities on the horizon of the literary and political history of the Muslims of the sub-continent.

A DESCRIPTIVE CATALOGUE OF THE WORKS OF HAFIZ MAHMUD SHIRANI. In this interesting and useful paper, Dr. M.H. Tasbihi has given a detailed list of the works of the late Prof. Mahmud Shirani including some still lying in Ms form.

"MAJMU'AYE NAGHZ" - AN EXAMPLE OF SHIRANI'S SCIENTIFIC EDITING AND RESEARCH. Dr.A.R.Naqvi, in this paper , has discussed the salient features of the scientific editing and research of Prof. Mahmud Shirani. He has taken up "Majmu'aye Naghz" , a Tazkera of Urdu poets written in Persian by Mir Qudratullah Qasim with illustrations from their poetry in Urdu, edited by Shirani as an ideal example of the methodology adopted by Shirani in the scientific editing of and the research on the various literary and historical works in Persian and Urdu.

A CRITIQUE OF "PIRTHI RAJ RASA". Here Dr.A.R.Naqvi has discussed the characteristic features of the critical study of the fake historical Hindi poetical work "***Pirthi Raj Rasa***", wrongly acknowledged by a large number of Indian and European scholars as a genuine historical work. Shirani, through his incisive and critical study has proved that the work in question is purely fictitious and forged, and is meant to cast aspersions on Sultan Shababuddin Ghori, one of the earliest Muslim invaders on India, and emanates from the writer's hatred towards the early Muslim rulers who invaded India

ATTAR'S INFLUENCE ON MYSTIC THOUGHTS OF SACHAL SARMAST. Here Dr. Kulsoom Sayyid has discussed the influence of Shaykh Fariduddin Attar on the thoughts of Abdul Wahhab Sachal Sarmast, a famous mystic of Sind and a follower of Husayn Mansur Hallaj. The author has corroborated her statements through illustrations from both the poets and appended the list of the sources she has consulted at the end of the paper.

"TAWAKKUL" IN PERSIAN LITERATURE. In this paper Dr. Nasir Nikubakht,Member of the Scientific Board of Kashan University has briefly discussed the concept of "***Tawakkul***"(Reliance on God) in the Persian literature, as interpreted and explained in the works of the great Persian mystics including Maulana Jalaluddin Rumi who has divided "***Tawakkul***" into three categories namely , those of the Perfect, the Mediocres and the Laity. At the end the writer has given a list of his 19 sources.

THE RELALTION BETWEEN PERSIAN AND INDIAN LANGUAGES. In this paper Dr. Wahid Ashraf of Madras University has discussed and explained the relation between the Persian and Indian languages. The writer has compared the languages and given illustrations in support of his assertions.

A BRIEF BIOGRAPHY OF PROF. SHIRANI. Here Dr. A.R.Naqvi has given a biographical sketch of the late Hafiz Prof. Mahmud Shirani(1297-1365/1880-1946) who was at one and the same time a great research scholar, leading critic, a learned historian, an expert numistatist, a philologist of a high order, an adept in the art of rhetorics, prosody and archeological relics, and had dipped into the ocean of Persian and Urdu literature, himself being an Urdu poet and writer with a style of his own, leader of the Lahore School of Research and one of the three most distinguished Professors of Oriental College, Lahore.

A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

A - Persian Section

GANJNAMEH There is an MS of a very rich collection of treatises on mysticism written by Sayyid Ahmad Kasani, alias Khwajegi Ahmad and Makhdum-e-A'zam, a famous Sheikh of the Naqshbandi order of the Transoxiana of the late 9th and early 10th Century A. H. under No.2262 lying in the Ganj Bakhsh Library of the Iran-Pakistan Institute . One of them is entitled "***Ganjnameh***" on the exposition and commentary of the tradition :" I was a Hidden Treasure... " and the Qur'anic verse relating to the creation of Adam and the damnation of Iblis. The author has emphasized that Allah has hidden a treasure of divine love in Adam's bosom. He has cited several verses, traditions and poetry in support of his statements. Dr. S.Sirajuddin has edited the text of the treatise and compared it with its other MS lying in the same library under No. 1141.

ALI SHIR NAWA'I : AN EMINENT LITERARY PERSONALITY OF 9TH CENTURY.In this paper Dr.M.M.Tavassoli of Teachers Training University, Tehran, has discussed the literary and scholarly contribution of Amir Nizam-uddin Ali Shir Nawa'i , with the nom de plume of Fani, a well-known noble and close associate of Sultan Husayn Bayeqara, and a prominent writer and poet of Persian and Turkish and a patron of the poets and litterateurs of the 9th century A.H. The writer has cited the opinions of the other authorities in favour of his own including Prof.Safa, Dr. Browne, Daulatshah, Sam Mirza and Prof.Nafisi.

NOTE

On the front page we are giving a resume' of the contents of the current issue of **DANESH** *for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves - Editor.*

ISSN : 1018-1873
(International Centre - Paris)

DANESH

Quarterly Journal

of the

IRAN PAKISTAN

INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,

ISLAMABAD

SUMMER, 1998
(SERIAL No. 53)

A Collection of Research articles
With background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent